

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228491**

UNIVERSAL  
LIBRARY

















## \* حرف الدال \*

### \* دربار خان \*

عزایت نام - پسر تگلو خان قصه خوان است - که در خدمت  
شاه طهماسب صفوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مورد  
انواع مراحم شاهي بود - چون پسرش وارد هژد گردید بهمان طریقه  
مورد ثنی در خدمت عرش آشیانی سعادت روشناسی اندوخته بدولت  
مصاصبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار  
رگان چهره شاد کامی افروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنده پور  
( که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیراجهیر شد ) دربار  
خان از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه آگره گرفت - و پس  
از رسیدن آنجا جهان فانی را پدرود نمود - چون عرش آشیانی را  
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندر هکین گردید - دربار خان

از فرط وفاکیشی و خداوند پرستی وقت مردن وصیت نمود - که پدای  
سگ پادشاهی ( که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده ) مدفون سازند<sup>(۲)</sup>  
چه در سوابق ایام سگ از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی  
متوطن بود - پادشاه هم گاهی بتفقد احوال او می پرداخت - چون  
آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تأسف  
فرمود - و دربارخان عمارتی احداث نموده آن سگ را در آن گنبد مدفون  
ساخت - و خود هم حسب وصیت در همان گنبد مدفون گردید \*

سبحان الله تا چه مرتبه دنیا داری ست - و انهماک دران  
و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات  
و احیان ( که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه  
باید ساخت ) ذکر سگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بخاطر  
گذرانیدن - اگر بتلف است ای وای که حشر او با سگ نمایند  
و اگر اعتقاد ست معاذ الله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت  
حق وسیع \*

( ۳ )  
عرش آشیانی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر  
گفته - و علم تاریخ و زبده بود - خصوص قصص هند که نیکو  
میدانست - و شوق بقصه امیر حمزه ( که سه صد و شصت داستان  
است ) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خوانان  
میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر



بر صفحه تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلد  
مشمول بر یکصد ورق - و هر ورق یک ذراع - و آن محتوی بر دو  
مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالات و واقعاتی ( که بآن صفحه  
متعلق است ) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشی  
قرظینی مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهران قلم اول باهتمام  
نادر الملک همایون شاهي <sup>(۲)</sup> میر سید عالی <sup>(۳)</sup> خدایي تبریزی و آخر  
بسرکاری خواجه عبدالصمد شیرازی صورت گری نموده - الحق  
کذای شده از مخترعات عرش آشیانی که نظیر آن هیچ دیده ندیده  
و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهی نبوده - بالفعل در کتاب خانه  
پادشاهی موجود است \*

### \* دستم خان \*

بعمر دستم ترکستانی از امرای سه هزارچی اکبری ست - مادرش  
بی بی بخیه بیگی با ما<sup>(۴)</sup>م انگه جهت مدد بود - در محل پادشاهی  
آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیانی تربیت یافته  
سال نهم همراه میر معز الملک بتعانت عبد الله خان اوزبک تعیین  
شده سال هفدهم در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات گجرات  
گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم  
ناموری افراخت - پس ازان حسب الحکم همراه خان اعظم بلامرمت

( ۲ ) نسخه [ ج ] جدانی یا جدایي باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] قرمزی

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] نخه بیگی \*

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار  
 رنتهپور در تیول او قرار یافته باایالت صوبه اجمیر چهره اعتبار  
 افروخت - چندی درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان  
 و دلدھی زبردستان جوهر نیکو بزدگی بر روی کار آرد - تا آنکه سال  
 بیست و پنجم اوچلا پسر بابهدهر و موهن و سورداس و تلوکسی  
 برادرزادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبه  
 لونی<sup>(۲)</sup> ( که وطن اینها بود ) رسیده شیوه بے راه روی پیش گرفتند  
 دستم خان مراعات الوس کچهواهد منظور داشته بلوازم اندرزگوئی  
 برداخت - و مدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود  
 درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را  
 به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند - خان  
 مذکور از عجولی سر رشته تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود  
 بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادرزادهای راجه بهارامل<sup>(۳)</sup>  
 پی سپر راه عدم گشتند - اوچلا ( که سر حلقه فتنه سازان بود ) در پناه  
 منزعه جوار کمین فرصت داشت - دفعه دستم خان گویان بمعرکه  
 آریزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچه رسانید - او با وجود  
 چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حالی  
 بزمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدھی  
 مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان ( در بفرار آردند ) و بنگاه

( ۲ ) نسخه [ ب ] بونی ( ۳ ) نسخه [ ب ] بر سر بنگاه آنها •

سوکشان پی سپر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد و هشت هجری رخت هستی بعالم عقبی بست - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت عرش آشیانی از فوت او تأسف نموده بتسلیمی مادرش بر زبان آورد که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد \*

### \* دولت خان لودی \*

( ۲ )

شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه بود - چون از گندادری و کار آگهی فرادان بهره داشت در هنگامی که همشیره میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیرام خان خانناران منسوب گردید ( خان اعظم ادرا بمیرزا سپرد - که اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواهی این مرد را عزیز نگهدار دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات ( که در جلدوی آن میرزا بخطاب خاننانی فایز گشته ) شریک غالب بود - در یورش تته و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور السنه و افواه - بمنصب هزارری داخلی خانناران رسیده بود - که شاهزاده سلطان دانیال بخواهش تمام نوکر خود ساخته بمنصب دو هزارری سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهذیب فتح

آسیر روانه حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ ( که  
 بداسبانی آن مرز و بوم نگه داشته بود ) گذاشت - آخر سال چهل  
 و پنج سده ( ۱۰۰۹ ) هزار و نهم هجری <sup>۱۰۰۰ - ۱۰۱۰</sup> بآزار قولنج در احمد نگر  
 بمساط هستی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجاعان روزگار  
 بود - عرش آشیانی از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند  
 چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیرو خان سوز از عالم رفت  
 حکایات غریب از نقل کرده اند \*

گویند شهباز خان کذبو چون در سده ( ۹۸۶ ) نهمصد و هشتاد  
 و شش سال بیست و چهارم بتادیمب رازا تعیین شد نهایت توره  
 و ضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستار پیش پیش میرفت  
 همه منصبداران و نوکران همراه قور می آمدند - و یسارلان بمرتبه  
 اهتمام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگر سبقت  
 نمیگرفت - روزه خانخانان ( که نیز کمکی بود ) همراه او اسپ سواره  
 میرفت - دولت خان ( که از فوج برآمده راهی می پیمود - و بمنفع  
 یسارلان ممنوع نمیشد ) باشاره شهباز خان ( که سبکسریها بسیار  
 داشت ) <sup>(۲)</sup> عبدال خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبه برپوز  
 اسپ دولت خان زد - او شمشیر بر آورده چنان بر ساغری اسپش  
 زد که بزمین افتاد - شهباز خان باشکریان گفت بگیرید - گویند  
 در آن روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان  
جهت ابرای ذمه خود بر سر دروازه شهباز خان تا شام نشست  
شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد  
روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود  
شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید  
همیشه پیش میروته باشید \*

گویند وقتی ( که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده  
آمد ) در در ( که خانخانان هم نشسته بود ) تقریبا  
شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب می نویسند - ما ندیده ایم  
دولت خان کزایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی  
این است - اگر بر سر زخم تا دیر رسد - خانخانان دست او را  
گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان  
بالحاج و ایلام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته  
در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کزایه  
در خاطر نبود \*

غریب تر آنکه در ذخیره الخوافین آورده - که چون شاهزاده  
دانیان از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنای بیکی  
از خاوتیان او باش مذش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید  
نوعی بپناهو تکانش دهد که از قلعه برهانپور ( که مشرف بدریای  
تبتی ست ) پائین افتد - چنانچه ( روزی این سلوک را با خانخانان

کردند - اتفاقاً خودش قایم ماند - اما دستار از سر او افتاد  
 شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت  
 و معذرت خواست که عالم نشسته بوده - دولت خان دست دراز کرده  
 دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد  
 با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکنند  
 چه آنوقت دولت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه به همراهی  
 خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التبع - از پسرانش محمود  
 سودائی گشته کارش بدیوانگی کشید - از چاره گری لخته بهی  
 پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان  
 جدائی گزید - نزدیک قصبه پال با کولیان در آویخته فرو شدند دیگر  
 پیرای مخاطب بخانجهان لودی ست - و احوالش بشرح و بسط  
 در سالک تحریر مذخروط گشته \*

### • دیانت خان قاسم بیگ •

از امرای عهد جنت مکانی ست - در مزاج پادشاه راهی بروشناسی  
 و حاضر باشی داشت - بعد از آنکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت  
 گرفت از چون حرفهای نا لایق نصبت بمومی الیه در حضور  
 پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته او را  
 حواله آصف خان ابوالحسن نمود - که در قاعه گوالیار ( که تعلق  
 بخان مزبور داشت ) محبوس سازد - پس از چند ع حسب

عرض اعتماد الدوله از حبس مسطور رهایی یافت - سال هشتم  
جاوس جنت مکاني بتفویض خدمت عرض مکرر سربازد گردید  
و سال یازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهی پادشاهزاده  
سلطان خرم بهم دکن تعین گشت - دیگر احوال از معلوم نیست \*

### • دلاور خان ماکر •

ابراهیم نام داشت - ابتدا برافقت میرزا یوسف خان رضوی روزگار  
میگذرانید - از یازمی بخت بیدار در معامه اکهراج و ابهیراج  
بمحور جنت مکاني در کتھر<sup>(۲)</sup> خاص و عام تردد نمایان کرده  
زخمها برداشت - و این خدمت باعث ترقی او گشته بمنصب  
مناسب اختصاص یافت - و در مبادی جاوس جنت مکاني  
بصوبه داری لاهور سربرافراخته رخصت گرفت - بقصبه پانی پت  
رسیده بود که بغی سلطان خسرو و آمدنش شفقته زه و زاد را  
از آب جون گذرانید - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد  
و پیشتر از خسرو بحصار قلعه لاهور درآمده باستحکام برج و باره  
پرداخت - و چون خسرو بحوالی آن شهر پیوست ابواب و دروب  
مسدود یافت - بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمود  
و از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت - و چون  
افواج پادشاهی در تعاقب بود بزردی تسخیر شهر متعذر دانسته  
دست از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقدیم

(۲) در [ بعضی نسخه ] کتھر •

مراسم حق شناسی و فدوریت محفوف عواطف خسروانی شد  
 و در سال هشتم بهمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تعیین  
 گشت . و در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۲۷ ) هزار و بیست و هفت  
 از تغیر احمد بیگ خان کابلی بصاحب صوبگی کشمیر مبادی  
 گردید . و از روی کار طلبی و راه وردی در تسخیر لکای کشتوار  
 ( که از شهر کشمیر تا معموره آن شصت کرده مسافت است )  
 مصاعی بهادرانه بکار برد \*

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلاور  
 خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح اندیار<sup>(۲)</sup>  
 پیش نهاد همت ساخت . و چون گریوه و کتل معب المرور  
 واقع شده راه برآمد اسپ نبود بذابران اسپان سپاه را بکشمیر<sup>(۳)</sup>  
 برگردانیده معدودے را احتیاطا همراه گرفت . جوانان نبرد جو  
 پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کذاں می رفتند  
 بعد پیمودن نشیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بگذار  
 دریای مرب نایره قتال بین الفریقین ملتزم گردید . مرزبان آنجا<sup>(۴)</sup>  
 از کشته شدن عالی چک<sup>(۵)</sup> ( که بدعوئی وراثت کشمیر در پناه او  
 شورش افزائی داشت ) دل بای داده راه فرار پیش گرفت . و از  
 پل گذشته در بهدرکونگ ( که آن طرف آب واقع است ) توقف

( ۲ ) نسخه [ ب ] عزیمت آن دیار ( ۳ ) نسخه [ ج ] اسپان را بکشمیر ( ۴ )

نسخه [ ا ب ] مرزبانان آنجا ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] عالی چک \*



گزیود . و هر چند بهادران دامن تخلص بر کمر سعی برزدند ( که  
ازان پل در گذرند ) آنها نوعی بهدافعه و مقابله<sup>(۲)</sup> می پرداختند  
که میسر نمی آمد - چون روزی چند کشید راجه از لابه گری  
و حيله سازي پیغام مصالحت در میان آورد - دلادر خان حرف او  
گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا روزی  
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشنا ازان دریای زخار عبور نموده  
بجنگ در پیوست - مخالف تخته پل را شکسته راه گریز سپرد  
دلادر خان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهدر کوت  
معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب ( که اعتضاد قوی  
آنها بود ) دو تیر انداز مهافت باشد - و کنار آن کوهی ست رفیع  
دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای سه ته تعبیه  
نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر  
مستحکم بسته یکسر طناب را بر قائم کوه و سر دیگر را دران طرف  
آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز  
تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را  
بهر دو دست گرفته از فراز و نشیب می رفته باشند - تا از آب  
بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه<sup>(۳)</sup> گویند - آنها هر جا  
مطنه بستن زیبه داشتند به بدو تپچی و تیر انداز استحکام داده بودند  
دلادر خان جالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذرانند

( ۲ ) یا مقابله باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] زیبه - یا زینه باشد \*

( ۲ )

چون آب بنهایت تندی و شورش میگذشت جاله بسیل فذا رفت

( ۳ )

و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن

آب هر تدبیری که میکردند بجائی نمیرسید \*

اتقانا شب جلال خان پسر رشیدش برهنه منی زمینداره

از جائی ( که مخالف را گمان گذشتن نبود ) سلامت گذشته

هر هر راجه رسیده کرنای فتح باذن آرازه ساخت - اکثری علف

قیغ خون آشام گشته بقیه السیف جان بتک پا بیرون بردند - یکی

دران شورش بر راجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت

من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده

بمذلل ( که حاکم نشین آن ملک است - و سه کروه مسافت داشت )

در آمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملازمت جنت مکانی

در نزدیکی باره موله ( که دروازه کشمیر می نامند ) سعادت

اندرخت - و بگونگون نوازش اختصاص یافته بمناصب چهار هزار

ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله

ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد \*

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - بر سر

هر خانه هر ساله شش سستی ( که زرے ست و سکوک - که از حکام

کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است ) مقرر دارد

و در سواد معامله پانزده سستی را ( که ده روپیه باشد ) بیک مهر

پادشاهی حساب کفند - و زعفران ( که بهتر از کشمیر است ) از خریدار  
 بر سر منی ( که بون دو سیر جهانگیری ست ) چهار ردپه میگیرد  
 و عمده حامل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیر میبلغ  
 کای میستانند - مع هذا همگی مداخل او تخمینا یک لک ردپه  
 خواهد بود - و آن ولایت بقدر تذخواه هزاره ذات و هزار سوار  
 است - چون راجه آنجا خالی از وجاhte نبود حکم شد که فرزندان  
 خود را ( که در ایام جنگ به پناه زمینداران قرب جوار <sup>(۲)</sup> فرستاده )  
 بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائی یافته بآسودگی روزگار  
 بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید  
 دلاور خان پس از زمانه باجل طبعی درگذشت - جمال خان پسر  
 کلانش در زمان فردوس آشدانی بهمراهی مهابت خان تعیین بود  
 در محاصره دولت آباد روزی سردیوان برای مقدمه حوفاهی  
 تند در میان آمد - مهابت خان گفت - هر که در کار پادشاهی  
 مساهله خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر  
 علم نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثانی ( که عقب سوار  
 نشسته بود ) برجسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او ( که  
 خرد سال بود ) بیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان  
 تیز دستی نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب دیگر  
 کار پسرش بآخر رسانید - گویند مهابت خان نشسته بود - همین قدر

گفت - که هر دو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف الصدق از جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است \*

### \* داراب خان میوزا داراب \*

پسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می نمود - خصوص در جنگ کهرکی (که شهر آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تردد عظیمه گشته باضافه منصب سرافرازی یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیری پیمانه زندگی شاه نواز خان مالا مال گردید از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاره ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری صوبه برار و احمدنگر نام زده گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عذرحبشی از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهی را بولایت دور دست کشمیر قابو انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهی دراز ساخت ) اکثر امرا تهاجمات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنگر متحصن گشت - داراب خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برگیان عنبری بر دور او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ در میداد - و هر مرتبه آن تیره بختان جمعی را بکشتن داده راه هزیمت می سپردند \*

روزی داراب خان جوانان خوش اسبه همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظیم در پیوسته لوی فیروزی افراسنت

و سالما و غانما بار در معادرت نمود - پس ازان غنیمت مداخل رسد غله را قسمی مسدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید ناچار از گریوه روهنکهره فرود آمده ببالاپور معسکر آراست چون تسلط و استیلاى قزاقان دکن بجائے رسید ( که قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بذهب و تاراج محالات مالوه پرداختن ) شاهزاده شاهجهان کورت ثانی دستوری دکن یافته سال شانزدهم ببلده برهانپور نزول فرمود - افواج قاهره تا آبگذر در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی ننمود - و کهرکی را ( که اقامت جای ملک عنبر بود - و او یکروز پیشتر از وصول فوج با نظام الماک بقلعه دولت آباد در خزیده ) ویران و بے چراغ ساخت - ناچار ملک عنبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده کرد دام از محالات متصله ملک قدیم پادشاهی و پنجاه اک روپیه نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده در سال هجدهم <sup>(۲)</sup> حسب الطامب پدر بزرگوار برای یساق فندهار با خانخانان و داراب خان از دکن روانه شد \*

چون زمانه نیرنگ ساز بازی دیگر انگیزخت ( که سنوح ملالت و کدورت فیما بین پادشاه و شاهزاده بجائے کشید که کار بجدال و صف آرایی انجامید ) شاهزاده از حق شناسی تقابل فوج پادشاهی بر خود قوار نداده از راه راست عذر بر تافت - و راجه

بکرماجیت را ( که عمره درات شاهي بود ) با داراب خان در برابر لشکر پادشاهي گذاشت - اتفاقاً در هنگام تلاقی فریقین تنگی برآهه رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب خان نیازست پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست \*

و چون جناب شاهي باقتضای وقت از برهانپور خانخاندان را بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان با اولاد و احفاد خانخانانی مقید گردید - و پس ازان ( که ولایت بنگاله بحوزه تصرف درآمده تسخیر بهار نصب العین شاهي شد ) او را مجدداً مشمول مواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس<sup>(۲)</sup> بنارس از همان راه عازم دکن گردید مذکور طاب بزام داراب خان رزم نمود که خود را بسرعت بگدهي ( که دروازه بنگاله است ) رسانیده ملازمت دریابد - او از ناراستی صورت حال را طور دیگر دیده در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره دارند - نمی توانم رسید - اگرچه فاسازی و تساط بومیان هم واقعی بود اما او هم از رفاهت عمداً پهاو تهی ساخته بتقاعد خود را زیان زد عقیقت ساخت - شاهزاده بتقاضای و تم دست ازو برداشت

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادرزاده بعبدالله خان سپرد - دیوانه را هوئے بش است - او از سفاکی آن دو بے گناه را بقتل آورد - و پس ازان ( که سلطان پرویز و مهابت خان برین ماجرأ مطلع شدند ) بزمیندان بنگاله بتاکید برنگاشتند - که دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانه این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز پیوست دران اثنا فرمان جنت مکانی بمهابت خان رسید - که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که زود سر آن سرگشته هادیۀ ضلالت را بدرگاه فرستد - مهابت خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته روانه نمود \*

( ۲ )

۱۰۳۴

\* شهید پاک شد داراب مسکین \*

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خوانی پوشیده بزم قریب پیش خانخانان ( که در قیدش بود ) فرستاد - خانخانان دیده گفت بله قریب شهیدی ست - داراب خان جوانی بخوبیها آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادری و تردی ( که ازو در دکن شد ) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش طالع او درست نداشت - از جانب شاهي مانده و از طرف پادشاهی رانده مآل کارش بخذلان و نکال انجامید \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] داراب خان مسکین - اما یقینا غلط است \*

## \* دریا خان زو هله \*

(۲) داؤد زئی - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان در ایام شاهزادگی بیندگی اعلی حضرت سعادت اندوخت و در جنگ دهل پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامه بشجاعت بر آورده پایۀ اعتبار برافراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبۀ بنگاله در مقابله شاهزاده بیک کرههی اکبرنگر در مقبره پسر خود محصور گردید از انجا ( که نواره بهست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتی میسر نمیشد ) دریا خان با پانصد افغان برهنمونئ قلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده درازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات ورزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان ( که نیز میخواست از همان راه بگذرد ) از مشاهده این حالت عنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعیین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقاش نموده مخالف را آواره دشت هزیمت ساخت - و بهسبب پا پیادگی نتوانست تعاقب نمود \*



ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان و پیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگهی یافت بتسویه مقوف پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صوامت صدمات بهادران جنگ جو عذاب تماسک از دست داده گریز پا گشتند ناچار با معدود کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیه و چند زنجیر فیل از جمله غنائم بنگاله دریا خان را مورد فوازش فرمود - و چون از بنگاله برگزشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده در آمد عبدالله خان با دریا خان برسم منقلا باله آباد شتافته اولین بظاهر آن بلده معسکر آراسته قاعه را گرد گرفت - و درمی بمانکپور بر ساحل گنگ فروز آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین غبار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهابت خان با سلطان پرویز بکنار گنگ پیوست - دریا خان نوازه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام دانه لشکر پادشاهی را نگذارد که عبور نمایند - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید و بناخوشی همدیگر کار آقا برهم خورد - دریا خان ( که بیدمستی غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت ) شرائط حزم و هوشیاری مرعی ندموده بضبط گذرها چنانچه باید پرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دریا خان بمعدولله خان و راجه بهیم ( که در جونپور جمع شده بودند )

ملحق گردید - و از آنجا باتفاق در بخارس بموکب شاهي پیوست  
و قرار یافت که در سرزمین کنکیرا ( که خالی از استحکام نیست )  
فاله تونس را پیش داشته عرصهٔ مبارزت باید آراست - پس از  
تلاقی فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت  
نوکران جدید دریا خان ( که از سلوک او آزاده بودند ) بے جنگ  
راه هزیمت سپردند - دریا خان ( که سردار دست راست  
هراول بود ) نیز خود را بگوشه کشید - و پس ازان در جنیر  
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانجهان  
لودی ( که صوبه دار دکن بود ) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا  
نکرده سلسله جنبان خیالهای کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس  
بهزاران ضراعت و استکانت بملازمت رسیده بمنصب چهار هزار  
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبهٔ بنگاله مقرر گشته  
بهمراهی قاسم خان صاحب صوبهٔ آنجا تعیین گردید - و بعد ازان  
پرگنه بنادر و غیره در صوبهٔ خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن  
مامور شد \*

هنگامی [ که ساهو بهونسله باشاره نظام شاه ( بنابر آنکه  
خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعهٔ بیر از تصرف  
سید کمال نظام شاهیه شتافته ) در ولایت خاندیس گرد شورش

( ۲ ) نسخه [ ج ] توالش ( ۳ ) نسخه [ ب ] از شاهزاده ( ۴ ) در [ بعضی

برانگیخت [ دریا خان از محال قبول خود بسرعت برق و باد بهاهو  
رسیده مالشے بهزا داده ازان مملکت برآوردن - و چون در سال  
سیوم بارادے استیصال خانجهان لودی بلده برهانپور مورد موکب  
املی حضرت گردید دریا خان از قبول خود آمده شرف آستاندوس  
دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائی و هم الوسی بخاطر آورده  
فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان  
صاحب صوبه دکن شکست خورده بدولتآباد شتافته اقامت ورزید  
دریا خان از کتل چالیس گانون بخاندیس آمده آتش نهیب و غارت  
برافروخت - و بسبب تعین شدن عبد الله خان بتادیب او  
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان بارادے  
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد  
و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشت از انجا  
نیز راهی گشته وقتی ( که بسرزمین بندیله رسید ) بکرماجیت  
پسر راجه ججهار سنگه خود را رسانیده بدریا خان ( که چنداول  
بود ) درآریخت - و آن اجل رسیده از مستی نشه باده حسابے  
از بر نگرفته بے محابا تاخت - و دران زد و خورد تفنگے بدریا  
خان رسیده کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد  
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل  
سراو را در برهانپور بدرگاه پادشاهی آوردند \*

## \* دیانت خان \*

محمد حسین دشت بیاضی - دشت بیاض بلوکی ست از  
 بلوکات نهگانه مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود  
 است - و در تاریخ دانی یکنمای روزگار بود - برهنمونمی بخت  
 اقبالمزد در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب  
 و اعتبار فرق عزت برافراخت - و در روز جلوس اعلیٰ حضرت  
 بمنصب دو هزاره ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار  
 روپیہ کام دل اندوخت - چون از خانجہاں لودی صاحب صوبہ  
 دکن بعد شفقار شدن جنت مکانی حرکاتے چند سرزد ( کہ  
 مشعر بے اخلاصی نسبت باعلیٰ حضرت بل منافعی راہ و رسم  
 دولت خواہی و نمک خوارگی بود ) اعلیٰ حضرت اگرچہ باقتضای  
 وقت فرمان بحالی صوبہ داری و منصب و جاگیر بدستور سابق  
 اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - کہ او مالوہ را  
 از مظفرخان صوبہ دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران  
 و سرداران کمکی دکن گرویدہ و ایل او یزد - و نظام شاہ بہبیب  
 تعلیم او ولایات بالاگہات را بار موید و معاون - مبادا سرے ببغی  
 و طغیان برافرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را ( کہ بمثانت  
 عقل و (سائی فہم اتصاف داشت ) بواقعہ نویسی دکن مامور  
 ساخته پندہانی اشارہ رفت - کہ بر مخفیات ضمیر خانجہاں

و چگونگی اوضاع او وقوف تمام حاصل نموده آگاهی دهد - خان  
 مذکور پس از وصول بخطه برهانپور از کمال فراست و دانائی  
 باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع را رسیده بمبالغه بحضور  
 نوشت - که توقع بغی و شورش ازین مورد محض توهم است  
 در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امور  
 نمیتواند شد - بے وسواس او را طالب حضور نمایند - که احتمال  
 آشوب و فتور ملکی اصلاً نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته او  
 رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته  
 بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری  
 احمدنکر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی  
 ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم  
 خطه برهانپور مطرح رایات پادشاهی گردید خان مذکور از اصل  
 و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی در هزار سوار فرق افتخار  
 برافراخت - و در همین سال سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهارم هجری  
 در احمدنکر جهان فانی را وداع نمود \*

### \* دین دار خان بخاری \*

سید بهوده نام - از قرابتیان موتضی خان بخاری ست - سال  
 هیزدهم جهانگیری بحکومت دهایی سر برافراخت - و پس ازان  
 ( ۲ )  
 ( که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرار

نمود ) او را در فوج ( که بتعاقب او تعیین یافت ) بر نوشتند و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکانی بخاند خرامش نمود - و موکب [ فردوس آشیانی ببلده و زبور پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب در هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب ناصیه بخت افروخته بتفویض فوجداری میان دوآب کامرانی اندوخت - سال هشتم ( که از دارالسلطنه لاهور بجانب مستقرالخلافه معارفت پادشاهی واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنذیه مفسدان میان دوآب رخصت یافت ) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - دستر در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر ( که پیشتر مرئی افواج متعینه بمالش چهار سنگه بندیله راین عزیمت افراشته بود ) دستوری پذیرفت - و بعد چاندت مطابق

سنه ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست \*

( ۲ )

### \* دولت خان مئی \*

مشهور بخواص خان - مئی شعبه ایست از طوائف بهتی - که در صوبه پنجاب برسم زمینداری و قطاع الطریق میگذرانند مشارالیه در اصل خدمتگار ( و مال بردار شیخ فرید مرتضی خان بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فریده داشت هرگاه با شیخ

بمضور جنت مكائي ميرفت نگاه گرمی میفرمود - بعد از فوت شیخ  
 منظور عطفیت پادشاهی گشته بمنصب درخور استیاز یافت - چون  
 در طالع عروج داشت در کمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص  
 خان سرفراز گشت - و بداروغگی منصبداران جلو ( که خانه زادان  
 معتمد می باشند - و این کار جز بیک از معتبران نسزد ) اختصاص  
 گرفت - چون نوبت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال  
 جلوس بمنصب در هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار  
 سر برافراخت - چون خالی از کار طلبی و جلالت نبود در جنگ  
 دهل پور با خانجهان لودی از پیش آهنگان و سبقیت جویان سران  
 جنود پادشاهی شده و داد شجاعت و دایری داده در عرصه  
 مصاف زخمی افتاد - و این پردای و نیز دستی او دل نشین  
 اعلی حضرت شده بیش از پیش در مدد تربیت او گشته پای  
 اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزار و سوار  
 کام دل اندوخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال  
 بهراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعه پرینده مامور شد  
 چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجویز مهابت خان سه سالار  
 با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعین یافت - که بمالش ساهو  
 بهونسا و تاخمت رطش چهار کونده بودارد - و در سال هشتم  
 محرم سنه ( ۱۰۴۵ ) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

( ۲ ) نسخه [ ج ] در مبادی جلوس ( ۳ ) نسخه [ ب ] از انگاهه خالی \*

خان تاشمذدی بصوبه دارى تتهه رخصت یافت - و در سال نهم  
 بایسنقر جعلی را مقید ساخته روانه حضور نمود - آن فتنه اندیش  
 یکم از بے سر و پایان بود - که بخیال تباہ خود را بایسنقر (۲) که در  
 جنگ شهریار سردار لشکر آن تیره روزگار بود - و پس از فرار  
 بجانب قلعه کولاس مضاف تلنگانه سرے کشیده باجل طبعی  
 درگذشت ( شهرت داد - و ببلخ شتافت - نذر محمد خان والی  
 آنجا اراده خویشی نمود - چون دعوی او بصدق نپیدوست و صلت  
 برتوقع نیامد - بجانب ایران رفت - شاه صفی اگرچه بحضور  
 نطلبید اما لخته تواضع نمود - از آنجا بسمت بغداد و روم اداره  
 شد - پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریباناش گرفتند به تتهه  
 آورد - دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستان - و بقتل  
 رسید - خان مذکور مدتها بحکومت آندیار گذرانید - و در سال  
 بیستم بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار مباحات اندوخته  
 از تغیر سعید خان بهادر بایالت قندهار دستوری یافت - در آخر  
 همین سال بمنصب والای پنج هزارى ذات و سوار چهارم بلندنامی  
 افروخت - ناکاه روزگار بدانجام بر سر بیمهري آمده اسباب خسران  
 و نکال او آماده ساخت \*

در ذی الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثانی دارای ایران  
 در عین زمستان ( که از کثرت برف کمک هندوستان متعذر است )



بمحاصره توندهار همت گماشت - قلعه دار هر چند بضبط مداخل  
و مخارج پرداخته شرائط تيقظ و احتياط مرعي داشت ليكن  
از آسيده سري<sup>۱</sup> بمرتبه سرشته تدبير از دستش رفت كه باستحكام  
برجهاى قليج خانى پرداخت - چه قليج خان از دور بيني  
و احتياط گزيني در ايام حكومت خود بر فراز كوه چهل زينه  
( كه از انجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندر ميرسد )  
برجها ساخته بود - تفنگچيان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز  
تدنگ اندازي نمودند - ( روز ) شاه خود سوار شده تحريض  
بر يورش نمود - و تاسه پاس آتش قتال مشتعل ساخت  
مع هذا كارے پيش نبرده برگريد - اما جمعي از بيچگري خاك  
بيوفائي بر تارك اخلاص بيخته نزد قلعه دار بزبان بچيائي  
برگذااردند - كه بسبب انسداد طرق<sup>(۲)</sup> از كثرت برف درين نزديكي  
اميد رسيدن كمك نيست - و از جد و كد قزلباش ظاهر ميشود  
كه بزودي حصار مسخر خواهد گشت - بعد از تسخير نه ما را  
بچان امان است - و نه فرزندان ما را از اسيري - دولت خان  
( كه درين وقت بايسته آتش اين فتنه بآب تبغ فرد مي نشانده )  
از بيجوهرى و بد دلي مضمون \*

\* بيت \*

\* هر كجا زخم بايدت فرمود \*

\* گرتو مرهم نهي ندارد سود \*

بخطا نیاورده در جواب بذصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم  
 اثری نبخشید - و فایده نداد - اما از همه شادی خان اوزبک  
 پیشقدم منهج نمکخراهی گشته با شاه راه پیغام و سخن داد کرد \*  
 چون درین اثنا قلعه بست از پودل خان گرفته اردا بخواری  
 گرفتار ساختند دولت خان همته که نداشت زیاده تر برای  
 داده عبدالمطیف دیوان قندهار را برای گرفتن امان نامه ( که  
 سجل بدنامی او بود ) همراه علی قای خان برادر ( ستم خان  
 سپه سالار ایران ) که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش  
 ازین در مقام ستیز و آویز نبوده در سفک دم و هتک حرمت  
 خود و دیگران نکوشد ) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را  
 گرفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از صمیم قلب نبود  
 سود نه افتاد \*

اگرچه میگویند ( که آن بے همت اگر برهنمائی توفیق  
 و پیشوائی عزیمت خود با جمعی بران معقل رسیدن و موئل متین  
 برمی آمد تا رسیدن کمک آسیه بار و رفقای او نمیرسید ) اما  
 نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه  
 ( که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامی فهامی سعدالله  
 خان دوازدهم جمادی الاول پهای حصار رسید ) مقدور و ممکن  
 نبود - نعم آنچنان از غردای یاس ناموس ( که مردان سردر  
 سر آن در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند )

نداشت - عار دوام نمک حرامی و بیغیرتی ( که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت ) بر خود پسندید  
 نهم مهر سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب  
 و همراهان بیرون آمد - و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود  
 که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف  
 رو ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ  
 گنج علی خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان  
 ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - بایک جهان شرمساری  
 و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او  
 جای عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید  
 با خاطر پراکنده گوشهٔ خمول برگزید - تا بقیهٔ حیات مستعار  
 باتمام رسانید \*

الحق در ناسرداری و کم همتی او حرفی نیست - که چذین قلعه  
 استوار ( که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد  
 شمشیر زن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان  
 قلعه‌داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن ) در  
 محاصرهٔ دو ماه از نامردی و پست فطرتی پای همت نیفشوده  
 از دست داد - و زندگانی فانی را بر نیکنامی جاویدانی ترجیح  
 نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه  
 می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهایت

اضطراب و اضطراب دارند - و در باب از از ایامی علف تلف گشته  
 درین نزدیکی کمک هذ می رسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید  
 مخالف می نیل مطاب بر می خیزد - مع هذا آن کم کرده راه عقل  
 و همت توفیق استقلال نیافت - بدو است این بیدولتی دولت  
 چندی سائله خود را بر باد داد \*

### \* دانشمند خان \*

ملا شفیع علی یزدی - صدقها در ایران دیار باحرار فضائل  
 و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقلیه  
 و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه خلال مبلغی از تجار ایران  
 بعنوان مضاربیت گرفته بهندوستان فسحت نشان ( که دار الانقاع  
 اصحاب آمال و ارباب امانی ست ) آمده چندی در اردوی  
 پادشاهی بهربرد - و از مستقر الخلاء اکبر آباد تا دار السلطنه  
 لاهور و از انجا تا کابل همراه بود - پس از معارفت موکب خسروی  
 از کابل بقصد انصراف وطن بنذر سورت رفت - از انجا ( که طالعش  
 در بیداری داشت - و بختش بر سر باری بود ) مراتب دانش  
 و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت  
 بمتصدیان مهمات بنذر مذکور فرمان عزامدار یافت - که او را  
 بدرگاه معلی بفرستند - او بقلاوزمی سعادت و رهبری اقبال از  
 سورت احرام هریم جهانبانی بهسته نهمذی الحجه سال بیست و چهارم  
 بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزی بر روی روزگار خود کشود \*

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی  
مکرر ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز  
او را منظور نظر تربیت ساخته بمذنب هزاری مد سوار مفتخر  
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه  
انعام مشار الیه وا گذارد - و پستر بافزایش مذنب برنواخته  
در سال بیست و نهم بتعویض خدمت بخشیدگري دوم از تغییر  
لشکر خان و عطای خطاب دانشمندان خان و اضافه پانصدی دو مد  
سوار بمذنب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرافراز گشت  
و در سال سی و یکم بمذنب سه هزار و هشت مد سوار سر  
برافراخته از تغییر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیدگري مرتقی شد  
و در همین سال استعفاي خدمت مذکور نموده در دارالخلافه  
شاهجهان آباد منزوی شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو  
موقوف عوطف خسروانی گشته بمذنب چهار هزار و دو هزار  
سوار پایه دولت برقرار داشت - و در سر آغاز سال هفتم بمذنب  
والای پنجهزاری بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری  
و حراست قلعه شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال دهم از تغییر  
محمد امین خان بخدومت جایگاه میر بخشیدگري فایز شده بعطای  
قلمدان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویه ظفر طراز  
عالمگیری بجانب مستقر الخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه  
ضمیمه میر بخشیدگري قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

سیزدهم دهم (بیع الاول سنه ( ۱۰۸۱ ) هزار و هشتاد و یک هجری  
و دیعت حیات سپرد \*

( ۲ )

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلاء زمانه بود - بنیک نفسی  
و نیک اندیشی مشهور - پس از تاحال از نوئیان بلند مقدار  
کسی ( که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد ) در عرصه روزگار  
نیامده - گویند چون به ملازمیت پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه  
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی ( که بعلم و دانش  
از اساتذہ باستانی سبقت برد - و به از در هندوستان نشان نداده  
و حواشی خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانی ست واضح )  
اشاره رفت - میان هر دو فاضل در داد عطف ( ایاک نعبود و ایاک  
نستعین ) گفتگوی طوایی واقع شد - و بزمانی دراز کشید - علامی  
سعد الملك خان ( که در علم عام بود ) همیز گشت - و آخر هر دو  
برابر ماندند - از آن روز منظور نظر پادشاهی گردیده برتبه امارت  
برآمد - و آنچه گویند ( خان مزبور در انجام عمر بعام اهل فرنگ  
مائل گردید - و اکثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود )  
نظر بر فضل و کمالش استیعان دارد \*

### \* دؤد خان قریشی \*

پسر بهیمن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر  
عمده و معتبر خانجهان اودی بود - در جنگ دهواپور ( که خان

مذکور را با عساکر پادشاهی (اتفاق افتاد) داد دلیری و مردانگی داده نقد جان برافشاند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلند اقبال سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجوهر شجاعت و حسن اخلاق پایه قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجداری متهم و مهابین و جایسر و دیگر برخی محال ( که از انتقال سعدالله خان بتیول شاهزاده مقرر شده بود ) و خدمت راهداری مابین مستقر الخلافه اکبر آباد و دار الخلافه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب خانی سرافرازی یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق داور ستر سال مادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد و پس ازان ( که دارا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید ) او را برکنار دریای ستلج برگذر تلون ( که معبر متعارف آن آب است ) گذاشت - و پستر آنروی آب بپناه را بقصد مدافعه استحکام داد و آخر الامر دارا شکوه از همت باختگی از لاهور بجانب ملتان رخت آوارگی بر بست - داؤد خان بموجب اشاره کشتیها را سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسل میر بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کارشناسی و سرکردگی او شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری بارسال خلعت عنایت مستمال گردید - بعد معاودت رایات پادشاهی از ملتان

بدار الخلافه به مساعدت بخمت جبهه ساي آستان خلافت گشت  
 و بعطای منصب چهار هزارى سه هزار سوار گامياب عزت و دولت  
 شده در جنگ شجاع . بسردارى فوج طرح دست راست خلد مكن  
 (۲) متعين بود - پس از هزيمت او بسمت بنگاله بهمراهى معظم خان  
 مير جمله بتعاقب آن اداره دشت فرار دستوري يافت - و بعد  
 از وصول به پتنه بر طبق فرمان پادشاهى بصوبه دارى آنجا قيام  
 ورزید - و مخصبش باضافه هزار سوار دو اسبه سه اسبه افزايش پذيرفت  
 و چون معظم خان در استيصال شجاع از سمت مخصوص آباد  
 بجانب اكبر فكر همت گماشته بود مشارا اليه مامور شد - كه  
 يا تا بيدان خود و كمكيان صوبه از آب گنگ گذشته بر سر تانده  
 ( كه بنگاه مخالف است ) رفته بدفع او پردازد - تا از هر دو سو  
 كار بران مدير تنگ گردند - خان مذکور برادر زاده خود را بنديابت  
 در پتنه گذاشته با ساير متعيغه راهي گرديد - و پستر ضميمه فوج  
 معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت  
 و بعد اخراج شجاع از ممالك محروسه پادشاهى دارن خان از بنگاله  
 مراجعت نموده به پتنه آمد - و بتناديب مفسدان حوالى پتنه  
 كمر عزيمت بر بست - زميندار پلارن ( كه بمسافت چهل كروه  
 جنوب رويه پتنه واقع شده - و از يلداه مذکور تا سرحد آن ولايت  
 بيست و پنج كروه است - و همواره زميندار شقاوت آئين آن



سرزمین باستظهار قلاع متین و معویت طرق و ممالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزونیه گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خود سر میزیست ) درینولا بتازگی علم استبداد بدست جهارت افراخت و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهی رو بتسخیر آن الکا آورد - و نخستین قلاعه ( که بهرحده ملک پادشاهی پیوسته - و بهشت گرمی آن دست تعرض ببرخه محاللات سرکار والا دراز مینمود ) بصعی فرادان بر کشود - مرزبان آنجا مغلوب رعب و هراس گشته هرچند ضعیف نالی نمود ( که پیشکش مقور شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پتنه معاودت نماید ) داود خان آنرا ناشنیده انگاشته در سال چهارم با لشکره آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعه پلاون از طرفین مورچال قائم گردیده بازار کوشش و آریزش گرمی پذیرفت از پیشگاه ساطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باو باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت گیش شقاوت پرده فطری اصرار بر طریقه کفر نمود - داود خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را بوزاشته بحصار شهر بند درآورد - با آنکه از کمال استواری کشایش آن بزودی در موات اندیشه چهره نمی نمود از تأیید غیبی بهادران و خش شجاعت برانگیخته بر سر مقهوران بحصار شهر بند (سیده بیورش و آریزش

( ۲ )

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمیندار بوقت شب  
 رهگرایی فرار گردید - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بغداد و بستان  
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشة فساد گمراهان  
 تیره دون چندی دیگر دران حدود توقف و رزیده و منکای خان را  
 ( که فوجداری پلاژن بر وفق یرایغ حضور بار تفویض یافته بود )  
 آنجا گذاشته به پتند مراجعت نمود - و پس ازان بحضور (سیده  
 بهمراهی میرزا راجه جیسنگه بجهت مالش سیوای بهونسله تعیین  
 دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار  
 سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید - و در همان ایام  
 بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که  
 یکه از اقارب خویش را با جمعی در بلده برهانپور گذاشته خود  
 بهمهم مرجوعه پردازان - خان شهابت نشان بعد تسخیر قلعه درمال  
 ( ۲ )  
 در اندای محاصره حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت  
 هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شتافته مواضع  
 و قریات حوالی راجگده و مضافات کندانه را آتش زده بسیاری  
 از قصبات را پامال نمید و غارت ساخته بمعسکر فیروززی معاودت  
 نمود - و پستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت  
 بیجاپور کوشیده آریزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در  
 سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت - پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهاردهم بملازمت پادشاهی استسعاد یافته بنظم صوبهٔ آله آباد دستوري یافت - تاریخ وفاتش معلوم نشده - حمید خان پسر او بجرأت و جسارت مفرط نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهی بود - سال بیست و پنجم عالمگیری درگذشت \*

### \* دیانت خان حکیم جمالا کاشی \*

سال اول جلوس فردوس آشیانی بخدمت دیوانی سرکار ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمذنب هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی صوبهٔ پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقی گشت - چون آثار دیانت و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابراین سال پنجم بخطاب دیانت خان و پستتر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقور دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهرزد از تغیر رای کاسیداس مامور شد - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت و سال یازدهم پس ازان ( که قلعهٔ قندهار داخل ملک پادشاهی شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفی دارای ایران دران حدرن بکابل تعین یافت ) او بدیوانی فوج همراهی پادشاهزاده چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم بخدمت داغ و تصحیح مذهبداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سر بلندی

اندوخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسب و دیوانی  
صوبه خجسته بنیان و بالاگهات برار و ملک تلنگانه ( که مفتوح  
گردیده بود ) نامیه بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافه  
پانصدی بین الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه  
بمنصب دوهزاری هفتصد سوار ببلند رتبی گرائید - سال بیست  
و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت او احرام عتبه  
خلافت بسته جبهه طالع را نور آگین ساخت - پس ازان ( که پادشاهزاده  
مراد بخش باظهار ناراضامندی نسبت برای رایان پرداخت )  
سال بیست و دوم نام برده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار صوبه  
علم افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقه مذکور  
بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مران بخش  
تقرر پذیرفت - و پس ازان ( که زمانه بکام هواخواهان عالمگیری  
شد ) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ  
می پرداخت - سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوات قامت  
قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم  
مطابق سنه ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سه هجری پیرایه هستی را  
برکند - پسرانش دیوافکن و شیر افکن و رستم بخلاع ماتمی سرافراز  
شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصححه  
و خطاب معتمد خان چهره عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز  
بمنصب در خور سرافرازی داشتند \*

## \* داراب خان \*

یسر مختار خان سبزواری ست - برادر خرد شمس الدین مختار خان - هذگامے [ که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه ( که بنابر انحراف مزاج اعلیٰ حضرت از جاده اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود ) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود ] مشار الیه در زمرة کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان ( که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید ) در اول وهله پیش از نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته بارسال فرمان تفویض قلعه داری احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال دوم تغییر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بذوقخانه خاصه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی غسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احرار ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار بر افروخت - و بمیر تزکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتیه کهدریاه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

خان مذکور هنگامی ( که ساحت اجمیر مضرب خیام پادشاهی بود ) بران مکان شورش نشان تاخته کهدیله و سانوله و سایر (۲) مذمکدهای آن نواحی را مسمار و منهدم ساخت - سه صد و چند کس از راجپوتیه پای جهالت استوار کرده یکی جان بدر نبرد در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه ( ۱۰۹۰ ) هزار و نود هجری و دیعت حیات سپرد - سه پسر و یک دختر داشت نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا سمت ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با صبیغه بهره مند خان بخشی کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی خانی یافته - و در سال چهل (۴) و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده خلد مکان او را بسیار دوست میداشت - در زمان خلد منزل بمخاطب جد مادری خود بهره مند خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار شاه چون امر وزارت بذوالفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض و بسط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بذابر قرابتی که داشت مرتقی مرتبه پنجهازای گشت - و بعضی کارهای وزارت بدو متعلق گردید - پس ازان ( که ببد سودائی کهنه معامل فلک در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

( ۲ ) نسخه [ ب ] سانور ( ۳ ) نسخه [ ج ] صد و چند کس ( ۴ ) نسخه

و مصنف دیگر بروی کار ( آمد ) خان مذکور بهسلب مال و مزال و عزل  
 منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتنازگی بدستگیری امیر الامرا  
 حسین علی خان ازان چار موجّه بلا رخت سلامت بمامن دکن  
 کشید - و در اورنگ آباد بحویلی سلطان محمود مشرف تالاب  
 عذیری ( که خلد مکان بهره‌مند خان مرحوم داده بود ) مدتی  
 گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ  
 خاندانش منظور داشته مراعات زیبایی بسیار نمود - و قلعه داری  
 ارک را ( که بجز انزوا حاصله نداشت ) تفویض نمود - پانزده  
 شازده سال برین منوال بهسر برد - الحال پسر ازو مانده  
 چا نشین اوست - و در قلعه ( که ویرانه بیش نیست ) می باشد  
 خان مومنی الیه درین حالت هم بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم  
 کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو  
 دختره مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج  
 حسین علی خان در آمد - اما صبیحه داراب خان مرحوم بمیر لشکری  
 ( که از نبائر میرزا حیدر صفوی بود ) نسبت شده - پسر کلانش  
 عسکر علی خان از دیر باز قلعه دار دهرپ دکن است - که در  
 رمانت و متانت ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاه بمحض  
 رعایت خاندانش چندی در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] و صف دیگر ( ۳ ) نسخه [ ب ] خان بهادر ( ۴ )

نسخه [ ج ] هم خوش طعام بود ( ۵ ) نسخه [ ب ] دهرپ \*

و دیوانی خود فرمود - درینولا نیز بعضی کارهای سرکار بدو نامزد است - مرد پیرست است - خدا بیامرز \*

( ۲ )  
\* دلیر خان داوڑی \*

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان روهله است - چون در سال بیستم و یکم مزاج اعلیٰ حضرت از بهادر خان باوصف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلخ و بدخشان از جهت اهمال و قهوائی ( که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداری که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزه اوزبک سرزده ) منحرف و منزجر گردید سرکار فزوج و سرکار کاپی ( که در تیولش بود - و درازده ماهه حاصل داشت ) در عوض مطالبه سرکار والا ( که قریب سی لک روپیه بود ) ضبط شده فوجداری آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاره ذات هزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج پایه اعتبار برافراخته در سال سیم بهمرامی معظم خان میر جمله تعیین دکن گشت - که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تالان ولایت عادل شاهیه پردازد \*

روز در اوان محاصره قلعه کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج داده بهجنگ اعادی برآمد - پسران بهلول خان میانه ( که هراول (۴)

( ۲ ) یا داوڑ زئی باشد ( ۳ ) نسخه [ ب ] اورنگ زیب بهادر ( ۴ ) در [ بعضی

نسخه ] که در هراول \*



مخالف بودند ) با هراول پادشاهی در آویختن - دلیر خان ( که در مقدمه لشکر انتظام داشت ) بزد و خورد درآمد - با آنکه چند ضرب شمشیر دران دار و گیر باو رسید چون مسلح و اویچی بود آسیبه برنداشت - پس ازان ( که بطلب افواج حکم رفت ) از نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نقاره مباحات اندوخت - و در سالک همراهیان سلیمان شکوه بمقابله شاهزاده محمد شجاع ( که از خام خیالی و تباه اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود ) منساک گردید - و بعد از تقارب فئتين در حوالی بنارس شجاع ( که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کدکاش روزگار اصلا آگاهی نداشت ) مغلوب رعب گشته رو بفرار گذاشت - و بے آنکه دست و بازوئے بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتی سوار روی فرار بسوی پتنه گذاشت - و سلیمان شکوه بهمعنائی ظفر رهگوی تعاقب گردید - دلیر خان در جلدی این فتح باضافه هزارى هزار سوار بمنصب سه هزارى سه هزار سوار چهره عزت برافروخت و پس ازان ( که سلیمان شکوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از پتنه لوای معارفت افراخته بتمجیل تمامتر راهی گشت ) در نواحی موضع کره خبر هزیمت دارا شکوه و فرار او بجانب لاهور شکیب ربای احوال و تفرقه پرداز جمعیتش گردید

میرزا راجه جیسنگه ( که از پیشگاه خلافت اتالیقی و کار فرمائی لشکر برای رزیدش مفعوض بود ) بمقتضای حال از مرافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگی دایر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او مرافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور ( که آباد کرد و بهادر و وطن افانده است ) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبول این کنکش کرد - راجه جیسنگه چون برین معنی آگهی یافت و دانست ( که دایر خان از خامی و بی تجربگی سود خود را از زیان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است ) بمقتضای دوستی و مودت که با او داشت با بلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد ( که غیر از خانه خرابی او و قبیلہ اش حاصل نداشت ) باز آورد - و در عزیمت او آوردن بعثت عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بذکر قرار داد مذکور عزم مراجعت باله آباد نمود دایر خان تمهید نموده با راجه جیسنگه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دایر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متھرا بتقبیل عتبه عالمگیری چھرہ دولت برافروخته باخافہ ہزاری ہزار سوار بمذنب پنجہزاری پنجہزار سوار والا رتبہ گشت

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع ( که بمذصب سه هزار  
فایز شده ) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد \*

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بتعاقب دارا شکوه  
از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر ( که دارا شکوه  
سر قاسم دره دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم  
در پیش رو داشت - و جا بجا توپ و تفنگ و سایر آلات نبرد  
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت  
دیوار همت بمدافعت و محاربت می گماشت ) جنود عالمگیری را  
یورش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده  
غیب بر صفحه شهود جلوه گر گشت - که دارا شکوه برخه مردم را  
بمدافعت و ممانعت کسان راجه راجوب بسمت کوهله پهازی  
فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جوأت از مورچال بیرون نهادند  
و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست توپخانه  
با فوج خود سوار شده لوای جوأت بجانب آن جسارت کیشان  
برافراخت - و بعد ازو شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده  
بار پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان  
( که بهمان سمت بود ) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی  
پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال  
شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دایر خان کوششهای مردانه و تلاشهای  
 دایرانه کرده زخم تیر<sup>(۲)</sup> بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر  
 ضمیمه گردید - دایر شکوه جگر در باخته راه آوارگی سر کرد  
 و پس از آن بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت  
 بنگاله مساعی جمیله بر روی کار آورد) تعیین گردید - و در آن هنگامه  
 ( که آزمونگاه دایری و دلادری بود ) بذات خود تلاشهای مردانه  
 بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است \*

چون در شعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمود آباد  
 بعزم عبور از مہاندی ( که از انجا دو کروزه است - و از بنگله گهاٹ<sup>(۳)</sup>  
 پایان تر گذر پایا به بهم رسیده بود ) بر کنار آن ناله رسید فوج  
 مخالف ( که آنطرف آب بتزک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد  
 مدافعت بود ) دست بانداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست  
 دایر خان بمیامن همت و جلالت با سران دیگر فیل سوار بآب  
 زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ  
 در گرفته آتش پیکار بر افروختند - برخی از بمسالت کیشان هدف  
 نازک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از صدمه  
 پیکان بر گردیدند - و چون هر دو طرف گذر غرقاب بود در میان  
 ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرود بردار شدند - که نشان پایاب  
 باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریگ

زمین بدر رفت - و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نمازد - بدین سبب سوار و پیاده بسیار بلطمه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان دران میدان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهابت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادی را آواره دشت ادبار ساخته مجموع توپخانه آنها را بدست آورد - و پس از آزارگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیدهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر ( که از رودخانههای مشهور آن ولایت است ) عبور نمود پدای شمله گدده رسید - آن حصن ست متین آسمان رفعت - محاصره آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب هم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کوره منتهی میشود بکوهی سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کوره بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هر دو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو دران فضا بقدیم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - از انجا ( که محاصره

تمام حصار مقدور نبود ) دلیر خان بصواب دید سپه سالار محاذی  
 برج از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائی همت بهست  
 و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپ ( که بدرج و باره  
 میرسید ) از کمال استواری حصار جز گردد ازان بر نمی خاست  
 و اثری از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سرزمین  
 بود قلاب و خطر ناک [ که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای  
 عظیم هندوستان ( که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند ) بخدعه  
 آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کشته جان  
 بهسلامت ازان ورطه نیارند ] لاجرم سپه سالار بریکه ازان در دیوار  
 یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخی سران نبرد آئین بدان کار  
 معین نمود \*

اتفاقا یک ازان قوم ( که از مدتها در ممالک پادشاهی بهزبده  
 و درینولا در آحاد لشکر منظم بود ) بمکراندوزی در مقام کینه توزی  
 شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم  
 و بر کماهی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج  
 فیروزی را بموضع میبرم - که ازانجا یورش بآسانی میسر آید  
 و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان ( که اصعب  
 جوانب آنحدود است ) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید  
 دلیر خان برهنمونی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تابشیر

صبح بمكان آردده راه يورش نمود كه خندق پر آب داشت  
و معويت طريق و اجتماع مقهوران بيش از ديگر جوانمب بود  
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بيكبار چندين هزار توپ  
و تغذگ و ديگر ادوات آتشبازي رها كرده روى هوا را از ابر درد  
تيره ساختند - و حقهائى بازوت از بالاى برج و باره شراره ريز  
و زمين و زمان از صوت توپها زلزله انگيز شد - دايير خان از وقور  
جلادت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجويز نموده قيل سواره  
بآب خندق راند - همراهان چون چنين دلاوري از سردار مشاهده  
نمودند عرق جرأت حركت نموده دران رستخيز بلا ( كه پردلان  
روزگار را قدم همت ميلغزيد ) يورش كردند - و حربى معيب  
در پيوست - اكثرى از عساکر اسلام را تن از آسيب زخم فگار و جمعى را  
دران بذل كوشش نقد جان نثار شد - ينج تير بدليير خان رسيد  
و بسبب سلاح مجروح نشد - و تير بسيار بر قيل مركوبش و حوضه آن  
بذن شد - خان دلاور با جوق بهائى حصار رسیده بدستيارى شجاعت  
بهالائى ديوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال در آريخت  
و پس ازان از جانب دروازه و ديگر اطراف نيز مردم داخل  
حصار شده لوائى استيلا بر افراشتند - كفار مغلوب رعب و هراس  
گشته بدر قرار زدند - و بعد فوت مير جمله خان مشار اليه بحضور  
آمده ناميه سعادت بر آستان خلافت تور آگين ساخت - و در سال  
هفتم بهمراهى راجه جيسنگه باستيصال سيوا بهونسله ( كه ريشه

استقلال در هر زمین دکن فرو برده بتاخمت و قزاقی غبار شورش  
 برانگیخته بود ( دستوری یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع  
 قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبه پونه بکشایش قلعه پورندهر  
 و در مال روانه گردید دلیر خان ( که مقدمه الجیش فیروزی بود )  
 از کتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان دو صد نزل بود که  
 ناگاه فرجه از اعادی نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحما  
 بهادرانه تاب مقاومت نیاورد و جنگی بگریز کرده بجانب کوه  
 ( که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود ) کشید - دلیر خان جنگ کذل  
 و خصم افکنان بران کوه برآمد - و بسیاری را طعمه شمشیر گردانید  
 و معموره ( که در کمر کوه بود - و آنرا ماچی گویند ) آتش زده  
 بهزم محاصره پیش رفت \*

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند  
 خان مزبور پای همت نکشیده بیادری شهادت و بسالت  
 متصل حصن پورندهر رسیده عجله مورچال بر بست - و چون  
 چندی در محاصره هر دو حصار به نبرد آرائی و هنگامه افزائی  
 گذشت یک برج قلعه در مال بصدمات متواتر توپها انهدام  
 یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز  
 آن برج بر آوردن - محافظان بزیذهار درآمدند - سیوا بر جهد

( ۲ ) در [ بعضی جا ] پورندهر آمده - و در [ بعضی نسخه ] پورندهر ( ۳ ) در

[ بعضی نسخه ] سالور ( ۴ ) نسخه [ ب ] ماچی ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] کشیده



و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پور زنده ر  
 ( که بهیاری از اقربا و مردم کاری او در آن محصور بودند ) مسخر  
 خواهد گشت - بر اجه طرح آشتی انداخته ملاقی گردید - و آن قلعه را  
 با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دایر خان هنوز بپای حصار  
 قیامت داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و از بعد  
 ملاقات دو صد اسب با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و در تقویر  
 از نفائس اقمشه او را داده رخصت نمود - و پس از انصرام  
 این مهم در هراوی راجه بنهب و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته  
 عادل شاهیه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار را پرداخت بنابر  
 هنگامه شاه عباس ثانی ( که بعزم سپاه کشی و رزم آزمائی  
 داعیه فرستادن لشکر بهرحد هندوستان اظهار میکرد ) باکتر سران  
 و سپهداران احکام طالب عز صدور یافت - و خان مذکور نیز  
 در سال نهم حسب الطالب بر جناح سرعت و استعجال روانه گشت  
 از دریای نریده گذشته بود که از نیرنگی تقدیر حیات مستعار  
 شاه ایران سپری گردید - و نایره آشوب باظفا گرائید - دایر خان  
 بوصول یرایغ با جمعی از امرای پادشاهی که همراه داشت عطف  
 عنان بجانب چانده و دیوگده نمود - مانجی ملار زمیندار چانده  
 بوسیله عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهی و معامله شناسی  
 برسم جرمانه مبلغ یک کردر روپیه را از نقد و جنس متعهد شد  
 و پنج لک روپیه بطریق شکرانه بخان مذکور متقبل گردید - و قرار

یافت که هر ساله دو لک روپیه پیشکش بسرکار والا مودی سازد  
و قلعه مانک درک را ( که از حصون متین و سرحد اوست )  
مسما سازد \*

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش  
بوصول رسید و ایصال <sup>(۲)</sup> هشت لک روپیه دیگر نیز در مدت دو ماه  
و بیست لک روپیه باقی را بوعده سه سال قرار داد زمیندار را  
( که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود )  
با رام سنگه که پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون  
کوکب سنگه زمیندار دیوگده ( که پانزده لک روپیه سنوات ماضی  
بر ذمه او جمع بود ) نیز سر بر خط ایلی و انقیاد گذاشت  
سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری  
هرساله بروی معین نمود - در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که قادیب  
عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکز خاطر اسم  
خون را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند  
که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم  
از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامه‌های او  
در دیار دکن بر الصنه و افواه و ضمیم و شریف دایر و سایر اسم  
و در جنگی ( که خان جهان کوکلتاش را بهراولی دایر خان آنطرف  
آب بهیمره بمساکر بیجاپور واقع شد ) تلاشهای نمایان و ثباتهای

یا بر جا ( که ازان رستم زمان ظهور یافت ) موجب تحسین و آفرین  
دوست و دشمن گردید \*

گویند دران عرصه کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و کبر  
گرم گردید که تا چند کرده خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان  
دلبران بود \*

\* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی \*

\* همه دشت یاشیده چوگان و گوی \*

( ۲ ) پس ازان ( که عرصه بر فوج پاشاهی تنگ گردید ) ناچار بافروزی  
همه و درستی حواس راهی ( که در چهار پنج رز بالای دشت  
فیلان و اسپان جنگ کزان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند )  
در سه هفته برفتار قهقری رجعت نمودند - و چون قلعه سالهیر  
مضاف بکلانه بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته  
هرچند سعی بکاربرد سودمند نه افتاد - و جانگرائی آب و هوای  
آن ضاع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل  
مقصود برخاست - و در سال هیزدهم بآستانبوس خلافت چهره  
دولت افروخت - و از تخیر عابد خان بصوبه داری ملتان (خصم)  
یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به تیول شاهزاده محمد اعظم شاه  
( ۳ ) مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیملاق دکن مرخص گردید  
چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معاتب شد خبردار

آن دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعیین صوبه دار  
 مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم  
 با افواج حیدرآباد در آویخته پیکار سخت دست داد - خدمتگاری  
 ( که عقب فیل نشسته بود ) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان  
 در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیاری  
 از طرفین در آن روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن  
 ترددش قلعه<sup>(۲)</sup> منگل سر به از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در  
 سال بیست و ششم ( که بلده اوزنگ آباد مطرح الویه عالمگیری  
 بود ) او را با سران دیگر بمساق بیجاپور تعیین نموده تا رسیدن  
 محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - در آن ایام بیماری  
 شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه ( ۱۰۹۴ ) یک هزار  
 و نود و چهار بجارید سرا شتافت \*

اگرچه مشهور آنست ( که خلد مکان بعضی آثار خود سری  
 و سرکشی ازو تفرس نموده مسمومش فرمود ) اما آنچه بتحقیق  
 پیوسته این حرف پرتوی از فروغ راستی ندارد - بعضی ثقات  
 برانند که برادر زاده اش بتبدیل حیثیت ( که معتاد داشت ) کارش  
 تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت ( که  
 سپاهگری هیچ یک را بخاطر نمی آورد ) از دلیر خان حساب  
 بر میداشت - گویند هنگامی ( که او با شاه عالم در دکن بود ) شاهزاده

خواست که او را با خود همدستان ساخته عام خودسری برافرازد  
 دایر خان سر ازان بیچید - سرگرانی طرفین بنا خوشی انجامید  
 دلیر خان برسم یلغر (دانه) حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب  
 قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهی گذشت ( که  
 پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاقت نموده احرام  
 حضور بستم ) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید ( که این  
 افغان پر شر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهالش  
 او (دانه شدم ) بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرار  
 در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن صبا  
 تربیت یافته دوش و کنار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض  
 میکرد پادشاه گفت - که ایفهمه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطرار  
 میفرمایند - پادشاه تذکره فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست  
 مشکل آنست که مبادا باهم ساخته بشود - و فوجی ( که سردارش  
 دلیر خان باشد ) در مقابل او غیر از خود دیگر را نمی بینم - پس  
 ( ۲ )  
 هرگاه مرا با او سروکار افتد جنگ دو سر دارد \*

بالجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایت های  
 غریب از قوت و اشتیهای او اشتهار تمام دارند - و بر الوس خود  
 بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه  
 و یادری طالع از ابتدای عمر تا انتها ارج پیمای دولت و شوکت

ماند - هیچگاه سیلای زمانه نخورد - و ذلت و خواری نکشید  
 پسرانش کمال الدین و فتح معمر - درمی در جنگ و در چال  
 بیجاپور بکار آمد \*

### • دلیر خان عبدالرؤف میانه •

نبیره زاده بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مگانی  
 بروزگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار  
 سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون  
 خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملک  
 دکنی پیوسته نوکری او اختیار کرد - و چندی در مقابله افواج  
 پادشاهی ساحت کجروی پیمود - پستری با عادل خان بیجاپوری  
 توسل بسته چاکر او شد - <sup>(۲)</sup> سال هفتم در محاصره دولتابان شوخیها  
 نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت  
 و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداری و خطاب بهلول  
 خان نام بر آورد - و چون دالی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها  
 بدست دیگر نامبرده با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط  
 بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان ( که میرزا راجه  
 جهمنگه بتخریب ملک بیجاپور تعیین گردید ) نامبرده از سرداران  
 فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم ( که  
 خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

مدار عایه دولت سمندر عادل خان با او طرح مصالحت انگيخته در کنار بهیمره آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شتافته باهم ملاقات کردند - و صبیغه خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش مذکور منسوب شده هر دو بجایهای خود برگردیدند ( بهلول خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه دستگیر سازد - او ازین معنی آگاهی یافته شبشب روانه بیجاپور گردید - پستور (که بهلول خان متصل بلد مذکور (سید) او سرزشته بزرگی از دست نداده باستقبال برآمد - بهلول خان بتقریب او را نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیما بین دکنیان و افغانه نفاق بر ملا گشته کار بزد و خورد کشید - بعضی از دکنیان بفوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثری بوالی حیدرآباد رجوع آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر اماکن متعلقه بیجاپور آمد - و فیما بین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش بهیاز کره بعد اولی بوقع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضه اقتدار دایر خان در آمد بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزیان شده قاصد حیدرآباد گردیدند - و با دکنیان ( که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند ) محاربات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان به بیماری درگذشت - و پسرش عبدالرؤف بهرداری سر برافراخت - تا آنکه

سال بیستم و نهم خلد مکان بمحاصره بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهی دریافت - او نیز شرف عتبه بوسی اندوخته بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب دلیر خان اوای مباحات بر افراسمت و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار درجه بلند رتبه پیمود - پس از ارتحال خلد مکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جهته در تعلقه فوجداری خود سانور و بنکاپور ( که سرکاره سمت از صوبه بیجاپور ) فته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداری و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامی اندوخت - و پس از پورش عبد المجید خان ( که در صوبه داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده ) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکای دکن مرهته تسلط یافت چندین برگذنه از تعلقه مذکور در عوض چوتنه<sup>(۲)</sup> بدست او رفت - و قلیله باقی ماند - در حالت تحریر پسرش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می بود - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبی خان است - که کرپه و غیره محالات صوبه حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش عبد النبی خان کور بتعلقه مذکور سرافرازی یافت - پس از



برادرش عبد المحسن خان عرف <sup>(۲)</sup> موجه میان ( که آخر بخطاب  
اژني سرافراز شده ) بکار مزبور امتیاز یافته سالها راتق و فاتق  
مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبي خان کور ادر  
نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده  
خود را بکشتن داد - پسرش <sup>(۳)</sup> عبدالکحیم خان بجای پدر نشست  
مرهته غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعالت چوتهه گرفت - در  
حالت تحریر [ که سنه ( ۱۱۹۳ ) یک هزار و یک صد و نود و سه  
هجری ست ] <sup>(۴)</sup> حیدر علی خان بر تعلقه او دریده او را دستگیر  
نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود در آورد  
اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزاده  
بهلول خان عبد الکريم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان  
بفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزاره و خطاب  
اخلاص خان سر باند گردید - سال یازدهم ( که داؤد خان قریشی  
بتعاقب سیوا بهونسله گام همت برداشت ) او با معدودے در هراول  
بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری  
تا سال بیستم و یکم حیات او مستفاد میشود \*

### ♦ دیانت خان ♦

میر عبد القادر - مهین خلف امانت خان خوافی سم

---

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] موجه میان ( ۳ ) نسخه [ ب ] عبدالکحیم خان ( ۴ )

نسخه [ ب ] ذواب حیدر علی خان \*

مستقیم احوال ثابت اقوال بزرگ منش سنجیده خصال بود - و بصدق  
و راستی ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - در حین  
حیات پدر بزرگوار بعهد خاد مکان در بارگاه خلافت سعادت  
روشناسی اندوخت - و بگمگونی کاردانی و رشادت چهره روزگار  
خویش افروخت - در آن هنگام ( که والد ماجدش بتمشیت مهمات  
دیوانی دکن می پرداخت ) مشارالیه به بیوتاتی بلده اوزنگ آباد  
قیام می ورزید - چون موکب عالمگیری ببلده مذکور سایه وصول  
افکند باحداث شهر یذاه آنجا ( که دوره اش هزار ذره که دو کروه  
پادشاهی سمت ) لعمه ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال  
فوج فیروزی تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام  
مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعاد چهار ماه بعهد  
خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت  
پدر از آنجا ( که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه  
خاطر پادشاهی ارتسام داشت ) آن شاه قدر شناس تفقد احوال  
هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور ( که  
اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود ) باضافه نمایان مورد مرام  
گردید - و چون برادر خردش میر حبیب ( که بیشتر مطرح انظار  
الطاف خسروانی بود ) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او  
بدیانت خالی فرق عزت برافراخت - و در سال سی و چهارم  
بخدمت دیوانی موبجات دکن از انتقال موسوی خان میرزا معز

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم  
برادرش امانت خان ثانی متصدی بذر سورت ازین جهان  
فانی بنعیم جاویدانی پیوست او بایالت بذر مہطور لوی  
کامروانی افراخت - و بعنائیم اضافه پانصدی بمنصب دو هزار  
نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مہمات آن بذر در پیشگاه  
سلطنت درجہ امتحان نیافت - بہرگرانی طلب حضور گردید  
و بہتر بتفویض دیوانی دکن آب رفتہ بجو آمد - بعد واقعہ  
ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاہ او را سرگرم همان کار داشتہ  
در اورنگ آباد گذاشت \*

از اختیار و اعتبار دیوانان آنوقت<sup>(۲)</sup> چہ توان گفت - نود و نہ ہزار  
دام بدستخط خود تنخواہ میکردند - و بہر کہ میخواستند زیادہ  
بران ہم بدفعات تن می نمودند - و چون تنخواہ جاگیر بدون  
دستخط پادشاہ یا ناظم کل معمول نبود از انجا [ کہ غیر خان  
فیروز جنگ ( کہ در ہزار قیام داشت ) عمدہ ترے در دکن نبود ]  
ہر گاہ ضرورت میشد افراد تنخواہی قبول نزد او میرفت - و آن  
نوٹین بلند مرتبہ بہمین رجوع غیر متروک بہند نمودہ دستخط  
میکرد - و پس ازان ( کہ خلافت مرتبت بہادر شاہ غازی پرتو و مہول  
بر مرزو بوم دکن افکند ) دیوانی را بنام مرشد قلی خان مقرر نمودہ  
قا رسیدن او از بنگالہ موسوی خان میرزا مہدی بنیابم دخیل کار

گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمیت پادشاهی دریافت)  
 بعزایت والا سرمایه ازان اندوخت - و چون توجه بحیدرآباد  
 و استیصال کام بخش پیش نهاد عزیمت پادشاهی بود برخی اسامی  
 محل در قلعه رمینه بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم  
 بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت  
 فرموده عام معارفت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن گزین  
 خجسته بنیاد بود) بقعه داری<sup>(۲)</sup> قلعه ارک آنجا سرشته فراغت  
 و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله  
 بحضور رسید) از آنجا که دل بسته آن دیار بود دل نهاد این کار  
 نکردید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود  
 که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت \*

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن  
 بحیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش از آنکه او برسد آن  
 مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفی از فضل  
 و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی معنوی را تبرکاً در مجلس او  
 میخواندند - پسرش دیانت خان ثانی ست - که درین صکیفه  
 احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختر (که  
 نزد او محبوب تر بود) پسر صبیح کلان سید امانت خان معروف  
 بارجمند خان است - که پدرش سید اتائی ست میر احمد نام

(۲) نسخه [ پ ] بقعه داری ارک آنجا \*

والد او از ولایت توران آمده - مومنی الیه بهمت بلند و ذهن عالی  
متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزی چند بنیابت جد بزرگوار  
پرداخته پس ازان بهیدر عالی خان نقش صحبت او درست  
نشسته فوجداری بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور  
حکومت بتیلاں میکرد - چندی پیش ازین حسب التجویز  
آصف جاه بهاسلمی اندور ( که از محالات مشهوره صوبه بیدر است )  
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزول ماء  
( که بے عینک تبیین اشیا محال است ) خانه نشین شد - درین  
بیکاری و عطالت شوق بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن  
از کتب معتبره قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا ( که در خزانه  
غیب است - نه در دکان عطار ) اسیدوار - ذاک فضل الله  
یوتیه من یشاء \*

### \* داؤد خان \*

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده  
ابتدا بشیوه سوداگری بسر می برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور  
نوکر شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبه سرداری  
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بهلول خان  
شریک مصاحبت بود - پس ازان خان مذکور او را بظاهر جهت  
کمک شیخ مذاج ( که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

سیدوا (روانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود - خضر خان پس از ملحق شدن (روزی ضیافت شیخ قرار داده او را طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه رسید خضر خان بنابر استقبال برآمد - شیخ (که از مضمرا و آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معنی فوج بر سر دکنیان برده جنگ عظیم (داد) آخر دکنیان دست توسل هوالی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند - داؤد خان دران ایام در قلعه نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالت او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلد مکان نوکرمی پادشاهی نموده بمنصب چهار هزار و خطاب خانی سر باند گردید - و برادران و اقربایش بمنصب در خور سرفرازی یافتند و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبه برار قرار گرفت \*

سال بیست و ششم بعد (روز) موکب سلطانی بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و زنهست خان عم خود (که عالی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکرمی پادشاهی و منصب هزار و پانصدی سرفرازی یافته رفته رفته بمنصب پنج هزار و خطاب زنهست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فسادپروهان مرهته رخصت پذیرفتند - زنهست خان بخطاب بهادر خان

سرمایه ناموری اندوخت . و باتفاق روح الله خان بمحاصره قلعه  
واکنگیره نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضرب بندوق  
( که از قلعه رسید ) جان بحق تسلیم نمود . پسرش عمر خان - که  
آخر بخطاب زمامت خان چهره عزت برافروخته در زمامت پوره  
اورنگ آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند  
در حالت تحریر هیچکس نیست - اما داود خان بتعیناتی  
ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه <sup>(۲)</sup> چنچی  
و محارباتی ( که با مقاهیر و داد ) مصدر ترددات گردید - و سال  
چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد ( که اصالة  
بذوالفقار خان مقرر بود ) سرمایه افتخار اندوخت - و سال  
چهل و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور اصالة ضمیمه شد - سال  
چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه داری حیدر آباد  
چهره عزت برافروخت - سال چهل و نهم ( که پادشاه خود بر سر  
قلعه واکگیره شتافت ) او حسب الطلب از چنچی آمده در گرفتن  
قلعه مذکور خدمات شایسته و جرأت های بجا بتقدیم رسانیده  
مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خادم مکان در جنگ کام بخش  
با ذوالفقار خان شریک تردد بود - سال سیوم جلوس خادم منزل  
بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار  
پایانگهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

(۲) نسخه [ ب ] چنچی - و در [ بعضی نسخه ] چنچی \*

د برار پایانهات اصاله بار مفوض شد - در برهانپور بایزید  
 خان همشیره زاده اش نائیب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار  
 و در برار همشیره زاده دیگر ( که علادل خان نام داشت )  
 بنیابت می پرداخت \*

و چون امور سلطنت بقبضه افتدار محمد فرخ سپر در آمد  
 سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن  
 بحسین علی خان امیرالامرا قرار یافت او عزیمت آن آلا نمود  
 درین ضمن داود خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را  
 ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نبرده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد  
 صورت نبست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قایل  
 بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را زنده  
 صفها را برهم ساخت - دران آریز و ستیز مطابق سنه ( ۱۱۲۷ )  
 هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگوله زنبورک کار او تمام شد  
 لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان ( که هر دو باهم برادر  
 حقیقی بودند ) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی  
 می پرداختند - دومین سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزار  
 رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد  
 اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان ( که بهادر شاه بر تخت نشست )  
 سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس  
 ( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بایزید خان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تخت سلطنت \*



از رسیدن پادشاه بپرهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه ( ۱۱۲۳ ) هزار و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز مبادیا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیامید موبه داری دکن بدو خان مقرر گردید او نایب هیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر ( که حیدر علی خان دیوان دکن گشت ) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجاء مطابق سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان و زندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار می پرداخت - شبی ( که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان پهلچری شبخون آوردند - و ساهله انضباط از دست رفت ) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

( که دست چپ بود ) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف

مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه ( ۱۱۶۴ )

هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضرع بندوق شهید ساخت

و خود با هدایت محی الدین خان ساز صحبت کوک کرده

غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشی مدارا

می نمود اما پس از وصول لشکر برای <sup>(۲)</sup> چوٹی متصل کرپه حوصلها

بتنگی گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید

دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و او بگولۀ تنگ در گذشت

(۳) و انعم ما قیل \*

\* رباعي \*

\* هر کام که در جهان میسر گردد \*

\* هرگاه بپایان رسد ابتر گردد \*

\* دایم نبود هیچ مرادے بکمال \*

\* چون صفحه تمام شد ورق برگردد \*

در حالت تحریر رنمست خان عرف منور خان برادر علائی

بهادر خان بفرجدارئی کرنول نامور و اوقات بسر میدرد - با ( اقم

سطور آشنا ست \*

### \* دلاور خان بهادر \*

محمد نعیم سیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

(۲) در [ بعضی نسخه ] برای چوٹی - یا رایچوری باشد که جائی مشهور است

(۳) در [ بعضی نسخه ] و انعم ما قیل \*

عبد الحکیم بن میر عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوری ست  
 که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق  
 مولانا کمال از وطن برآمده در لاهور اتامت گزید - و در سنه  
 ( ۱۰۱۱ ) هزار و یازده هجری در گذشت - مرقد او بیرون بلد  
 مزبور در سرای حاجی سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر  
 دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشگی بدارگاه خلد مکان آرد  
 بنابران شیخ عبد العزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب  
 دلاور خان و بتدریج بمنصب در هزاری ترقی کرده بآخرت سوا  
 شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب  
 پدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سیر برفاقت  
 نظام الملک آصفجاء ( که بنظم دکن مامور بود ) وارد آن آلکا  
 گردید - و پستتر بتجویز حسین علی خان امیر الامرا بفوجدارئی  
 ( ایچور ) اختصاص پذیرفت - پس ازان همواره مبارز خان ( که با وی  
 سلف میشد ) بجنگ آصفجاء کمر بست - و بعد کشته شدن او  
 دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مروت آورده  
 پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پفجهزاری متصاعد شد  
 و در سنه ( ۱۱۳۹ ) هزار و یکصد و سی و نه هجری رخت بعالم  
 بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص  
 میکرد - ازوست \*

\* بیت \*

\* مژگان بهم نیاید دلدار بے نقاب است \*

\* کی خواب میتوان کرد در خانه آفتاب است \*

پسرانش کلانی محمد دلدار خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ  
که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا می پرداخت  
از چند سال چون تعلقه مزبور بتصرف مرهقه رفت پیش نظام الدوله  
آصف جاه حاضر شده ببخشیدگی صوبجات دکن مامور است  
و بر مکرر سطور عاطفت دارد - در می دل دلدار خان - که فوجداری  
بسوابتن مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه<sup>(۲)</sup>  
خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرفراز شد - سنه ( ۱۱۶۶ )  
هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو  
صاحب اولادند \*

### \* دیانت خان \*

میر علی نقی - خلف از جمند میر عبد القادر دیانت خان  
است - که براستی و دیانت ثانی ائذین والد ماجد خود بود  
و در دانی مهم سرکار پادشاهی راه مداهنه و مسامحه نمی پیمود  
از آغاز سن رشد و تمیز بزیابت پدر گرامی قدر ( که بعلاقه  
دیوانی دکن اقامت گزین معسکر سلطانی بود ) دیوانی صوبه  
خجسته بزیاد در بره می نمود - بیوتاتی بلده نیز بالاصالت  
انضمام یافت - در اوان شباب نشه انتباه و آگاهی در سرش ریختند  
شوق ارادت و انابت سر برزد - برهبری توفیق و قیادت سعادت

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور ( که در پیشه بود  
 دکان و دستگاه شیخی نهجیده معجزانه و متوکلانه میگذرانید )  
 پیوست - و عقد قلبی بازداشتش بر زن - در همان سن و سال بمیامین  
 انگاس آن بزرگ خود را از ملاحی و مذهبی باز داشته بدرخه اشغال  
 این طایفه صافیه اشتغال می ورزید - و چون آن پیر نورانی بعالم  
 جاودانی منزل گزید وافی عقیدت صافی اعتقاد مبلغ خطیر  
 برترمیم و تعمیر مقبره او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار  
 رونق دیگر افزود - که الآن در فذای شهر نصارت بهر مزارع دیگر  
 ( که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده  
 باشد ) نیست - سوای ایام اعراس او و خلعایش ( روزهای دیگر  
 هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمع و هجومه از وضع  
 و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش می آمد  
 دو فلوس بدستش میداد ( که رفته بحمام غسل کند ) ازین رو  
 شاه نور حمامی میگفتند •

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش  
 بهیچ یک اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فتوح کلاش  
 دریافته اند - که دولتمند زاده بود از سرزمین پورب - و مریدانش  
 برانند که زیاده بر عمر طبعی زندگی یافته - غریب تر آنکه سلسله  
 بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیروی و مریدی حرفی بر زبان  
 نمی راند - بمخلصان و محبان تلقین ذکر و ارشاد شغله میفرمود

پس از فوتش سلسلهٔ او جاری شد - خان صداقت نشان سید شهاب الدین نامی را ( که از صوبهٔ بهار بود - و مدتی بخدمتگذارِ پری و پرستاری آن کامل الصفات قیام داشت ) بجای نشینی تعیین کرد بعد از و همشیره زاده اش سید سعدالله بجایش نشست - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمیدان منجهای صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجربیدن و عدم تاهل آماده - بعلوم نقای و عقلی شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثری ملکات رضیه آراسته - سیمما بتواضع و حسن خلق بیش از بیش پیراسته \*

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی بیدر و پستر بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافزدنی منصب و خطاب خانی اعزاز اندوخت - و دران هنگام ( که خلد منزل بموکب فیروززی امن افزای ساحت دکن گردید ) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهی گشت - از انجا ( که جوان قوی هیکل نمایان و بجدوت طبع و رسائی ذهن باکثر فزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود ) ببودن حضور ( که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمهٔ افزایش درجات است ) مکلف شد - خان مزبور از وطن دوستی بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نمیشد - برخه کوتاه نظر بکج بینی و غلط حسعی خویش گمان کیمیا سازی بدر برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم رسید - حال آنکه نه گاه دودے از زببق و کبریت بدماغش خورده - و نه

( مائرا لامرا ) [ ۷۳ ] ( باب الدال )

(۲)

بوئی از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العاب و شگفت نمائی از تردستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه برمی آورد - در بادی الذطر بحضور حیرته می افزود - و همین قدر مناشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت مراجعت از دکن او را با جبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین برد - قضا را درین ایام مرشد قای خان میرزا هادی ( که از بنگاله آمده بدیوانی دکن سرافرازی یافته ) چون دلش پابند آن ولایت بود باستعقای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه در قالب آن شوق فرسوده دطن دمیده دیوانی مذکور را بدام والد خان مزبور ( که بحراست قاعه ارک خجسته بنیاد می پرداخت ) مقرر ساخته برغم خانخانان ( که بیشتر باعث توقف بود ) بتقریب فیایت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت <sup>(۳)</sup> موطن مالوف فائز و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور بسته یکران عزیمت بره نوردی در آورد - حیدر علی خان خراسانی دیوان منصوب دکن ( که در استقلال ژانی نداشت ) در اکبرآباد دو چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خود برگردانید - کاوشهای

---

(۲) در [ اکثر نسخه ] آبی و رصاص (۳) نسخه [ ب ] وطن (۴) در [ بعضی نسخه ] حیدر قلی خان .

بیجا بخاطر داشتند - در همان ایام والد ماجدش و دیعت حیات  
 سپرده بود - نواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویر  
 قلعه دارچی قلعه ارک بزام خان مومنی الیه ارسال حضور نموده  
 پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد ازان ( که امیر الامرا  
 حسین علی خان <sup>(۲)</sup> ساحت برهانپور را مضرب خیام فیروزی گردانید )  
 بر طبق قرار داد برادر خود سید عبداللہ خان دیوانی دکن را بخان  
 مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بذواخت - و بعطای  
 خطاب دیانت خانی نام آرد ساخت \*

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوٹین عظیم القدر  
 گردید ادرا ( که پدای عزل درآمده بود ) طوعا و کرها همراه گرفته  
 پس از خاع و قلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و مذهب چهار  
 هزاری بلند رتبه گردانید - از آنجا [ که خان مشارالیه از سن صبا  
 در خجسته بنیاد ( که بنابر قرب معسکر پادشاهی هارسے بیش  
 نداشته - و او هم بداس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات  
 می نمود ) بمرجعیت و خود سری گذرانیده خوگر تبعیت و شناسای  
 مزاجدانی نبود ] چار و ناچار در استرضای سردار که گزیر نداشت  
 می کوشید - اما بهواشی مطلق نمی ساخت - ( آجہ رتن چند  
 ) که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود ( غبار آلود  
 کدورت شده کار شکنیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پاره



خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - در آن اثناء نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از متمولان شهر جبرا و قهرا برستانند - برخه مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از املاش عامه باز داشته بضبط خانه مشارالیه ( که از دیر باز بخزان و دفائن متهم و مطعون خلأق بود ) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسرکلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تحسس بر کشانند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بکفر چاههای خالی پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حای و ارانی خانه او و خویشاوند نزدیکش ( که همگی بهفتاد هزار روپیه میرسید ) دیگر سوای بدنامی و رسوائی طرفه نبستند - و طرفه آنکه چون امیرالامرا از سوء مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت هم دیگر محمول داشت \*

خان مزبور خود نقل میکند - ( روزی که از کشته شدن عالم علي خان آگهی آمد ) با مشارالیه هم بطریق استشارة مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای موافدید خویش عرض کرد - که مثله هندی سم - چون دست بزر سنگ بند بود باهستگی باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس آنجا سم - اکنون عجاله فرمان مویده داری بنام نظام الملک

فرستاده مستمال بایند نمود - و تلافی و انتقام را بر قابو و گذاشت  
 نگاه بجانپ زاجه رتن چدن کرده زهر خفد نمود - و گفت  
 زرها بپورب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار  
 خواهد بود - دوازده هزار مشعاچی نگاهداشته دمی از قطره و پویه  
 نمی آسایم - و شب از روز نمی شناسم - خان مذکور گفت که  
 قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج  
 همراه میرسد - و در اسب و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو  
 شده گفت - کمال سپاهگری مردن است ناچار هرگاه سردارے  
 باین جرأت مثل هوش باختهای بے حوصله حرف زند - خان  
 مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله \*

بالجمله پس از در افتادگی دولت سادات بسر التفاتی  
 اعتماد الدوله از پیشگاه جهانبانی بتفویض دیوانی ارثی رخصت  
 دکن یافت - و بادرک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول  
 الطاف بیکران آن نوین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر  
 کبیر بمسند آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار ماموره  
 نموده رتن و فتق محالات قبول خویش بر رای رزینش مفوض  
 فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسپردن  
 زر معصوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] تلافی انتقام را ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] خبرت - و در

[ بعضی ] خبرت آمده \*

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت . چه رفع  
 قهمت چندین ساله مال داری بوجه وجیه بر روی افتاد - و الا  
 خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابره روزگار سروکار افتاده  
 و بکجا کشیده - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رانی  
 و خود سري بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه دار دکن  
 محبتها در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت \*

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معاودت نمود عزیمت  
 جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور ( که از راستی و درستی  
 در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزرگانه سازی نا آشنا )  
 بلا تحاشا نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت ظرف  
 ثانی بر زبان می آورد - لهذا باتهام توافق با مخالف شهرت گرفته  
 نزدیک شد که آسیبه سترگ عاید هالش گردد - حلم و گذشت  
 سردار بفریاد رسیده بعد فتح معزل جاگیر و خدمت بسند افتاد  
 مدتی منزوی و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر  
 مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالی تیول و خدمت بر نواز  
 عضدالدوله بکینه دیروینه بمخالفیت پافشوده از برداخت احوالش  
 باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بے نیازی زده سماجت و ابرام  
 شعار خود نساخت اما فکرزدگیهای بیکاری و بطالت آخرها  
 به بیماری انداخت - در شهر ( جب سنه ( ۱۱۴۱ ) یک هزار و یکصد  
 و چهل و یک هجری بعالم بقا منزل گزید - هر چند بسختی

و در ششم مزاج اشتها داشت و در کارهای پادشاهی براه صله رحم و مراعات آشنائی نمی شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلأق کمتر می کشود اما بدیانت و راستی یگانه عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف نداشت<sup>(۲)</sup> - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می گماشت - و بمشائخ حال چندان نمی گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی خورد اما تفکه و تنقل بفواکه و لبوب بسیار می نمود - توانا هیکل قوی قوت بود - و در برق اندازی و تیراندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکندن هیلې<sup>(۳)</sup> ( که موضعی سمی سه کرده شهر ) مرغزاره از زمین العابدین خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارچیلستان بر ساخت - زمانه بانداز مژمذایش مساعد نگردید و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارچیل سبز دران معموره از همان جا است - پسر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی همتا و در صحبت دوستی بی تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلده خجسته بنیان

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عذایم نواب آصفجاء  
گرددیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزار  
پایه خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شب  
منصبدار دیوانه وش تبه اندیش جنون آشفته افلاس زده عن لاشی  
شمشیر حواله کرد - بسر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم  
شد - اما ازان روز در مزاجش شورش و سوزی احداث یافت - و عنان  
بجانب دیگر تافت - مردم خانه جنگ نگاهداشته اندیشه های دور از کار  
سر بباد ده پیش گرفت - هر چند عقل رسا و فطانت پا بر جایش  
مقتضی این خام خیالیه نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را  
بهمه کشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دام اقباله  
صاحب فوج شده بجانب دهاور و دهاراسین شتافت - و پا  
از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان  
قدرت و اقتدار با هر کس تبه زائی سر میکرد - و بقباحث آن  
نمیرسید - همان ایام در حوالی (۲) ریذاپور بملازمت نواب معزی الیه  
( که عزیمت فرمای حیدرآباد بود ) پیوست - قضا را شانزدهم

ذی الحجه سنه ( ۱۱۵۱ ) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری  
( که شهزاده معظم نادرشاه بدلهی آمده قتل عام فرمود ) سپاهیه  
اجل گرفته از متعینه بے اعتدالی نموده جهدهر حواله کرد  
یکم از حضار پیشدستی نموده او را از هم گذرانید - جمعه

سپاه پیشه بهم قومی و خویشی مقتول پیرخاش برخاستند - ازان  
 میان شوره پشته چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زدن  
 بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر ( که تا اینجا گمان  
 نداشت ) بحیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی  
 داد - دو پسر غیر ملتجی از دران زن و خورد مردانه بکار آمدند  
 دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران  
 و سرداران ( که در فوج فراهم بودند ) اصلاح و اعانتی سر نزد - گویا  
 همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس  
 که بمرگ او مرز جوششها و حلاوت صحتها از دل دوستان یکباره  
 بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی  
 خان مرحوم است - صاف دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود  
 و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون  
 دیوانی دکن ببرادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت  
 بیوتاتی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهي  
 در سن سی و هفت سالگی ازین حسرت کده آرزو شکن بنه زندگی  
 بر بخت - و داغها بر دل اخلاص مزندان گذاشت - در حالت تحریر  
 دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهی ست  
 و بدیوانی ارثی و دیوانی سرکار آن نوین عالی جاه سرافراز  
 دیانت را ( که بمیراث یافته ) بکمال دار \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] غلامان او ( ۳ ) نسخه [ ب ] مرد صاف دل \*

• دهیراج راجه جیسنگهه <sup>(۲)</sup> سوائی •

پدرش بشن سنگهه نبیره زاده میرزا راجه جیسنگهه ~~اسم~~  
 بجیسنگهه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس  
 خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
 و خطاب راجه جیسنگهه و برادرش بزام بجیسنگهه امتیاز  
 یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سخرلنا  
 عرف کهاذا نامزد گردید - و در گرفتن <sup>(۴)</sup> قلعه مذکور روزیورش  
 کارهای دست بسته از وقوع آمد - در جلدوی آن از اصل  
 و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار ترفع جهت - پس از  
 ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان  
 رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گویند  
 همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در  
 اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنگهه ( که بهمراهی خلد منزل  
 اختصاص داشت ) بمنصب سه هزار و سوار افزوده با او بر سر  
 آنبیر بمذاقشه برخاست - پادشاه ( که شیوه خاطر داری همه کس  
 منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست ) آنبیر را  
 در سرکار ضبط نموده سید حسین خان باره را بفوجداری آنجا  
 مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابله کام بخش متوجه دکن گردید

(۲) در [ بعضی نسخه ] سوائی (۳) در [ بعضی جا ] کهیلنا آمده (۴)

در [ اکثر نسخه ] گرفتن ریونی قلعه مذکور •

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مذاشسه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلد منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواری ملازمت کرد - و بوعده ایذکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات ( که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود ) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الماک و حسین علی خان با فوج علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمه چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی اصلا استصواب و اطلاع راجه درمیان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی و سعایت سادات گشت - و باشتهاز این معنی صفائے که با سادات نداشت برهم شد - و آخر عهد پادشاه مذکور ( که او در حضور بود ) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بانبیر رفت - و در قضیه نیکو سیر متهم بجانب داری او گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان ( که مقدمه سادات برهم خورده مانع در میان نماند ) اوائل



سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و بهتر بهم چو زامن جات تعیین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهاجمات پرداخت - و سال ( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنگش بصوبه دارمی مالوه چهره امتیاز برافروخت - و سال ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه دارمی موزور بوساطت خاندوران بباجیوار مرهته مقرر شد - نامبرده مدتها زندگی نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید \*

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل آنبیر بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی داکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال ( که مدت تمام دوره زحل است ) میباید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگه بجای او نشست - و پس ازو بسروش پرتهی سنگه بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهته درآمده - برخی اماکن پادشاهی بدست اینها است - در حالت تحریر پرتاب سنگه برادر پرتهی سنگه بر وطن قابض است \*

## \* حرف الذال \*

### \* ذوالقدر خان ترکمان \*

( ۲ )

پیری آقا نام - از منصبداران متعینه کابل است - سال  
 یازدهم جلوس فردرس آشیانی چون عالی مردان خان قلعه دار  
 قلعه‌ها از دالی ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطان ملّتی  
 گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه  
 او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا  
 شتافته با عریضه عالی مردان خان مصحوب کسان او معارفت نمود  
 و در اکبرآباد بملازمیت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاری  
 پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن عالی مردان  
 خان ایالت کشمیر تعلق بار گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان  
 صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه  
 یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستردر ایامی ( که کشمیر مورد  
 ایات سلطنت گردید ) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
 هزار سوار و عذایت اسپ سرمایه شادکامی اندوخت - سال  
 چهاردهم باضافه دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و ششصد سوار سرمایه کامرانی براندوخت  
 پستدر هراسم غریب یافته سال هفدهم بعطای علم لوائی امتیاز

برافراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مران بخش ( که بتسخیر  
 بلخ و بدخشان مقرر شده بود ) بدان صوب شتافت - سال بیستم  
 با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده سعادت زمین بوس  
 دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمه ضبط بنگش  
 بالا ( که بار از سابق مقرر بود ) و از اصل و اضافه بمنصب  
 دو هزار و پانصدی و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندی  
 پذیرفته معه پانزده لک روپیه روانه بلخ نزد شاهزاده محمد  
 اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا  
 روانه هندوستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعیین نمود  
 و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد  
 او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن  
 بهادر خان روهله ( که چنداول بود ) بسعی او خزانه بکابل رسید  
 و در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری  
 بعالم عقبی خرامش نمود .

### \* ذوالفقار خان قرامانلو \*

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خرد فرهاد خان قرامانلو است  
 که از امرای عظیم الشان شاه عباس ماضی بود - فرهاد خان در سنه  
 ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری در جنگ دین محمد خان اوزبک  
 بهرادرایی شاه باوجود جلالت و مردانگی بین الاقران تهمت زده  
 گریز شد - شاه گمان غدری بار بهم رسانید - اگرچه از دانائی

و روزگار خوردگی او بعید می نمود [ که با این همه مرتبت و جاه<sup>(۲)</sup> (که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد ] اما چون بر شاه تحقیق گرفت آله و دئی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت چون خان مزبور بخانه اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف کشید او دانست که رنگ چیست - همین قدر بترکی گفت - که سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد \*

پس ازان ( که فرهاد خان کشته شد ) ذوالفقار خان ( که امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود ) بکمال اضطراب خود را بدولت خانه رسانیده مقصد قتل نشست - چه گمان نداشت که او را زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت<sup>(۳)</sup> عزایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان ( که ذوالفقار خان در بیگلر بیگی گرمی شروان استیلای تمام یافت ) برخی حکام داغستان ازو میداد خاطر گشتند - در سال ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه هجری شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچقا بیگ<sup>(۴)</sup> را ( که از مقربان آن سلطنت بود ) بشروان فرستاد - که با ذوالفقار خان و امرای آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالت نامها خاطر و هشت گریان را مطمئن ساخته بر مساک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] قربیت و جاه ( ۳ ) نسخه [ ج ] خلعت مرحمت عزایت

فرمود ( ۴ ) نسخه [ ج ] قرچقا بیگ \*

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذوالفقار خان بے سبب ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ بیهانه آنکه رقمه از وای نعمت (سیده) بخیمه ذوالفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست<sup>(۲)</sup> ته شمشیر گرفته بقتل آورد \*

آنچه مردم ظاهر بین سبب قتل نفرس نمودند غیر از رضاجویی حکام داغستان امری دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب هزم و هوشیاری ست - شاید بد اخلاصی او هم بر شاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین مغویه مجبول بسفاکی و بیباکی بود خصوص شاه عباس ماضی که بسکه بے اعتدالی و شوخی<sup>(۳)</sup> از طوائف قزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجه عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه ناستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تحذیر سفک دماء مکور بمبالغه بشاه برنوشت - که در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلسم ست بدیع نما - و معمائے ست بس مشکل کشا - بیک ناخوشه ( که

ازو بظهور آید ) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالی نهاد  
 جز بدست قدرت ایزدي تعمیر نیابد - بذابران دانش پیشهای  
 انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت  
 مستحسن نداشته اند \*  
 \* مصرع \*

\* که نتوان سر کشته پیوند کرد \*

بالجمله بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای  
 او راه یافت و شاه چندان التفاتی باحوال آنها ننمود خانلر  
 از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکانی بهزد آمده  
 دولت بزدگی دریافت - و صبیحه صادق خان یزنه یمین الدوله  
 بدر منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موروثی  
 سرمباهات برافراخت - و بمروزیایام بمنصب سه هزاره چهره  
 کامیابی افروخت - در آخر عهد آن پادشاه والایاه برسم گوشه نشینی  
 در پتغه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه  
 فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای  
 سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاری نمود - و در  
 سال دوم عالمگیری سنه ( ۱۰۷۰ ) هزار و هفتاد هجری بمرض  
 مزمنه ( که علت انزای او بود ) بساط هستی در پیچید  
 در نغمه فہمی و گویندگی و سازنوازی بطور ولایت مهارت تمام  
 داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

می بود - خلف الصدق او اسد خان امیرالامراء است - که احوالش عاید شده رقم پذیر خامه گشته \*

### \* ذوالفقار خان \*

محمد بیگ - نوکر عمده ایام شاهزادگی خلد مکان است و بمیرآتش سرکار آن شاه والا جاء اختصاص داشت - چون رایت عزیمت شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقر الخلافه برافراخته گردید او بخطاب ذوالفقار خان نامواری اندوخت - و در جمیع معارک و غا و مهالک هیچا مقدمه الجیش بود - و بهراولی هراول رایت مبارزت بارچ دلادری می افراخت - در جنگ مهاراجه جهونمت چون سران عمده راجپوتیه جلو ریز بتوپخانه عالمگیری پیوسته گرم ستنیز گشتند از انجا (که هجوم آن جلادت کیشان افزون بود) مرشد قلی خان میر اهتمام توپخانه بدایمردی و پردلی راه جانفشانی پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلوران ناموس جوی هندوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک می نهند) از اسپ فرود آمده با معدود پای همت استوار ساخت - و گل زخم چند از شاخسار تهور برچید آن بیمکان از گذشته بهراول در آویختند - و از ان جهت او از آسیب هلاک ایمن ماند - و در روز صف آرائی دارا شکوه چون او بخلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توپخانه گذشته پیش آمد یسل چرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

و بسیاری از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند  
 ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسب جلادت برانگیخت  
 و با کمال دلادری بر قواش تاخت - بذابر حرارت و حدت ( که  
 بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولی گشته بود ) بی سعی  
 سهم و سنان اکثری جان بهادد لذات سپردند - دارا شکوه ناچار  
 رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس  
 از آن ( که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت )  
 بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب  
 از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها  
 ازین طرف پرتو وضوح یافت <sup>(۲)</sup> - که محمد ارازگ زیب بهادر  
 بذابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمی تواند قرار داد  
 اعلی حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و باره  
 قلعه پرداخت - و یکباره پره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان  
 با بهادر خان بشاره عالمگیری بآهنگ محاصره هنگام شب پهای  
 قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرات خیال  
 جلوه گر نمی گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند  
 و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه  
 بجان فشانی و جانپاری کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران  
 از غردلی و نمکخرا می برآه دریچه آب دریا بدر زده داد ناسپاسی



حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده فاسازی زمانه  
 دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امره  
 ( که فوق تصور بود ) در داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت  
 نپوشند - و کار منافعی حفظ سلطنت چندین ساله ( که طنطنه عظمت  
 و شکوه آن در ساحت زمین و زمان پیچیده ) بعمل نیارزد - شاهزاده  
 در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جاده عبودیت  
 مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه ( که باران لم یزلی مدور  
 یافت ) مغلوب و اهما گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد  
 اگر مرید نوازی فرموده هراسست مداخل و دروب قلعه بمردم من  
 اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میرسم - با آنکه این  
 امر دور از مصلحت بود اما بغلبه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول  
 فرمود - پانزدهم رمضان سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت  
 هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازه  
 بضبط خود در آورده مردم پادشاهی را بدر برآوردند - و بیعت  
 و یکم ماه مذکور ( که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز  
 گذشته بود ) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق  
 گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان  
 ( که بافزایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بادهای عالمگیری  
 بود ) بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام  
 شصت هزار روپیه کامیاب ارجمندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

و حراست قلعه آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی ( که انتهای  
 الوبه عالمگیری از دهلی بمقابلہ و مصاف شجاع تصمیم یافت )  
 خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده  
 با یک کرور درپیه و برخی اشرفی از خزانہ عامرہ آنجا برداشته  
 با توپخانه و همراهان خویش راه الہ آباد گرفته پیادشاہزادہ  
 سلطان محمد ( کہ برسم منقلا پیش شنافتہ بود ) پیوست - و پس  
 از تسویہ صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را  
 بکشتن دادہ رخسار ہمت را غبار آلود ہزیمت ساخت - ذوالفقار  
 خان نیز با معظم خان بہمراہی شاہزادہ سلطان محمد در تعاقب  
 آن مرحلہ پیمای وادی فرار تعین گشت - و بعد ازان ( کہ بمرافقت  
 سپہ سالار بمراسم تکامشی پرداختہ ہیچ جا شجاع را مجال اقامت  
 و درنگ ندادند ) از تاندہ ( کہ بنگاہ خود ساختہ بود ) آوارہ  
 جہانگیر نگر گردید \*

درین هنگام ذوالفقار خان ( کہ از مدتی کوفتہ معب طاری  
 شدہ و عارضہ بامتداع کشیدہ از غلبہ ضعف و شدت آزار نیروی  
 سوار و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاہرہ نداشت ) بذابر  
 استدعایش از پیشگاہ خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان  
 موخص شدہ بمعظم نگر آمد - و ازانجا روانہ درگاہ معلی گردید  
 در راہ مروضش اشتداد نمودہ در ماہ شعبان آخر سال دوم سنہ  
 ( ۱۰۷۰ ) ہزار و ہفتاد ہجری باکبرآباد رسیدہ جہان گذران را

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین  
بیگ خویش او از ایران دیار آمده احرار دولت ملازمت پادشاهی  
نموده بعطای خسروانده کامیاب گشت \*

### \* ذوالفقار خان نصرت جنگ \*

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه  
( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر  
آصف خان یمین الدوله تولد نمود \* ع \*

۱۰۶۷

\* زبرج اسد در نمود آفتاب \*

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی  
نوسر افراز شد - و در سال بیستم با صبیۀ شایسته خان امیرالامرا  
کدخدا گشته بعزایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت  
و سر آغاز سال بیست و پنجم ( که رایات پادشاهی از اجمیر بعزمت  
دکن باهتزاز آمد - و جمله الملک اسد خان را بهمراهی سلطان  
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند ) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا  
کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بر سر فتنه پورهان  
رائور ( که در میرتھے فراهم شده شور افزا بودند ) تاخته آویزش  
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک و سانولداس<sup>(۲)</sup>  
و دیگر عمد های مهاراجه جسونت متوفی ( که مصدر فتنه و فساد  
بودند ) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموزی

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بداد و غمی غسل خانه  
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعه (اهیری  
موطن و بنگاه زه و زان او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه  
۱۱۰۱) یک هزار و یکصد و یک آن قلعه فلک شکوه را برگرفت  
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او ( از مادر و دختر ) باسیری  
در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزار و دو هزار سوار  
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سی و پنجم  
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزار تحصیل افتخار  
نمود - و پس ازان بمهم قلعه چنچی ( که راما برادر سنبها آنجا رفته  
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود ) دستوری  
یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما  
بصحب گرانی غله و انبوهی اشقیا پای استقامت نتوانست استوار  
کرد - بفاصله دوازده کرده برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش  
با جملة الملک بکمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال  
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشی بمرتبه  
رسید که کام بخش برغم اسد خان برام ( راجه پیغامهای مخفی  
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک  
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار  
خان تهاذه داران دور قلعه را دفعه واحده برداشته ببنگاه طلبید  
غنیم چیره گشتند بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظان شاهزاده

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال بپرداختن توپها  
و مصالح قلعه گيروي در ماند - اشقيا بر اسمعيل خان مکها ( که  
عقب قلعه تهاه داشت ) هجوم آورده زخمي ساخته دستگیر کردند  
طرفه هرچ و مرچه پديد آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را  
میخ زده روانه بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره<sup>(۲)</sup> با یک  
حشر برو ریختند - ستیز و آریز عظیم رو داد - خان جلالت نشان  
( که زیاده بر دو هزار سوار نداشت ) پای ثابت افشوده داد پردلي  
و بهادري داد - و کم کسی از بهادران جان بناموس ده ماند که  
از شاخسار مردانگی گل زخمی نهچید - آخر غنیم را آداره دشت  
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید \*

چون اسد خان با پادشاهزاده روانه حضور گشت مکرر بیان  
رام راجه و ذوالفقار خان آریزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت  
قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع  
شکیب ربا گردید صلح گونه کرده بملک پادشاهی بر گشت  
و چهار ماه توقف گزیده باز بهحاصره قلعگیان پرداخت - و عرصه  
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سی و نهم از پیشگاه خلافت  
بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ  
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه ( ۱۱۰۹ ) یکهزار و یکصد  
و نه هجری سال چهل و یکم حصن حصین چنچي ( که مشتمل

است بر هفت قلعهٔ رمینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع  
 آن ضلع بفزونی ارتفاع و فراوانی اسباب نبرد برتری داشت )  
 بنیروی پردلی و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیه  
 ۱۱۰۹  
 نصرت گده امتیاز گرفت . قلعهٔ چنچی مفتوح شد تاریخ آن گردید  
 و راما از مشاهدهٔ جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب  
 و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بآسیمه سري تپه فرار  
 پیمای ادبار سپرد - یکصد قلعهٔ خرد و بزرگ ( که عبارت از ملک  
 کرناک باشد ) با چندین بنادر فرنگ ضمیمهٔ ممالک محروسه  
 گردید - و زمینداران پر زور حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده  
 پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافهٔ هزار سوار  
 از اصل و اضافه بمذنب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت  
 و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدمت والای  
 میربخشگیری سر مباحات افراخت - اما همواره به تذبیه اشقیا  
 بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم  
 ( که ایام محاصرهٔ قلعهٔ واکندیرهٔ موسوم برحمان بخش خیل  
 امتداد کشید - و از پریا <sup>(۲)</sup> نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سرزد  
 و مرهته را بکمک طلبید - و آنها حوالی و اطراف لشکر را  
 بتاخت و تاراج در گرفتند ) ذوالفقار خان بمحلت تمام طلب حضور  
 گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

که ای یاری ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع بمعی و کوشش بهادرانه او بهرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین کار دست بهته طرفه تخفیف بمردم اردو ( که از قطره و تردن هر روزه بجان آمده بودند ) زد داد - از برنا و پیر تحسین و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید \*

یکه از باریابان حضور باشاره برخی اهل عناد بهادشاه عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه نازشکن و منمن گسل بود برغم او بامرای تورانیه اضافه داده او را بعزایت شمشیر و خلعت فقط دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و تنبیه غنیم (خصمت فرمودند) آخرها بمنصب ششزاری ششزار سوار رسید - پس از انتقال خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشیکری اعزازش افزود - و در جنگ بهراولی شاهزاده بیدار بخت ( که مقدمه الجیش پدر بود ) مقرر نمود - اما درین جنگ تردن از ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران پائی کرد چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باخت زخم کم نمای تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته با جمعی از معرکه برآمده نزد بگوالیار شتافت \*

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست





هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب  
عظیم الشان نسبت بخون غدری دریافته با جهاندار شاه  
نخستین پور خلافت ( که از سابق با او اخلاص مند تر بود )  
پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم الشان  
( که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق  
و برتری داشت ) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افراخت \*

گویند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان  
و جهان شاه را بتقسیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه  
یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بزام خون گرفت  
میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر  
در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان ( که بقول  
کشته شد - یا بگولۀ پرید که اثری از ویافتند ) خاطر را برداخت  
با جهان شاه ( که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیوت از همه  
بیشتر ) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان از بگرفتن ذوالفقار  
خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد  
گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی  
کشید - جهان شاه در عین معرکه با قلیلی از کمر گاه خود را بر قول  
معزالدین زده متفرق ساخت - حتا لال کنور معشوقۀ جهاندار شاه  
( که بے ار آئے بسر نمی برد ) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار  
شاه خود را بیپناه پزوها کشید - نزارهای فتح جهاندار شاه بنوازش

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبه او خواندند  
 که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان  
 ( که در هراولې بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت ) مطلع شده  
 بر فوجش تاخته مذهب ساخت - و لاش او را با لاش پسر  
 کلانش فرخنده اختر ( که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب )  
 پیش جهاندار شاه ( که با معدود حیرت زده نیرنگی فلک  
 استاده بود ) آورد - و باقتضای وقت \*  
 \* مصرع \*

\* نباید بدشمن که فرصت دهی \*

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان ( که  
 غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود )  
 سرداد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد  
 تیموری دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر از فیل برجسته  
 تلاشی کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان  
 نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوای وزارت و رتق و فتق  
 خلافت برافراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان ( که از قدیم  
 جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود ) شریک  
 غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد  
 و پادشاه را ( که بنشیند پر زور عشق لال کنور مست بود ) دو بالا  
 کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگی خوردن - مالیخولیا

داشت سرسام گرفت - آن همه در شراب و نغمه و سیر و تماشا منهدمک

شد که از خود آگهی نداشت - تا بدیگری چه رسد \* \* بیست \*

\* خوردن می هر بدیئی را ست سر \*

\* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر \*

و چون مردم بسیرت ملوک مفلور اند ذوالفقار خان نیز باختیار

سبهاچند کهتری ( که در شرارت و بد ذاتی یکتا بود ) کارها را گذاشته

بعیش و عشرت پرداخت \* \* ع \*

\* وزیر چنین شهریار چنان \*

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافه شاهجهان آباد

رسیدند - و صدای بشکن بشکن بپرخ برین (سانیدند) سه چهار

ماه گذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد

فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعزالدین باتالیقی و سپه سالاری

خاندوران خواجه حسین یزنه کوکلتاش خان برای مقابله

قرار یافت - ذوالفقار خان بسرداری او ( که گاهی نبرد و پیکار

ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت ) راضی نبوده منع میکرد

که گفته اند \* \* بیست \*

\* سپه را مکن پیشرو جز کسی \*

\* که در جنگها بوده باشد بی \*

اما بتسلط کوکلتاش خان پیش رفت نشد - چون خاندوران از

بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگرا رسیدن ( چنانچه در

(۲) احوال کوکلتاش خان ایمائے بدان (فته) جهاندار شاه بهرادرلی  
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده  
بسموگده متصل آگره (سید) - فرخ سیر به بے سرانجامی تمام  
با مردم قلیل ( که همگی بده دوازده هزار سوار نمیکشید ) آن  
طرف آب جمنا فرود آمد \*

درین جا میان ذوالفقار خان و کوکلتاش خان بر سر گذشتن  
دریا ( که پایاب نبود ) اختلاف شد - یکے میگفت پل بسته عبور  
باید کرد - دیگرے میسرائید که آنها از گرسنگی و خستگی اقامت  
نمی توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه  
فرخ سیر گذر پایابے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجة  
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بسیار  
و سرداران عمده بتوزک یصل (آرامت) - حسن علی خان باره  
رو بر روی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوء  
از هم پاشید که کهم باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی  
افتاده بود - اما سید عبدالله خان راجی خان را از مقابل خود  
بوداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ  
در آورده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان فقره فتح  
نواخته تا یکپاس شب استاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ چ ] در احوال او بتفصیل ذکر یافته ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ]

کاش شاهزاده را بیدارند - که پیشتر می توره اینها را بردارم  
چون از هیچ جا سراغ نیافتم از رفقا استشاره کرد - اکثری  
گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داود خان نایب نواب  
دران جاست - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند  
گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن  
میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت \*

گویند امام وردی خان ( که بخشی او بود ) گفت - که همین  
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند  
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین ( که یکسر بخانه  
آصف الدوله رفته در چاره گیری حال خود بود ) رسید - هر چند  
با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضی  
نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر  
اسد خان نقش پذیر خامه گشته - و قتی ( که فرخ سیر بباره پله  
پنج کوهی دهلی رسید ) ذوالفقار خان همراه پدر بملازم  
شناخته بانواع استمالمت و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر  
ملکی ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصت  
نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمه ( که برای او استاده شده بود )  
دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشونت آمیز فرمودند - که  
باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را  
( که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یکم

از اهل حرفه پنهان شده بود ) تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے محابا بجوابهای شافی و کافی پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمه بگلوش کشیدند و از هر جانب بمشمت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز از هم گذرانیدند - فردا ( که هفدهم محرم سنه ( ۱۱۲۴ ) هزار و یکصد و بیست و چهار بود ) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را واژونه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار \*

\* بیت \*

\* صاحب نظرے کجاسمت تا در نگرد \*

\* کان مولمت و جبروت باین می ارزید \*

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند

۱۱۲۴

\* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود \*

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سفجیده کفکش بود در یساق چنچی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد \* ناصر علی در مدح او غزل گفت - که مطلعش اینست \*

\* بیت \*

\* ای شان هیدری ز جبین تو آشکار \*

\* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار \*

ذوالفقار خان مبالغه خطیر و یک زنجیر فیل صله داد - اما در ایام استقلال به بیفیضی و نارائمی کار و مواعید عروتوبیه و دلخوشیهای

زبانی زبان زد گشته جانب و اجانب ازو شکوه و نالش داشتند  
چون باد دنیای مرد افکن است آخرها بکامیابی چنان از جا  
رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها برانداخت - و دولتها  
بخاک نشاند - و ندانست که \*

\* مصرع \*

\* در عفو لذت ست که در انتقام نیست \*

بمهل ناخوشی عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل  
انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش  
اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقی ترسید - ظلمی ( که از نایب  
مستقل او دارد خان در دکن برخلاق گذشت ) و اذیت ( که  
از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید ) همه ذخیره  
قبای روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین  
سلسله نمادد \*

\* بیت \*

\* در اندیش ای حکیم از کار ایام \*

\* که پاداش عمل یابی سرانجام \*

\* سلامت بایدت کس را میازار \*

\* ادب را در عوض تیزاست بازار \*

\* نکته \* عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعنی هرگاه

\* بوامانده ببخشی چون درمانی برهی \*

\* بیت \*

\* در دیر مکافات زهر پیش و پش \*

\* عبرت نظران تجربه کردند بهی \*

\* گفتند بوقت عجز زنجیت نرسد \*

\* در قدرت اگر نخواهی آزار کسی \*

\* ذکر<sup>(۲)</sup>یا خان بهادر<sup>(۳)</sup> هزار جنگ \*

(۴)

پسر هیف الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغییر او بصوبه دارئی لاهور هراقرازی یافت - ضبط و ربط و عدالت گستری او بر زبانها سمع بعد فوت پدر صوبه دارئی ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور در فتح نمایان او را دست<sup>(۵)</sup> داد - یکجنگ پناه نام قوم بهتی که از مفسدان تمره پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار رادی در تصرف داشت - فوجی به سرکردگی راجه کورامل ملازم خود تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوۀ تاخت و تاراج می پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده برادر کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون ناب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته استقلال بدست آورد - هنگام معاونت نادر شاه فرمود که چیزی

(۲) املائی صحیح زکریا است برای هوز - پس در باب زاء معجمه بایستی

آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ ب ]

دایر جنگ (۴) در [ بعضی نسخه ] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخه



بخواهید - او برای مخلصی بندیها ( که در لشکر بود ) عرض نمود  
 حسب استدعای او نسخه‌چینها تعیین شده اساری شاهجهان آباد  
 دهائی یافتند - و در سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو  
 هجری حسب الطلب نادر شاه بملک سندهه شتافته سنه  
 ( ۱۱۵۸ ) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالب عنصری را  
 تهی ساخت - پسر کلانش میریحیی خان - که آخرها بلباس  
 درویشی میگردانید - پسر دوشم میرزا بهلوری حیات الله خان  
 که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان  
 بود - با فوج معین الملک میرمنو پسر اعتمادالدوله قمرالدین  
 خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخمی - پسر سیومش خواجه  
 باقی خان - که درینولا بسرکار نظام الدوله آصفجه ( ۲ ) آمده بخطاب  
 اعزالدوله هزار جنگ ناموز گردیده معیشت بهر میبرد - با مکرر  
 ادراک شذاست

### • ذوالفقار الدوله •

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر  
 صفدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه  
 منتهی میشود - چون شجاع الدوله محمدقلی خان خواهرزاده اش را  
 ( که همراه خاقان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتله رفته بود )  
 طلبداشته کشت او متوهم گشته تنها خون را پیش قاسم علی خان

صوبه دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه  
و غیره موافق عمده ها ساخته داد - و بمقابلۀ کلاه پوشان فرستاد - چون  
کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس  
ازان ( که خان مذکور باعتماد قسم شجاع الدوله عازم ملازمت پادشاه  
گردید ) میرزا نجف خان بهیار منع نمود - که قسمهای او اعتبار  
ندارد - چون ممنوع نشد اجدائی گزید - و در ملک هندوپت بندیله  
آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجدارچی  
کره مانکپور صوبۀ آله آباد سرباندي اندوخت - و رفته رفته  
بمیر بخشیکری مرتقی گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آوردن  
جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را ( که بلده  
آکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهانآباد سرخودسری  
افراخته گرد فتنه باند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون  
مستحکمه بهیچ یک سر فرود نمی آوردند ) مستاصل گردانیده  
باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیب ضابط  
خان پسر نجیب خان روهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش  
بضبط در آورد - و در سنه ( ۱۱۹۲ ) هزار و یکصد و نود و دو هجری  
( که پادشاه عزیمت سمت نازنول فرمود ) او حسب الطلب  
خون را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال  
معامله راجه آنبیر پادشاه بدارالخلافه مراجعت نمود نام برده  
از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمقامرۀ الور صوبۀ

اکبرآباد ( که در دست یکی از متمردان است ) همت گماشته  
 اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد  
 و هرچه بدستش می آید بر فقا تقسیم نموده بداددهی آنها  
 می پردازد - آخر سنه ( ۱۱۹۳ ) هزار و یکصد و نود و سه هجری  
 ( که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله ناخوش شد ) مشارالیه را  
 بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت  
 بخان مزدور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی ست \*

## ✽ حرف الرابع ✽

### ✽ رویسی ✽

برادر زاده راجه بهارا مل است - آخر سال ششم بملازمت  
اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم  
 ( که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود )  
 او به همراهی میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پسرش جیمیل  
 پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته  
 چندی با میرزا شرف الدین حسین ( که جاگیردار نواح اجمیر  
 بود ) بسربرد داشت - میرزا او را تهانه دار میرتهه کرده بود - چون  
 کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا  
 ( که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعیین شده بود )

رخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات ( که سال هیزدهم روداد )  
از جمله ماترمان رکاب دولت بود - سال بیستم و یکم باتفاق  
جمعی بتغذیه دودا پسر رای سرجن ( که بموطن خود هوندي  
شتافته دست تعدی دراز نموده بود ) نامزد شد - پس ازان  
براسپ بام ( که عبارت از ذاک چوکی سمت ) سمت بنگاله  
جهت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته  
از بسکه تیز روی کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ  
زندگی او از تذبذب اجل خاموش شد \*

گویزد زن او ( که دخت مخته راجه بود ) بسنوح این خبر  
در رسم سوختن ( که معمول هندوستان است ) تهران میکرد  
آدیسنگه پسر او با برخه میخواست که کام و ناکام بسوزاند  
چون این حقیقت پادشاه رسید از آنجا ( که فرست نمانده بود )  
خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران نوانستند  
رسید - هرگاه نزدیک رسید جگذاشته و رایسال او را گرفته آوردند  
از انرو ( که پشیمانی از سیمای او می یافت ) زندان نشین گردانید \*

صاحب اکبرنامه میگوید که چون پادشاه ایلغار نموده  
بنواح احمد آباد رسید روزی ( که با محمد حسین میرزا جنگ  
روداد ) در بر جیمیل بگترے بود بسیار سنگین - عرش آشیانی  
قرح کرده زرھے از جیبه خانه خاصه باد عطا فرمود - و بگترے او  
بکون نپیرا مالديو ( که برهنه بود ) مرحمت نمود - روپسی پدر او

بدريافت اين معني کوتاه هوملگي بکار برده کس بطلب بگتر خود  
 فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض داديم - (رپسي برسبک سوي  
 افزوده سلاحه ( که در بدن داشت ) فروز آورد - پادشاه جائے  
 ( که ادب بایستے نمود ) بتمکين پيش آمده خود هم سلاح از بر  
 جدا کرد - که هرگاه ملازمان ببهنگي مرد آزمائي قرار دهند  
 سلاح پوشیدن ما از مردمي نباشد - راجه بهگوننداس بدريافت  
 اين معني در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقيقت  
 بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفع جرائم کرد - پادشاه  
 معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصير او در گذشت \*

### • راجه بهارامل •

پسر پرتھي راج کچه واهه است - درين قوم دو طایفه اند  
 رجاوت و سيکھوت - اينها رجاوت اند بوم نشين آنبير مضاف  
 صوبه اجمير غربي مازار - اگرچه عرض و طول بدان نميرسد اما  
 سير حاصل تر از - اول کسے ست از راجپوتان که بملازمت  
 عوش آشياني رسيد - پس از رحلت جذت آشياني ( که هر طرف  
 آشوب بر خاست ) حاجي خان غلام شير خان نير سر بفساد  
 برداشته بمحاصره نارتول ( که در جاگير مجنون خان قاقشال بود )  
 پرداخت - راجه دران ايام رفاقت او داشت - از نيکو مردمي  
 و پهنديده منشي درميان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

باعتزاز رخصت داد - پس ازان ( که هیمو کشته شد - و صیت  
اقبال اکبری باطراف پیچید ) همچون خان قاقشال، گزین فدویت  
راجه را بمعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر  
گشته در آخر سال اول جلوس احرار زمین بوس نمود - روز  
رخصت ( که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره عذایتی  
پوشانیده (ر برد آوردند ) پادشاه بر فیل مهت سوار بود - از شورش  
مهتی هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبته  
بطرف راجپوتان دوید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن  
بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود  
که ترا نهال خواهم کرد \*

در سال ششم ( که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه  
عازم اجمیر شد ) در موضع کلاهی چغتای خان معروض داشت  
که راجه بهارا مل ( که بوفور عقل و شجاعت ممتاز و قیمت است  
و در دهلی بملازمت (سیده بود ) متوهم شده بشعاب جبال  
متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر  
بشور انگیزی سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده  
و زری مقرر ساخته جگناظه پسر راجه و راج سزگه پسر اسکر  
و کنکار پسر جگمال برادرزادهای راجه را گرو گرفته میخواهد آنبیر  
(۲) ( که ممکن موردی ست ) متصرف شود - از قدردانی و جوهرشناسی

بطلب راجه حکم رفت - در منزل دیوسه ریسی برادرش  
 با جیمیل پسر خود ( که کلانتر آن سرزمین بود ) شرف قدمبوس  
 دریافت - و در قصبه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل  
 بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه  
 از درست فکری و دور اندیشی خواست که خود را از زمره  
 زمینداران برآرد، در مخصوصان درگاه پادشاهی انصاک دهد  
 خواهش نمود که صبیغه خود را داخل هرم سوا نماید - پادشاه  
 قبول فرمود - راجه بهرآنجام این نسبت دستوری بگیرفت  
 و هنگام معاودت در منزل سانپهر صبیغه عفت سرشت را بتزک تمام  
 بدولتشرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس  
 پسر و کنور مانهنگه پور او بشرف ملازمت اختصاص یافت  
 عرش آشیانی پایه قدر او را از جمیع راجها و رایان هندوستان  
 گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام او را بمراتب بزرگ و مناصب  
 ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت  
 و راجه بمنصب پنجهزاری سر برافراخته رخصت وطن گرفت  
 و راجه بهگونت داس و کنور مانهنگه با بهیاری از اقربا ملتزم  
 رکاب بوده باگرا آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند \*

### \* رای سرجن هادا \*

(۲) هادا شعبه ایست از الوس چوهان - و هادوتی (۳) عبارت است

(۲) نسخه [ ۱ ] که شعبه ایست ( ۳ ) نسخه [ ب ] هادوتی \*

از سرکار رنتهپور مضاف صوبه اجمیر که محل زمیندارى اينها ست  
 او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشياني در قلعه رنتهپور  
 هم نخوت ميوزد - و رايت استقلال مي افراشت - چون پادشاه  
 پس از تمخير چيتور اواخر سال سيزدهم جاس بعزيمت  
 گشايش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچه برآمده  
 فراز و نشيب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب  
 فرمود - و در عرصه يکماه بعد تيارى ساباطها فتح داد \*

گويند سلخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم  
 قلعه امروز باستان نرسيدند فردا ( که عيد است ) قبح بازي ما  
 قلعه خواهد بود - سرجن از هيبت دل باى داد - و بمقربان  
 بارگاه التجا برده دردا و بهوج يمران خود را بحضور پادشاهي  
 روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم  
 خلعت شد - چون براى پوشانيدن خلعت از سراپرده پادشاهي  
 بيرون آوردند يکي از همراهان آنها ( که دماغش خبط سودا  
 داشت ) بخیال آورد - که مگر يمران سرجن را حکم گرفتن  
 صادر شد - بغير خير سگالي از جا رفته تيغ برکشيد - هر چند  
 يکي از نوکران راجه بهگونتداس بدر موعظت زد آن خيره سر  
 شمشير برد انداخت - و جانب دولتخانه پادشاهي دريد  
 پورنمل يمر کان شيخاوت را با دو کس ديگر زخمي ساخت  
 و شيخ بهاد الدين مجذوب بداوني را بضرب شمشير در نيم



کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای  
سفر عدم گردانید \*

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجالت آمدند  
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد  
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران  
درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده  
گرد آستان خلافت را سرمه پینائی سازد - بذبران عرش آشیانی  
حمید قای خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور  
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید  
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف  
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب  
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را  
بملازم پادشاهی سپرد - و از ممرمت گاه سلطانی بجاکگیر داری  
گذره سرفرازی یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدازه چنانچه  
بجاکگیر او مقرر گشت \*

و چون دودا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندی رفت  
دست بمردم آزاری کشود اگرچه فوج پیشتر بمالش او تعین  
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمع  
نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعین گشت  
و پس از مسخر شدن بوندی رای سرجن بعتبه خلافت برگشته

بمنصب درهزاری رسید - دودا پس از ناکامی همواره راه باطل سپرد - و گرد فتنه برانگیخت - تا آنکه در سال بیست و سیوم باستصواب شهباز خان کذب مفع جرائم او شده ادراک آستانبوسی نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزدیکی مغلوب راهمه گشته عرصه پیمای دشت فرار گردید و سال سیوم از جهان در گذشت \*

### • رای لونگرن کچه راهه •

شیخات است - زمینداری برگنه سانبر داشت - بملازمین عرش آشیانی پیوسته مطرح انظار عنایت گردید - سال بیست و یکم بهمراهی کنور مانمنگمه بر سر رانا تعیین شده در همان سال باتفاق راجه بیربر برای آردن صبیۀ زمیندار درنگر پور ( که میخواست داخل محل پادشاهی گرداند ) نامزد شد - و سال بیست و دوم بهمراهی او آمده جبین نیاز بر سده سلطنت گذاشت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبیه ناسپاسان شرقی دیار دستوری یافت - سال بیست و هشتم همراہ میرزا خان بن بیرام خان بصوب گجرات موصف گردید بحر او رای منوهر داس است - که منظور نظر تربیت پادشاه بود سال بیست و دوم در ایامی ( که موکب سلطانی بر قصبہ آنپیر نزول داشت ) بعرض رسید - که دران سرزمین شهرے سمت قدیم که بذابر درود حوادث جز تل خاک ازان یاقی نمانده - پادشاه

بر تعمیر آن همت گذاشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی  
از امرا با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت  
ازان رو ( که زمینداری آنجا برای لونگون تعاق داشت ) بهسرش  
منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید \*

چون مظفر حسین میرزا بذابر کجگروائی راه فرار گزید  
و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت برنداشت پادشاه او را  
باتفاق رای درگاه سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود  
اگرچه خواجه ویسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد  
سلطان پور ایذا هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیانی  
مورد عواطف جنت مکانی بوده در سال اول جلوس همراه سلطان  
پرویز بگوشمال رانا امر سنگه رخصت یافت - و سال دوم  
بمنصب هزارگی پانصد و شصت سوار ناموری اندوخت - و مدتها  
بتعیذاتی صوبه دکن گذرانیده سال یازدهم بههان خانه نیستی  
در شد - بهسرش بمنصب پانصدی سه صد سوار صوفرازی یافت  
رای مزبور شعر میگفت - و توسنی تخلص میکرد - این بیت  
از ست \*

\* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز \*

( ۲ )  
\* که هر دو چشم جدا و جدا نمی نگرند \*

از دو برادرش ایسرداس و سانولداس اولاد باقی مانده •

## \* راجه بیربر \*

مهیس داس نام برهنه ست باد فروش - که بهندی بهات نامند  
 این طایفه مداح و ستایش گر ارباب دول می باشد - مشارالیه  
 اگرچه از بی بضاعتی و کم مایگی پوریشان حالی و خستگی روزگار  
 میگذرانید اما مجموعه بود از فرهنگ و شعور - و بر سائی ادراک  
 و درستی فهم ممتاز اقران و امثال خود - چون برهنه مونی قاید  
 اقبال بملازمت عرش آشیانی رسید بسخن سنجی و لطیفه گوئی  
 در زمره ندیمان و مخصوصان مجلس پادشاهی منظم گشت  
 و بتدریج گوی مسابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصیت  
 ربون - اکثر در مخاطبات پادشاهی بمصاحب دانشور راجه بیربر  
 مورد نوازش میشد - و چون شعر هندی را خوب میگفت اول  
 بمخاطب کب رای ( که قریب بمعنی ملک الشعرا ست ) مخاطب  
 گردید - و چون سال هیزدهم مزاج پادشاهی از راجه جیچند  
 راجه نگر کوت انحراف یافته بقید افتاد پسرش <sup>(۲)</sup> بدهچند  
 ( که خود سال بود ) خود را قائم مقام پدر دانسته براه سرکشی  
 و تمرد شتافت - پادشاه آن ولایت را بکب رای ( که دران حوالی  
 جاگیر داشت ) مرحمت فرمود - و بحسین قلی خان خانجهان  
 ناظم پنجاب فرمان رفت - که با امرای آن صوبه متوجه آن ولایت  
 گشته نگر کوت را از تصرف بدهچند برآورده بکب رای تفویض

نماید - و او را مخاطب براجہ بیربر ( که بمعنی شجاع است )  
نموده بدان مهم مرخص فرمود \*

چون راجہ بلاءور رسید حسین قلی خان با سایر تیپو داران  
فوج بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه  
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست  
و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده افتتاح قلعه در حدیث  
تاخیر و تصویف افتاد - ناچار بصوابدید راجہ بگرفتند پیشکش  
پنج من طلا از راجہ بدهچند و بلند آذانه ساختن خطبه و سکه  
پادشاهی و احداث مسجد پیش دروازه قلعه کانگه بسند نموده  
برخواستند - و چون در سال سیم سنه ( ۹۹۴ ) نهصد و نود  
و چهار هجری زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئی ( که  
عالم است در کوهستان بجزور و سواد ) تعیین گشت کوکه پس  
از تاخمت و باخمت بجزور بکوهستان سواد ( که شمالی بشاور است  
و شرقی بجزور بطول چهل کوه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار  
خانه دار ازان الوس درانجا بسر برد ) در شده مالش بمزاداد \*

چون فوج از گریوه نوردي بستوه آمده بود در خواست  
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلبی  
و عقیدت فرونی از جذاب خاقانی التماس این خدمت بذام خود  
کرد - پادشاه میدان او و راجہ بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه  
بذام راجہ افتاد - بعد از تعیین از عرش آشیانی بپاس احتیاط

حكيم ابو الفتح را نيز با فوج متعاقب روانه كردند - چون هر دو سردار داخل كوهستان شده بكوكه پيوستند با آنكه ميان كوكلتاش و راجه ناخوشي بود كوكه جشن برآراسته قدوم رسيدگان را خواهش نمود - راجه خشم و كين برملا انداخت - كوكه بر دباري بكار برده پيش راجه شتافت - و چون مشورتها بميان آمد راجه را ( كه با حكيم از دل هم صفائي نبود ) حرفهاي ركيك و درشت گذشت - و كار بستم و دشنام كشيد \*

بالجمله غدار دورنگي ميان يكدیگر برخاست - هريكه از حسد در نكوهش راي ديگر حرف سرا بود - تا آنكه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن كتل بلندري بے توزكي بعمل آمد - افغانان از هرسو بتير و سنگ چيره دستي نمودند - از سراسيميگي فيل و اسب و آدم با يكدیگر آميخته افتادند - عالمه نقد هستي در باخت - روز ديگر كوچ بے هنگام كرده از تاريكي راه بدرها افتاده بسيارے را روزگار سپري گشت - راجه بيربر نيز دران هنگامه قيامت را فرو شد \*

گويند چون بكارگر رسيدند شخصے بر راجه گفت - كه امشب افغانان اراده شپاخون دارند - اگر ازين دره سه چهار كرهي كم عرض ( كه پيش روست ) بگذرند دغدغه شپاخون رفع ميشود راجه بے آنكه بزین خان آگهي دهد آخر وقت كوچ كرد - تمام لشكر عقب از راهي گشت - و گذشت آنچه گذشت - شكسته

عظیم و چشم زخمی طرفه بفوج پادشاهی رسید - قریب هشت  
هزار کس با چند عمده و درشناس پادشاهی درین دو روز  
مقتول و نابود گردید - هر چند راجه دران آشوب زار دست و پائی  
ند ( که بدرزند ) کشته شد \*

هرگاه کسی از ناسپاسی و حق ناشناسی در محل تقدیم شکر  
عمده شکایت و ساعت کفران پیماید زود باشد که روزگار خوارستان  
فتاوح اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پویه  
کوهستان پیوسته پیشانی سرو دل را چین آلود داشته - و با دمسازان  
گفته که همانا زمانه برگشته است - که بهمه راهی حکیم و یاور می کوک  
دشمن و کوک پیموده میشود - تا انجام کار بجا رسد - و ندانست  
که تمشیت کار خداوند و روائی فرموده ولی نعمت سرمایه سود  
و اس المال بهبود است - هر چند که منهای سرگرانی و باعث عار  
گزین وجه هم باشد اینجا ظاهر است که زین خان با نسبت رضایی  
پیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب دو هزار  
اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیت ( که پادشاه  
داشت ) مقتضی این پندار باشد \*

گویند عرش آشیانی بخبر فوت از دو روز بطعام راتبه و بکیف  
معتاد میل فرمودند - و از فرمانی ( که بخانخانان میرزا  
عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامی شیخ ابوالفضل  
موجود است ) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

و ربطه خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت از این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که باد این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندرد عالم سراج سست تشنه فریب - و منزله سست پرفراز و نشیب مهستی این بزم را در پی خماره سست - و عاقبت این سودا را (۳) در سر بخار سست - بعضی موانع نگذاشت که خود رفته نعش او را به چشم صورت می دیدیم - و آن عطوفت و مهر بنیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم \*

\* بیت \*

\* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست \*

\* کدام دیده ز خونابه جگرگون نیست \*

بالجمله راجه بیرار در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شهره آفاق - در فن موسیقی مهارت تمام داشت - کبک و دهره (۴) او مشهور - و لطائف و نکات او در السخه و افواه سایر و دایر - برنبه تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازی داشت - از بد خوئی و خود کاری خرج از اندازه برگذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آزادی و دارستگی در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبری از درگاه پادشاهی دستوری آن حاصل نمود \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] سرائه سست (۳) در [ بعضی نسخه ] عاقبت (۴)

در [ بعضی نسخه ] کبک و دهره او (۵) نسخه [ ب ] برهنه \*



## • راجه توردرمل •

( ۲ )

کهتری لاهوری - نویسندۀ فهمیده و مدبر شجاع بود - بپیم  
 تربیت عرش آشیانی ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزار  
 و مرتبه امارت و سرداری (سید - سال هیزدهم ) که عرصه کجرات  
 بقدرم پادشاهی از غبار فتنه سازان مصفا گردید ) راجه را  
 جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای  
 عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تذخواه بعمل آید  
 و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت عام و نقاره افتخار  
 اندوخته کوهکی خانخانان منعم خان ببنگاله تعیین گشت - هرچند  
 سرداری و کار فرمائی بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشی  
 و دلدھی سپاه و یورشهای مردانه و تنبیه سرتابان و مخالفان  
 طرفه مساهی از راجه بظهور رسید - در جنگ دارود خان کورانی  
 ( که خانعالم هراول فوج پادشاهی کشته شد - و خانخانان زخمهای  
 منکر برداشته عذاب تاب گشت ) راجه ثبات پائی ورزیده کوشش  
 و کشش بجائے رسانید که چنین شکستے صورت آرای فتح گردید  
 یکم در عین معرکه ( که مخالف بصورت فیروزی نخوت  
 می آراست ) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آرد  
 راجه برآشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت  
 چه بآک - اقبال پادشاهی با ما سمت - و پس از گزین انتظام

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی  
و مالی گشت \*

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه  
بهمراهی مامور گردید - و دزین مرتبه بحسن یادری او ملک  
از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد را بدست آورده بعدم خانه  
فرستاد - و در سال بیست و یکم جلال غنائم آن دیار را ( که  
ازان جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود ) به پیشگاه خلافت  
آورد - چون صوبه گجرات بند و بستم شایسته نداشت و از  
بے پروائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود ناایمنی بود راجه بانتظام  
آن ولایت تعیین شد - مشارالیه بمعامله فهمی و کردانی و شجاعت  
و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چاپانیر تنسیق  
مغاسم داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لوامع داد دهی  
می افروخت - که ناگاه شورش مظفر حسین میرزا باغوا می افروخت  
کولابی برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گزیند - راجه  
تودرمل بنیروی همت او را آماده مبارزت گردانیده سال  
بیست و دوم در حدود دهواده عرصه نبرد آراسته گشت - وزیر  
خان از گریز پائی سپاهیان در مدد جانفشانی شد - نزدیک  
بود که کار او بانجام رسد - راجه ( که سرفوج میسر بود ) مقابل  
خود را برداشته بکمک رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه

مغروان گسیخته آمد - میرزا بجانب جوناگده بدر رفت - در همین سال راجه جبین افروز تقبیل سده خلافت شده به پیشین دستور بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید \*

و چون درین سال از اجمیر بپنجاب نهضت پادشاهی واقع شد (وزر در دراز کوچ صمهای راجه) که تا پرستش آن بطرز خاص نکرده بکار دیگر پرداخته (گم شد - او ترک خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدری ازین تقلید دوستی برآورد - از انجا (که خدمات دارالوزارت داشت) از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی درویشان ده زبان دل نهاد سرانجام واقعی آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰) نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی وکالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او بازگردید - راجه معاملات مالی و ملکی را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطه چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهی اجرا یافت - تفصیل آن در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانه او بقدرم پادشاهی نور آگین شد - بسپاس گذاری جشن برآراست - و در سال سی و دوم کهتری زاده بد گوهر بکینه که داشت و مت شب در سواری شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند و چون راجه بیربر در کوهستان سوان فرود شد راجه بهمراهی کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعین گردید - و چون

در سال سی و چهارم خرامش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد  
 راجه باتفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونمت داس  
 کچهواوه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامی ( که  
 پادشاه از کشمیر عازم کابل بود ) عرضداشت برنوشته - که پیری  
 و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فرد شدن نزدیک  
 باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل  
 گدی رفته واپسین نفس را بیاد ایزدی پردازد - حسب الالتماس  
 دستوری یافت - و از لاهور روانه هردوار شد - معاً منشور دیگر  
 رسید - که هیچ ایزدی پرستش بتیمار داری زیرستان نرسد  
 همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم ( ۲ )  
 سر آغاز سنه ( ۹۹۸ ) هجری و نود و هشت سال سی و چهارم  
 زندگی بسپرد \*

علامی فهمی ابوالفضل در حق او نویسد - که براستی و درستی  
 و خدمت گزینی و کم آزی و بی طمعی راج بخش مهمات  
 و بمردانگی و همت افزائی بی همتا - و در معامله شناسی  
 و کار طلبی و سر براهی هذروستان یگانه روزگار بود - اما کینه ور  
 و انتقام کش بود - اندک ناملایم در کشت زار خاطرش نشود نما  
 پذیرفته - این خصلت را خرد گزیزان دور بین از نگرییده ترین  
 خصائل شمارند - خصوص در ریاست منده که مهمات عالمیان

بار مفروض باشد - و بواکالت خدیو عالم مختص گردد - اگر تعصب دینی غازه چهره قطرت او نبوده این (ذیله) چندان نکوهیدگی نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی نکردی و برگفته خود ننیدی از معنوی بزرگان بودی - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیردای و بے طمعی ( که بازار آن پیوسته کساد دارد ) و در خدمت گذاری و کد و زری و کارشناسی کم نظیر چه بے عدیل بود - کار سپاری بے غرض را چشم زخم رسیده - چار سوی معامله گذاری بدان گونه گرمی نماند - گرفتار که دیانت در ( که هم آشیان عذفاست ) بدست افتد - آن اعتماد ( که بر روزگاران کمتر در دهد ) بچه افهون فراچنگ آید - و بدستمایه کدام طاسم فراهم شود \*

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلیٰ حضرت شنیدم که دروزی اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالی و ملکی شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندی او خوش نمی آید - ابوالفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحده راجه تودرمل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی بران - در مملکت هند بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بذرگر میگرفتند - راجه تقسیم زمین از پولج و پورتی و چپر و بنجر و پیمایش اراضی

مزررع و غیر مزررع ( که آنرا رقبه نامند ) و تفریق آن به بیگمه و بصوه  
و ریع حبوبات و بقولات و بر هر جنسه فی بیگمه محصول نقدی  
و در برخی بخش جنسی که آنرا بقائی<sup>(۳)</sup> گویند قرار داد - و چون  
سابق در علوفه سپاه پول سپاه میدادند تودرمل رپیه را ( که  
بچهل فلوس رایج الوقت بود ) چهل دام قرار داده بقدر حال حامل  
هر جای جمع آن شخص ساخته باطاع مردم تذخواه کرد که آنرا  
جاگیر خوانند - و محاله را ( که زر آن داخل خزانه پادشاهی میشد<sup>(۴)</sup>  
بخالصه موسوم نموده بقدر یک کرر دام ( که بقرار دوازده ماهه  
سر لک دام دو هزار و پانصد رپیه میشود - اگرچه نظر بر آبادی  
و دیرانی فصول زیاده و کم داشته باشد ) بعهده یک مرد فهمیده  
کرده ادرا بکردری محمی گردانید - و سوای سبندی تحصیلاته سر صد  
پنج رپیه قرار داد - و در قدیم سوای فانس مسکوک نبود  
در انعام عمدها و ایلاچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته  
مسکوک نموده آنرا تنگه نقره گفته بکار می بردند - راجه  
از طلای بی غش یازده ماشه اشرفی و یازده و نیم ماشه از نقره  
روپیه مسکوک ساخت - و امثال این مخترعات زیاده بران است  
که در اینجا سمت تحریر یابد - و فی الحقیقت مزاج عرش آشیانی  
( که موسس سلطنت و جهانبانی است ) در هر امری ولومی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بنون یا بتن باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تهائی

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] که از آن داخل ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] سه لک .

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجای میگرد - و در عهد پر رونق او ( که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود ) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاه بر سائی ذهن و دستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیعه و اختراعاتی مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میفرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود کارنامهها می پرداختند \*

\* بدانش چو شه باشد آموزگار \*

\* کذب اهل دانش همه روزگار \*

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارد نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تته بهمراهی خانخانان تردد نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد \*

### \* راجه بهگرفت داس \*

پسر راجد بهارامل کچهواهی است - در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد و پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال ( که عرش آشیانی با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلغار نمود ) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بغایت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلغار نه روزه گجرات نیز مصدر خدمات شده با فوج از راه ایدر بملک رانا تعین شد - که سرکشان آن ضلع را ایل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

هده نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بزدگی آورده با رانا کیکا ملانات نمود - و پسر رشیدش امر سنگه را همراه خود بهلازمت پادشاهی شرف اندرز گردانید - و در سال بیست و سیوم ( که جاگیر الوس کچهواکه در صوبه پنجاب مقرر شد ) سپه سالاری آن ولایت براجه باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سوشمت راجه را با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوگانی دادند \*  
 ۹۹۳ ع \*

\* قرانی شده ماه و ناهید را \*

تاریخ یافته اند - عرش آشیانی بفروغ قدوم منزل راجه را در شنی افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود \*

گویند طوائل عراقی و عربی و ترکی و کچهی با یک صد زنجیر فیل و غلام و کذیز بسیار از حبشی و چرکسی و هندی بود - در کرور (دیده کاین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چوئول را برداشته بیرون آوردند - و در تمام راه پا انداز از اقمشه نفیسه می انداختند - در سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم به منصب پنجزاری پایه برافراخت - و درین سال ( که کنور مانسنگه بهم الوس یوسف زئی مامور شد ) راجه بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخی خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - پادشاه از فرستادن بازداشت - راجه پشیمان شده بلا به گری در آمد



در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندھ گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعه جوهر خرد ارا سودا تیره ساخت - برگشته بآنگ آوردند - طبیب نبض میدید - جمده را و کشیده برخود زن - حکمای حضور بمعالجه تعیین شدند پس از دیر بهی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبه بهار مقرر شد - و کنور مانهنگه بدیدبان آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه ( ۹۹۸ ) نهصد و نود و هشت در لاهور رخت هستی بر بست - گویند رقتی ( که راجه تودرمل را بآتش می سپردند ) همراه بود - چون بخانه آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامع بوده - که اکثر مردم پادای نماز جمعه قیام داشتند \*

### • راجه مدهکر ساه بندیلہ •

از قوم کهروار است - اینها در سواف ایام شان و شوکت و مال و منال چندان نداشتند - برهزنی و قطاع الطریق بسر می بردند - چون نوبت بر راجه پرتاب رسید ( که اوند چه احداث کرده او سم ) ( شده و مکلف بهم رسانیده مگرد با شیر شاه و سلیم شاه سرتاپها نمود - پس از پهرش راجه بهارگه چند بهمرزبانی متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد هوش ریاسم برادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

و حيله سازي و نيروي تهور و مردانگي تحصيل ناموري نموده  
از ساير آباي خود در گذرانيد - و بمرور ايام دست تصرف  
باطراف و حوالي دراز ساخته بيشتري جاهای آباد زمينه ملک  
خود ساخت - و بافزوني اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک  
و قلبي جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عام  
طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بمالش او  
تعين شده گاه باطاعت و انقياد درمي آمد - و گاهي بسرکشي  
و نافرمانی ميرفت - در سال بيستم و دوم صادق خان هروي  
با راجه اسکر و مرقه راجه بتاديپ آن ره نورد باديۀ تهر  
تعين گشت - سردار پيش از وصول بدان ديار داستان اندرز  
درميان نهاد - آن بدهمست بادۀ پندار بهوش نيامد - ناگزير  
بسرانجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار  
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکرور به جنگل بري  
درخت افکني همت گماشته - و روز ديگر آهنگ پيش نموده  
تا باب سوا ( که بهست دهارا اشتهار دارن - و شمال ربه  
اوندچهه است ) سيد - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن  
معرکه بر آراست - شگرف آريزش چهره افروز گندادري گشت  
نزدیک بود که چشم زخمی بعساكر پادشاهي رسد - که آن مدبر  
با رامساء پسر جا نشين خود پالغز همت گشته در بر تافت  
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجذال بعدم خانه فرود رفت

صادق خان پس از چیره دستی رحل اقامت دران حدود انداخت  
 چون عرصه عافیت بر او دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرائیده  
 برادرزاده خود را بحضور فرستاده زینهار پی گردید - و مرده  
 جرم بخشی شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان  
 نامیه سای آستان پادشاهی گشته بگونگون نوازش سربلندی یافت \*

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی  
 میرزا عزیز کوکه تعیین مهم دکن گردید ( ۲ )  
 آن لشکر نامزد کردند - از همراهی سرباز زن - شهاب الدین  
 احمد خان با دیگر قیوداران بعزم تادیب او در آردن - چون  
 بچهار گروهی او ندیچه رسید آن کوتاه اندیش بلاه گری پیش آمده  
 بمیدانچی گری راجه اسکرن فرمان پذیری را دستاویز ( سنگاری )  
 خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها  
 در افتاده بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش  
 اندرجیت در قلعه کهچوه دم استقلال زده بآویزش برخاست  
 چون روی پیکار نداشت باندک تذهیم راه گریز پیش گرفت - در سال  
 سی و ششم سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه هجری شاهزاده  
 سلطان مراد بدارائی مالوه دستوری یافت - سران آن ملک جمله  
 بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین  
 امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشید - راجه کذارة گرفت

عرش آشیانی شاهزاده را از ملک او برگردانید - پستتر او باستصواب  
صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سی و هفتم  
مطابق سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری در گذشت - رامههه پسرش  
همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سده خلافت  
در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش بوسنگهدیو بمذیله  
است - که احوالش علیحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته \*

( ۲ )

### • راجه رام چند بکھیلہ •

زمیندار ملک بهته و عمده راجهای هندوستان بود - فردوس مکانی  
در واقع خود ( که سه راجه معتبر شمرده ) هیوم همین رامچند  
است - تانسنین نام کلاونت ( که در فزون نغمه سرآمد وقت  
و بحسن صوت و نازک خدایی گویند مثل اوئی نگذشته ) پیش او  
می بود - و راجه کمال قدردانی و افراط انس با او داشت  
چون وصف کمالات او بعرض عرش آشیانی رسید سال هفتم جلال  
خان قورچی را پیش روی فرستاده تانسنین را طلب حضور نمود  
راجه سر باز زدن زیاده از طاقت خود دانسته مشارالیه را با ساز  
و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخمت - چون نامبرده  
بملازمت خسرودانی پیوست پادشاه روز اول دو کرور دام ( که  
دولک (دپیگه) رائج الوقت باشد ) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب  
فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او ( که اکثر بنام

عروش آشیانی شده ) امروز زبان زد مردم است \*

و در سال هشتم ( که آصف خان عبد المجید بتسخیر گذشته مامور گردید ) چون غازي خان تغور <sup>(۲)</sup> پناه براجه رامچند برده بود اول بواجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عذقرب بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه در آمد - و باتفاق غازي خان لشکر از راجپوت و افغان فراهم نموده عرصه نبرد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازي خان کشته گردید - و راجه شکست یافته بقلعه باندھو ( که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است ) متحصن گردید - آصف خان سرمحاصره داشت - درین ضمن باستشفاع راجهای معتبر ( که در حضور پادشاه بودند ) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرة فدائیان منظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند \*

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالنجر ( که راجه رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجای خان پسر خوانده پهاز خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در تصرف داشت ) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه بمقتضای صلاح اندیشی چارگ کار در سپردن قلعه دیده پایان از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای خود روانه بارگاه سلطانی ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

نوازش كایاب نموده دستوری معاودت داد - اگرچه راجه  
بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار  
فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد  
سال بیست و هشتم ( که آله آباد معسکر پادشاهی شد ) پادشاه  
خواست فوجی بر راجه تعیین نماید - پسرش بواسطت باریابان  
بعرض رسانید - که اگر از بندهای روشناس کسی بآوردن او  
تعیین شود بجمعیّت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراین  
پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالت او تعیین فرمود  
او بعتبۀ خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام  
یکصد و یک راس اسب مفتخر گردید \*

در سال سی و هشتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او  
که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن  
پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گری خون  
برگرفت - و از شست و شوی بیوقت بیماری افزوده سال سی  
و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک هجری بمقر اصلي  
شتافت - چون خویش رای رایسنگهه راتهور بود پادشاه برسم  
تعزیت بخانۀ او تشریف برد - پستتر چون بعرض رسید ( که  
بد گوهران آن نواح بکرماجیت نام نبیرۀ خرد سال راجه  
وامچند را بمیری برگرفته سرمایۀ سرتابی اندیشیده اند ) لهذا  
رای پتوراس بتسخیر قلعه باندھو تعیین شد - و پس از رسیدن

آنجا ( که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها  
 تهاه نشین مردم پادشاهی گردید ) مردم آنجا عرضداشتن کردند  
 که معتبره از حضور تعیین شده آن طفل را ببرد - لهذا بر طبق  
 حکم اسمعیل قلی خان رفته او را برداشته سال چهل و یکم بحضور  
 آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود ( که بداد و دهش تسخیر  
 قلعه موقوف شود ) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نهاد  
 آن طفل را رخصه شد - و بعد محاصره هشت ماه و چند روز  
 سال چهل و دوم قلعه مزبور منسخر گردید - و سال چهل و هفتم  
 درجوده نیر راجه مزبور بخطاب راجگی و دژبانی آنجا  
 سرفراز گشت - و بهاراهی چند باتالیقی او قرار یافت - و پس  
 از سویر آرائی جنت مکانی سال بیست و یکم راجه امرسنگه  
 نیر راجه مزبور آرزوی آستان بوسی نمود - بذا بران فرمان  
 استمالت با خلعت و اسب مصحوب کان راهور ( که از خدمتگاران  
 زبان فهم بود ) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیانی  
 سال هشتم باتفاق عبدالله خان بهادر به تنبیه زمیندار رتن پور  
 تعیین شد - و بواسطه او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور  
 ملاقی گشت - پس ازان نامبرده دولت ملازمت در یافته  
 در هنگامه بغی ججهار سنگه بندیده نیز در فوج خان مهطور  
 مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی  
 نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بدمیده

جاگیردار چورا گدھے بتقریب آنکہ ہری رام زمیندار آنجا  
 پناہ بانوپ سنگھ ( کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در دیوان نام<sup>(۳)</sup>  
 مکانے چہل کروہی قلعہ مذکور مسکن داشت ) برده بود درید  
 ار با عیال و اطفال بکوهستان نٹھونٹھر گریخت - سال سیم  
 ہمراہ سید ملاہٹ خان حارس صوبہ آلہ آباد ببارگاہ خسروانی  
 آمدہ بتقبیل سدہ سفیدہ پرداخت - و بعزایت خلعت و جمدھو  
 مرصع و سپر با یراق میذا و منصب سہ ہزاری در ہزار سوار و تقریر  
 باندھو و غیرہ محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست \*

### \* رام چند چوہان \*

پور بدنسنگھ - از امرای پانصدی اکبری ست - سال  
 ہیزدہم جلوس ( کہ پادشاہ ایلغار کردہ بکومک میرزا عزیز  
 کوکہ جانب گجرات متوجہ شد ) او بہمراہی حضور شرف  
 اختصاص داشت - سال بیست و ششم ہمراہ سلطان مران  
 برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم  
 بہمراہی میرزا شاہرخ حاکم صوبہ مالوہ بدان سمت تعین شد  
 و چون ناہنجاری سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ  
 از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مراد بعرض رسید پادشاہ  
 او را ببرار کھیل فرمود - تا یک لک اشرفی ( کہ بنا بر نایمندی راہ  
 در قلعہ گوالیار افتادہ است ) جہت سامان لشکر باحتیاط ہمراہ



بهرد - و سپاه مالوه را بدکن بازگرداند - او بدکن رسید - در جنگه  
 ( که (اجي علي خان کشته شد ) نامبرده در مثل خان مزبور<sup>(۲)</sup>  
 بود - در معركة زد و خورد بیست زخم خورده بزمین آمد  
 و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد  
 چند روز سال چهل و یکم اکبری سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنجم  
 هجری شربت واپسین در کشید \*

### \* راجه بکرماجیت \*

پترداس - از طایفه کهتری ست - ابتدا مشرفی فیل خانیه  
 عرش آشینانی داشت - اولا بخطاب رای رایان سربلندی یافته  
 آخرها بعمدگی مرتقی گردید - سال دوازدهم در محاصره قلعه  
 چیتور او را باتفاق حسن خان چغتای صاحب اهتمام مورچال خاصه  
 کردند - سال بیست و چهارم دیوانی صوبه بنگاله بشوکت میرادهم  
 بار مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر  
 خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشانندند او بحسن تدبیر  
 ازان تنگنا رهائی یافت - و چند سال دران صوبه بکارها پرداخته  
 سال سی و یکم بدیوانی بهار امتیاز انداخت - سال سی  
 و هشتم بکشایش قلعه باندهو ( که از گزین دژهای روزگار است  
 و بعد فوت راجه رامچند بکھیل و پور او مردم آنجا نبیره  
 خود سال او را دستمایه حکومت ساخته بودند ) دستوری یافت

و پس از محاصره هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان  
از کم آذوقه بزینها برآمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل  
و سیوم بخدمت دیوانی کل پایة اعتبار او افزود - سال چهل  
و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعه باندهو رخصت  
پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزارى لوای کامرانی  
افراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل  
بدست بر سنگهدیو بندیا به عرض رسید بنامبرده حکم شد - که  
در استیصال آن بدگوهر سعی موفوره بظهور رساند - و تا سر او  
نفرستد دست ازیں کار باز ندارد - راجه مذکور بتکرار چپقلشهای  
مردانه نموده آن بے ادب را منہزم ساخت - و پس از تحصن  
گزیدن بقاعه ایرج بمحاصره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را  
شکافته بدرزد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد  
سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام  
سده سنیه نمود - و سال چهل و نهم بعطای منہب پنجمزاری  
و خطاب راجه بکرماجیت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس  
از جانوس جهانگیری بمیراثی نامور شده بجمع پنجاه هزار  
توبچی تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تنخواه این اخراجات  
قرار یافت - و چون هنگامه پسران مظفر گجراتی و گشته شدن  
یتیم بهادر در صوبه گجرات معرض رسید او با جمعی کثیر

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که منصب جمعی (که در احمدآباد بار رجوع نمایند) قاپوزباشی مقور سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده \*

### \* رای بهرج \*

پسر خود رای سرجن هادا سمت - چون پدرش خود را بفتراک دولت اکبری بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس بصر بودی را از دست دودا بولدز کلان او بر آورده بودی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگه بود در معرکه افغانه اودیسه جراتها بظهور آورد - بستر بهمیم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه خواست (که صبیة جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیة مزبور میشد) بدان ارضی نشد - این معنی بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت کردند - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنت مکانی باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری ارتار و بود زندگی گسیخت - تا سال چهارم اکبری بمنصب هزاری سرفرازی

داشتند - گویند مبابای راجهای راتهور و کچهواغه داخل محل  
پادشاهان قیدوریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را  
هیچکس قبول نکرده \*

\* رای درگا میودیه \*

چند رات - وظنش <sup>(۲)</sup> هرگز نه رام پور مضاف چیتور اسم - سال  
بیست و ششم جاس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا  
محمد حکیم تعیین گردید - و سال بیست و هشتم ( که میرزا خان  
بتدیه فساد انگیزان صوبه گجرات تعیین شد ) مشار الیه نیز  
بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندوخته مصدر ترددات  
نمایان گشت - و سال سیم بهمپائی خان اعظم کوکه بهم دکن  
معین گردید - و سال سی و ششم ( که سلطان مراد بدارائی  
مالوه نامور گردید ) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده درجه اختصاص <sup>(۳)</sup>  
پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته  
نیکو خدمتیها بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی  
ار را با جمعی بجستجوی مظفر حسین میرزا کسبل فرمود - میرزای  
مذکور را خواجه ویسی دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود  
رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی  
شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعیین گردید - درین ضمن شورش  
بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در ادائن

سال چهل و ششم باز آمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه  
 بے آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خود گرفت  
 تا سال چهلیم اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود  
 در سال دوم جهانگیری مطابق سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شازده  
 هجری در گذشت \*

در جهانگیر نامه ( که پادشاه خود نوشته ) مرقوم است  
 که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال  
 در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار کامیاب  
 شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل  
 عهد جنت مکانی منصب هفتصدی داشت - و رفته رفته  
 بمنصب عمده و خطاب راری کامیاب شد - راو دودا نبیر او  
 در عهد فردوس آشیانی سال سیوم همراه اعظم خان بمهم  
 خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی  
 پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عطای  
 علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چندادای افتاد پای  
 مشارالیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل  
 خان قرار یافت - و پستتر در تعیذاتیان مهابت خان خانخانان  
 ( که بایالت دکن مقرر شده ) منسلک گشت - سال ششم  
 در محاصره قلعه دولت آباد هنگامی ( که مراری بیجاپوری بمکه  
 امل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد ) چون چند

کس از خویهان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن  
 لشها با وصف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده  
 گرد گرفتند - از آنجا ( که راه برآمدن نبود ) پیاده شده  
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگه  
 مهر او را ( که در وطن بود ) بارسال خلعت و منصب هزار  
 و پانصدی هزار سوار و خطاب رادی برنواخت - ساله چند  
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض  
 درگذشت و یسر نداشت جای او بهسرعم پدرش روپمنگه  
 ولد روپ منگد بن رادچاندا ( که سال هفدهم بامید نوازش  
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود ) بمنصب نهصدی ذات  
 و سوار و خطاب رادی سرفراز ساخته تفویض یافت - و برگزیده  
 رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتر موپه اجمیر ( که وطن  
 متوفی بود ) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان  
 مراد بخش بیساق بلخ دستوری پذیرفت - و در جنگ ( که سال  
 بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان  
 روهله و اصالت خان بمیان آمد ) در مثل هراولی جا داشت  
 و بعد کشتی و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته  
 عرصه پیمای دادی فرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب  
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از آنجا [ که شاهزاده  
 مزبور بنابر برودت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

نبرد پیشه ( که جنگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده  
 بجنگ پیش می آمدند ) بستوه آمده از پدر والا قدر خود  
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بندگی دیگر دران دیار  
 نمود [ بعضی از راجپوتان به حکم از بلخ و بدخشان معاودت نموده  
 به پشاور رسیدند - رار مزبور هم از انجمله بود - چون این معنی  
 بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب  
 گذشتن ندهند - پس ازان ( که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن  
 ناحیه دستوری یافت ) از بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت  
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان  
 در مثل هرالی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی  
 شاهزاده مرقوم ( که بمعادوت مامور گردید ) بحضور رسید - سال  
 بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت  
 و بدستور سابق در مثل هرالی تعیین یافت - و در جنگ  
 ( که بسرداری ستم خان و قلیچ خان<sup>(۲)</sup> با قزلباش (داد) خدمات  
 نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب در هزار  
 هزار و در بیست سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم  
 روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امر سنگه و غیره نبائر  
 راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگه پیشگاه سلطنت آمدند  
 امر سنگه را ( که شایسته جانشینی بود ) پادشاه بمنصب

(۲) نسخه [ ب ] فتح خان .

هزاره نهد سوار و خطاب راوی و عطای اسپ با زین نقوه و برادرانش را بمنامین مذاسب منباهات بخشیده رام پور وطن نیانگانش در جاگیر او و برادرانش مرهمت فرمود - سال بیست و پنجم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اردنگ زیب بهادر ( که بار دوم بمهم قندهار دستوری یافت ) رخصت پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه بمساق مزبور لوی عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم بالتماس شاهزاده مزبور از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ( ۲ ) هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات دکن گردید - و سال سی و یکم حسب الطاب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعین گردید - که سد راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیری در دادن مصاف در هرادلی مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل پای داده پدای فرار بوطن خود عذافت - پس ازان ملازمت خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاتب شجاع نامزد شد - و از کم خردی پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفه حضور بی رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میوزا راجه جیسنکه بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم متاهیر در پای قلعه



سالهيو ( که بر مردم پادشاهي ريختند ) او بکار آمد - و محکم سنگه پسرش دستگیر شد - بعد چندی زر داده رهائي يافته پيش بهادر خان کوه ( که دران سال ناظم دکن بود ) خود را رسانيد و باضافه منصب و خطاب راو سر بلند گردید - و مدتها بنوکري مي پرداخت - سال سي و سيوم گويال سنگه پسر محکم سنگه از وطن خود رام پور آمده بنوکري ارثي سرگرم شد - و بذات مراعات بند و بهت رتن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خود سري اختيار کرده برای خرج پدر نمي فرستاد - هر چند گويال سنگه بحضور عرض کرد فايده نبخشيد - سال چهل و دوم رتن سنگه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر برافراخته حاکم وطن گردید گويال سنگه از همراهي شاهزاده بيدار بخت جدائي گزيده يفا در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پيش رفت نشد سال چهل و ششم گويال سنگه چندرادت بحضور آمده قاعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهي مرهته گزید - اما مسلم خان در ارائل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد ( که نظاميت صوبه مالوه يافته متصل سارنگپور مضاف صوبه مذکور رسیده بود ) مانع دخل تعلقه گردیده با جمعيت نمايان بجنگ پيش آمد - چون همراهيان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقت ناخست

بر مقابل از رفاقت بهلو تهی کردند - گولۀ اجل بار رسیده کارش تمام ساخت \*

### • رای رایسنگه •

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر است - و از الوس راتهور در چهارم پشمت برای مالدیو منصب او منتهی میشود - چون آذانه قدردانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد و آثار اقبال از رجفات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه گردید رای مزبور با رایسنگه پسر خود سال پانزدهم در ادانے ( که معمورۀ اجمیر مطرح رایات سلطنت بود ) بهلازمت خسروانی کامیاب گردیده خود را بفتراک درامت بست - و مبیۀ برادر خود را داخل پرستاران محل مرای خسروانی ساخته سر رشته (۲) اختصاص بدست آورد - تا سال چهلیم اکبری بمنصب دو هزاری سر بلندی داشت - رایسنگه سال هفدهم ( که عزیمت تسخیر گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد ) با جمعی کثیر دستوری یافت - که در نواح جوده پور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه گجرات باشد - تا اهل بغی ازان صوبه در ملک پادشاهی درآمد نکنند - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد پس ازان [ که ابراهیم حسین میرزا در جنگ سرنال شکست یافته راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را ( که بجایگیر

خان کلان مقرر بود - و از جانب او فرخ خان پسرش بحراسه  
 آنجا می پرداخت ( محاصره نمود ) ای رایسنکجه با امرا ( که  
 در آن ضلع بودند ) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست  
 از محاصره کشیده روانه پیش گردید - رایسنکجه دنبال نموده  
 جنگ انداخت - و خود مصدر تردد شایان شده میرزا را شکست  
 داد - سال هیزدهم ( که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت )  
 پادشاه او را بیشتر کسایل فرمود - نامبرده پس از ورود موکب  
 سلطانی بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا  
 پیشقدمی بکار برده تردد بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم  
 همراه شاه قای خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیو  
 تعیین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقه فرو گذاشت  
 نکرده سپس [ که این فوج بمحاصره قلعه سوانه ( که پناه گاه  
 چندرسین بود ) پای همت افشرد - و برای تنبیه چندرسین ( که  
 هنوز در میدان میگردید ) فوج دیگر مطلوب بود ] اواخر همین  
 سال رایسنکجه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید  
 پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت  
 انصراف داد - اما چون کشایش قلعه سوانه مدتی صورت  
 نبهت اراذل سال بیست و یکم ( که شهباز خان باین کار مامور  
 شد ) رایسنکجه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستو  
 در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتادیب زمیندار جالور

و سرروهي مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفيع جرائم خود ساخته عازم آستانبوس والا گرديدند او باتفاق سيد هاشم باره بر طبق اشاره پادشاه در قصبة نادر و رخت اقامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زميندار اوديپور بسته در ايل ساختن متمرودان آن نواحي فرادان سعي بكار برد و سلطان ديوده<sup>(۲)</sup> زميندار سرروهي بظاير توحش ذاتي رخت ادبار بوطن خود كشيد - رای مذکور بتسخير آن مامور شده بمحاصره آنجا پای همی افشرد - و بجهت رعب افزائي بنه و بار از موطن خود طلب داشت - از آنجا ( که سلطان ديوده بر سر اين قافله ريخته هنگامه نبرد آراست - و پس از كشته شدن جمعی طريق هزيمت ييموده<sup>(۳)</sup> بایوگده شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک سرروهي در منتهای صوبه اجمير گجرات رويه - نام آن در اصل اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانيته و اچل بمعنی کوه - بتكریفات روزگار بدین نام زبان زن شده ارتفاع آن هفت كرده - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحصن کفایت نماید - و اصناف گل و رياهین و هوای انبساط آرد دارند ) رایسنکه در سرروهي

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سلطان - اما اکثر جا بنای فوقانی آمده ( ۳ ) در

[ بعضی نسخه ] ديوره آمده ( ۴ ) [ بعضی نسخه ] [ ب ] بالو گده \*

تصرف نموده بایوگنده شتافت - و در کمتر سعی کار بر مخصوران  
 تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد  
 رای رایسنکه جمع را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بهایه سوریر  
 سلطانی رسید - و در سال بیستم و ششم ( که آمد آمد میرزا  
 محمد حکیم در حدرد پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را  
 عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت ) رای رایسنکه و جمع  
 دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پحتو  
 تعینات شاهزاده سلطان مراد ( که بدفعیه میرزا محمد حکیم  
 مرخص شد ) گردید - و آخر همین سال ( که معارفت لشکر پادشاهی  
 بدارالخلافه شد ) او با دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری  
 بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلی خان بر سر  
 بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم مدینه او بعقد  
 ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمد بر منازمت او افزود - و سال  
 سی و پنجم بر رخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت  
 و پس ازان بملازمت شتافته و آخر سال سی و ششم با جمع  
 دلداران بکمک خانخانان عبدالرحیم ( که سرگرم مهمانگاه  
 بود ) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خویش او ( که پسر  
 راجه رامچند بکمیله بود - و پس از فوت راجه اودا از پیشگاه  
 مکرمت بر نواخته بقلعه باندهو تعلقه پدرش فرستادند )  
 در راه از سگهایسن افتاد و بجاره گری خون گرفت اما بشستم

و شوی به هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدر دان  
بهر منزل او رفته بگوناگون نوازش سر بلند فرمود - پس ازان بتقریب  
از حضور جدا شد \*

دین ضمن فریاد ستمگاری یکی از نوکرانش بعرض رسید  
و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر باز پرس طالب حضور گردید  
رای رایسنگه ادرای پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهت  
چندے از کورنش باز ماند - و بهتر مورد نوازش شده سورتیه  
در اقطاع یافت - و تعیذات دکن گردید - او از بر خود غلطی  
لختی به بیگانیز وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه  
دانه شد در راه درنگ داشت - هر چند عرش آشیانی در مراتب  
اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامی از حضور تعیین  
شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا برگرداند  
ناگزیر بعقب سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسخ  
نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بداس حقوق دیرین  
صفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل  
و پنجم ( که بلده برهانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابوالفضل  
بجانب ناسک تعیین شد ) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت  
چون در بنگاه او دلیلت پسرش شورش برپا نموده بود بدین  
تقریب دستوری یورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت  
آستانبوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمراهی شاهزاده

سلطان سليم بمهم رانا تعیین گردید - در عهد عرش آشپانی  
بمنصب چهارهزاری رسیده در سال اول جلوس جنت مکانی  
پنجهزاری شد \*

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید ار مامور شد  
که همراه محل بیاورد - بیدکم از ائذای راه جدا شده بوطن  
خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از کابل باستصواب  
شریف خان امیرالامرا فوطه در گردن کرده ملازمت نمود  
و سال هفتم مطابق سنه ( ۱۰۲۱ ) یک هزار و بیست و یک هجری  
بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دلپخت - که در عهد اکبری  
بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سی و ششم در مهم تهم  
بکمک خانخانان تعیین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک  
همراه داشت بذابرحممتی از دور قماشائی بود - سال چهل  
و پنجم ( که عرش آشپانی بدیار دکن بودند - و مظفر حسین میرزا  
بذابریست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی  
راه آرداگی سپرد ) او بهانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو  
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش  
بتادیمب او تعیین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود  
پادشاه رقم صفح بر نامه جرائم او کشیده فرمان طلب فرستاد  
او بحضور آمد - و در سال سیوم جلوس جهانگیری باستصواب  
خانجهان لودی عفو زلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

آمده ملازمت نمود بعزایت خلعت و خطاب رائی سر بلند گردیده  
جانشین پدر شد \*

در جهانگیر نامه می نویسد که رای رایسنگه پسر دیگر نیز  
داشت سور سنگه نام - با وجود آنکه دلپت پسر تیکه او بود  
میخواست که سور سنگه جانشین باشد بتقریب محبتی که  
با مادر او داشت - در رفته ( که احوال فوتش مذکور شد )  
سور سنگه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته  
تیکه داده - پادشاه را این عبارت خوش نیامد - گفت اگر ترا  
پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست  
خود تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجاگیر او  
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدی ذات  
و پانصد سوار بمنصب افزود شده بکمک میرزا رستم صفوی ( که  
بحکومت قنده نامزد شده بود ) تعیین گردید - در سال هشتم  
چون خبر رسید ( که او با برادر کوچک خود سور سنگه مذکور  
جنگ کرده شکست خورد ) و مقارن آن هاشم خوستی فوجدار  
آن نواحی گرفته بحضور آرد چون مکرر از قبائح سرزده بود  
بیاسا رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگه پانصدی  
ذات و درصت سوار افزود شد - احوال را در سور مذکور جداگانه  
بتذکار در آمده \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] این خوش نیامد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] افزوده بکمک •



## • راجه رامداس کچهوايه •

پدرش اردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود لوني<sup>(۲)</sup> روزگار بسر مي برد - رامداس در بدو حال نوکر رايصال درباري شده خود بوسيله راجه مذکور در سلک بندهای عرش آشياني منسلک گشته در کم فرصتها ترقی نموده بمنصب پانصدي امتياز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال هیزدهم [ که راجه تودرمل بکمک خانخندان و انتظام فوج او ( که متوجه تسخیر بهار بود ) تعیین شد ] مهمات دیوانی بنیابست راجه بدر تفویض یافت - و رفته رفته بزور خدمت و حاضر باشی نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها می اندوخت - گویند حویلئے وسیع مطبوع در قلعه آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکی تيام داشت - و چون عرش آشياني در دلوج و خردج محل تعیین وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی بیرون می آمد رامداس با دریمست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر می بود \*

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهی و فدویت شاهزاده سلیم مردم خون را بر خزانه و کارخانها مامور

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا  
 در عهد جهانگیری بافروزی منصب و مزید جاه و حشمت چهره  
 کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست  
 هجری به همراهی عبدالله خان صوبه دار گجرات بمهم دکن تعیین  
 گشته بخطاب راجگی و عنایت نقاره سر برافراخته قلعه رنتهپور  
 ( که از اعظم قلاع هندوستان است ) بدو مرحمت شد - و مشهور  
 آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در اقبال نامه  
 ننوشته - چون از راه ناسک بدولت آباد شتافته از چیره دستیهای  
 ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جذت مکانی  
 از روی عتاج تصویر همه امرا ( که درین یساق عار فرار برخود  
 هموار کرده بودند ) کشیده طلبید - و هر یک را دیده چیزه  
 میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته  
 فرمود - تو بیک تذکرة یومیة نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده  
 بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف  
 شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا  
 به بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بمهم هنگش تعیین نمود  
 راجه درانجا در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست  
 و دو هجری درگذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد  
 چه در مذهب هنود مقرر است که هر که از دریای سنده گذشته  
 بمین جهنمی میشود - در رنگه هلال آباد پانزده عورت و بیست

مرد همراه دستار راجه ستمی شدند \*

در جود و بخشش درانوقت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغه خطیر میداد - و بچران و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچیی او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازی نگاه میداشت - اگر بای میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بزمین میزد - و بد میگفت و تمن داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاری زیر دستان برنشست بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه آورند - آن شریده سر بآویزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشیانی به پیش خانۀ او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلپ ترین بیایۀ امارت برآمده در همه چیز با پدر مطابق الفعل بالفعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت \*

### • راجه باسو •

زمیندار مؤ و پتهان است - که الکائیسست از دوابۀ باری صوبۀ پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی آنصوبه - هذگامه ( که

قضیه ناگزیر جنت آشیانی روزگار را بر شورانید - و فتنهای خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد ( سلطان سکندر سور ) که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میکند ( انید ) سر بفساد برداشت - بخت مل ( که دران وقت بریاست این الکا سر اعتبار می افراخت - و در شور افزائی و افساد بیکتائی اشتها داشت ) همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامه او شد - پس ازان ( که در سال دوم عرش آشیانی سکندر را در قاعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهی از وجذات احوال متحصان نمایان تر میشد ) از انجا که رسم بیدستور زمینداران هندوستان آن است ( که راه یکجہتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که غالب و شور افزا باشد همراهی می نمایند ) درین ولا بوسیله حیلہای زمیندارانہ آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه ( که بلده لاهور مطرح الیہ فیروزی بود ) با آنکه ایذای خود آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن شمرده اند نظر بفتنه انگیزی و شور پستی او بیرام خان افندی او را قرین مصلحت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزبانان آن دیار براجہ باسو رسیدن او همواره شاهراه انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

بجا آوردے۔ هنگامے ( کہ عرش آشیانی بعد فوت میرزا محمد  
 حکیم و بتصرف آردن زابلستان استقرار موبهٔ یذجاب از متحتمات  
 دانسته طرح اقامت دران ناحیه ( یختند ) راجه باسو از کوتاه فکری  
 و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت۔ بذابریں در سال سی و یکم  
 حسن بیگ شیخ عمری بر سرش تعیین گشت۔ که اگر آن بومی  
 اندرز نپذیرد مالش بمرا دهد۔ چون فوج پادشاهی به پتهان  
 رسید راجه باسو از نوشتهٔ راجه تودرمل از خواب غفلت  
 در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت ناصیهٔ استکان  
 سود۔ پس ازان در سال چهل و یکم بسا بوم نشین را بخود  
 یادر گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیري بر تافت  
 عرش آشیانی پتهان و آن نواحی را باقطاع میرزا رستم قندهاری  
 مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوری یافت  
 و آصف خان نیز بیادری همراه شد۔ بذاسازگاری دو سردار کار سرکار  
 تمشیت نگرفت۔ میرزا رستم طلب گشته جگت سنگه پور راجه  
 مانسنگه تعیین گردید۔ بندگان پادشاهی پیمان یکتادلی بسته  
 بخدمتگری پای همت افشردند۔ و قلعهٔ مؤ را ( که باستواری  
 و دشوار کشائی مشهور و مقرر آن مغرور بود ) گرد گرفتند۔ تا دو ماه  
 سترگ آریزه گوهر راد مردی می افزاخت۔ آخر الامر قلعه را  
 بسپرد۔ و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید  
 باز فوج بتنبیه او مامور شد۔ جمیل بیگ پسر تاج خان را

مردم او کشتند - پس ازان راجه مسطور دست توسل بدامن شاهزاده سلطان سليم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده (قم عفو بر جرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم ( که شاهزاده بار دوم بملازمیت پدر والا قدر پیوست ) او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بذابر وفور وحشت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان ( که شاهزاده زبان شفاعت کشاید ) عرش آشیانی مدهو سنگهه کچهواهه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شده بدر رفت - چو جنت مکانی بر تخت سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدی سربلندی یافت - و در سال ششم بهم دکن دستوری پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دو هجری جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگهه اند - که احوال هر دو براسه ترقیم یافته \*

### • راجه مانسنگهه •

پسر راجه بهگونمت داس کچهواهه است - بعقل درست و شجاعت فرادان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاه بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکی مغرور مامور گردید - در آغاز سنه ( ۹۸۵ ) نهصد و هشتاد

و پنج در حوالی گلکنده<sup>(۲)</sup> ( که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود )  
جنگ عظیم رو داد - راجه رامسای گوالیری با مصران کشته شد  
و دران زد و خورد رانا با کزور مانسنگه در افتاده آریزشها  
نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگه در محلات  
او فرود آمده فیل رامسای ( که از فیلان مشهور او بود ) با غنائم  
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین  
راجه بمردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعتاب طلب  
حضور نموده چنده از مجرا ممنوع فرمود \*

چون سپه داری پنجاب براجه بهگونت داس مقرر گشت  
حراست هواشی (ردبار سندهه بکزور تفویض یافت - سال  
سیم سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر  
علائی عرش آشیانی ( که مرزبان کابل بود ) ودیعت حیات سپرد  
و کزور حسب الامر برجذاج استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان  
آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا  
کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته  
بملازمت رسید - عرش آشیانی تا دریای نیلاب انتهاض نموده کزور  
مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلاوت و مردانگی  
طایفه (رشانی را ) که برهزنی و قطاع الطریق سنگ راه خیبر  
بودند ( مالشے بسزا داد - و چون راجه بیربر در آلکای سواد

بشورش يوسف زئي فرو رفت و زين خان و حكيم ابوالفتح طلب حضور شدند اين مهم بمائستگه تفويض يافت - و چون زابلستان بر اجه بهگونتداس قرار يافته او از سنده گذشته سودائي گشت حكومت آنجا بكنور باز گرديد - و در سال سي و دوم چون ظاهر شد ( كه كنور از سرد سير بستوه آمده - و از الوس راجپوت برعايای زابلستان بيداد ميروند - و كنور در ستم رسيدگان ديده و ري بكار نمي رود ) آنملك از در گرفته تيواس در شرقي ديار مقرر شد - و خود بمالش روشانيان مي پرداخت - و در همين سال ( كه بهار در اقطاع الوس كچهوايه قرار گرفت ) كنور پيادباني آن ملك دستوري يافت - سال سي و چهارم كه پدرش در گذشت ب خطاب راجگي و منصب پنجهازاري بلند مرتبه گرديد - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنگاه پورنمل كندهوريه ( كه نخوت فروشي ميكرد ) شتاب آورده جاي بسيار بر گرفت او قلعه نيارسن نگاهداشت - زينهار خواست - از انجا بيازش راجه سنكرام چالش نمود - او پذيره شده فيلان و تندسوات آن ديار برگذرانيد - راجه به پتنه برگشته بر سر زينت چره تاخت نموده فراوان غنيمت اندوخت \*

و چون از سرتابان تباة سگل آن ناحيه و پرداخت در سال سي و پنج از راه چهار كهند فوج بولايت ارديسه كشيد - و آن كه همواره مرزبان جداگانه كار كيايي كرد - از اين



پيشتر چنده پرتاب ديو فرمان روا بود - دور او برسنگهديو  
 از بدگوهری و تباه و مسازی بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته  
 زهر بوخورداند - و جاوید مردگی اندوخت - دران نزدیکی مکذوبو  
 از تلنگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروي بر آشفته در سگالش  
 بادافراه شد - و چنان را نمود که زنش بدیدن می آید - دولیهای  
 سلاح آمود بدان روش روانه ساخت - و پیشکش کالا بدست  
 دوپست کار دیدل پر دل داده بحصار در شد - و ملوانجا ( که  
 پدر آزار دیر نپاید ) کار او زود بانجام رسید - و بزرگی برو  
 گرائید - ( سم نبود که راجه اندوخته نیاگان و پیشین بزرگان برگیرد  
 هفتاد باستانی گنجینه را قفل بر شکست - و نهاد چندی گذشتگان  
 برگرفت - اگرچه دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان پذیری  
 خرد سر باز زد - و بطبیعت پرستاری گردید بر نهاد - سلیمان  
 کرانی ( که هر بنگاله مسلط شده بود ) بازید پسر خود را  
 از راه چهارکهند بیازش آنماک فرستان - و اسکندر خان اوزبک را  
 ( که از عرش آشیانی بغی نموده نزد او شتافته بود ) همراه داد  
 راجه از تن آسانی دو فوج بسرداری جهت رای و درگاه تیج (۳)  
 بجنگ تعیین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار  
 خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بذاکامی

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بازید ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] جهت رای ( ۴ ) در

[ بعضی جا ] درگاه پنج آمده •

فن در داده بایزید را دید - بدستکاری او سترگ پیکار چهره  
 در افروخت - راجه و جهیمت رای بمردانگی نقد زندگی سپردند  
 و مرزبانی بدرگا تیج باز گردید - سلیمان او را بدستان سرائی نزد  
 خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد \*

در صوبه داری مذم خان خانانان و خانجهان ترکمان بهسیار  
 ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی  
 لوهانی بران ملک چیره گردید - چون راجه دین سال<sup>(۲)</sup>  
 بدان دیار در آمد قتلو بپرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمی  
 بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشوده دست برداشت - ناگاه  
 قتلو ( که بیمار بود ) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر  
 خان پور خرد ادرا بهسری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت  
 راجه بتکده جگناته را با توابع بخالصه ضبط کرده بهار  
 برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان  
 در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد پیکر کشن و برادر  
 و خواهر او از صندل بر ساخته اند \*

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کسری راجه اندر من  
 مرزبان نیلگر پریمت برهنمونی آگاه دله ( که ایزد جهان آفرین را  
 بدین مکان نظر خاص است ) بزرگ مصری آباد کرد - راجه را  
 شبی بخواب نمودند - که در فلان روز چوبه بدرازی پنجاه و دو

انگشمت و عرض يك و نيم دست خواهد آمد - آن پيكر خاص ايزدي سمت - برگيرد - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارد بهر صورتيكه برآيد درين خانه داشته محراب پرستش بر سازد همچنان در بيداري يافت - آنرا جگذاشته نام نهاد - گویند كالا بهار نوكر سلیمان كرزاني چون برين دیار چیره دستی یافت آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند باز بر آوردند - گویند آن پيكر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگاري كند - و هر بار ( كه شیلان بزرگ بر كشیده پیش آن صورت آورد ) تا بیست هزار كس بهره از الوس برگردند - و ارايه شازده پایگي بر سازند - و برو سوار گردانند - و پندارند هر كه آنرا بكشد از نكوهیدگي پاك گردد - و سختی روزگار نبیند - و ازو فرادان خارق عادت برگذارند \*

بالجملة تا عیسی وکیل قتلو زنده بود پاس پیمان راجه نگاه میداشت - پس ازو خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران قتلو عهد را بر شكسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی و هفتم باستیصال آنها و كشایش آن ملك كمر همت چست بست سعید خان صوبه دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها آواره دشت هزیمت گشته پناه براجه رامچند ( كه زميندار عمده آن ملك بود ) بردند - اگرچه سعیدخان ببنگاله برگشت اما راجه دست

از تعاقب نكشیده سازنگ گذهه را ( كه پناه جا اندیشیده بودند )  
محاصره كرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر  
بآنها تن نموده در سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم هجری ملك اردیبه  
ضمیمه ممالك محروسه گردید - و در سال سی و نهم سنه ( ۱۰۰۲ )  
هزار و دو هجری ( كه سلطان خسرو را بمنصب پنجزاری و اقطاع  
اردیبه برنواختند ) راجه باتالیقی از اختصاص گرفته بجایگزین  
بنگاله و پاسبانی آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر  
و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاری از ولایت بهائی و زمینداران  
دیگر گرفته داخل ملك پادشاهی ساخت - و در سال چهارم  
سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم هجری نزد آك محل جائے پسندید  
كه آسیب كشتی بدو كمتر رسد - شیرشاه نیز این مكان را  
خوش كرده بود - بلده حاكم نشین اساس گذاشته بأكبرنگر موسوم  
ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهل و یکم لچه می نراین  
زمیندار کوچ ( كه آباد ملكی سمت شمالی گهواره گهات - دو صد  
كره طول - و چهل تا صد عرض ) راه اطاعت پیموده بر راجه  
ملاقات كرد - و همشیره خود را بر راجه داد \*

---

سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجری

( كه عرش آشیانی عزیمت دكن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم  
بصوبه اجمیر بمالش رانا دستوری یافت ) راجه را با بهالی  
حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعیین کردند - چون دران ایام

عیسی ( که بزرگ بومی بنگاله بود ) فروشد راجه یتاق آن ولایت  
 آسان بر شمرده جگت سنگه پسر کلان خود را بیاسبانی فرستاد  
 جگت سنگه در راه زندگی بسپرد - مها سنگه پور او را ( که  
 خردسال بود ) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه  
 عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته  
 بآویزه برآمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه بنگاله از دست  
 نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم  
 ( که از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتی در اجمیر  
 بسر برده تا آدیپور شتافت ) هنوز مهم انجام نگرفته بسیج  
 خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که  
 ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگه  
 بدان سو رهنمائی کرد - اما باغواوی واقعه طلبان شاهزاده بضبط  
 آگره رد آورد - مریم مکانی برای پند پذیرمی او از قلعه سوار  
 شدند - شاهزاده بخجالت از چهار گروهی دارالخلافه عنان تاب  
 گشته کشتی سواره راه آله آباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده  
 جدا شده بمالش بد گوهرا بنگاله رهگرا گشته نزدیک شیرپور  
 با مخالفان در آویخته بر شکست - میر عبد الرزاق معموری  
 بخشی صوبه بنگاله ( که دستگیر شده بود ) در معرکه با طوق  
 و زنجیر بدست آمد - و پس ازان ( که از بندوبست آن مملکت  
 خاطر جمع ساخت ) بحضور رسیده بمنصب هفت هزار

هفت هزار سوار ( که در آن وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند ) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو ( که در زعم مردم رتبه وایعهده داشت ) افتاد - اما جنت مکانی به حال بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلاوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندی به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - از آنجا بحضور رسیده در سال سیوم بطن دستوری یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری باجل طبعی در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند \*

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولت و طرفه ساز و سرانجام بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بمیار - که هر یک سر و سردار بود - گویند در آن هنگام ( که مهم دکن بخانجهان لودی باز گردید ) پانزده پنجهزاری صاحب علم و نقاره ( مثل خانخانان و راجه مانسنگه و میرزا رستم صفوی و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا ) و از چهارزاری تا صدی یک هزار و هفتصد مصلحداران کمکی بودند - چون ببالا گهات

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبه انجامید ( که سیره بیک  
 روپیه آرد پیدا نمیشد ) روزه راجه سردیوان برخاسته بالحاج  
 گفت - که اگر من مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام  
 با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تذبول  
 از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته  
 گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - ( راجه یکصد  
 روپیه به پنجهزاری و باین حساب تا صدی یومیه قرار داده  
 هر شب زردر خریطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت  
 و بهر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه ( که این سفر  
 منقضي شد ) هرگز ناغه نذود - و بمردم اردو تا رسیدن رسد  
 اجناس را بذرخ آنبیور می فروخت - گویند رانی کزور منکوحه<sup>(۲)</sup>  
 راجه ( که مدبره عاقله بود ) از دطن سر برهه کرده می فرستاد  
 راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستاده  
 میکرد - و یک وقت طعام بهمه متعینه می فرستاد \*

گویند روزه سیده با برهمنی در رجحان اسلام بر دین  
 هنود ببخت در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من  
 اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه  
 وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داری  
 خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیست

( ۲ ) نسخه [ ب ] بذرخ آن نیز .

اما دين هندو ( كه چنددين مدت است ) اگر همه صاحب كمال  
مذهب باشد همين كه مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر كم  
شبهها آنجا رود بيم آسيب جنة است - و در اسلام در هر قصبه  
و شهر چنددين بزرگان آسوده اند - كه يزار و يتبرك درميان است  
و اقسام مجالس منعقد \*

گويند در وقت رفتن بنگاله در منگير بصاحب شاه دولت  
نامه ( كه از صاحب كمالان آنوقت بود ) رسيد - شاه فرمود باین  
همه دانش و فهميد چرا مسلمان نميشوي - راجه عرض كرد كه  
در كلام الهی راقع شده \* ختم الله على قلوبهم \* اگر بتوجه شما  
قفل شقاوت از سينه من برداشته شود فوراً مسلمان ميشوم - و يكماه  
باين اميد توقف كرد - چون اسلام نصيبه اش نبود سود نمود  
و الله در قائل \*

\* فيض درويشان چه در يابد دل افسرده را \*

\* مس چو باشد كشته بے حاصل ز فيض كيميا سم \*

گويند راجه مانسنگه هزار و پانصد حرم داشت - و از هريك  
دو پسر و سه پسر بهم رسيد - اما همه در حيات پدر زندگي  
بمپرند - مگر راجه بهار سنگه - او هم از باده پيمائي بافراط  
بعد از پدر زود در گذشت - عليه ذه مذکور شده \*

\* راجه راجسنگه كچهوايه \*

پسر راجه اسكرن برادر راجه بهارامل است - چون راجه



بهارامل مورد نوازش بے پایاں عرش آشیانی گردید هر یک  
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد - ( راجه اسکرن سال  
بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدھکر نامزد شد  
و سال بیست و چهارم بمرافقت راجه تودرمل بصوبه بهار  
تعیین گردید - و در سال سیم بمنصب هزاری افتخار اندوخت  
و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری  
پذیرفت - چون پادشاه سال سی و یکم دو امیر بهر صوبه  
تعیین فرمود صوبه آگره بزام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال  
سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدھکر  
روانہ شد - و بوقت موعود درگذشت - ( راجهنگه بخطاب راجگی  
و منصب در خور سرعزت برافراخته مدتھا تعینات یساق دکن  
بود - پس ازان ( که حسب استدعای او فرمان طلب مدد  
یافت ) سال چهل و چهارم بدولت آستانبوس پیوست - پستر  
بقلعہ داری گوالیار سر بلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامی ( که  
پادشاه متوجه محاصره قلعه آسیر بود ) بحضور آمده بسجده نیاز  
جبین خود را درشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان  
پتر داس بتعاقب بر سنگھدیو بندیلہ ( که در آن زمانه بر سر راه آمده<sup>(۲)</sup>  
شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود ) مازر گردید - و چون  
در استیصال طایفه بندیلہ ترددات شایسته و مساعی جمیلہ

بکار بود سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم جنت مکانی بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه ( ۱۰۲۴ ) هزار و بیست و چهار هجری درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزارى چهار صد سوار سرفرازی یافت و سال دوازدهم بخطاب راجگی ممتاز شد - و اواخر همین سال از امل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدی و هفتصد سوار سربلند گردید - یکی از نبائر او ( که پرسوتم سنگه نام داشت ) سال ششم جلوس فردوس آشیانی بربقه اسلام در آمده موسوم بمساعدتمند گردید - و بعطای خلعت و اسب و زر نقد مورد عاطفت گشت \*

### • راجه رایسال درباری •

پدرش راجه سو جا پسر راجه رای رایمل شیخاوت است که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدو حال نوکر او بوده <sup>( ۲ )</sup> در کچه واهه دو فرقه اند - یکی راجاوت - که میرزا راجه مانسنگه <sup>( ۳ )</sup> و نیاگان او اند - دوم شیخاوت - که راجه لونکرن و راجه رایسال و اقوان او باشند - گویند یکی از اسلاف آنها را فرزند نمیشد درویش بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود مبشر ساخت • - بعد چند بیمن دم گیرای آن بزرگوار

پسر می کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخاوت  
موسوم گردید \*

راجه رایسال بدستیاری اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده  
بقرب و اعتبار از همسران برتری اندوخت - و چون آثار  
نیکو منشی و مزاج دانی از چهره احوالش پیدائی گرفت  
روز بروز براعتماذ افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی  
بر رای (زین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب او را  
تا سال چهارم هزار و دویست و پنجاهی نوشته - ظاهرا در آن وقت  
این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که  
هزاری و مافوق او را کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان  
جنت مکانی بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعیین دکن  
گردید - و مدتی گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز  
یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یک ازینها کثیر الاولاد  
بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهی قیام داشت  
مادهوسنگهه و غیره نبائرش از خود سری و تبه خیالی جمعی  
اوباش و زنون فراهم آورده ولایت حد خود را ( که عبارت از کمندار  
و غیره متصل آنبیر است ) ببردستی متصرف شدند - متهمان  
بنگالی ( که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب  
اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهی سعادت  
حضور می اندوخت ) از حسن رای لخته تدابیر بکار برده باره

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره دوسه کس برشادت و راجگی نام برآوردند باقی پسران و پسرزادهای او ( که جم غفیر بودند ) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریق و مقصدی میگذرانیدند \*

### \* رانا سکرا \*

پسر رانا اودیسنکه بن رانا سانکا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیانی رادی مخالفت می پیمود او ( و بملازم پیشگی آرد ) بمنصب در مدی شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنم مکانی بانعام دوازده هزار ( رپی ) مفتخر شده همراه سلطان پرویز بمهم رانا تعیین گردید - و در آخر همین سال با جمعی به تنبیه دلالت بهورقیه نامزد گردیده مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب در هزار و پانصدی ذات و هزار سوار علم عزت برافراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار مرتقی گردید \*

### \* راجه مها سنگه \*

ولد راجه جگت سنگه بن کزور مانسنگه کهخواهه - پس از فوت پدر بجانشینی پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جاوس عرش آشیانی ( که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند ) از مغیر السن بود

پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه ( که مدار کار او بود ) از  
 سهل انگاري رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصه زم  
 آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت  
 مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم ( که جلال  
 کهوکردال و قاضي مؤمن در مضافات صوبه مذکور غبار فتنه  
 برانگیخته بودند ) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود  
 سال پنجاهم بمنصب دو هزار و سه صد سوار سر فرازي یافت  
 سال دوم جهانگیری با فوجی بهم بنگش تعیین یافت - سال  
 سیوم خواهر اودا هشتاد هزار رزیه ساچق فرستاده داخل محل  
 کردند - راجه مانسنگه شخصیت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال  
 پنجم بعنایت علم سر بلذدی اندوخت - و در همین سال به تنبیه  
 بکرماجیت زمیندار باندھو ( که بغی ورزیده بود ) تعیین گردید  
 سال هفتم اضافه پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد  
 فوت مانسنگه چون پادشاه بذابر وفور توجه بر بهار سنگه اودا  
 کلانتر قوم ساخت بتلافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده  
 خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندھو  
 در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگی و عذایم نقاره  
 چهارم ناموری برافروخت - سال یازدهم باضافه پانصدی ذات  
 پانصد سوار درجه ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۶ )  
 هزار و بیستم و شش هجری در بالاپور ولایت برار یا بعدم خانه

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگه است که احوال او جداگانه  
و تمزید کلمه رقائق نگار شد \*

### \* راجه سورجمل \*

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سگالی و آشوب طلبی  
پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توهمه ( که از  
کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود ) زندانی ساخت - پس  
از فوت راجه چون در پسر دیگرش ( ۲ ) رشده احساس نمیشد ناچار  
جنت مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و پاسبانی آن الکا  
سورجمل را بخطاب راجگی و منصب دو هزاری برنواخته محال  
زمینداری را بازر و سامانی ( که از سالها اندوخته پدرش  
بود ) بے سهم و شریک بدو مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی  
خان شیخ فرید ( که بتسخیر قلعه کانگه مامور شده بود )  
دستوری یافت - چون بمساعی شیخ کار بر متحصنان بدشواری  
کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام  
ناسازی و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان برگرفت  
و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی  
خان بحضور نوشت - که آثار بغی و نادرالتخواهی از رجفات  
حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان  
سردار عمده با لشکر گوان دران کوهستان بترتیب فتنه و آشوب

نیارست پرداخت لا علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته  
عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریریک ارباب غرض با من  
سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعضیان و بغی متهم نموده  
در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب  
فجرات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند  
مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگی  
در پیچید . و فتح قلعه در عقد توتف افتاد - او حسب الالتماس  
شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام  
بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت  
ازان یساق رسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند  
اورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور  
بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اورا  
با شاه قلی خان محمد تقی بخشی سرکار خود بدان مهم تعیین  
نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلی خان آغاز ستیزه  
نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید  
و این کار ازو متمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح  
این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلی خان را بحضور  
طلب داشته راجه بکرماجیت ( که از عمدهای دولت شاهي بود )  
با فوج تازه زرر رخصت یافت \*

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نضت

جمعی از بندگان درگاه را ببهانه آنکه مدتها بیساق کشیده  
 به سامان شده اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود  
 شتافته تا آمدن راجه به سامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه  
 آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاهر ساخته دست تعدی و تجاوز  
 دراز نمود - و اکثری از پرکانات دامن کوه را ( که بجایگز  
 اعتماد الدوله مقرر بود ) قاخته از نقد و جنس هرچه یافت  
 متصرف گردید - سید صفی بارهه با بقیه کمکیان ( که با وصف  
 رخصت او هنوز بجایگز خودها نرفته بودند ) با جمعی از خویشان  
 پای همت افشوده شربت شهادت چشید - و برخی زخمی  
 گشتند - و بعضی بتک پا خود را بگوشه سلامت کشیدند \*

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیم بدان حدود پیوست  
 آن مدبر حیل ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزی چند بسر  
 آرد - راجه ( که از حقیقت کار آگاهی داشت ) بسخن او نپرداخته  
 قدم جرأت و جلالت پیش نهاد - سورجمل از بخت برگشتگی  
 به آنکه بزرگی معامله را رسد از غایت جسارت و دلیری  
 بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زن و خورده مردم بسیار  
 بکشتن داده راه آوارگی سپرد - و قلعه مؤ و مهری ( که اعتضاد  
 قوی او بود ) به تعب بدست آمده مایه ( که ابا عن جد  
 باو رسیده بود ) بی سپر عساکر پادشاهی شد - و او بحال  
 تپاه بگریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواری



بر فرق در زگار خود بیخست - و در همان آدارگی رخت ادبار  
یمقر سقر کشید \*

### \* راجه سرجمنگه واتهرو \*

پسر اودیسنگه عرف موته راجه بن رای مالدیو زمیذدار  
مائوار است - که آلاکائے سمت از صوبه اجمیر - درازا صد کرده  
و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سردهی و ناگور  
و بیکانیر داخل آن - رآی مذکور از راجهای معتبر هندوستان  
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون  
معزالدین سام از کارزار پتهورا<sup>(۲)</sup> را پرداخت<sup>(۳)</sup> بیکار جیچند راجه  
قنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائی بگنگ در شده بسیلاب  
فیستی رفت - نژاد او بذاکامی افتاد - سهیلا برادر زاده او<sup>(۴)</sup>  
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعدهم سرا رخت  
کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتها و اچهه عزم گجرات نمودند  
و در پالی نزدیک سوجت چند بر آسودند - دران هنگام قوم میغه<sup>(۵)</sup>  
بتاراج سکند آنجا ( که گروه برهمن بود ) رسیدند - اینها برآمده  
داد مردانگی داده بر شکستند - برهمنان بزیایشگری پیش آمدند  
و گرد ناکامی شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [ بعضی نسخه ] پتهورا (۳) نسخه [ ب ] هوای تهمیر ملک

بیکارجی چند (۴) نسخه [ ب ] برادر او (۵) در [ بعضی نسخه ] پالی

(۶) یا میغه باشد \*

چابکدستی بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آردند  
 سوتیک جدا شده ایدرا را از میزده بگرفت - و اچھے بکلانه رفته  
 آن ملک را از کولی بتصرف خویش در آرد - و نژاد اینها  
 دران ملک جا گرفت - اسوتها ما ( که در مازوار ماند ) رفته رفته  
 کار فرزندان او بلندی گرا شد - رای مالدیو سازدهم پور  
 اوست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین  
 گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیانی ( که پادشاه باجمیر  
 شتافته بعد فراغ زیارت عطف عذان بجانب ناگور نموده  
 به بند و بسمت آن ناحیه توجه داشت ) ملازمت خسروانی  
 دریافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید  
 جمعی از امرا به تنبیه او تعیین شدند - و کله برادرزاده او ( که  
 در شهر سوجت می بود ) از تعاقب امرا بمعجز گرائیده  
 بلشکر پادشاهی پیوست - و چون فوج پادشاهی مهسوارا تاخته  
 بمحاصره قلعه سورته پرداخت فوجی دیگر بتادیب او نامزد  
 شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله  
 برادرزاده او باز جمعیت فراهم نموده قلعه و نکور مستحکم  
 ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مسخر نمود - و سال بیست  
 و پنجم جلوس ( که چندر سین گرد فتنه برانگیخت ) از دست

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] ایدرا را ( ۳ ) نسخه [ ب ] منه ( ۴ ) نسخه [ پ ]

سوانه ( ۵ ) نسخه [ ب ] جمعی ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] دیکنور \*

پاینده خان مغل ( که باتفاق دیگر جاگیر داران به تذبیه او تعیین شده بود ) شکست یافت - اما اودیسنکه عرف موته راجه بصفای ارادت حلقه بندگی در گوش کرده مان متی نامه مبیّه او در عقد سلطان سلیم درآمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - پستتر مومی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهی گردیده بعطای جوده پور وطن او در جاگیر هر پانصدی اندوخت - سال بیست و سیوم بهمرای صادق خان به تذبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهت تصفیّه گجرات و فرد نشانیدن هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم بتادیم زهیندار سروهی شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهارم فوت کرد - بمنصب هزارهی رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنکه بمنصب درخور سرفراز شد \*

چون شاهزاده سلطان مراد بایالمت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهارم و دوم از آنجا ( که اکثر جاگیر داران گجرات بهمرای شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتی جمعی از ادبش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت ) مشارالیه بقصد پیکار از احمد آباد شتافت - صفوف

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه  
 گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال  
 بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات  
 گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودی  
 بتادیب راجو دکنی از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال  
چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تذبیه خداوند خان  
 حبشی ( که در سرکار پاتھری و پالم غبار فسان انگیزته بود )  
 دستوری یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسندیده  
 گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال  
 و خانخانان بعزایت نقاره کوس ناموری نواخت - و سال سیوم  
جلوس جهانگیری سعادت ملازمت دریافتہ سال چهارم از اصل  
 و اضافه بمنصب چهار هزار و ات دو هزار سوار کامیاب گردید  
 و با منصبداران دیگر بکمک خانخانان صوبه دار دکن تعین شد  
 و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بهم رانا شتافته و پستر  
 بهمراهی شاهزاده مزبور بیساق دکن تعین یافته سال دهم  
 باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پانچہزاری  
 برنواخته شد - و پس از واقعہ کشن سنگھ برادرش بتفصیل  
 ( کہ در احوال نامبرده رقمزدہ کلک اخبار سلک گردیده ) بوطن  
 رخصت دو ماہ یافت - بعد ازان باتفاق گچھنگھ پسر خود  
 باستلام عتبہ خلافت چہرہ برافروخته بدکن دستوری پذیرفت

در سال چهاردهم مطابق سنه ( ۱۰۳۸ ) هزار و بیست و هشتم  
هجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آباد گردید - پسرش  
راجه گجسنگه است - احوالش جداگانه نگارش یافته \*

### \* راجه بکرماجیت رای رایان \*

سندرداس نام برهنه بود - در سرکار شاهزاده رای عهد  
شاهجهان در زمره اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبی  
بغیر سامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر  
کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستی نمود - و در  
مهم رانا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم  
نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا  
بوسیله او گردن ارادت بربقه اطاعت گذاشته ملازمت شاهي  
دریافت - رای سندرداس از پیشگاه خلافت در پاداش این  
نیکو خدمتگاری باضافه منصب و خطاب رای رایان اختصاص  
گرفت - و چون مرتبه اول شاهزاده بهم دکن دستوری یافت  
اورا باتفاق افضل خان باندروز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم  
عادل شاه به بیجاپور کهیل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته  
بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش  
گرفت - و در لک روپیه را ( که عادل شاه بدر تواضع کرده بود )  
لعل بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ ( که در آب و تاب  
و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر نداشت ) از بندر کوه

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده  
سرآمد پیشکش خود ساخته بذطر پدر والا قدر در آورد - راجه  
باضافه منصب و خطاب راجه بکرماجیت ( که در هندوستان  
عمده ترین خطابهاست ) فرق عزت برافراخت \*

چون درین سال آخر سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار و بیست و ششم  
صوبه گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بذیابنت شاهزاده  
بهکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره  
( که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند ) کشید - حدود  
ملک اولین یک طرف ولایت سورتیه و دیگر جانب بدریای  
شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت گتیه  
واقع شده - هر کدام صاحب جمعیت است - و هر که بمرزبانوی  
آنجا بر نشیند جام و بهاره نامزد - درین مدت بدیدن هیچ یک  
سلاطین نیامده بودند - بکارپردازی راجه ایل گشته در احمدآباد  
بآستان بوس جنت مکانی رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون  
سورجمل ولد راجه باسو ( که بتسخیر قلعه کانگره تعیین  
شده بود ) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم  
با فوجی از بندهای شاهي و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل  
شهباز خان لودی و غیره بتسخیر آن موئل متبع ( که  
کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین دهلی بر شرفات آن نرسیده )

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهاد  
 عزیمت ساخته برسر او شتافت - و او را باندک زد و خورد  
 آرداگ دشت فرار ساخته قلعه مؤ و مهری ( که مسکن و مقر  
 آن مدبر بود ) برکشوده محال زمیذاری او را پی سپر عساکر  
 فیروزی نمود - و در جلدوی آن بمرحمت نقاره کوس ناموری  
 نواخت - و بمساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه ( ۱۰۲۹ )  
 هزار و بیست و نهم هجری بمحاصره قلعه کانگره ( که شهر آن  
 بنگرکوت موسوم است ) پرداخته در تضییق محصوران کوشید  
 چون کار بدشواری کشید غره محرم سنه ( ۱۰۳۰ ) یکهزار و سی  
 پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند \*

این قلعه بدشواری کشائی و محکمی شهره آفاق است - شمالی  
 لاهور میان کوهستان واقع شده - زمیذاران ولایت پنجاب را  
 اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین  
 آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومه بقومه دیگر  
 انتقال نموده - و بیگانه دست تسلط برر نیافته - از سلاطین اسلام  
 سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته  
 مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد ( که افتتاح آن قلعه از محالات  
 است ) بملاقات راجه خرسند گشته دست از آن بازداشت \*

گویند راجه سلطان را با جمعی بضیافت اندرون قلعه برد

سلطان بر اجه گفت که آردن من بقلعه بعید از احتیاط است<sup>(۲)</sup>  
 اگر این جماعت که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف  
 آرند چاره چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فوراً جوق  
 در جوق مسلم از کمین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه  
 التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات  
 هوشیاری لازمه این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین  
 دهلی فوج بتسخیر کانگره فرستاد کارے از پدش نرفت \*

عرش آشیانی بآن همه عزم ملک گیری و امتداد زمان  
 سلطنت و فرمانروائی ( با آنکه این الکا پیوسته بحدود ملک  
 پادشاهی ست ) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه ( که  
 راجه آنجا بذکر جهت مورد عتاب شده بود ) آن ولایت را  
 بر اجه بیربر عنایت فرموده لشکرے بسرداری حسین قای خان  
 خانجهان صاحب صوبه پنجاب تعیین نمود - او چون محاصره را  
 قنک ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر  
 با راجه آشتی نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه  
 جیچند مرزبان آن دژ پیوسته بارسال پیشکش و آستانبوس صده  
 خلعت احرار سعادت می نمود \*

در آغاز سال بیست و ششم سنه ( ۹۹۰ ) نهصد و نود هجری  
 ( که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد ) عرش آشیانی از



اثنای راه بتماشای نیرنگی و شگرفکاری بتخانه نگرگوت ( که باستانی مطاف این دیار است ) متوجه گردید - در نخستین منزل ( راجه جیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبه دیسوهه ( ۲ ) که در تیل راجه بیربر بود ) بیتوالت شده در آن شب آن روحانی پیکر ( که نادره کاری بدو منسوب دارند ) در عالم مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان بهیچ باز آرد - عنفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده باز گردید - همراکان را [ که از دشواری راه و سختی گریوه لخته پیشانی عزیمت چین زده بود - و از درر باش شکوه سلطنت ( که زبان بنده عظیم است ) کس یارای گفتار نداشت ] نشاط سترگ فرد گرفت \*

چون نوبت سلطنت بچنت مکانی رسید بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را ( که صوبه دار پنجاب بود ) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه سورجمل متعدد آن خدمت گشت - چون هر امر مرصود زمانه ست و هر کاره رهین وقت آن بدکیش براه عکس مطالب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حسن تردد راجه بکرماجیت این عقده دیرکشا صورت انحلال گرفت

سال شانزدهم جنت مكاني بصير قلعه تشریف برده شعائرا سلام  
جاري ساخته اساس مسجد گذاشت \*

آن قلعه برفراز كوه مرتفع واقع است - در كمال استحكام  
بيست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن يك  
كروه و پانزده طناب است - طول ربع كروه و دو طناب - و عرض  
از بيست و دو طناب زياده و از پانزده كم نيست - و ارتفاع يكصد  
و چهارده ذره - دو حوض كلان اندرون قلعه واقع است - نزديك  
شهر بتخانه مهامائي است - كه بدرگا بهواني مشهور - و آن را  
نمودار ايزدي دانند - و از در دست بزيارت آيند - و كام دل  
برگيرند - شگفت آنكه بخواهش رائي زبان ببرند - برخه را  
در چند ساعت و طايفه را در يك دو روز باز درست شود  
اگرچه حكمت پيشگان زبان را روينده پندارند ليكن بدين زودي  
بس شگرف - و او را در افسانها هم خوابه مهاديو برگذارند  
و دانايان اين گروه قدرت او را بدین نام برخوانند \*

گذارش چنين رود - كه او از ديد ناملائم خود را از هم  
گذرانيد - و پيكر او بچهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا در  
شمالی كوه کشمير در طرف كامراج - آنرا اساردها نامند - برخه  
نزد بيجاپور دكن - آنرا تلجا بهواني نامند - گویند آنچه  
بخار رفت نزديك كانو اولكا مچها زبان زد - و آنچه بر جای  
خود ماند آنرا جالندهري گویند - و این سرزمین پندارند

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخی  
 بسان پیه سوزد - و آنرا جالا مکھی نام کنند - و مردم بویاریست  
 روند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستگی  
 چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدی اساس نهاده - هنگامه شگرت  
 فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند<sup>(۲)</sup>  
 و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بتماشا در شوند \*  
 و بعضی چنان بر سرایند که چون زن مهادیو را عمر بهر آمد  
 از غایت دل بستگی نعلش او را مدتی با خود میگردانید - چون  
 ترکیب عنصری او متلاشی شد هر عضو در جائی از هم  
 فرو ریخت - در خور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند  
 چون سینه ( که نسبت به سایر اعضا شریف تر است ) در اینجا  
 افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرامی تر دارند - و بعضی  
 برانند که سنگی ( که در باستانی ایام معبود کفار بود ) آنرا  
 اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهنه مزور  
 بنام آن سنگ دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحی  
 یا بطمع زر ( که از نذورات فراهم آید ) بدان گرائیده بعزت  
 و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرنو  
 دوکان ضلالت فروچید - و قریب است باین آنچه در کتب تواریخ  
 نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا سید رشید

که برهمنان آنجا از هنگامی ( که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده ) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدينه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه یک هزار و سه صد کتاب از براهمه سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طاب نموده لخته را ترجمه نمود - ازان جمله عزالدین خالدهانی ( که از شعرای آن عصر بود ) کتابی در حکمت طبعی و شگون تفاوت در سلک نظم کشیده - دلائل فیروز شاهی نام کرده - الحق آن کتابی است متضمن اقسام حکمت علمی و عملی \*

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال پانزدهم با فوج شایسته بخدمت شاهی پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیا داران دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهای الویه پادشاهی بسیر کشمیر ( که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور است ) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عذیر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بدهای پادشاهی ( که در مکر فراهم آمده با غنیم زد و خورده می نمودند ) از کمی آذوقه بدالاپور آمده آنجا نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان پیوستند - و غنیمت ملک پادشاهی را تاخته برهانپور را گرد گرفت

لهذا بند و بهمت ولایت پرفتن دکن منحصراً در توجه شاهزاده  
وای ۴۰۰ دانه در همین سال سنه ( ۱۰۳۰ ) هزار و سی  
هجری با امرای عظیم الشان رخصت یافت \*

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سی هزار سوار  
بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن  
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود  
اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معنی  
کارفرمائی جمیع افواج بر راجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه  
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکی ( که اقامت گاه نظام شاه  
و ملک عنبر بود ) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن  
برکند - ملک عنبر چون چهره ارباب در آئینه حال مشاهده نمود  
باظهار ندامت و فروتنی بر راجه توسل جست - و قرار یافت  
که چهارده کرور دام تنمّه محالات موبه دکن ( که در تصرف  
دکنیان مانده ) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی  
را گذاشته پنجاه لک رپیه از عادلشاهی و قطب شاهی  
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر  
بقصبه تمرنی<sup>(۲)</sup> معارفت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم  
شاهی متصل قصبه مذکور بر کنار رود خانه مشهور بکهرک پورنا  
سوزمینه پسندیده در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهن

اساس نهاد - و آنرا بطفرنگر موسوم ساخته ایام برشکال دران  
مکان گذرانید \*

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه  
بازی دیگر بر روی کار آردن - تفصیلش آنکه چون نور جهان  
بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهمان ملکی و مالی  
باختیار او در آمده جز اسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی  
نماند بیگم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درین هنگام  
( که بیماری جنت مکانی بامتداد کشیده ) اگر بحسب تقدیر  
سانحه ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزاده ولی عهد بر می گردن  
هر چند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر  
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را ( که  
از شیر افکن خان داشت ) بسلطان شهریار ( که کوچک ترین  
اخلاف سلطنت بود ) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید  
و با شاهزاده وایعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز  
منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار  
طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید پیدر والا قدر  
نوشت - که بغابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو  
وقفه قوی صلاح گشته - از انجا ( که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد )  
سامان و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه ( نتهپور برای  
گذاشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و صوبه لاهور ) که

سر راه قندهار است ) در قبول شاهي قرار يابد - تا سربراهي  
آذوقه و ديگر ضروریات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصرام  
اين يمناق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا ( که  
تعيين اين يورش باشند ) بمن مفوض باشد - تا اِز اثر بيم و اميد  
انتظام کارها پديد آيد \*

بيگم ( که مذهب زتابو بود ) اين مدعيات را در لباس نا ملائم  
و انموده چنان دلنشين ساخت که غرض شاهزاده آنست  
که سلطنت را بدست خود آورد - و چندان مزاج جنت مکاني را  
بشورش آورد که سهم قندهار بزم شهریار قرار يافته جاگير  
شاهزاده را يي عهد ( که در هندوستان بود ) تغيير فرموده امرای  
همراهی ایشان را طالب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني  
بقبحاحت اين امور را ميرسيد اما غير از استرضای بيگم  
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه  
از طرفين کار بغوج کشي رسيد - ازان طرف جنت مکاني از دهلي  
عبور فرمود - و ازين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور  
پيوسست - و مسافت ده کوزه پيش نمازد - مقرران شاهي متفق  
شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا  
بر نيايد - لشکر ما بکميت و کيفيت بر لشکر پادشاهي فزونی  
دارد - عرصه نبرد بايد آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب  
چنين گستاخي ( که نزد خدا و خلق ناستوده است ) بخود

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمی بحضرت رسد گو فتح من شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشی خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بدانند ایشان فتنه ساز مالش بسزا یابند \*

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار سوار چهار گروهی جریبی جانب چپ از راه متعارف میل نموده در مقام کوتله ( که داخل میوات است ) توقف گزیند - و سه فوج بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بتاخت و تاراج پرداخته راه آمد و شد غله مسدود نمایند - یحتمل که صورت آشتی رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهراولی عبدالله خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بود که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از شاهزاده و راجه دیگر اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان بحسب قرار داد اسب برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش داراب خان رفت - تا اودا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان پسر سعید خان چغتای ( که در هراولی فوج پادشاهی انتظام داشت ) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز با فوج مقابل خود اسبان برداشت - و بر راجه ( که با چهار پنج کس از نزد داراب خان برگشته می آمد ) برخورد - غیرت



زنچیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک  
 برسد ناگاه تیر تهنک از شست قضا بپیشانی او رسید - و جان  
 بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود  
 برگشتند - راجه بمنصب پنجهزری ذات و سوار رسیده  
 و عمده ترازو در سرکار شاهزاده رایی عهد کسی نبود - برادرش  
 کزهر داس بنیابت راجه در احمدآباد می بود \*

### \* رای گوردھن سورج دھج \*

ساکن کهاری کناره گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه  
 کچهروی نشسته نقل نویسی می کرد - و سه چهار تذکّه یومیّه  
 بهم میروسانید - آرزو داشت که دوات برنجی میسر شود - نمیشد  
 پس از چندے در دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکون  
 ساکن کنپلا بیتالی باراد زوکری حضور خواجه رفت - او نگاهم  
 کرده گفت که هرکون سیاق دان است - اما دزد معلوم می شود  
 و گوردھن بیوقوف - اول را سی رویه در ماهه دستخط کرد - و دوم را  
 بیست و پنج - و چون تربت دیوانی باعتمان الدوله رسید گوردھن را  
 پنجاه رویه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت  
 پس ازان بخطاب رائی و دیوانی اعتمان الدوله با پیشدستی  
 پادشاهی سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته  
 رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

حتا که خانخانان سپه سالار بخانه او رفته ملتجی شد \*  
 در سفر گجرات ( که جنت مکاني بسير دریای شور متوجه  
 شد ) شبی رای گوردهن از دربار بخانه می آمد - باغوی  
 شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله شخصی شمشیر در  
 بازوی او زد - کاری نشست - ازان روز پایت عزتش ارتفاع دیگر  
 پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم مذکوحه اعتماد الدوله با او بد بود  
 اصلا در مرتبه او انحطاط رو نداد - پس از فوت اعتماد الدوله  
 صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش  
 مهابت خان ( که دشمن این سلسله بود ) زمانه سازی منظور  
 داشته باو ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزو کل را بدو  
 تفویض نمود - گوردهن از بد نژادی و ناحق شناسی در بدخواهی  
 و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته بانفای خزائن و دفائن  
 آنها پرداخت - و خود را رسوی عالم کرد - پس از آنکه این  
 آشوب فرو نشست آصف خان او را محبوس داشت - پس از  
 مدتی در گذشت - زنش با او ستی شد - اولاد نداشت - قصبه  
 کهآری را که وطنش بود باحاطه پخته و عمارات عالی و راسته  
 و بازارهای با فضا شهره ساخته گوردهن نگر نام گذاشت  
 و خانهای سکنه آنجا را از سرنو پخته و مطبوع ترتیب داد،  
 حواله نمود - و محصول آن را بر عایای اهل حرفه وقف کرد - هر که  
 هرچه بکارن فرا گیرد - و کار ماده و کار میش و ماده اسپ و شد

و بز و میش در رنگ ایاخیهای ولایت متصل وطن بکنار  
 آب گنگ سرداد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد  
 و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا  
 این (۲) وی آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بنا کرد - و در اوجین نیز  
 تالاب و بتخانه ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته  
 تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگار درین  
 کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار  
 آصفجاهی ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید  
 و کهازی وطنش بسید شجاعت خان بارهه تاختوا شد - ازان  
 مال و مواشی اثری پدید نیامد \*  
 \* ع \*

\* نه از خم نشان نه زخمخانه \*

### \* راجه بر سنگه دیو بندیلہ \*

بسر راجه مدهکر است - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان  
 سلیم پیوسته بفتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن  
 شیخ ابوالفضل طریق جرأت پیمود عرش آشیانی مکرر فوجها برو  
 تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیله  
 مردم سر بصحرای آراگی نهاده - و افواج پادشاهی دنبال او  
 گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلاوس جنت مکانی زینت  
 گرفت بر سنگه دیو در سال اول بمنصب سه هزاره سرفرازی

یافت - و در سال سیوم بهمراهی مهابت خان بهم رانا تعیین شده  
بعزایت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در سال  
چهارم همراهِ خانجهان بهم دکن راهی گشت - و در سال هفتم  
از اصل و اضافه بمذصب چهار هزار و دویست  
سوار لوائی کامرائی برافروخت - در سال هشتم از دکن بتعیذاتی  
سلطان خرم ( که بتادیب رانا امرسنگه مامور شده بود )  
شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم ( که پادشاهزاده مزبور  
بدکن عزیمت نمود ) او در جنگ با دکنیان با دویست هزار سوار  
و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی ( که  
فیما بین جنت مکانی و سلطان خرم غبار دوئی برخاست ) نامبرده  
فوج آراسته بغلر در آورده در سال هیزدهم بهمراهی سلطان  
پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت \*

چون اواخر عهد جنت مکانی کارها بآرای دیگران محول بود  
و بازار کارسازی گرمی داشت او بدستادیز رشوت دست تطاول  
بتعلقات زمیذاران گرد و پیش دراز ساخته ملکه وسیع سیر حاصل  
بتصرف در آوردن - و ثروت و مکنت او بجائے رسید که هیچ  
یک از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست  
و دوم مطابق سنه ( ۱۰۳۶ ) هزار و سی و شش هجری بساط  
زندگی در نوردید - بتخانه واقع متها ( که در عهد عالمگیری  
مسجد ساخته اند ) از مستحدثات برسنگه دیو است - چون

نقش نیکو خدمتی او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود  
از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ  
شریعت غرا مقدم داشته باجازات تاسیس این دیوخانه آن  
ضلالت کیش را خوشدل نمود - او بخرج سی و سه لک روپیه  
در کمال (صانت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین  
و پرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچھه نیز عمارات عالیہ  
( که در فصاحت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل  
دیگران دارد ) ساخت - میما بتخانه ایست پهلوی حویلی او  
در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر  
( که محیطش پنج و نیم کزهی پادشاهی ست ) و تالاب سمذن ( ساگر  
( که دورش بیست کوه ) واقع در پرگنہ متھرا - و درین محال  
قریب سه صد تالاب پهنادر است - یسران بسیار داشته - از انجمله  
چھار سنگھ و پھار سنگھ اند - که احوال هر دو جداگانه  
تقریم یافته \*

### \* رستم خان شغالی \*

یوسف بیگ نام - بمیامن ترقیم و التفات شاهزادہ شاھجہان  
از پایہ قلچپگری و احدی بوالا مرتبہ امارت برآمده از منصب  
سه یستی بمذنب پنجهزاری ترقی نموده صاحب علم و نقارہ  
( ۳ )

( ۲ ) نسخہ [ ب ] پهنادر داشت ( ۳ ) در غیاث اللغات آورده کہ دو یست

خاص بمعنی دو صد است و برین قیاس جاری نیست \*

گودید - و در ایام شاهزادگی از ارکان دولت ایشان بوده بنیابست  
صوبه دارمی گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدهم جهانگیری  
افواج پادشاهی بتعاقب شاهزاده ولیعهد بکتل چانده ( که داخل  
مالوه اسمت ) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته  
میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کتل مذکور بسر برند  
رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچی ( که از نوازش شاهي  
خطاب بر قنداز خانی یافته ) از راه نمکرامی و حق ناشناسی  
بمهابت خان سپه سالار پادشاهی نوشت که بے توقف روانه  
شوند - که در هنگام تلاقی فوج را برهم زده بشما ملحق میگردد  
لهذا مهابت خان چیره گشته از گریوه چانده عبور نمود - شاهزاده  
شاهجهان ( که در ماندو طرح اقامت انداخته بود ) رستم خان را  
( که پیش آهنگ فدویان در سمت اخلاص و سرآمد برگزیده های  
دولت بود - و مردانگی و کاردانی او دلغشین ) سردار لشکر  
ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجی از لشکر دکن را  
بعنوان برگری گری برگماشت - آنها در عرصه دو روز کار بر لشکر  
پادشاهی دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده  
خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادی لوای نصرت برافرازد - که  
یوسف شغالی حقوق پرورش و نمک خوارگی بر طاق نسیان  
گذاشته خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخست - و راه  
کافر نعمتی سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

انتظام فوج برهم خورده سر رشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه  
چنین بیوفائی و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود  
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد بر کس نه ماند  
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسوخت از آب نبرده  
عبور فرموده چندی در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم  
خان بواسطت مهابت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت  
چون شیوه ناستوده بیوفائی و ناحق شناسی همه وقت مذموم  
و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهی  
چندان رشده نکرده از درجه اعتبار به اقط بود - چون نوبت  
سلطنت باعلی حضرت رسید پیدایش کردار نکوهیده خود  
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشانی و افلاس  
احوالش بنکال و خسار کشید - گویند که فردوس آشیانی با هیچ  
کس از امرای پادشاهی ( که مصدر گستاخیا شده بودند  
و بد اخلاصیها از آنها مشاهده نمود ) در پی تلافی نشد  
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسپ سوار  
و خدمتگار نداشت - کوچه گردی میکرد - تا در گذشت \*

### \* رانا کون \*

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنکه  
بن رانا سانکا زمیندار میوار است - که الکاے سمت از صوبه اجمیر  
سرکار چیتور ازو - ده هزار ده بدو گرایند - درازا چهل کرده

پهنا سي و سه کرده - سه قلعه معتبر دارد - چيتور حاکم نشين  
 کوبنهلمير مانندل - سردار بومي را پيشتر راول گفته - و از دير باز  
 رانا - از قوم کهلوت - چون بموضع سيسون نگاه ساختند پس  
 بميهوديه زبان زد - خويشتن را از نواد نوشيرون عادل بر شمارند  
 بزرگ نياگ اينها از بوقلموني زمانه بملک برار افتاد - و بمربانفي  
 نرناله<sup>(۲)</sup> معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد<sup>(۳)</sup> پاتا نام  
 خود ساله را مادرش ازان مفهد گه برآورده بميوار رسيد - و براجه  
 مندليک بهيل پناه برد - چون جوان شد بنخچير افکني  
 نام برآورده - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او  
 بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانکا از اولاد اوست - که  
 در سنه ( ۹۳۳ ) فهد و سي و سه هجري باتفاق راجهای ديگر  
 یک لک سوار فراهم آورده با فردوس مکاني جنگ نموده شکست  
 يافت - در سنه ( ۹۳۴ ) فهد و سي و چهار<sup>(۴)</sup> باجل طبعي  
 در گذشت - رانا اوديسنگه جانشين او شد \*

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشياني متوجه تنبيه  
 پيمران سلطان محمد ميرزا ( که در صوبه مالوه غبار انگيز  
 فساد بودند ) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر برينکه  
 شورش طلبان مالوه غافل باشد بر زبان پادشاه گذشت - که

( ۲ ) در [ بعضی جا ] پرناله آمده ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] پاپا نام ( ۴ )  
 نسخه [ ب ] چهل و چهار .



اکثر راجهای هندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا  
 تا حال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش  
 در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگهه پسر  
 رانا اودیسنکهه ( که در سالک بندهای دولت انتظام داشت )  
 نموده فرمود - که می باید از تو درین یساق خدمت شایسته  
 بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مغذ گشته  
 راه فرار گزید - از سانحه گریختن از تنبیه رانا مصمم گردید  
 اول قلعه سیوی سوپر و قصیه کوتهه تهانه نشین شده قلعه  
 مانند و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر  
 عساکر پادشاهی گشت - قلعه چیتور پس از امتداد محاصره  
 بتصرف درآمد - رانا در شعاب جبال مخفی گردید - ظاهراً  
 بعد چندی رانا اودیسنکهه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ  
 بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد  
 که سال هیزدهم چون کنور مانسنکهه تنبیه زمیندار دنگرپور  
 نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده  
 خلعت پادشاهی را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشی  
 موعی داشته عذر تقاعد از آستانبوسی پیش آورد - در همین  
 سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگوننداس  
 ( که از ایدر برآمده بآن نواحی پیوست ) همراه ساخت

و انواع چاپلوسی بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات  
 من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل ( که از  
 کجرات می آمد ) نیز برخوردی اقسام فروتنی ظاهر نمود - امرا  
 بعد ( رسیدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال  
 بیست و یکم کنور مانسنگه بتادیمپ رانا پرتاپ مامور  
 گردیده بماند لگدهه رسید - بعد فراهم آمدن افواج روانه  
 کونده شد - پس از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست  
 و شکست بر فوج رانا افتاده وادی فرار پیمود - و در همین  
 سال خود پادشاه نیز دران نواحی رفته چون رانا بشعاب جبال  
 پناه جست فوجی بتعاقب او تعیین نمود - سال چهل و یکم  
 جلوس اکبري رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست  
 بعد جلوس جنم مکانی سلطان پرویز با جمعی از امرا  
 بهمم او تعیین شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت  
 برسد - ( این ضمن ) که بغی سلطان خسرو ( داد ) باگه پسر  
 خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان  
 فیروز جنگ و دفعه دوم مهابت خان بتادیمپ او دستوری  
 یافتند - اما هیچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان  
 خرم با جمعی برین کار رخصت یافت - شاهزاده رفته تهانجات  
 متعلقه او را تهانه نشین پادشاهی ساخته کار برو تنگ گرفت  
 ناچار بعجز گرائیده شاهزاده را دریافت - و کنور کرن پسر کلان

خود را همراه ساخت - کنور کون ملازمت خسرواني دريافته  
 بعطای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گرديد - و برای دفع  
 وحشت او هر روز بگونگون عذایات از هر قسم و از هر باب  
 مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنجهزاري  
 پنجهزار سوار چهره اعتبار برافروخت - و رخصت وطن يافت  
 پستتر جگت سنگه ولد کنور کون بآستاندوسي مشرف گشته  
 خلعت عذایت پوشيد - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن  
 مرخص گرديد - سال يازدهم کنور کون بحضور رسیده سرمایه  
 شادکامي اندوخت - و باز دستوری تعلقه يافت \*

و چون سلطان خرم بهم دکن نامزد گرديد رانا امر سنگه  
 و کنور کون حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبيره خود را  
 با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون  
 جنت مکاني از گجرات عذان انعطاف بجانب اکبرآباد ارزاني  
 داشت پس از ورود موکب در حوالی تعلقه رانا کنور کون  
 بدولت زمين بوس فايز گرديد - و سال چهاردهم رانا امر سنگه  
 و ديعت حيات سپرد - جنت مکاني کنور کون را بخطاب رانائي  
 و ارسال خلعت و اسب و فيل سرفراز نمود - در سال هيژدهم  
 جگت سنگه پسر رانا کون بحضور آمده جبين نیاز را  
 بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستتر رخصت تعلقه يافت  
 و در ايامی ( که فردوس آشياني بعد فوت پدر از چنير عازم

اکبر آباد گشته بنزدیک تعلقه او رسید ) رانا کرن بحصول ملازمت مشمول گوناگون عواطف گردیده ببحالی تعلقه کامیاب شد و چون سال اول جلوس فردرس آشیانی مطابق سنه ( ۱۰۳۸ ) هزار و سی و هشت هجری رانا کرن رخت زندگی بر بست بجکت سنگه پسرش خطاب رانائی و منصب پنج هزار پنج هزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمی ( که سابق بجزرگانش بود ) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودی ( که پادشاه عزیمت دکن فرمود ) پانصد سوار او همراه ارجن نام عمومی رانا جکت سنگه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر تیکه او بملازمت می پیوست - و قرار یافته بود که همواره پانصد سوار او با معتبره تعینات تعلقه دکن باشد - و از پیشگاه سلطنت هم عذایت جواهر و خلعت و فیل و اسب بار میشد - سال بیست و ششم رخت زندگی بعدم سرا برد راجکنور خطاب رانا راجسنگه و منصب پنج هزار پنج هزار سوار و وطن در جاگیر مرحمت گردید \*

چون در حیات رانا جکت سنگه بعرض پادشاه رسید ( که او مرمت قلعه چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق این بود که رانا اصلا بمرمت قلعه مزبور نپردازد ) پادشاه کسی را بخبر گیری این معنی تعیین فرمود - پس ازان که زبانی او دریافت شد ( که یک دو دروازه را از هفت دروازه او

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود ) سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعیین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه بسطان دارا شکوه رجوع آورده شیوه ضعیف نالی برگذارن - و بر طبق حکم خسروانی فرستادن پسر تیکه خود و برانداختن آنچه از قلعه چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت ( که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود ) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخاعت و جواهر و فیل و اسب برنواخته چون ظاهر شد ( که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده ) بخطاب سپه‌آگ <sup>(۲)</sup> سنگه موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید \*

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خاعت سربلند گردید و سال بیست و دوم ( که اجمیر مهبط رایات پادشاهی بود ) رانا راجسنگه کنور جیسنگه پسر خون را بعد استمراج بملازمت

فرستاد - و پس از روزی چند بانعام خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - در همین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلی راجپوتیه علاوه توحش فطری گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالی گذاشته راه فرار پیمود فوجی بسرکردگی حسین علی خان ( ۲ ) بتعاقب او تعیین شد - و پستور محمد اعظم شاه \* و سلطان بیدار بخش نامزد شدند - و پس از آن ( که ملک رانا لکدکوب عساکر فیروزی گردید ) او از وطن مالوفه برآمده بے ملجأ و مارا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن شفاعت شاهزاده زده برگشته ماندل و بدهنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهی گذاشت - و پس از پذیرائی ملتتمسات بر تالاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و ببحالی خطاب رانا و منصب پنجهزار ( پنجهزار ) سوار سرمایه شادمانی اندوخت و در همین سال چشم از تماشاگاه هستی بر بست - خلعت تعزیم ( ۳ ) از پیشگاه خسروانی برانا جیسنکجه پسرش مرحمت گردید \*

### \* راورقن هادا \*

پسر راور بهوج هادا ست - بتقصیرے ( که از پدرش بعمل آمد )

چند ساله مورد عتاب جنت مکانی بود . سال سیوم بحضور آمده  
مشمول مرحمت شده بخطاب سر بلند رای نامور گردید . سال  
هشتم بهمراهی سلطان خرم بهم رانا امر سنگه تعیین یافت  
و سال دهم تعینات مهم دکن گشت . و پستتر باضافه درخور  
سرفراز شد . سال هیزدهم پس ازان ( که مزاج جنت مکانی  
نصبت بپسر رشید یعنی شاهجهان بگفته مردم از جا رفت  
و کار بمقابلہ انجامید . و شاهزاده مزبور از ماندن کوچ کرده  
عبور نبرده نمود . و سلطان پرویز باتالیقی مہابت خان  
بتعاقب مامور شد ) او هم تعینات یساق مسطور گردید . و پس  
از گذشتن از نبرده چون شاهجهان از حدود تانگانه جانب بنگالہ  
رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبہ بہار شد  
مہابت خان او را سال نوزدهم بحراست برہانپور گذاشت  
چون معاونت شاهجهان از بنگالہ بمسقط دکن زبان زد شد  
صومی الیہ عزیمت نمود کہ از شہر برآمدہ بمقابلہ پردازد  
بعد رسیدن این خبر بجنت مکانی فرمان مددور یافت . کہ  
قا رسیدن کمک بنگہبانی شہر ہمت برگمارد . و زنہار بجنگ  
بیرون بلدہ اقدام نماید . سال بیستم چون شاهجهان متصل  
دیوانگانون مضاف بالاگہات برار برآمدہ یاقوت خان حبشی را  
با فوج عنبر ہمراہ گرفتہ متصل برہانپور رسید لعل باغ را  
معسکر ساخت . و از یک طرف عبداللہ خان بہادر و از

جانب دیگر محمد ثقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان را  
 بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلی  
 خان با چهار صد کس غالبانه بشهر درآمده بچپوتره کوتوالی  
 نشسته منادی گردانید - که دور دور شاهجهان است - سر بلند  
 رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستان  
 از جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش  
 کرده در چوک بجنگ پیوست - و داد مردانگی داد - محمد  
 ثقی ( که از امداد مایوس بود ) بقلعه در آمد - و عهد گرفته  
 او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان  
 داشت - *مرشان یعنی من می میرم \**

بالجمله چون بذابر قرب وصول سلطان پرویز با فوج گران  
 ( که بموجب حکم پادشاه از آله آباد عازم دکن گردیده بود  
 و بیماری صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد )  
 کوچ کرده بدلاگهات روهنگیره رفت سر بلند رای بمنصب  
 پنجهزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج ( که در دکن  
 خطبه بالاتر ازین نمی باشد ) مورد مراحم گردید - پس از  
 جلوس فردوس آشیانی سال اول از بوندي وطن خود آمده  
 بتقبیل سده سنیة سلطنت پرداخت - و بعدایت خلعت  
 و جمدهر مرصع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سابق و علم  
 و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل لوای عزت برافراشت



و در همین سال به همراهی مهتاب خان خانخانیان بذابر گوشمال  
 اورزکیه ( که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند ) دستوری  
 یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بزام او قرار یافته بسمت  
 تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پدوست که در برگنه با اسم  
 قوابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد  
 و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون  
 کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیری خان بزام خان  
 مزبور قرار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار  
 اندوخت - و پس ازان ( که سرداری فوج دکن بزام یمین الدوله  
 آصف خان مقرر شد ) راو مذکور بتعیذاتی خان مزبور چهره  
 اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار  
 و چهل هجری در لشکر بالاگهات پیمانه زندگی او لبریز گشت  
 ستر سال ( که نبیره و جانشین او بود ) و مادهو سنگهه پسر دوم  
 فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلی شدند  
 احوال هریک جدا گانه نگارش یافته \*

### \* راو سور بهورقیه \*

پسر رای رایسنگهه راهور زمیذدار بیکانیر است - تا آخر  
 عهد جنت مکانی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسیده سال  
 اول جلوس فردوس آشیانی چون بملازمت پادشاهی کامیاب  
 شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهلبت خان خانان بدفعیه نذر محمد خان ( که بر کابل فوج کشیده بود ) تعیین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستتر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگه ( که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود ) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودي ( که بوسواس بیجا از اکبرآباد راه گریز سپرده بود ) دستوری یافت - و سال سیوم در سه فوج ( که بتخریب ملک نظام الملک تعیین شده ) او بهمراهی شایسته خان نازد گردیده باضافه پانصد سوار ناموزی اندوخت - در جنگ متصل بیر ( که اعظم خان بر خانجهان لودي تاخته بود ) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری پای بزاریه عدم کشید پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزار سوار و خطاب دای برنواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عزایت فرمود و ستر سال نامی پسر دیگر او را بمنصب پانصدی دوپست سوار سرمایه مفاخرت بخشید - احوال او کرن جداگانه سمت ترقیم یافته \*

### \* راجه بهارتهه بندیله \*

بیکر رام چند پسر راجه مدهکر است - جنت مکانی را

چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال  
جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی ( که در جاگیر داشت )  
روز دسره بتیزگامی بر اوندچھے دوید - و رام چند را ( که  
دران زمین قلمب شیوہ فتنہ انگیزی داشت ) دستگیر ساخته  
سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آردن - پادشاه بند از پای او  
برداشتہ و بعزایت خاعت برنواخته براجہ باسو سپردن - کہ  
ضامن گرفته بگذارن - ازان روز اوندچھے براجہ بر سنگهدیو  
قرار گرفت - سال <sup>(۳)</sup> چہارم دخترش حسب عرض او داخل محل  
خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال ہفتم بہار تھے  
نبیرہ او بمنصب در خور و خطاب راجگی چہرہ عزت برافروخت  
پس از گستاخی ( کہ در کنار آب بہت از مہابت خان بوقوع آمد  
و آخر ثبات پای نورزیدہ گام فراخ برزہ راہ تعلقہ رانا  
پیش گرفت ) امرا ( کہ در تعاتب او از حضور جنت مکانی  
تعیین شدہ باجمیر رسیدہ متوقف بودند ) نامبرہ از انجملہ  
بود - دین ضمن چرخ دار بوقلمونی نمود - و زمانہ رنگ دیگر  
ریخت - جہانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاہجہانی  
دونق افزای ساحت اجمیر شد - او بملازم شتافتہ باضافہ  
پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری  
دو ہزار و پانصد سوار و عطای علم و اسپ کامیاب گشت

سال اول بفوجداری اداره و مضافات آن ( که در خالصه شریفه بود ) و بعد چندت بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودی و سال سیوم باتفاق رارتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستور باضافه پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیری خان در محاصره قلعه قندهار دکن تردد شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت حضور رسیده باضافه پانصدی ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار باند مرتبه گردید - پستور بحراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبه وکلور را با عیال بولا ( که از جانب حکام دکن قصبه مزبور بنامبرده و سیدی مفتاح متعلق بود ) بدست آورد - چون این معنی بشمع اعلی حضرت رسید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم ( که بلده لاهور معسکر فیروزپور بود ) بعرض رسید - که مطابق سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه هجری روزگار نامبرده در سرحد تلنگانه سپری شد - پسرش راجه دیبی سنگهه است که احوال او براسه قلمی شده \*

### \* راجه ججهار سنگهه بنندیل \* \*

پسر راجه برسنگه دیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگی

و منصب مناسب ترقی کرده تا آخر عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزار و چهار هزار سوار مرتقی شده سال اول جلوس فردوس آشیانی دولت ملازمت اندوخته بعزایت خلعت و جمدهر مرصع با بهول کتاره و علم و نقاره باند آوازه گردید چون در عهد اعلیٰ حضرت سر رشته تذقیع مهمات و تشخیص معاملات رونق گرفت او ( که مال بسیار فراهم کرده پدر خود بیکبار بے محنت بدست آورده بود ) بمقتضای الخائن خائف و اهمه بخاطر راه داده باعتماد قلاع حصینه و اشجار متراکمه ( که در تعلقه داشت ) پس از چند روز نیم شبی از اکبر آباد فرار نموده باوندچه پیوسته در تهیه استحکام قلاع و فراهم آوردن لشکر شد - چون این خبر بعرض پادشاه رسید مهابت خان خانخانان با اکثری از امرای حضور بوسر او تعیین یافت - و بخانجهان لودی حاکم مالوه فرمان شد - که با لشکر آن صوبه از راه چندیری ( که جذوب رویه اوندچه است ) بملک او در آید - و بعبدالله خان بهادر حکم رفت - که از قذوج محال جایگیر خود باتفاق بهادر خان روهله و جمعی دیگر رفته از جانب شرقی اوندچه درآمد کند چون هر سه فوج قریب قلعه مسطور رسیده هنگامه نبرد گرم ساختند و قلعه ایرج بسعی عبدالله خان و بهادر خان و چهار سنگه بندیده مفتوح شد چهار سنگه ناچار توسل بمهابت

خان بسته در خواست مغم جرائم نمود - پادشاه قبول این معنی فرمود - او سال درم همراه خان مرزور ببارگاه خسروی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل ( که بطریق جریمه قرار یافته ) از نظر گذشته پذیرا شد \*

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودی و پامال ساختن تعلقه نظام الملک ( که خانجهان را پناه داده بود ) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعیین نمود مشارالیه را بهمراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگی نامور گردید - و پس ازان ( که یمین الدوله بهرکردگی افواج دکن نامزد شد ) او با جمعی از منصبداران بچندادلی مامور گشت - و چون موبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندس همراه خان مرزور مانده پستمر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغواهی طبیعت فساد سرشت بر بهیم<sup>(۲)</sup> نراین زمیذدار چوراگده ( که حاکم نشین ملک گدهه کتنکه است ) لشکر برده بعهد و پیمان اوزا برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

و اجذاس او متصرف شد - چون این مقدمه بسمع همروانی  
 رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا  
 بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بر دارد - و از  
 نقود بهیم نواین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - و  
 بنوشته رکیل آگهی یافته بکرماجیت پسر خود ( که در دکن  
 بود ) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج  
 سردار می سید خانجهان باره و فیروز جنگ بهادر و خاندوران  
 بتنبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها  
 سلطان اردنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد  
 چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچه بدهامونی  
 ( که ساخته پدر او بود ) پستر از اینجا بچوراگده شتافت  
 چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و ائقال  
 بملک راجه دیوگده درآمد - افواج پادشاهی تعاقب کذا  
 میرفت - و مکرر زن و خوردن و دادن - نقد و مرصع آلات و همه  
 بتصرف غازیان آمد - او خون باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود  
 بیغاه جنگلستان خریده بود - طایفه گوند ( که دران ملک آبادند )  
 آن هردو را مطابق سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار هجری  
 بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سوهای هردو را  
 بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت  
 و یک کرور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

سرکار پادشاهی شد \*

( ۲ )

## \* راجه روز افزون \*

پسر راجه سنکرام زمیندار برگزینت مضاف صوبه بهار است  
 در عهد عرش آشیانی چون شهباز خان کذبو بشرتی دیار تعیین  
 شد و عبور فوج پادشاهی بنزدیکی قلعه مهدا ( که متعلق بار  
 بود ) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن  
 کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت  
 نموده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاری نمود ( ۳ )  
 سال اول جلوس جنم مکانی جهانگیر قلی خان لاله بیگ  
 ناظم صوبه مذکور فوجی بر سر او کشید - او در جنگ بزخم  
 تنگ در گذشت - راجه روز افزون از خردی در خدمت آن  
 پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت  
 وطن و عزایت فیل سربلندی اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه  
 بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس  
 فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل  
 جهت مدافعه نذر محمد خان والی باخ ( که غبار فتنه بلند  
 ساخته بود ) و پستر بمالش ججه سنگه بندیله تعیین یافت  
 و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فوجی ( که سرکردگی  
 آن بنام شایسته خان بود ) شتافته باضافه یکصد سوار



نامیه بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیری خان  
 بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برکاب محمد  
 شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریزده  
 چنده از تابندگان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه  
 بمنصب در هزاری هزار سوار لوائی ترقی افراشت - و در همان  
 سال مطابق سنه ( ۱۰۴۴ ) هزار و چهل و چهار هجری بساط  
 هستی در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس  
 فردوس آشیانی بمنصب هفتصدی هفتصد سوار رسید - و در  
 یساق قندهار و غیر آن تعیین گردید - و در عهد خلد مکان  
 نیز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان  
 از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات  
 با شجاع ( که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله رو داده ) نیز  
 همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیا پرداخت - سال چهارم  
 درکشایش پلاؤن مضاف صوبه بهار تودن نمایان بتقدیم رسانید  
 سال هشتم حیاتش سپری گشت \*

### • رحمت خان میر فیض الله •

از منصبداران عهد فردوس آشیانی سمت - سال سیوم چون  
 دکن معسکر پادشاهی گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودی  
 و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعیین یافت او بهمراهی  
 راجه گجسنگه معین شد - و پستتر تعینات دکن گردیده

پس از فوت مه‌ابیت خان ( که ساهو بهونسله بنواج دولت آباد  
آمده هنگامه<sup>(۲)</sup> تالان بر قصبات و قریات آن نواحی بلند ساخت  
و خاندوران صوبه دار برهانپور باراد<sup>۱</sup> تذبیه او کمر عزیمت  
بهست ) او را باتفاق مادھو سنگھ در بلده مذکور گذاشت - سال  
هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فرق  
اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب جچار سنگھ بوندیله  
باتفاق خاندوران مصدر تودن گشته سال نهم باضافه پانصد  
سوار و خطاب رحمت خان سرمایہ ناموری اندوخت - سال  
دہم بعطای عالم و رخصت بسرکار بیجاگدھے ( که در تیول او  
بود ) لوای شادکامی برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه  
بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - و در  
همین سال مطابق سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجری  
رخت زندگانی بر بهست - اسد الله پور او بمنصب شش صدی  
شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید \*

### \* راجه انوپ سنگھ بدکوچر \*

مشهور بانیرای سنگھ دلن - بدکوچر طایفه ایست از راجپوت  
آبایش بروش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد او بذابر  
ضیق معاش بشکار آھو معروف - و اوقات گذر خود بگوشن آن  
می نمود - اتفاقا روزی در بیشه بگمان شیر تفنگ انداخت

بیوز پادشاهی ( که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته ) رسید - از زنگوله و قلاده طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگرد - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بردند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بذابر شوتی ( که بفرقندازی بود ) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیرن را نیز منصوب یافته در رتبه از پدر گذرانید - و لدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاری در آخر فرمانروائی عرش آشیانی بپایه سرداری خدمتگاران ( که بخواص معبر اند ) ارتقا یافت - و در زمان جنیت مکانی نیز چندی بهمان خدمت می پرداخت \*

سال پنجم پادشاه در برگنه باری روزی بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعنی جمعی ( که در سواری شکار شرف اندوز حضور میباشند ) بفاصله از عقب میآورد خبر شیر قوی هیکل تنومند شفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنیت مکانی فرستاد - پادشاه از فوزی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

شده بود و فیلان ( که از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر  
 اند ) همراه نبودند اسب سوار متوجه آنصوب گردید - و بعد  
 دیدن شیر از اسب فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون  
 زخم منکر نبود رفته بنشیب زمینی نشست - از آنجا ( که آفتاب  
 فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز  
 شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهواهی و انوپ سنگه  
 و اعتماد رای و حیات خان داروغه آبدارخانه و کمال قرارل  
 و سه چهار خواص دیگر حاضر نبود ) گامی چند پیش  
 رفته تفنگی کشاد داد - اتفاقاً درین مرتبه نیز زخمی ( که از حمله  
 باز دارد ) نرسید - از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان  
 بجانب پادشاه درید - مردم حوالی چنان برهم خوردند که  
 از صدمه پشت و پهلوی آنها جثت مکانی یک دو قدم پس  
 رفته افتاد - خود می فرمود که از سراسیمگی دو سه کس  
 بر سینۀ من پائیده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت  
 کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ ( که پایۀ تفنگ  
 خاصه بدست گرفته نشسته بود ) رسید - او چوبی که در دست  
 داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت  
 درین وقت ( که سر شیر بجانب پادشاه بود ) انوپ سنگه  
 یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش  
 حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

خواست بر شانه شیر حواله نماید - دست او حمل دیده بر کمر  
 زد - رامداس نیز شمشیر رسانید - حیات خان چوبه چند  
 زد - شیر انوپ را گذاشته راهی شد - او ( که دستش بسبب  
 انگشتریها از کار نرفته بود ) از عقب شیر در آمده شمشیر  
 انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغ دیگر بر چهره رسانید  
 که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال  
 مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافته شیر را بپایان  
 رسانیدند - انوپ بخطاب انی رای سنگهدلن یعنی مالذده شیر  
 و اضافه منصب مباحات اندوخت - چون روزی جنت مکانی  
 بذابر تقریبی بود اعتراض فرمود او فوراً جمدهر بشکم خود زد  
 ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاه بسر لشکری  
 و صاحب فوجی مامور میگردد - در سال سیوم شاهجهانی چون  
 پدرش <sup>(۲)</sup> بیر نراین ( که هزاری ششصد سوار منصب داشت )  
 بساط زندگی در پیچید انوپ سنگه بخطاب راجگی بلند نامی  
 یافت - سال دهم پیمان زندگی او هم مالامال گشت - بمنصب  
 سه هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره  
 داشت - جیرام ولد اوست - که علیحدہ مذکور گردیده \*

### \* راجه گجسنگه \*

پسر راجه سور جسنگه راتهور است - سال دهم جنت مکانی

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافته پس از فوت او سال چهاردهم بمنصب سه هزار و هزار سوار و خطاب راجگی چهارم امتیاز برافروخت - و باضافهای متواتره موثقی مدارج عمدگی گردید - در سال هیزدهم ( که فیما بین جنت مکانی و فردوس آشیانی نوبت بغوج کشی انجامید - و سلطان پرویز با مهابت خان و غیره بصوبه دکن تعیین شد ) مشارالیه نیز بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکانی در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودی ( که عبور نبرده کرده بعضی محالات صوبه مالوه را بتصرف درآورد ) بصوبه مذکور رسید - چون صیت اتبدال شاهجهانی عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول سوکب پادشاهی بدار الخلافه آگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام دل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعذایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و بحالی منصب پنجزاری ذات و سوار ( که در عهد جنت مکانی داشت ) و عطای علم و نقاره و اسب از طویلۀ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقۀ خاصه نوازش آمود گردید - سال سیوم چون تذبیه خانجهان لودی ( که رایت طغیان افراخته راه فرار سپرده پیش نظام الملک بحری خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود ) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامال

ساختن تعلقه و نیز مطمح نظر اعلیٰ حضرت گردیده از  
 دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده  
 تجویز یافت سرکردگی یک فوج بزام راجه مزبور مقرر گشته  
 همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته  
 ملک متعلقه نظام الملک را <sup>(۲)</sup> پی سپر اسپان سپاه سازد - و در  
 مالش خانجهان دقیقه فرو نگذارد - پس ازان ( که سال چهارم  
 یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت )  
 او بهر ادلی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن  
 خود شتافته سال ششم بعثت خلافت پیوست - و مکرر بعزایم  
 اسپ با زین مطلا و عظام خلعت خاصه و سال دهم برخصت  
 وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جهونت سنگه  
 از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در  
 آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل  
 و هشت هجری دیده جهان بین را از تماشای گلشن زندگانی  
 بر بسمت - بدولت قرابت و قرب رتبت و فرادانی سپاه  
 و فزونی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فریق  
 راتهور خلاف دیگر راجپوتیه است [ چه با مادر هر فرزند ( که  
 محبت شوهر بیشتر باشد ) او بجای پدر می نشیند اگرچه  
 خود سال باشد از دیگران ] و ابتدا بزرگ خانواده راتهور برادی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] پی سپر سم اسپان \*

امتیاز داشت و پس ازان ( که اودیسنکه در ملازمت عرش آشیانی  
براجگی مخاطب شد ) قرار یافت که دیگران ازین تبیله برادر  
موسوم شوند و ازینجا ست که بعد فوت اودیسنکه سورجسنکه  
با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز  
گردید لهذا پادشاه جمونت سنکه را بعنایت خلعت و جمدهر  
مرمع و منصب چهار هزاره چهار هزار سوار و خطاب راجگی  
حسب وصیت پدرار و مرحمت علم و نقاره و اسب با زین  
مطل و فیل از حلقه خاصه برنواخت - و امر سنکه برادر کلان  
جمونت سنکه را ( که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع  
بکابل رفته بود ) باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاره سه هزار  
سوار و خطاب راجگی سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه  
فوکریز خامه اخبار طراز گردیده \*

### \* راجه رام داس نروری \*

از منصبداران عهد جنت مکانی ست - سال اول جلوس  
فردوس آشیانی همراهِ مهابت خان خانخانان بمالش ججهار  
سنکه بندیل ( که از اکبرآباد قرار نموده علم بغی برافراخته بود )  
تعیین گردید - سال سیوم همراهِ راد رتن هادا بجهت توقف در باسم  
مضاف برادر سد راه بودن برردی افواج دکن دستوری یافت  
اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بغابر تسخیر پزیند،  
بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب



دو هزارى هزار سوار تارك مباحات برافراخته همراه سيد خانجهان  
 باره بتخریب ملك عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم  
 مطابق سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجرى بغیستى سرا  
 در شد - پادشاه امر سنگه نبیره ارا از اصل و اضافه بمنصب  
 هزارى ششصد سوار و خطاب راجگى بر نواخته و صیانت  
 حصن نرور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحى را  
 در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در ركاب سلطان  
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان كمر عزیمت بسته سال  
 بیست و پنجم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر ( كه نوبت  
 دوم بمساق قندهار نامزد شده ) بدان صوب شتافت - و سال  
 بیست و ششم با سلطان دارا شكوه عازم آن صوب گشت  
 و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر بمساق شتایید - سال سیم  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار چهره  
 عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بككم سلطان  
 محمد اردنگ زیب بهادر بجانب دكن معین شد - سال اول  
 جلوس عالمگیرى دولت ملازمت دریافته پستر همراه پادشاهزاده  
 محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعیین گردید - و در كارهای  
 آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - پستر همراه شمشیر  
 خان ترین در مساق افغانه دره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتى  
 از اصل و اضافه بمنصب هزارى سه صد و پنجاه سوار ترقى

نمود - اختلاف در سر رشته منصب مومی‌الیه ( که از عالمگیر نامه ده ساله نقل نموده شد ) شاید بسبب کمی رو دادن در منصب سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخه مرقوم \*

### \* راجه کشن سنگه بهدوریه \*

( ۲ )

بهداور سرزمین ست سه‌کورهی اکبرآباد - سنگه آنجا بدین لقب معروف‌اند - قومی ست مردانه و جگردار - سابق خودسری داشتند - عرش‌آشیانی سرگروه آنها را ته پای فیل انداخت از آن بعد بر بقیه فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگی و منصب هزاری داشت - در عصر جنت مکانی براجه بکرماجیت ( که همراه عبدالله خان بهم رانا تعیین شده پستتر در متعینه دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احراز ملازمت نمود ) و در وقت فردوس آشیانی براجه کشن سنگه مذکور تعاقب گرفت - نامبرده سال اول باتفاق مهابت خان بهم چهار سنگه و سال سیوم همراه شایسته خان بتخریب ملک نظام‌الملک دکنی ( که خانجهان لودی را پناه داده بود ) دستوری یافت - سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تروند شایسته شد - سال

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهدوار ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] سرکرده ( ۴ ) نسخه

[ ب ] پهای فیل انداخت \*

نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونسله كمر همت بر بستم  
 و سال هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۳ ) هزار و پنجاه و سه هجري  
 بنیستی سواد شد - چون فرزندی بجز پسر كنیز نداشت  
 (۲) بدنسنگهه نبیره عم او بعفایت خلعت و از اصل و اضافه  
 بمنصب هزاري سوار و خطاب راجگی سربلندي اندوخت  
 سال بیست و یکم (روزے بکورنش درشن رفته بود - ناگاه فیل  
 مست طرف او دوید - و یکی از تابیدانش را بزیر دو دندان  
 گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود  
 و بسبب سردادن چرخي آسینه بر راجه نرسید - و آن شخص  
 نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه  
 عطای خلعت عنایت و معافی پنجاه هزار روپیه منجمله  
 پیشکش دو لک روپیه ( که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود )  
 چهره عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافه پانصدي  
 سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم قندهار  
 شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال  
 بیست و ششم با محمد دارا شکوه رخس عزیزمت بیساق مذکور  
 جهانند - سال بیست و هفتم همانجا راه عدم خانه پیش گرفت  
 مهاسنگهه پسرش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب  
 راجگی و عطای اسپ سر عزت برافراخت - سال بیست

و هشتم تعیین کابل گشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب هزاري هزار سوار رایت ترقی برافراشت - پس ازان  
 ( که غلبه عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شوه مذوم  
 گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه  
 سبکرن بنذیله بر سر جنیت بنذیله رفت - و سال دهم همراه  
 کامل خان در تذبیه افغانه یوسف زئی مصدر ترددات نمایان  
 گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از قابیذانش دو اسبه  
 سه اسبه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا رو کرد  
 اودیسنگه پسرش ( که از سابق بنوکر پیادشاهی ممتاز  
 و همراه میرزا راجه جیسنگه در مهم دکن تعیین بود ) سال  
 بیست و چهارم بقلعه داری چیتور فایز گشته از انتقال پدر  
 بخطاب راجگی آئینه بخت را جلا داد \*

### \* راور امر سنگه \*

پسر کلان راجه گجسنگه راتهور است - ابتدا منصب در خور  
 یافته سال دوم جلوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزاري هزار  
 و سه صد سوار سر بلندی یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم  
 و فیل چهاره عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید  
 خانجهان باره جهت مالش ججهار سنگه بنذیله تعیین گردید

چون قلعه دهم موزي بتسخير در آمد و خاندوران درون آن رفت  
و نامبرده و ديگر سرداران بيرون قلعه انتظار صبح ميكشيدند  
و غارتيان در آمده بتجسس اسباب مشغول گريدند درين ضمن  
گل مشعل در انبار خانه باروت ( كه ته برج بود ) افتاد  
و برج پريد - و از ريزه‌هاي سنگ ( كه بيشتر جانب بيرون قلعه  
افتاد ) چند كس از همراهيان او ضايع شدند - پس از مراجعت  
از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
دو هزار و پانصد سوار<sup>۱</sup> لواي كامراني افراشت \*

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهر نسله  
( كه با وجود عقيد بودن نظام الملك در گواليار طفلي را  
از قرابتيان او برداشته مصدر آثار خلاف گريده بود ) متوجه  
دكن گرديد و بعد عبور دريای نريده نواحی قلعه دولت آباد  
معسكر فيروزي شده سه كس را از امرا سردار ساخته روانه  
نمود اورا با اتفاق خاندوران بهادر كميل فرمود - و سال دهم  
همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبه سلطنت  
روشن جبين گرديد - سال يازدهم چون قلعه قندهار را عاي مردان  
خان بملازمان پادشاهي سپرد و احتمال آن داشت كه شاه صفي  
خود عازم آنكدود شود بذابران شاهزاده سلطان شجاع با فوج  
گران بدان سمت رخصت يافت اورا بعنايت خلعت واسپ  
بازين نقره و عطای نقره بر نواخته در همراهيان شاهزاده

بر نوشتند - و پس ازان [ که سال مزبور پدرش فوت نمود  
 و راجگی و جانشینی بجهونمت سنگه برادر کوچکش بوجوه  
 ( که خاتمه احوال راجه گجسنگه بدان موشم گشته ) تعلق  
 گرفت ] او غایبانه باضافه پانصد سوار از اصل و اضافه بمذنب  
 سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي امتیاز اندوخت  
 چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص  
 گردید او نیز بهمراهی شاهزاده معین گشت - و پس از درود  
 حکم تنبیه راجه جگت سنگه ولد راجه باسو ( که مصدر بغي  
 شده بود ) با شاهزاده او همراهی گزیده سال پانزدهم پس از  
 زنیاری شدن راجه مزبور ( که شاهزاده ملازمیت پدر عالیقدر  
 در یافت ) او نیز بدین متمنا فایز شد - و در همین سال  
 چون شورش دارای ایران جانب فغدهار معلوم شد و سلطان  
 دارا شکوه بدان طرف دستوری پذیرفت او باضافه هزاري ذات  
 از اصل و اضافه بمذنب چهار هزاري سه هزار سوار قامت  
 لیامت آراسته بهمراهی شاهزاده تعیین گردید - از انجا ( که  
 از مقدرات دارای ایران دران ایام ازین سپنجي سرا در گذشت  
 و شاهزاده بموجب حکم معارفت نمود ) او سال شانزدهم بحضور  
 آمده جبهه عقیدت بر آستان خلافت گذشت - سال هفدهم  
 سلخ جمادی الاولی مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار  
 هجری از انجا ( که چند بنابر بیماری بمعاوت مقرر

فرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت ناگه جمدهر کشیده صلابت خان بخشی را بتفصیل ( که در احوالش سمت ارتسام پذیرفته ) کشت - از سنوح این واقعه خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهداس کور برز حمله آوردند - و از دو سه بار جمدهر حواله ارجن نمود - درین اثنا خلیل الله خان بر امر سنگه شمشیر انداخت - و ارجن نیز دو بار شمشیر برز زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه رجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از درام ارتکاب مسکرات ( که بیماری چذد روزه علاقه آن شده ) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان مردم او ( که در ناگورتیولش بودند ) و مردم راو کورن پسر راو سور بهورتیه جاگیردار بیکانیر ( که تعینات یساق دکن بود ) بر سر حدود مذاقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول شده بودند - او بمردم خون نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کورن بردند - کورن این معنی بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه ماحمول بطرفداری نموده جرأت کرده باشد \*

پس از وقوع این معنی جمده امر سنگه میروخان میرتزک

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بردند \*

و ملوکچند مشرف دولتخانه خاص بر طبق حکم سلطانی بیرون  
 و هلیز خلوت خانه آورده مردم را طلبیدند - <sup>(۲)</sup> که بخانه او  
 برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او  
 بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند  
 کشته شد - و میز خان زخمی شده شب دیگر در گذشت  
 درین اثنا احدیان و غیره رسیده آن مخازیل را واصل جهنم  
 گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمی  
 شدند - و برین اکتفا نکرده جمعی از نوکرانش قزار دادند - که  
 بر خانه ارجن زفته ادرا بکشند - و بلون راتهور و بهار سنگه  
 راتهور ( که ابتدا نوکر امر سنگه و پدرش بودند - و ثانیاً بنوکری  
 پادشاهی مباحات پذیرفته ) درین اندیشه انباز آنها شدند \* <sup>(۳)</sup>

چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده  
 بکسی حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند  
 با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان و مان  
 خود میشوند - پس ازان ( که استبداد آنها دریافت شد ) بسید  
 خانجهان باره با مردم جلو و رشید خان انصاری ( که نوبت  
 کشک اینها بود ) بزد و کشت آن گروه دستوری شد - این  
 بمقابله پیش آمده قارمق در آن بود پرخاش نمودند - و بقتل  
 رسیدند - و از مردم پادشاهی سید عبد الرسول باره ( که جوان



مردانه بود ) با سید غلام محمد ولد سید محی الدین برادر خود و پنجم تن از خویشان بکار آمد - پسرش رایسنگه سال هیزدهم آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاری هفتصد سوار سربلندی اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بهم بلخ و بدخشان تعیین شده سال بیست و پنجم از اهل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار کامیاب گشته با سلطان اورنگ زیب بهادر در کره ثانیه بهم قندهار شتافته و سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت بر بسته و سال بیست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهت انهدام چیتور مامور گردیده سال سیم باضافه دو صد سوار جبین طالع را روشن ساخت \*

چون وساده سلطنت بجلوس خلد مکان رونق گرفت او بعد وصول مرکب ظفر کوکب بمتھرا آمده ملازمت دریافت و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهی بود - پس از آنکه بوسه عادت سمیت اجمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جهسونت سنگه رسان خطاب راجگی و غذایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و از اهل و اضافه بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار بر نواخته سرداری قبیلہ راتھور و مرزبانی ولایت جوده پور بنام او قرار یافت - و در جنگ

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقه سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه باتفاق میرزا راجه جیمسنگه سرگرم حسن خدمت بود - سال شانزدهم ( که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه دارمی دکن نامزد شد ) او بهرادرلی خان مذکور تعیین یافت - سال هیزدهم در عین تهیه جنگ با عبدالکریم میانه ( که فوجها ترتیب یافت ) بذابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلده اورنگ آباد بنام او آباد اسمت - پس ازو پسرش اندر سنگه منصب شایان و سردارمی وطن یافته سال بیست و دوم بانقتال مهاراجه جسونت سنگه بعطای خطاب راجگی و خلعت و شمشیر با ساز مرصع و اسب با ساز طلا و فیل و علم و توغ و نقاره امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائی گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزارمی دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنجهازمی فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت ( که از احمد آباد بر طبق ایامی پدر بارجین رسیده فوج همراه نداشت ) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نباشرش هرناثه سنگه است

که قبل ازین بدکن آمده محاله از صوبهٔ بهار در قبول او مقرر شد - سنه ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زاد<sup>(۲)</sup> او مانسنگه ( که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده ) در راه از دست بهیلان بقتل رسید \*

### \* رای میکند نازنولی \*

کایت مآثر - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله ( که دریستی پنج سوار بود ) نوکر دو سه درپیه در ماهه گردید بترقی خداوند پیش آمده کرده چون خالی از کار دانی و فهمید نبود بمرور ایام بپایهٔ دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همت بود - و در فیض رسائی جدی قام داشت مردم مکرر بسفارش نامه جعلی او کامیاب گشتند - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم کسی ماند که بدولت او بر روزگار نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بذارنول ( که موطن و مسکن او بود ) فرستاده عمارات عالیه ساخت - و پیوسته در هسرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عزیمت فردرس آشیانی گردیده بزیوانی بیوثات حضور سرفرازی یافت - چون کوکب طالعش فروغ داشت بخدمت دیوانی تن سر افتخار برافراخت \*

برخی معاندان هموطن او بوساطت باریابان حضور بعرض

رسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای نارنول دفینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تعیین شدند پس ازان ( که عالیها سافلها گشت ) یک حبه ظاهر نگردید مفتریان بهتان تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی خود اترار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدی و اشتلم جاها از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی که سزاوار باشیم حکم شود - اعلیٰ حضرت از سر تقصیر آنها در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت و اعتبار زندگی بسر برد \*

### \* راجه جگت سنگه \*

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنت مکانی گردیده بملک موروثی برنواخته شد نامبرده ( که با برادر سر سازگاری نداشت ) منصب قلیله یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم جلوس چون از سورجمل حرکات ناشایسته بوقوع درآمد پادشاه نامبرده را بهرعت سریع از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاری ذات پانصد سوار و خطاب راجگی و عطای بیست هزار روپیه نقد و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه بکرماجیت سندر داس ( که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود ) فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی ببحالی منصب مذکور  
 سر عزت برافراخته سال هفتم ( که پادشاه متوجه نواح پنجاب  
 بود ) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مزاجعت موکب  
 پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان  
 الوس خنگ ( که دران سر زمین سکونت دارند ) نوازش  
 یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه  
 کابل اختصاص گرفت - و در اسیر ساختن کریم دان پسر جلالة  
 تاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آورد - سال یازدهم [ که  
 علی مردان خان قلعۀ قذدهار را ببزدهای پادشاهی سپرد - و سعید  
 خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج  
 قزلباش ( که دران نواح رسیده بودند ) روانه شد ] نام برده را  
 هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعۀ قذدهار او را  
 بتسخیر قلعۀ زمین داور فرستاد - او قلعۀ ساربان را بتحسن ترو  
 و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت - و پس  
 از مسخر گردیدن آن در محاصره قلعۀ بهمن نیز مصدر توددات  
 شایان گردید - سال دوازدهم در هنگامی ( که لاهور معسکر  
 فیروزی بود ) نامبرده آمده دولت بار یافت - و بعطای  
 خلعت و مالای مردارید قامت ارادت آراست - و در همین  
 سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سر عزت برافراخت - سال  
 چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگه از تغیر

واجب و پسر خود و تحصیلدار می پیشکشات راجهای کوه مزبور  
 بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بغذایت خلعت و اسب  
 با زین نقره بدان خدمت سربانند گشت - و چون آثار عصیان  
 ازو بظهور رسید از تعلقه مذکور معزول شده طاب حضور  
 گردید - ( از اینجا ) که در آمدن هم تعلل درزید ) پادشاه سه فوج  
 بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و اصالت خان  
 و شاهزاده مراد بخش با فوج علیحده پشتگرمی افواج مذکور  
 جهت تسخیر قلعه مؤ و نورگدهه و تاراگدهه ( که قلاع متینه  
 تعلقه نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش  
 کوشیده ) تعیین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زن  
 و خورد با افواج پادشاهی مساعی بقدر وسع امکان بکاربرد \*

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهی درآمد و قلعه  
 تاراگدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار  
 باستصواب سید خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او  
 ( ۲ )  
 از حضور و قبول انهدام قلعه تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران  
 بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت  
 پادشاه از سر جرائم او در گذشته بدحالی مذنب سابق آبرو  
 بخشید - و در همین سال بهمرای شاهزاده دارا شکوه بجانب  
 قندهار دستوری یافت - و بقلعه دارمی قاعه قلات مضاف موبه

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم ( که سعید خان ظفر جنگ بایالت صوبه مذکور جبهه عزت برافروخت ) چون میان او و راجه سازگاری نبود از قلعه قلات تغیر شده سال هیزدهم بعزایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میذاکار و اسب با زین نقره فوق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زیاده بر ضابطه منصب نگهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش دل گردیده از راه طول بدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشارکت آنها قلعه محکم از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان ( که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود ) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعه مذکور تهائه مستحکم نگهداشته پیشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط هستی در نوردید - اعلی حضرت (اجروپ پسر اورا ) که احوالش جداگانه بتحریر در آمده ) بمراسم تسلی بر نواخت \*

### \* راجه جیرام بدکوجر \*

پسر راجه انوپ سنگه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در حین حیات پدر بمنصب در خور سرفرازی یافته بکارها تعین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی بعزایت

خلعت و خطاب راجگي و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار هر بلند گردید - سال دوازدهم باضافه دو صد سوار کامیابی اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش ( که بتوقف در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانه کابل گردید ) رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزاده مذکور بکابل شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب نذر محمد خان والی آنجا تعیین یافت - سال بیستم باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه چهره امتیاز برافروخت - و در نواح بلخ در تنبیه اوزبکان و زد و خورد المانان لازمه کار پژوهی بعمل آورد - سال بیست و یکم مطابق سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری همانجا پیمانه زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت این خبر امر سنگه پسر او را بخطاب راجگي و اضافه بمنصب برنواخته بین الاقتران اختصاص بخشید \*

### \* رشید خان انصاری \*

نامش آله داد پسر جلال الدین (روشنای ست - که در افغانان لوای سري و سرداري برافراخته زنبورخانه فساد بشورش آورد



از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلیٰ حضرت مهم کهنه لنگ  
 ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان  
 سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذ از نیاگانش  
 و پس از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب برانگیخته ناگزیر  
 خامه و قائع طراز است بر می نگارد - والد جلال الدین مشهور  
 بجلاله شیخ بایزید معروف بپیر (۲) روشن و روشانی است (۳) - خلف  
 شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری  
 میرسد - سال پیش از رسیدن فردوس مکانی بهند در قصبه  
 جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول  
 بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبدین نام (۴) که از همان قبیله  
 بود (۵) بکالی کرم واقع کوهستان ده ( که پدرش آنجا سکونت  
 داشت ) شتافت - در سنه ( ۹۴۹ ) نهصد و چهل و نه شهرت  
 گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را بر بقة مریدی  
 در آردن - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان  
 پشتو برشته تصنیف کشید \*

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما  
 بسیاری از طوائف ده بالحد و زندقه نسبت داده بدو نگریزند (۶)

( ۲ ) در [ نسخها ] بازید آمده ( ۳ ) نسخه [ ا ب ] روشنائی است ( ۴ ) در

[ بعضی نسخه ] بدین نام ( ۵ ) نسخه [ ب ] بکالی کرم ( ۶ ) نسخه [ پ ]

از طوائف ادرا بالحد \*

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از  
 مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعی در گذشت در بهته پور  
 ( که در کوهستان است ) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک  
 دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائی نام در  
 نوکران پادشاهی انصلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد  
 و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در قید قلیچ  
 خان اکبرشاهی جان سپرد - اما جانشینی پدر بجلال الدین  
 باز گردید - او در سن چهارده سالگی سنه ( ۹۸۹ ) نهصد  
 و هشتاد و نه ( که ریاست عرش آشیانی از سیر کابل معاودت  
 نموده در یولم گذر نزل داشت ) بملازمیت رسیده مورد عواطف  
 خسروی گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده  
 بے رخصت بدر زده در مریدان پدر ( که بیشتر درک زنی  
 و افریدی و شرداد بودند - و قرابتی نیز بآنها واقع شده ) شتافته  
 روزگار میگذرانید \*

چون در سال سی و یکم طایفه مهمند و غریه خیل ( که  
 ده هزار خانه دار در حوالی پشاور بسر میبرد ) از ستمرانی کار پردازان  
 سید حامد بخاری تیولدار آنجا بستموه آمده جلالت را بسر داری  
 برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه ( که  
 کوهستان است بطول سی و دو کوه - و پنهان درازده - خادر رویه

پشاور - باختار سو میدان - شمالی جانب باره - جذوبی قندهار

تنگناهای پرنشیب و فراز بسیار دارد ( فته راه خیبر سنگ چین نمودند راجه مانسنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده الوس افریدی را ( که خمیر مایه فساد بود ) تاخته بعلي مسجد فرود آمد - و جلالة بقدر مالشے يفته بود که زین خان کوکه از حضور تعین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فراوان بکار برد - چون کار بر تنگ شد سال سی و دوم از تنگدای تیراه بر آمده بسواد و بجور ( که بنگاه یوسف زئی ست ) پناه برد آنها با وصف سزاهای شایسته ( که از دست عساکر پادشاهی یافته بودند ) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند زین خان دران کوهستان نیز در آمد - بآویزشهای سترگ نزدیک بود که جلالة دستگیر گردد - از دره ( که اسمعیل قلی خان محافظ آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود ) باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات شایسته الوس افریدی و ورک زئی را مستمال نمود - چنانکه آنها ملا ابراهیم را ( که جلالة خود را پور او می شمرد ) بدست آوردند - او اعتماد از آنها را گرفته روانه توران دیار گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهی سپردند

و در سال سي و هفتم از توران برگشته ببادري همان الوس باز  
 سرشورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعين گشت  
 (۲) افغانان از دستان سوائي بلبه گوي بر نشستند - و برگذار دند  
 که او را ما از يورت خود بر آردديم - آصف خان اهل و عيالش را  
 با وحدت علي نام مردی دستگیر ساخت - و در سنه ( ۱۰۰۷ )  
 هزار و هفت هجري جلاله غزنین را برگرفت - اما نتوانست  
 نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه  
 هجري جلاله ( که ببادري الوس لوهاني باويزش شادمان هزاره  
 نواح غزنین رفته بود ) زخمي بکوه رباط در شد - مراد بيگ  
 با جمعی از نوکران شريف خان اتکه تعاقب نموده کارش با تمام  
 رسانيد - و باساني آن مایه ده بزرگ شورش ( که از دير باز  
 فرادان سپاه پادشاهي پی او قطره زان و سرگردان بود )  
 فرو شد - پس از او احد داد بن شيخ عمر ( که عمزده و داماد شيخ  
 جلال الدين ميشد ) جانشين گشته غبار طغيان برانگیخت - شجاعت  
 و بهادري او ناسخ داستانهای ( ستم و افراسياب است ) در عهد  
 جنت مكاني آريزشهای سخت با عساکر پادشاهي نموده گاه  
 غالب و گاه مغلوب میگشت - تا در سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار  
 و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتي  
 ( که بنيابت پدر انتظام بخش صوبه کابل بود ) چون عرصه کار

برو تنگ ساخت در نواک حصاري گرديد - روز يورش  
 تفنگي بدو رسیده در گذشت - گویند یک روز پیشتر نسخه  
 خير البيان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنين  
 شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قايم مقام گشت - و بر ظفر خان  
 تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعي  
 سعيد خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختيار بزرگي درگاه  
 والا نموده بهلازميت اعلى حضرت رسیده بمنصب هزاري امتياز  
 يافت - و چون در سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه در تعيذاتي  
 کابل روزگارش بسر آمد سعيد خان بهادر بي بي الائي زن  
 احداد را ( که دختر جلاله بود ) با دو دامادش محمد زمان  
 و صاحب داد و قادر داد پسر محمد زمان را با ديگر همراهان  
 عبد القادر در سرآغاز سال يازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل  
 و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلى حضرت  
 آنها را مهتمال مرام ساخته پيش رشيد خان ( که صوبه تلنگانه  
 باو مفوض بود ) فرستاد - و در همين سال کریم داد کور پسر  
 خرد جلال الدين ( که آواره دشت ادبار بود - و در حدود  
 لوهاني بسر مي برد ) جمعي از الوسات نغر بخيال فاسد او را  
 طاب داشته در کمين فرصت نشستند - تا وقت يافته بتيراه

( ۲ ) نسخه [ ب ] نواکر - يا نوانگر باشد ( ۳ ) نسخه [ ب ] الوسات او

بیایند - و سر بشورش بر آورند - سعید خان ازین مفسده  
 آگهی یافته پیاده کوهی و کمان دار را از قبائل افغانه آندیار  
 ( که بایلی در آمده بودند ) جمع نموده با راجه جغت سنگه  
 بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر<sup>(۲)</sup> جمیع الوسات  
 راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلۀ دیگر - که  
 کریم داد درمیان آنها بود - چون آخر کار چاره تجات منحصر  
 در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند  
 سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان  
 ( که جمله الملک سعد الله خان در عرصه آمده ) دختر کریم داد را  
 بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد  
 از بطن آن عفت منش است \*

و چون بعد ارتحال جلال الدین از پسرانش آله داد با دیگر  
 برادران بظاہر ناتوان بینی و عداوت افغانان مخالف دل نهاد  
 سکونت رده نگشته بهند آمده در ملازمان جغت مکانی انتظام  
 یافتند آله داد بمرور ایام برشد و کاردانی بمنصب عالی  
 و خطاب رشید خان مباهی گشت - و بخدمات عمده اختصاص  
 گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب  
 چهار هزار ای سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمکی دکن  
 گردید - در سال چهارم شاهجهانی بهمراهی اعظم خان صوبه دار

دکن (وزے) کہ بر کفار مانجرا در نویت کہی فوج عادل شاہیہ  
و نظام الملکیہ در آریخت (شہباز خان زہلہ) کہ امیر چہار ہزاری  
ہو (با پسر کشتہ شد - و بہادر خان زہلہ و یوسف محمد  
خان تاشکذدی بزخمہای گران در میان افتادند - رشید خان  
(کہ برادرش با جمعی از خویشان شربت مہات چشید) زخمی  
از نبرد گاہ بر آمدہ باعظم خان پیوست \*

بالجملہ رشید خان بسیار پسندیدہ معاش بود - و در  
راست اندیشی و نیکو فکری و حسن ادراک و والا ہمتی و کرم  
مفرط یگانہ روزگار و در شجاعت و مردانگی و مروت و مردمی  
و خوش سلوکی و تہذیب اخلاق بے ہمتا - مدتها (کہ در  
دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شہامت شریک غالب  
صوبہ داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمدہ نمیشدند  
و جمعیت خوب نگاہ میداشت - و ہمہ آن مردم قدری او  
بودند - و مریدانہ با وی سلوک میکردند - چنانچہ مہابت  
خان بحضور نوشت - کہ این ہمہ مردم کار آمدنی اخلاصمند  
(کہ رشید خان دارن) با آن ہمہ ہوش و یردلی متحیرم کہ  
خیال خود سری نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت  
است - و الا خانزمان را (کہ با او یکدای دارن) خدمت سرحد  
نفرمایند - ہمین کہ ہر دو متفق شدند کارے خواهند کرد  
کہ قدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبہ داری

برهانپور چنان به بند و بست و تعب افزون که مفسدان کوهی  
 ( که از هنگامهٔ رهنی و دزدی آنها متوطنان شهر شده  
 نمی آسودند ) زندگی خود را معتمد شمردند - و در اخیر ایام  
 از مدتی بضبط تالکانه میپرداخت - و در ناندیور میبود - تا حال  
 درین مکان اولاد او و برادرش هادی داد خان تعینات مانده اند  
 در سال بیست و دوم شاهجهانی سنه ( ۱۰۵۸ ) یک هزار  
 و پنجاه و هشت در صوبه داری ناندیور بمطاعت هستی در نوردید  
 در شمس آباد مؤدی آباد کرده باغی طرح انداخته - نعش  
 او را برده همانجا مدفون ساختند \*

گویند علم چندانی نداشت - اما از همه جا با خبر بود  
 در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفی متعصب بود - اشعار  
 بصیاره بدلیل عقلی از حدیقه بر آورد - که الحاق اسم  
 و از باب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل  
 ایوان داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر  
 ( که در آن وقت هیچ امیر نداشت ) عیدگاه برهانپور را که  
 ننگه بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله  
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و اسدالله بیایه هزار  
 و پانصدی هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند \*

### \* راجه بیتهداس کور \*

گویند سرزمین مازدار و میوار پیش از آن ( که قوم رائه در



و سىسودىه بقبضه اقتدار در آرند ) در تصرف ابن قوم بود - بعد  
 غالب شدن آنها زميندارى بعضى پرگنات متعلق باينها ماند  
 نامبرده پسر دوم راجه گوپالداى كور است - كه در ايام  
 مراجعت سلطان خرم از بنگاله و ورن بهرهانپور قلعه دار  
 اسير بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلب داشته سوار  
 خان را بجای او گذاشت - و در محامره بتهه با پسر جانشين  
 خود بام نام بمردانگي جان نثار گرديد - او در جدير از وطن  
 آمده بملازمت پيوست - بعد سربراى ائى اعلى حضرت بمنصب  
 سه هزارى هزار و يانصد سوار و خطاب راجگي و علم واسپ  
 يا زين نقره و فيل و انعام سي هزار (وييه نقد چهره كاميابي  
 بر افروخت - و پستتر بتعييناتى خانجهان لودي بمالش چهار  
 سنگه بنديله مرخص گرديد - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن  
 بتعاقب خانجهان لودي دستوري يافت - مشار اليه از فرط  
 كار طلبى انتظار سر کرده نکرده چون بان وزان روانه شد - متصل  
 دهواپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجهوتان  
 پياده پا شده بان دليري داد - و بملگونه زخم سرخروئي  
 حاصل نمود - و در جلدوى ترددات مذكور باضافه يانصد سوار  
 و عنایت نقاره كوس شادكامي خواست - و سال سيوم ( كه پادشاه  
 بدكن رسیده سه فوج بسركردگى سه كس برای تذبیه خانجهان  
 لودي و تخريب ملك نظام الماك دكني تعين فرمود ) او باتفاق

راجہ گجسنگھ مرخص شد - و در جنگ خانجہان لودی مصدر  
تعدادات شایستہ گشت \*

ازانجا [ کہ حقوق رفاذاری او و پدرش مطمح نظر پادشاہ بود  
و او آرزوی قلعہ داری ( کہ بدون آن پایۂ راجگی اعتبار ندارد )  
داشت ] سال چہارم بقلعہ داری رنٹھپور از تغیر قلعہ دار خان  
چیلہ سر باندنی یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر  
از تغیر میرزا مظفر کرمانی چہرۂ عزت برافروخت - و پستور  
در رکاب شاہزادہ محمد شجاع بصوب دکن تعیین شدہ  
در محامرو پریزدہ مصدر ترددات شایان گردیدہ جوہر  
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعہ مزبور صورت  
نیست و شاہزادہ طلب حضور شد او پس از وصول پیشگاہ  
خسروانی سال ہشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نہم  
( کہ پادشاہ بدکن دررد نمودہ بہ تنبیہ ساہو بھونساہ سہ فوج  
بسررداری سہ کس تعیین ساخت ) او در زمرو تعیناتیانہ خاندوران  
بود - چون از وفور عنایت ولایت دھندیرہ بسیرورام برادر زادہ او  
مرحمت شدہ بود و او با جمعیتے رفتہ اندرمن زمیندار را  
ازانجا بر آوردہ و زمیندار مذکور پس از چندے انبوهے  
فراہم کردہ از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال  
دہم راجہ مذکور با جمعے ( کہ سرکردہ آن معتمد خان بود )

باستخلاص ولایت مذکور تعیین گردید - پس از وصول بدانجا  
 حصار سهرارا مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد  
 خان را دید - راجه مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار و عطای ولایت دهنده  
 بطریق وطن علم اعتبار بر افراشت - سال یازدهم ( که پادشاه  
 عزیزمت دارالسلطنت لاهور فرمود ) او بقلعه دارئی اکبرآباد  
 مامور گردید - سال دوازدهم در طبق حکم خزانه از اکبرآباد  
 بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانتهال وزیر خان بمحافظت  
 اکبرآباد و حراست قاعه آن مرخص شد - سال شانزدهم پس  
 از وصول موکب پادشاهی باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب  
 پنجهزاری سه هزار سوار مرتقی گشت - و سال نوزدهم از  
 اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار کام دل  
 بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان  
 مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب  
 نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بزد و بست آنجا  
 رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی  
 بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم ( که پادشاه  
 داخل اماکن نو ساخته شاهجهان آباد شد ) او از اصل و اضافه  
 بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار هزار سوار در اسپه سه اسپه  
 سرمایه عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

بحضور رسیده یک هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه  
 قرار یافته به همراهی شاهزاده اورنگ زیب پیکار قزلباش ( که  
 بمحاصره قلعه قندهار پرداخته بودند ) مباحی گشت - چون  
 تسخیر قلعه صورت نبهت سال بیست و سیوم حسب الطلب  
 همراه شاهزاده بعثت خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوری  
 پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سنه ( ۱۰۶۱ ) هزار  
 و شصت و یک هجری درانجا درگذشت \*

چون بقدم فدريت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت  
 خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگونهگون  
 نوازش سرپاژد ساخت - پسر کلانش راجه انورده است - که  
 احوالش جداگانه تظير پذیرفته - و دومین ارجن - در حین  
 حیات پدر بروشنهائی فردوس آشیانی ممتاز بود - ( روزه ) که  
 را در امر سنگه راتهور ملایت خان میر بخشی را در دربار پادشاهی  
 کشت ) او بجمارت پیش آمده دو شمشیر بر او مزبور  
 انداخت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق  
 بلغ و بدخشان تعیین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب هزاربی ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافه  
 صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافه پانصدی  
 هفتصد سوار بر بلندی اندوخته مکرر برکاب شاهزاده بهم  
 قندهار تعیین گردید - سال سی و دوم همراه مهراجه جسونت

سنگه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید  
و در جنگ ( که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر  
متصل اوجین (و داده) دست جلالت کشاده مردانه دار جان را  
نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب  
در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگده همراه دارا شکوه بود  
وقت نبرد دست جرأت بر کشاده قریب قور فوج شاهزاده  
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرچس  
( که در عهد خلد مکان نیز بذوکری میپرداخت - بعد فوت  
راجه ده لک روپیه ( که ازو مانده بود ) شش لک روپیه نقد  
و سوای آن جنس او بر راجه انورده و سه لک روپیه بارجن  
و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس  
مرحمت فرمود - گروهر داس برادر خرد راجه مذکور سال نهم  
اعلی حضرت بعد مقتول شدن چهار سنگه بذیل و مسخر  
گردیدن قلعه جهانسی بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال  
پانزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار مرتقی گردید - و سال  
بیست و دوم باضافهای متواتره تابینانش هزار سوار قرار  
یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب  
هزار و پانصدی هزار و دویست سوار تفوق جست - و بکرات  
بمسخر قندهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت  
خان بقلعه داری اکبر آباد سر بلندی اندوخته بمنصب دوازده

هزار و دريستم سوار پيرايۀ عزت پذيرفت - و سال سيم  
فوجداري آنجا ضميمۀ قلعه داري يافته هشتصد سوار در قابيضانش  
افزود شد - در جنگ سموگده بهراري سلطان دارا شکوه بود  
اما از عالمگير نامه مستفاد ميشود که در عهد خالد مکان هم  
سرگرم خدمات بود \*

### (۲) \* راجه بهار سنگهه بنديله \*

پسر راجه بر سنگهديز است - پس از جلوس فردوس آشياني  
ببحالي منصب دو هزاري هزار و دريستم سوار سر عزت  
برافراخته بهتر باضافۀ هزاري هشتصد سوار بمنصب سه هزاري  
دو هزار سوار سر باندی يافت - و در همين سال چون بمالش  
جبههار سنگهه ( که از دارالخلافه فرار نموده بود ) افواج تعيين شد  
او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گويدن - از آنجا ( که در  
مسخر ساختن قلعه ايرج مساعی جميله بکار برد ) بالتماس  
خان مزبور بعنايت نقاره سر بلند شده کوس ناموري نواخت  
و چون جبههار سنگهه بعجز گرائيده بعد عفو زلات پيشگاه  
سلطنت رسيد از محالات متصرفۀ او آنچه افزود از طلب او  
بود برخه بجاگير راجه مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سيوم  
( که پادشاه در صوبۀ خاندیس رسیده سه فوج بسورکردگی  
سه عمده جهمت تخریب ملک نظام الملک تعيين فرمود ) او

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطای خطاب  
 راجگی لوای ناموری برافراشت - و چون اعظم خان صوبه دار  
 دکن بر سر خانجهان لودی متصل بیر تاخت و محاربة عظیم  
 زد و داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش  
 در زد و خورد بهادر <sup>(۲)</sup> برادرزاده خانجهان رسیده سرش از تن  
 جدا کرده بار رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین  
 مدت با بتعیذاتی یساق دکن مامور بود \*

در محاصره و تسخیر قلعه دولتاباد از جلالت ذاتی و رشد  
 فطری در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقه  
 فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بزدگی بظهور آورد - و همچنین  
 در محاصره قلعه پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید  
 پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیذاتی خاندوران  
 ( که بظلمات برهانپور مامور بود ) اختصاص پذیرفت - و سال  
 نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو  
 بهوانسله تعیین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال  
 یانزدهم برکاب سلطان اوزنگ زینب بهادر از دکن آمده نعمت  
 ملازمت اندوخت - و در همین سال باصافه هزار سوار در اسبه  
 سه اسبه سربلند گردیده به تنبیه جنیت <sup>(۳)</sup> بتدیل ( که از نوکران  
 برسانگهدیو و ججهار سنگهه بود - و دریغولا دران مالک شیوه

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهادر خان ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] چنت -

سرتابی داشت ) رخصت یافت - پس از رسیدن بآن تعلقه چندمت  
 فتنه جورا طانت خود سرب نماد - چار و ناچار پیش او آمد<sup>(۲)</sup>  
 و سال هیزدهم بتعینات علی مردان خان اسپرالامرا بتسخیر  
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت  
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه  
 قرار یافته در رکاب سلطان مراد بخش بیساق بلغ و بدخشان  
 مرخص گشت - و در جنگ با اوزبکان و المانان پای کمی  
 نیارده در قنات بر جمعیت آنها دقیقه نامرعی نگذاشت  
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زیب  
 بهادر درانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه  
 شاهزاده دزبور معاونت نموده بسعادت آستانبوس فایز گردید  
 و سال بیست و دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بتسخیر  
 قلعه قندهار ( که قزلباش گرد گرفته بودند ) دستوری یافته  
 پس از معاونت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست  
 و چهارم باضافه هزاره ذات هزار سوار تابیلان او را دو اسپه  
 سه اسپه ساخته از تغیر سردار خان بجایگزینی چورا گذه  
 سوزازی یافت \*

و چون بآن نواحی رسید هر دیرام زمیندار آنجا ( که پدرش  
 بهیم فراین نام را ججهار سنگهه بعهد طلبیده کشته بود )



گریخته بانوپ سنگهه زمیگذار باندھو [ که بنابر ویرانی قلعه  
 مزبور بریوان نام جائے (۲) که چهل کروهی قلعه مزبور است )  
 میگذرانید ] یذاه بدن - راجه بهار سنگهه از بیست و پنج کروهی  
 بر سر ریوان تاخت - انوپ سنگهه تاب در خود ندیده با عیال  
 خون و هردیرام مسطور فرار گزیده بکوهستان نتونتهر رفت (۳)  
 راجه بریوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان  
 طلب بنام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سالی  
 عتبه خلافت گشت - و یک فیل و سه ماده فیل ( که از  
 اسباب زمیگذار باندھو بدست آورده بود ) از نظر پادشاه  
 گذرانید - و بار دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار  
 تعیین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه  
 باز سیوم بیساق مزبور دستوری پذیرفت - و در محاصره قلعه  
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نیل مقصود  
 باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم (خصمت  
 وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه ( ۱۰۶۴ ) هزار  
 و شصت و چهار هجری پیمانه حیات او لغویز شد - پادشاه  
 سجان سنگهه پسر کلان او را ( که احوالش علیحدہ نگارش  
 پذیرفته ) بجاننشینی و اندرمن پسر دیگر را بمنصب پانصدی  
 چهار صد سوار برنواخت - بیرون محوطه اورنگ آباد غربی

مايل بشمال پورگ بنام او آباد است \*

### \* راء مئز سال هادا \*

نبيرو راء رتن است - گوئي ناتهه پدر او با جئه لاغر  
آنقدر قوت داشت كه ميآن ذو شاخ درخت ( كه هريكه بگندگي  
چون ستون شاميانه متوسط باشد ) نشسته پا بريكه و پشت  
بر ديگر نهاده از هم جدا ميساخت - و بهمين زورهاي بيجا  
بيمار شد - و در زندگي پدر جان در باخت - چون سال چهارم  
جلوس فردوس آشياني راء رتن رخت زندگي بر بستم برسم  
راچوتيه ( كه هرگاه پسر كلان بميرد جانشيني پدر بارشد اولاد  
متوفى تعلق ميگيرد ) پادشاه او را بمنصب سه هزارى دو هزار  
سوار و خطاب راوي بر فواخته ولايت بوندي و كنكر و پرگنات  
آن نواحي ( كه وطن راء رتن بود ) بتيول او مرحمت فرمود  
و پس ازان ( كه او از بالا گهاٲ رسيده سعادت بار يافت )  
چهل فيل ( كه از جد او باقي مانده ) پيشكش گويان بنظر  
پادشاه در آورد - هيژده فيل ( كه قيمت آن ذو لك و پنجاه هزار  
روپيه شد ) در سركار مانده نتمه بار مرحمت شد - و بعدايت  
خلعت و اسب با زين نقره و عطاى علم و نقاره سرافتخار  
برافراخت - و پستر تعيينات صوبه دكن گرديده باتفاق خانزمان  
سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد از خبردارى مورچال

و بكمك رسیدن در هرطرف كه ضرور میشد و در آردن رسد  
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمك بظهور رسانید \*

شیه [ كه دكئیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان ( كه راو مزبور  
بحفاظت آن مقرر بود ) ریختند ] او پا قایم ساخته دست  
تجلد برکشاد - دكئیان بعد مقتول شدن بزادر زاده بهلول راه  
گریز سپردند - و سال هفتم در محاصره قلعه پریزده مصدر  
فیکوخدمتیها شد - سال هشتم ( كه صوبه دارمی بالاگهات بخانزمان  
مفوض گشت ) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال  
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیا داران  
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلد بهرانیپور  
راو همراہ خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و پست  
( كه سه فوج بهرکردگی سه عمده تقرر پذیرفت ) از انجمله  
فوج ( كه به سرداری خانزمان مقرر شده بود ) هر اولی آن راو  
مستور نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور  
هرگرم تنبیه اشقیا بوده جلائل کارها بتقدیم رسانید - و غایبانه  
باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار و سه هزار سوار مباہی  
گردید - و پس ازان سال چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال  
پانزدهم همراہ شاهزادہ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بحضور  
آمده بتسلیم سد سلطنت پرداخت - و همان سال در رکاب  
سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعین شد - و پس از معارفت

سال هیزدهم بعطای خلعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان دستوری پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را گذاشت نمود او بذایر ناسازگاری هوای آنجا یا وطن دوستی پیشاور درآمد - از حضور بمتصدیان اتک حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم ( که سلطان اورنگ زیب بدان صوبه <sup>(۲)</sup> تعیین یافت ) او بهمراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در نبردهای ازبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب الحکم پدر بذور محمد خان را گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار باخذ رتبی یافت در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بمهم قندهار ( که بتصرف قزلباش رفته بود ) روانه شد - و همراه رستم خان و قلیچ خان بجانب بهت تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده داد دلوری داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صوبه دکن ( که  
 بشاهزاده اورنگ زیب مقرر بود ) سر عزت بر افراخت - و در  
 فتح قلعه بیدر و کایانی مقرر با اهل دکن جنگها نموده  
 قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی  
 و یکم ( که فلک شعبده باز توطیه دیگر بر انگیخت - و سلطان  
 دارا شکوه باوصف ممانعت<sup>۱۱</sup> اعلی حضرت دست از خام خیالی  
 برداشته سزاولان شدید تعیین کرد - که امرای متعینه  
 دکن را زود روانه حضور سازند ) با آنکه سلطان اورنگ زیب  
 بمحاصره بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن  
 باقی بود نامبرده بخصمت شاهزاده روانه حضور گردید  
 و در جنگ میان هر دو برادر ( که متصل اکبرآباد ( و داده )  
 مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هراولی  
 دارا شکوه جلالت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج  
 قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران  
 آن فوج بقتل رسید \*

### \* راجه سیورام کور \*

پور بلرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر  
 کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامه یورش تتهه  
 بکار آمدند او پیش از پیش مورد التفات گردید - بعد سریرآرائی  
 بمنصب در خور سرفوازی یافته مملکت دهندیره ( که عبارت

از بعضی برگذات سرکار سارنگپور مالوه است ) بطریق وطن  
 بنام او مقرر شد . تا سال دهم بهزار و پانصدی هزار سوار  
 رسید - چندی بقلعه دارمی آسیر نامور بود - سال هیزدهم ازانجا  
 معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلغ  
 و بدخشان نامزد گشت - و پس از آن بتقریبی بحضور رسیده  
 سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت - سال  
 بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون  
 مناقشه عبدالعزیز خان بانذر محمد خان بمسامع سلطانی  
 رسید بنابر حزم گزینی جمعی بتعییناتی کابل چهره امتیاز  
 برافروختند - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت - سال  
 بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوای کامرانی افراشته همراه  
 شاهزاده محمد اورنگ زیم بیساق قندهار<sup>(۲)</sup> تعین گردید - سال  
 بیست و پنجم چون راجه بیتلهداس عم او در گذشت  
 او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار  
 و خطاب راجگی چهره مباحات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده  
 مذکور بمهم مسطور تعین گردید - سال بیست و ششم همراه  
 شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بر بست  
 و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعه بست رفت  
 سال بیست و هشتم بهمرای سعدالله خان جهت انهدام قلعه

چیتور گام جلادت برداشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر  
 خدمت قلعه دارمی ماند و لوی بلند (تبگی برافراشت - و در  
 جنگ سموگده ( که در هراولی دارا شکوه جا داشت ) مطابق  
 سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت  
 بکار برده مقتول گردید \*

### \* راجه اندرمن دهندیره \*

( ۲ )

شعبه ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بندیل و پنوار  
 با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهراسارنگپور  
 مالوه است - که در دفتر سهراسار<sup>(۳)</sup> حاجی مینوشتنند - در عهد  
 عرش آشیانی راجه جگمن دهندیره شرف ملازمت در یافت  
 در وقت فردوس آشیانی ولایت دهندیره بسیورام برادر زاده  
 راجه بیتلهداس کور مرحمت شد - او با جمعیت رفته جبراً و قهراً  
 باخراج راجه اندرمن ( که در آن وقت قابض زمیندارمی آنجا  
 بود ) پرداخت - او پس از چند جمع کثیر فراهم آورده  
 از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابراین سال دهم  
 جاوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتلهداس با فوج شایسته  
 بمالش او تعیین یافتند - و رفته حصار سهراسار را گرد گرفتند

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] که شعبه ایست ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] سهراسار - و نسخه

[ ب ] شهباز \*

راجه مذکور زينهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب  
 حکم در قلعه جنير محبوس گرديد - در سال ( که عالمگیر  
 پادشاه از دکن بعزيمت عيادت پذير والا قدر اراده نهضت  
 بهندوستان نمود ) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار  
 چهار چهر کامراني بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان  
 پيش پيش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه  
 جسونت سنگه بعنايت علم و نقاره کوس ناموزي نواخت  
 و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بهمم بنگاله دستوري  
 پذيرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهي سرگرم بود - تا آنکه  
 بملک فدا پيوست \*

### \* رام سنگه \*

ولد کرههسي (آهور همشيره زاده) رانا جگت سنگه است  
 پدرش بنوکري پادشاهي امتياز داشت - نامبرده اواخر سال  
 سيزدهم فردوس آشياني ببارگاه سلطنت آمده دولت بار  
 اندوخت - و بمنصب هزار و ششصد سوار سرفرازي يافت - سال  
 چهاردهم باضافه يكصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب  
 هزار و پانصدي هشتصد سوار چهار چهر عزت بر افروخت - سال  
 نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتخمين بلخ و بدخشان  
 تعيين يافت - و پس از رسيدن بلخ چون بهادر خان و اصالت



خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دریست سوار سر بلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزاده مذکور بمهم مسطور نوبت دوم راهی گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سر بلندی اندوخته باتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصوب قلعه مذکور لوائی عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعه دست دامن همت بر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتذبیله زمیندار سري نگر ( که در کوههای شمالی دارالخلافه شاهجهان آباد است ) گام جلالت بر نهاد - در جنگ سموگنده مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری در هراولی دارا شکوه قرار یافته وقت زد و خورد دست جلالت کشاده پاس نمکخوارگی از دست ندان - و مردانه وار ته تیغ خوج مقابل درآمد \*

### • روپ سنگهہ راتھور •

نبیرہ کشن سنگهہ راتھور کہین برادر حقیقی (اجہ سورجسنگهہ چون ہریسنگهہ عم ار سال ہفدہم جالوس فردوس آشیانی جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاہ روپ سنگهہ برادر زادہ اورا بےعطای خلعت و اضافہ منصب و عزایت اسپ با زین نقرہ سرافراز ساختہ کشن گذہہ وطن عمش بتیول اور مرحمت نمود - سال ہیژدہم در جشن صحت بیگم صاحبہ صبیئہ کلان پادشاہ ( کہ بغابر رسیدن شعلہ شمع بدامان و سوختن بدن چندے کسلمند بود ) از اصل و اضافہ بمنصب ہزاری ہفتصد سوار مقتدر گشت - سال نوزدہم ہمراہ شاہزادہ مراد بخش بٹھخیر بلخ و بدخشان کمرہمت بہت - و پس از رسیدن ببلخ چون نذر محمد خان والی آنجا بے ملاقات شاہزادہ راہ فرار سپرد و بہادر خان و اصالت خان بگفتہ شاہزادہ در تعاقب او روانہ شدند او از کار طلبی بے اجازت ہمپائی آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تغبیہ کردہ المانان ( کہ مکرر واقع شد ) در جلدوی مساعی جمیلہ سال بیستہم از اصل و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار لوای کامرانی افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چہرہ امتیاز افرخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافہ بمنصب

دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار سرفرازی یافته همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت برکمرزد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب زمین داور شتافته در جنگ قزلباش تردد نمایان بکار برد - و سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافه هزار و سی و پانصد سوار و عنایت نقاره بانند آوازه شده نوبت دوم برکاب شاهزاده مذکور بمهم قندهار دستوری یافت - و سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه علامی سعدالله خان بانهدام قلعه چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه سوار اختصاص گرفت - و برگشته ماندلگده سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد و یک سوار بجاکیر او تن شد - در جنگ سموگده بهرادلای دارا شکوه اختصاص داشت - در ائذای زد و خورد داد جسارت داده از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته در بروی فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاتبت پیاده شده که فیل سوارچی خاص باراند آنکه ریسمان عماری را مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

بمردم سرکار خود تاکید فرمود ( که زنده دستگیرش نمایند )  
 مردم او را فرصت نداده مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت  
 و هشت هجری ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگه در عهد  
 عالمگیری بمنصب سه هزار و سیصد سال سی و پنجم همراه  
 ذوالفقار خان بتسخیر قلعه چنچی شتافت - چون نوبت  
 سلطنت بخلد منزل رسید سرداری و طنش کشن گذهه براجسنگه  
 مخاطب براجه بهادر ( که تغائی سلطان عظیم الشان میشد  
 و در کابل بامیداری ریاست همراه خلد منزل بود ) تقرر  
 پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزار و سرفرازی یافت - در حالت  
 تحریر بهادر سنگه پسر خود راجه بهادر دخیل وطن است \*

### \* رستم خان مقرب خان \*

از قوم چرکس است - در دامنه البرز کوه ساکن - و بیشتر  
 خیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکنی شده نام بهری  
 و سرداری برآورد - و بخطاب مقرب خان مخاطب گردید  
 سال سیوم جلوس فردوس آشیانی ( که دکن محل ورود آن پادشاه  
 گشت ) او ( که میر شمشیر نظام الملک بود ) در مقابل افواج  
 پادشاهی گشت و واگشته میکرد - چون نظام الملک فتح  
 خان پسر ملک عنبر را ( که وکیل و سپه سالار او بود ) مقید  
 ساخت سرداری سپاه بوی مقرر گردانید - و حمید خان حبشی را  
 وکیل نمود - و بعد چند فتنه خان را از قید برآورد

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري بار مغوض داشت - مقرب  
 خان ازین سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته باراده نوکری  
 پادشاهی سال چهارم باعظم خان ملتجی گردید - پس ازان ( که  
 این معنی بعرض پادشاه رسید ) درجه استحسن یافت  
 فرمان استمالت صادر شد - ماناجی درپیه ( که پیشدست  
 ار بود ) نزد اعظم خان آمده بمراسم تهایی بحصول اطمینان  
 پرداخت - پستتر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهی  
 روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت قا گذار اردو استقبال  
 نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهی خلعت و خنجر  
 مرصع و چهار اسپ و دو فیل نرو ماده و یک لک روپیه نقد  
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد  
 و منصب پنجهازاری ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش  
 ( که از صد کس افزون بودند ) درخور هریک تجویز نموده  
 بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کتوه  
 و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بار  
 عنایت فرمود - و بعد چندی پیشگاه سلطنت رسیده باستلام  
 سده سنیه و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهل کتاره  
 و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار  
 روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ماهی<sup>(۲)</sup>

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی  
بنواح اکبرآباد رخصت سنبل ( که در تیول او مقرر شده بود )  
یافت . و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموری اندوخته همراه  
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که پیشتر مرصی افواج  
متعینه بگوشمال ججهار سنگه بندیله تعیین گردیده بود ) دستوری  
پذیرفت . سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک  
عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول  
ملازمت پرداخته هنگام معارفت از دکن برخاست جاگیر  
کام اندوز گردید . سال یازدهم در هنگامی ( که پادشاه متوجه  
جانب سورون شده ) از استلام عقبه خلافت نموده بگونهگون  
عنایت مشمول گشته بجاکیر مرخص گردید . و سال سیزدهم فیل  
برای او از حضور بارسال در آمد . سال پانزدهم در ایامی ( که  
لاهور مقر موکب پادشاهی بود ) بحضور رسیده همراه شاهزاده  
مراد بخش ( که بتذبییه جگت سنگه زمیندار جمو معین بود )  
بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه از سعی موفوره  
کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزاده مزبور  
آمده بدولت آستانبوسی جبین عقیدت را نورآگین گردانیده  
و برکاب شاهزاده دارا شکوه ( که بمدد قلعه قندهار مقرر شده بود )  
رخت عزیمت بر بخت - و بعنایت خلعت و اسب با یراق  
طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او ( که پنجهزاری

پنج هزار سوار بود ) دو اسبه سه اسبه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاکگیر ترخیص پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام بارگاه دولت بسته آمده پس از چندی بجاکگیر رفت \*

ازانجا ( که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود ) سال فوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و یستر حسب الحکم جهت امضای زمینستان در رهتاس مانده در هنگام بازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیه ارادت را روشن نمود - و سرداری جوانغار شاهزاده بزم او قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف فاضلمندی پدر والا قدر دل نهان بودن آن نواح نشد سعدالله خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعی ببند و بهست اندخود و مضافات آن کهیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با المانان زد و خورد نموده (ایت فیروزی برافراشت - و در جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسبه سه اسبه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان حسب الحکم را گذاشته معارفت نمود او نیز بحضور رسیده رخصت جاکگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

سلطاني در اماکن نوتيار شاهجهان آباد حاضر شده بعنايت خلعت مخلع گرديده برخصنت جاگير گام انصراف برزد - پستر  
 بكمك اميرالامرا بصوى كابل راهي گشت - سال بيست و دوم  
 چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواحي قندهار مسموع گرديده  
 مناشير طلب بزام سرداران صادر شد او از كابل آمده همراه  
 شاهزاده محمد ادرنگ زيب بهادر بجانب قندهار طريق اخلاص  
 پيمود - و سر كردگى چنداول بار متعلق شد - و پس از  
 رسيدن دران نواحي بكمك قليچ خان بجانب بست شتابيده  
 در محاربة قزلباش پا قايم كرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس  
 از فرار آنها ارايهاي توپخانه را ( كه از غلبه سراسيمگي گذاشته  
 رفته بودند ) با اسب و نيزه و بندق بسيار گرفت - و در جايزه  
 اين حسن خدمت سال بيست و سيوم تتمه تابينانش دو اسبه  
 سه اسبه گرديده بخطاب فيروز جنگ چهره ناموري برافروخت  
 و در همين سال بحضور رسيده يازده توپ خرد ( كه با ارايه  
 از غنيم گرفته بود ) از نظر پادشاه گذرانيده بعنايت خلعت  
 و جيعه و جمدهر مرصع با پهل كتازه و شمشير مرصع و از اصل  
 و اضافه بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه  
 و عطاي اسب با زين طلا و فيل با يراق نقره و ماده فيل  
 كلاه گوشه افتخار بمهر برين رسانيده - سال بيست و پنجم



باز همراه شاهزاده مصطور بیساق مذکور گام جلالت پیش نهاد  
 و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیری مصاعفی جمیله  
 بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه  
 باز بدان مهم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره  
 قریب بود باشاره شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم  
 بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود  
 بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت  
 از انجا ( که فتح قندهار ملتوی ماند - و شاهزاده حسب الحکم  
 مراجعت نمود ) او باشاره شاهزاده قلعه بست را ویران نموده  
 و اسباب باقی مانده را سوخته راهی گردید - سال بیست  
 و هشتم همراه جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور  
 مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب  
 شش هزار و شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه  
 سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داری  
 کابل از تغیر بهادر خان باقی بیگ منصوب گشت - و بلده کابل  
 و پشاور در تیول او مرحمت گردید - <sup>(۲)</sup> ادخر سال سی و یکم  
 از انجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگده  
 ( که مابین خلد مکان و دارا شکوه ( در دان ) بهمراهی سپهر شکوه  
 در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوبی بکار برده مطابق

سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجري مردانه دار بزخم  
تفنگ جان بجان آفرين سپرد \*

### • راجه افروده کور •

پسر کلان راجه بيتهلداس است - چون پدرش بفروداري  
اجمير سرفراز شد او بنيايت پدر بتعلقه مسطور ميپرداخت  
سال نوزدهم جلوس فردوس آشياني از اصل و اضافه بمنصب هزار  
و پانصدي هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال بيست  
و چهارم بعتاي علم شادكامي اندوخت - سال بيست و پنجم  
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري  
سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب راجگي و عطاى نقاره  
و اسپ و فيل درجه پيماي اعتلا گرديد - و قلعهداري رندهپور  
از انتقال پدرش باو تفويض يافت - پستتر بهمراهي شاهزاده  
محمد اورنگ زيب بهادر ( كه بار دوم بيساق قندهار نامزد  
شده بود ) دستوري پذيرفت - و پس از مراجعت سال بيست  
و ششم بتيول خود رخصت يافت - پس ازان همراه شاهزاده  
دارا شكوه بمهم قندهار راهي گشت - و بعد وصول دران نواح همراه  
رستم خان بهادر فيروز جنگ درانه بهت شد - و سال بيست  
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چيتور  
و تاديب رانا نطاق عزيزمت بر كمر همت بهت - سال سي و يكم  
چون سلطان سليمان شكوه باتاليقي ميرزا راجه جهت دفع شجاع

( که مصدر حرکات لغو گردیده بود ) تعیین گردید او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفرازی یافته بهمراهی سلطان<sup>(۲)</sup> مذکور اختصاص گرفت و پس از سریر آرائی خلد مکان بدوامت ملازمت پیوسته سال اول جلوس بهمراهی محمد سلطان ( که بمهم شجاع تعیین گردیده بود ) استبعاد پذیرفت - درین ضمن بذابریماری چند در اکبر آباد توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از روانگی از معتقر الخلافه مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجری جهان گذران را گذاشت \*

### \* راجه راجروپ \*

پور راجه جگت سنگه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم جلوس فردوس آشیانی بغوجدارمی کوه کانگره سرفرازی یافت و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد مفع جراثم پدر همراه او بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگی و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سر عزت برافراشت - و بضبط قاعه چوبین ( که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده اودا بمحافظت آن باز گذاشته بود ) سرفراز گردیده از جمله هزار

و پانصد سوار و دو هزار پیاده ( که بکمک پدرش مقرر شده بود )  
 اجرای تذکراه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل  
 قرار یافت - و در همین سال بتعینائی شاهزاده مراد بخش  
 ( که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود ) اختصاص  
 گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور  
 گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حواله داد شد - و از  
 اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت  
 جمدهر مرصع و گوشواره مرادید گوی سبقت از اقران برد  
 و دران ایام بکرات با اوزبکان و المانان ( که باراد دست بود  
 جوق جوق دران نواحی متواتر آمد و شد داشتند ) بآریز و ستیز  
 پرداخته رهگرای عرصه فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثری را  
 مقتول گردانید - سال بیستم<sup>(۲)</sup> باضافه پانصد سوار سرافندخار  
 برافراشته بعطای نقاره کوس شادکامی نواخت - و در همان ایام  
 از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان  
 با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ  
 می انداختند - روزی ( که جانب دایره او صف بسته ایستادند )  
 او بنابر رفور حماسه بر سر آنها دوید - و جنگ سخت  
 در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم  
 برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

( که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند ) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه دارمی که مرد از تغیر خلیل بیگ مباحات اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی یافته همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت - و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود - و پس از معارفت از آنجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد - و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصره آن از لوازم جانفشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد سال بیست و نهم بر طبق فرمان از که مرد روانه شده باستلام عتبه خلافت ناصیه بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور روانه شد او ( که حسب طلب پیش از جنگ از وطن رهایی گردیده بود ) مابین دهلی و سرهند با او برخورد - و بغسون و فسانه او بدام رفاقت در آمد - پس از آن ( که دارا شکوه بدارالسلطنه رسیده عزیمت ملتان نمود ) او نقوش بے اتبالی از ناصیه حالش خوانده بهبهانه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائی گزید - پشتر از نیک اندیشی از وطن آمده بر کنار بیاه بخلیل الله خان ( که در تعاقب دارا شکوه بود ) پیوسته بوسیله سفارش او بملازمین عالمگیری ( سیده ناصیه خجالت و انفعال به زمین

عجز و ابتهال سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و سوار مهابی گشته بتهانه داری موضع زچاندی سرحد سری نگر ( که سلیمان شکوه از آله آباد روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردد - و بذابر انتشار افواج عالمگیری نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت ) (خصت یافت - که ببند و بست بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه بر آمدن سلیمان شکوه باشد - و پس از آن برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهر ادلی فوج طرح دست راست تعیین شد چون کوکلا پهاڑی پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیداهای خود را ( که در کوه نور دی چالاک بودند ) از عقب کوکلا پهاڑی بر آورده خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیله دیده بیباکانه از مورچال بر آمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهی پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایره حرب و آدیزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا بر جا بود که دارا شکوه از همت باختگی راه فرار برگزید - و چون پرتھی پت زمیندار سری نگر از کوه اندیشی و بیهوده کوشی سلیمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمع حمایک و اعانت او می نمود راجه در سال دوم با فوج از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سری نگر تعیین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متذنبه

نگشته در نگاهداشتن از اصرار نماید ولایت ادرا پی سپهر تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست از بر نداشتن تربیت خان و رعندان از خان نیز تعیین گشته کار بران بومی تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجی گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بهکارسمت سرحد غزنین از تغیر سید شهابت خان دستوری یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه ( ۱۰۷۱ ) هزار و هفتاد و یک هجری باجل طبعی زندگی بسپرد - چون پدر خود خالی از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصله درست داشت برادر خردش بهار سنگه ( ۲ ) که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر ترددات شده عمره بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیری بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت ) از پیشگاه خلیفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموری اندرخت - مدتها در چوکیداری غور بند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بهرودین ( ۳ ) محال وطنش ( که غریبی تاراگده است ) هر که راجه باشد مرید خان می نالد \*

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بهار سنگه ( ۳ ) نسخه [ ب ] بهرودین •

## \* راجه رگنا ته \*

از پیش آوردهای سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشتیانی بخطاب رأی و عطای تلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافه در خور بر منصب و دفترداری خالصه و تن چهره اعتبار برافروخت - و تا سال <sup>(۲)</sup> بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزارری دو صد سوار گایاب گردید - سال سیم بعد انتقال سعدالله خان به رحمت خلعت و اضافه در صد سوار و خطاب رای رایان برنواخته شد قرار یافت که تا تعیین دیوان اعلی امور کلی و جزوی دیوانی را بعرض خردوانی میروسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود ( که امور سلطنت بقبضه اقتدار عالمگیر پادشاه درآید ) نابرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمره اهل قلم بملازمت پادشاهی پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب راجگی سرمایه مباحات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلی سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیری مطابق سنه ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجری کار کزان تقدیر طومار حیاتش را در پیچیدند \*



## \* رحمت خان \*

حكيم ضياء الدين پسر حكيم قطبا برادر حكيم ركنای  
كاشي ست - كه از شاهپير اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز  
صحبت او با شاه عباس ماضي كوك شده شاه مكرر بمنزل او پرتو  
ورد افكند - پستر بملاحظه بے التفاتی شاه در عهد عرش آشياني  
بهندوستان آمد - درين باب اين بيت گفته \*

\* گر فلک يك مبدع با من گران باشد سرش \*

\* شام بيرون ميردم چون آفتاب از كشورش \*

در عصر خسرو مزبور و جنت مكاني باسردگي ميگذرانيد - خان  
مزبور [ كه دختر كوچك طالبای آملی ( كه ستي خانم پرورش  
كرده بود ) در حباله نكاح داشت - و ستي خانم زن نصيرا برادر  
حكيم ركنای ميشود ] بدین تقريب بشرف عنايت فردوس آشياني  
اختصاص يافته سال چهاردهم از تغير مير خان دادرگمی  
كرکيراق خانه و خطاب و انعام ماده غيل سر بلندي يافت  
سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه  
سوار مياهي گشت - سال بيست و دوم بتفويض خدمت  
دادرگمی داغ و سال بيست و چهارم باضافه صد سوار چهره  
عزت برافروخت - سال بيست و هفتم از تغير مير بخشي  
بدیواني و دادرگمی كركيراق خانة صوبه احمدآباد افتخار يافته  
سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری  
اعلی حضرت ( که سلطان مراد بخش توطیه سلطنت برانگیخته  
سکه و خطبه بنام خود کرد ) خان مزبور (فاتت شاهزاده گزید  
و پس از گرفتار شدن شاهزاده مذکور بملازمت عالمگیری  
پیوسته بمنصب دو هزار و سه صد سوار و تفویض دیوانی  
گجرات سرشته اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه  
بأحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما  
در همپائی تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر  
مجدداً مشمول عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی  
سرکار (دشن رای بیگم و پستر بدیوانی بیوتات مطرح انظار  
الطاف گشت - سال هشتم مرحله نیستی پیمود - عبدالرحیم  
خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمی یافتند \*

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه  
گذشت اختتام از خاتمه کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین  
پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از  
مردم آنجا رو تافته بملک کچه شتافت - و در مردم آنجا  
مرور ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون  
نام زمیندار دهادر مضاف ولایت مذکور ( که از سابق مرهون  
احسانهای دارا شکوه بود ) بگرمی پیش آمده در خانه خود

برد - درین ضمن اهلیه دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن  
 ثابوت او بظاهر چند کس ( که همراه بودند ) نیز جدا ساخت  
 و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق  
 بدرقه برادر خود را با چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو  
 منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون  
 کیفیت نیکو خدمتی بر اجه جیستگه و بهادر خان کوکه ( که  
 بتعانتب او بر طبق امر پادشاهی معین بودند ) برونوشت - آنها  
 بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید  
 در همین بساده لوحی فریفته وعدهای دافریب خلد مکان گردیده  
 همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحہ سینه می نگاشت - با آنکه  
 هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن  
 بے محابا با معذردے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده  
 نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت  
 هجری در منزل متھرا پادشاه اورا طلعب داشته بحسن تدبیر  
 دستگیر ساخت - ابتدا در قلعه سلیم گدھے داشته بعد چنده  
 بحسن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سرس بائی نام  
 محبوبه اورا نیز رفیق زاریه بیکسی او گردانید - سال پنجم  
 جالس بتقریب خون علی نقی ( که مراد بخش در احمدآباد  
 بے ثبوت گناه ریخته بود - و ورثه مقتول بدعوی برخاستند )  
 بقصاص شرعی رسید \*

\* ای دای بهر بهانه کشتند \*

\* تاریخ است \*

## \* راجه تودرمل \*

شاهجهانی - ابتدا در رفاعت افضل خان بود - بعد فوت او  
 سال سیزدهم بخطاب رائی و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری  
 سرکار سپهرند قامت قبلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری  
 لکھی جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین  
 پادشاهی گشت سال پانزدهم بعفایت خلعت و اسب و فیل  
 مباحات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از  
 اصل و اضافه بمنصب هزار سوار دو اسبه سه اسبه کارش  
 بدلندی گرائید - سال نوزدهم باضافه پانصدی دو بیست سوار  
 دو اسبه سه اسبه نوازش یافته بسپهرند دستوری پذیرفت  
 سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسبه سه اسبه بر منزلتش  
 افزود - و رفته رفته تعلقه او بانضمام سرکار دیبالپور و پرگنه  
 جالندهر و سلطانپور افزوده حامل هر ساله آن بپنجاه لک روپیه  
 رسید - و او از قرار واقع از عهده پرداخت آن برآمد - بنابران  
 سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار دو هزار  
 سوار و خطاب راجگی درجه امتلا پیمود - سال بیست و سیوم  
 بعطای علم لوائی کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگده  
 چون دارا شکوه راه گریز سپرده بسپهرند رسید و او از راه  
 احتیاط بالکھی جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

( که در بعضی مواضع مدفون بود ) بدست داراشکوه درآمد  
و در عهد خلد مکان چندی بفوجداری آثاره میپرداخت  
سال نهم مطابق سنه ( ۱۰۷۶ ) هزار و هفتاد و شش هجری  
به نیستی سوا شتافت \*

### \* واو کون بهورقهیه \*

پسر (ار سوز است - بعد فوت پدر سال چهارم جاوس  
فردوس آشیانی بمنصب دو هزار و سوار و خطاب زوی  
و مرحمت بیکانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - اراقل  
سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق  
وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون  
خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز  
مراجعت نمود - بستر تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعه  
دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصره قلعه  
پریزده نیز نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - پس از فوت  
مهابت خان بتعیفاتی خاندوزان صوبه دار برهانپور اختصاص  
یافت - سال هشتم ( که موکب سلطانی ظلال افکن ساحت  
دکن شد - و سید خانجهان بارهه برای تخریب ملک بیجاپور  
مرخص گردید ) او را در همراهیان خان مزبور برنوشتند - سال  
بیست و دوم بخدومت قاعداری دولت آباد از تغیر سیادت  
خان و اضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار سوار

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بفزونی پانصدی  
 ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رایت اعتبار  
 بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب  
 سه هزار و دو هزار سوار سرمایه کامرانی اندوخت - و پس ازان  
 ( که قلعه دولت آباد بسطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد )  
 اضافه پانصدی پانصد سوار ( که بشرط قلعه داری دولت آباد  
 بود ) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار  
 جوار صوبه خجسته بنیاد ( که شمالی آن سرحد ملک بگلانه  
 و جنوبی کوکن و غربی بعضی دیهات کوکن و شرقی فاسک  
 واقع شده - و بندر جیول از سمت - و سری پت زمیندار آنجا  
 طریق خود سری می پیمود ) نوشته داد حسب تجویز شاهزاده  
 مزبور ببحالی اضافه مسطور و تذخواه سرکار جوار بجمع پنجاه  
 لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - او از  
 شاهزاده مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد  
 جوار رسید - زمیندار مذکور قاب مقاومت نیاروده باطاعت  
 در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور نموده خود  
 گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان  
 معارفت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد \*

چون در ایام بیماری اعلیٰ حضرت تسلط دارا شکوه از حد  
 گذشته بود امراء ( که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

اورنگ زیب <sup>(۲)</sup> تعیین شده بودند ) حسب الطلب روانه حضور گردیدند . او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن برآمده بوطن خود شتافت . بذابراں سال سیوم عالمگیری امیر خان خوابی . بحدود بیکانیر تعیین شد . پس از وصول بدان حدود نامبرده باعثدار پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت و بانوپ سنگه و بدم سنگه پهران خویش بدولت آستانبوس کامیاب گردید . و بمنصب سه هزار و دو هزار سوار سرفراز گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت . سال نهم <sup>(۳)</sup> همراه دلیر خان داؤد زئی <sup>(۴)</sup> بتنبیه زمیندار چانده رفته چون مصدر تقصیر شد مورد عتاب گردید . و سرداری قوم او ریاست رطنش بانوپ سنگه پهرش مرحمت شد . و بعنایت منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار بر نواخته آمد از ممر موقوف آمدنی جاکیر پریشانی عاید حالش گشت بخجسته بنیان آمده نشست . سال دهم مطابق سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت هجری چشم از تماشای جهان پوشید بیرون محوطه بلد اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب پور بنام او آباد است . او چهار پسر داشت . انوپ سنگه

---

( ۲ ) نسخه [ ب ] اورنگ زیب بهادر ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بدم سنگه

( ۴ ) نسخه [ ب ] داوڑی - و در [ بعضی نسخه ] داوڑی .

(۲) د پدم سنگه و کيسر سنگه و موهن سنگه - سه اخير لاولد  
فوت کردند \*

گویند بر موهن سنگه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت  
ازین جهت مکهود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي  
میر توزک شاهزاده ( که آهوی او رم کرده در دایره موهن سنگه  
رفته بود ) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر  
حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگه را  
مجروح نمودند - پدم سنگه اگرچه با برادر اخلاص نداشتن  
اما بمنوح این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام  
ساخت - و موهن سنگه را در پالکی برداشته روانه خانه او شدند  
در عرض راه کارش با تمام گرائید - انوپ سنگه از ابتدا تعیقات  
مستاق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه  
در دست چپ بود - سال هیزدهم بالتماس خان مذکور  
بخطاب راجگی سر عزت برافراشت - سال نوزدهم ( که  
بهرداجی دلیر خان داود زنی مصاف با دکنیان صورت بمن )  
نامبرده در مثل چنداولی جا داشت - سال بیست و یکم  
او را بحراسه خجسته بنیان برگذاشته بودند - دران سال  
سیوا بهونساء گرد بلده مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده  
با فوج همراهی متصل پوره خود برآمده ایستاد - درین ضمن



( ۲ )

خاندان جهان بهادر ( که دران سال ناظم دکن بود ) در وقت رسید  
و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم <sup>(۳)</sup> بقلعه دارمی نصرت آباد  
سکر و سال سی و سیوم از تغیر راو داپت بندیده بحر است <sup>(۴)</sup>  
متیاز گده اودنی مامور شد - سال سی و پنجم از انجا <sup>(۵)</sup>  
معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان  
سرداری وطنش بهسرار سروپ سنگه ( که هزاری پانصد سوار  
منصب داشت ) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر  
بتقدیم خدمات می پرداخت - بعد او پسرش انند سنگه  
و نبیره اش زورآور سنگه حکومت وطن سرانجام دادند - در  
حالت تحریر گنج سنگه متبنای زورآور سنگه که هم قوم است  
بدان قیام دارد \*

### ( ۶ ) \* راجه سجان سنگه بوندیده \*

( ۷ )

پسر راجه بهار سنگه است - در حین حیات پدر از  
روشناسان اعلیٰ حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش  
خوت نمود سال بیست و هشتم <sup>(۸)</sup> جلوس او از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزار و سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] رفت ( ۳ ) نسخه [ ب ] بملقداری ( ۴ ) نسخه [ ب ]

شکر - یا بهکر باشد ( ۵ ) در [ بعضی کتب تاریخ ] ادونی آمده ( ۶ ) در

[ بعضی جا ] بندیده ( ۷ ) در [ بعضی جا ] بهار سنگه - و در [ بعضی جا ]

بهار سنگه ( ۸ ) نسخه [ ب ] هفتم \*

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش  
 بتادیب زمیندار سری نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره  
 بلند آوازه گشت - و سال سییم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد  
 سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و پستتر حسب الطام  
 بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج  
 دکن باشد تعیین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب  
 در اثنای نبرد رو تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس  
 از چندی از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب  
 مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست  
 راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع  
 بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او  
 مامور شد نامبرده هم داخل کمپان شاهزاده مزبور گردیده  
 رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال  
 چهارم با فوجی از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار  
 و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعی که داشته  
 نمی توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان  
 باری ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا  
 آریزشهای نمایان نموده نام بمردانگی برآورد - و در سال  
 هفتم همراه میرزا راجه جیسنگه بصوب دکن دستوری پذیرفت  
 و در محاصره قلعه پورندهر لازمه نیکو بندگی بتقدیم رسانید

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار و پانصد  
سوار در اسبه سه اسبه سرمایه ناموري اندوخت - پستور  
در نبردها با افواج عادلخانيه مکرر مصدر شیوه جانشیاری  
گردیده سال نهم همراهی دلیر خان بیساق آلکای چانده ( که  
متصل برار واقع شده ) متعین گردید - سال یازدهم مطابق  
سنه ( ۱۰۷۸ ) هزار و هفتاد و هشت هجری در دکن بدیار  
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او  
( که بعد فوت پدر خون بهار سنگه در عهد اعلی حضرت  
بمنصب پانصدی چهار صد سوار سرفرازی یافته سال  
بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار  
سری نگر تعین گردید - و سال سیم بیساق دکن نزد سلطان  
محمد ادرنگ زیم بهادر دستوری یافت - و در عهد خلد مکان  
سال اول باتفاق سبکون بندیده به تغبیه جنیت بدیده مامور شده  
پستور تعینات دکن گشته همراه میرزا راجه جیسنکه بتقدیم  
خدمات می پرداخت ) بافرونی منصب و خطاب ( اجگی و عطای  
وطن در قبول سرمایه کامیابی اندوخت - در اوان صوبه داری  
خانجهان بهادر چنده تمانه داری گلشن آباد داشت - چون  
سال نوزدهم ( روزگارش بسرآمد جسونت سنگه نام پسرش ) که  
در وطن بود ( بخطاب ( اجگی و حکومت وطن فایز شد - و آخر  
همان سال با فوج شایسته بدکن آمده بملازمت پادشاهی

پیدوست - و سال بیست و یکم به تذبیه پهران جنیت بندیده  
 ( که در نواح بندیل کهند مصدر فساد بودند ) معین گردید  
 سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش  
 بجانب بیدجپور شتافت - وقت رخصت بعد از خلعت  
 و نقاره کوس بلند (تنگی برنواخت - و در یورش قلعه ملکپور  
 (۲)  
 تردد نمایان نمود - سال سیّم بقرارگاه اصلی منزل گزید - پس از  
 اگرچه پسرش بهگونت سنگه بخطاب راجگی و مرزبانى وطن  
 سرفراز گردیده بود اما سال سی و یکم فوت نمود - بنابراین  
 بدخواست رانی امرکنور جدّه او سربراہی تعلقه مذکور بنام  
 (۳)  
 اودی سنگه ولد پرتاپ سنگه ( که سلسله نسبش برآچه مدهکر  
 منتهی می شود - و پرتاپ سنگه بیک قریه پرگنه اوندچه  
 بهر هی برد ) مقرر شده بخطاب راجگی سربرافراخت - سال  
 سی و سیوم از وطن آمده باسلام سدّه سنیّه پرداخت - سال  
 چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی  
 هزار و پانصد سوار لوای کامیابی افراخته بقاعه دارى کهیلدا  
 ( که به سخرلنا مخاطب شده ) ممتاز گشت - و پس از ارتحال  
 خادمگان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعه مذکور را  
 بمرهته سپرده راه وطن گزید - پس از پرتی سنگه پسرش

(۴) در [ موضع نخبه ] ملکپور (۳) در [ کثر نخبه ] سرفرازی \*

( ۲ ) و پستر سانول سنگهه نبيره اش زمينداري اوندچهه سوبراه نمودند - در حالت تکرور پنجم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور دخیل است \*

### • راجه دیبی سنگهه بنديله •

پسر راجه بهارتهه است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشیانی بمنصب در هراي دو هزار سوار و خطاب راجگی مورد مراحم شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش ججهار سنگهه تعیین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچهه ( که سابق تعلق بنیاگانش داشت و در عهد جهانگیر پادشاه بهاس خاطر بر سنگهه دیو از آنها گرفته سپردن او نموده بودند ) بنام راجه دیبی سنگهه قرار یافته درانجا ماند - و سرداري اوس قوم بندياه بار مغوض شد - و پس ازان ( که پادشاه تا اوندچهه آمده یکران عزیمت را بجانب دکن معطوف ساخت ) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور ولایت اوندچهه پیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان بارهه ( که بتخریب ملک بیجاپور تعیین شده بود ) دستوري پذیرفت - و در کارها آثار نیکو خدمتی بظهور رسانید - سال دهم حسب التماس خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندي نواخت - و سال نوزدهم در کاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان

تعبین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات<sup>(۲)</sup> گشته با گروه  
المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال  
بیست و دوم ( که قلعه قندهار بتصرف قزلباش رفت )  
او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتهخیر قلعه مذکور  
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا  
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بارسیموم همراه سلطان  
دارا شکوه<sup>(۳)</sup> بداندو شتافت - و پس از مراجعت سال بیست  
و هشتم بفوجداری بهلمسه مضاف صوبه مالوه سر عزت  
بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد  
سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهی گشت - سال  
سی و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگه  
( که بسد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه  
تعیین شده بود ) دستوری یافت - ازانجا ( که تقدیر آهی  
بر میانمت او رفته بود ) (وز جنگ مهاراجه او را بحراست  
بنگاه تعیین نمود - و در اثنای جنگ ( که سلطان مراد بخش  
بر بنگاه فوج پادشاهی دوید - و این معنی هم باعث تزلزل  
خواطر گردید ) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزاده مذکور  
بانقیاد پیش آمده توسل جهمت - و باستصواب او بملازمت  
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزاده مذکور بعذایمت

(۲) نسخه [ ب ] ترددات شایسته (۳) در [ بعضی نسخه ] بدان صوب \*

خامنه تھلي يافت - و پستر چون کار طلبی او از روی عرضداشت  
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمذنب  
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت  
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفوجداری بهلسه از تغیر  
راجہ عالم سنگھه سروراز گردیده سال سیوم برای تنبیه  
جنیت بندیلہ ( کہ در نواح صوبہ مالوہ گرد فساد برداشته بود )  
تعیین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان ( کہ بجهت  
مالش دادن بگروه یوسف زئی مقرر بود ) دستوری پذیرفت  
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبہ دار کابل گردید  
چون بکتل خیبر رسیدہ بر خان مزبور واقعہ شکست زداد  
ازان بعد احوالش بنظر نرسیدہ - بیرون احاطہ بلدہ ادرنگ آباد  
مغرب رویہ مایل بجنوب پورہ بنام او آباد است \*

### • راجہ رای سنگھه میسودینہ •

پسر مہاراجہ بهیم پور رانا امر سنگھه است - چون سال نهم  
جہانگیری شہزادہ شاہجہان بمہم رانا امر سنگھه نامزد شد  
و رانا پس از تنگ شدن بدرالتجا زدہ شہزادہ را دریافت  
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شہزادہ سرافتخار برافراخته  
در تنبیه زمیندار تعلقہ گجرات و محاربات اہل دکن و اخذ  
پیشکشات گوندوانہ ترددات شایان بعمل آورده نامہ بشجاعت  
و دلیری برآورد - و چون میان پادشاہ و شہزادہ غبار درئی

برخاست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی ( که  
 پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آورد  
 و از آن طرف بحکم جنم مکانی سلطان پرویز بازالیقی مهابت  
 خان با افواج پادشاهی آمده تلافی فتنین ( و داد ) او دست  
 جلالت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردیده  
 رایسنکه پس از سریر [رائی صاحب قران ثانی سال ادن  
 به پیشگاه خلافت رسیده باوجود خرد سالی نظر بر حقوق پدرش  
 بخلعت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزار  
 هزار سوار و خطاب (اجگی و اسپ و فیل و انعام بیست هزار  
 روپیه سربلندی اندوخت - و سال پنجم باضافه هزار و دویست  
 سوار زایت عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده  
 محمد اورنگ زیب بهادر ( که پیشگرمی افواج متعینه به تنبیه  
 ججهار سنگه نامزد شده بود ) تعیین یافت - و سال نهم  
 باضافه سه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه  
 شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال  
 چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار فواخته بهمراهی سعید خان  
 ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگه زمیگذار جمو ( که سرتابی  
 بنیاد نهاده بود ) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار هزار دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده  
 دارا شکوه بجانب قندهار دستوری پذیرفت - و سال هیزدهم



بهمراهی عالی مردان خان امیر الامراء بتسخیر بلخ و بدخشان  
مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده هران بخش روانه  
آن سمت شد \*

چون شاهزاده مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک  
بر گرفته روانه حضور گردید او هم پیشاور آمد - ازانجا ( که  
مردم متعینه این یساق از عبور اتک ممنوع بودند ) درانجا  
توقف گزید - پس ازان همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ ارزگان بهرچه  
مامور شد (خش فتح و ظفر بر جهانند - و پس از معاودت  
شاهزاده از صوبه مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست  
و دوم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین یساق  
قندهار گردیده ازانجا همراه رستم خان بمدافعت قزلباش  
پیشتر شتافته مساعی جمیله بکار برده از اصل و اضافه  
بمنصب پنجهازری دو هزار و پانصد سوار ببلند رتبی گرائید  
بستر نوبت دوم بهمراهی شاهزاده مذکور بمهم مسطور قرار یافته  
جنابر بیماری دو پیشاور ماند - و پس از رسیدن موکم معلی  
دران نواهی درامت بار دریافته رخصت وطن حاصل کرد  
و نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار شتافت  
و ازانجا بهمراهی رستم خان جهمت کشایش قلعه بست  
راهی گشته سال بیست و هشتم بهمراهی علامی عبدالله خان

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سی و یکم با معظم خان  
 و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر  
 لوای عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیة تردد عظیم نموده  
 همببرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاری و جراحتهای منکر  
 پیاده شد - جمعی کثیر از تابیضان او بکار آمدند - در جلدوی  
 نیکو خدمتی از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری چهار هزار  
 سوار و عطای خلعت خامه و شمشیر مرصع و اسب عربی  
 با زین زرین و فیل و ماده فیل درجه اعتلا پیمود - و یک لک  
 روپیه در طلب نقدی او تن شده رخصت وطن یافت - و در  
 جنگ مهاراجه جسونک سنگه با خالد مکان با جمعی از راجپوتان  
 همقوم در میمنه راجه قرار گرفت - چون جنگ ترازو شد نامبرده  
 ناموس پرستی را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود  
 و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیری از دولت آستانبوسی  
 جبین عقیدت را فورانی ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون  
 در قصبه توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتی با بعضی  
 پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم  
 باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهرامی میرزا راجه  
 جیسنگه بسرزمین دکن تعیین گشته در کشایش قلاع متصرفه  
 سیوا بهونهاه و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتی  
 و جانفشانی بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری

پنجهزار سوار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلند شده  
 كلاه گوشه كاميابي كم نهاد - و سال دهم در ركاب شاهزاده محمد  
 معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه ( ۱۰۸۳ )  
 هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانمنگه  
 و مهاسنگه و انوپ سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت  
 فرق مباحات برافراختند \*

### \* راجه رام سنگه \*

كچهوايه پسر كلان ميرزا راجه جيسنگه اسمت - سال شانزدهم  
 جاوس چون فردوس آشياني باجمير متوجه شد او همراه پدر  
 رسیده بهلازمت پيوست - و سال نوزدهم در حينه ( كه پادشاه  
 از لاهور بسمت كابل لواي عزيمت افراخت ) با پانصد سوار  
 از وطن آمده بعنايت خلعت و منصب هزاري هزار سوار كامياب  
 گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد  
 سوار و مرحمت علم فايز شد - سال بيست و ششم باضافه  
 پانصدي امتياز اندوخت - و سال بيست و هفتم باز باضافه  
 پانصدي چهره عزت افروخت - در جنگ سموگده همراه دارا شكوه  
 بود - پس از هزيمت او ببارگاه عالمگيري رسیده سال اول همراه  
 شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعقيب شجاع مامور گردید  
 و از اثنای راه بشهرت اكاذيب ( كه پس از جنگ دوم داراشكوه  
 برزبانها افتاده بود ) دل باي داده چنده ترك آمد و رفت

و سلام و مجرای شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقوي  
 كرد - سال سيوم برای آوردن سليمان شكوه ( كه نزن زميندار  
 سري نگر بود - و از معرفت ميرزا راجه جيسنگه فرستادن  
 بحضور قرار داده ) روانه گرديد - و با پسر زميندار ببارگاه  
 سلطنت آمد - و پس از تعيين شدن ميرزا راجه بيساق دكن  
 در حضور ماند \*

چون سال هشتم ملاقات نمودن سيوا بهونسله با پدرش  
 بعرض رسيد از بعذائت خلعت و زيور مرصع و ماده فيل  
 كامياب گشت - و چون سيواي مزبور با سنبها پسر خود از دكن  
 آمده بملازمت پيوست روز اول پادشاه از ناميه او نقش استكبار  
 خوانده بنامبرده ( كه واسطه ملازمت بود ) تاكيد فرمود - كه  
 او را نزديك خود فروز آورده از حال او باخبر باشد - چون  
 آن مكار بحيله سازي ( كه در احوال راجه ساهو بهونسله رتمزده  
 كاك اخبار سنج گشته ) پنهان از انجا برآمده راه گريز  
 پيش گرفت او به بيخبري معاتب گرديده بتغير منصب و منع  
 كورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح  
 انظار عاطفت گرديده بعطاي خلعت و جمدهر مرصع با علاقه  
 مرورديد و شمشير با ساز مرصع و اسپ عربي با ساز طلا  
 و فيل خامه معه جل زربفت و ساز نقوه و خطاب راجگي  
 و منصب چهار هزاري چهار هزار سوار سر بلندي اندوخت

و اواخر همین سال چون خبر هنگامه آشیا میان بر گواهی سرحد  
 بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تھانه دار آنجا به سامع  
 پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت  
 و باضافه هزاره سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم  
 ازان مهم برگشته بعز آستانبوس تارک مباحات آراست - و وقت  
 موعود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگهه - که  
 در حین حیات پدر منصب در خور یافته چندے تعینات کابل  
 بود - پس ازان در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت  
 بشن سنگهه پسرش بمنصب هزاره چهارم سوار مفتخر گشته  
 بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عذایات دیگر چهره اعتبار  
 بر افروخت - چندے بمالش راٹھوران و مدتی بفوجداری  
 اسلام آباد می پرداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت )  
 سال چهل و چهارم بجیسنگهه پسرش بخطاب راجه جیسنگهه  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیه  
 بخت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جماعه الملک  
 اسد خان بتسخیر قلعه کھیلنا کمر همت بر بست - احوالش  
 جداگانه ارقام یافته \*

### \* رشید خان الہام اللہ \*

پسر دوم رشید خان انصاری ست - چون پدرش سال  
 بیست و دوم فردوس آشیانی بآخرت سرا شتافت پادشاه

ادرا و برادر کلانش اسد الله را باضافه منصب نوازش فرمود  
 سال بیست و هشتم چون اسد الله ( که تهانه داری چاندور  
 داشت ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
 شاد کام شده بتیولداري و نظم ایلاچپور مامور گشت او بتهانه داری  
 چاندور نامزد گردید - سال سیّم چون هادی داد خان عم او  
 فوت نمود و دران سلسله به از دیگرے نبود از اصل و اضافه  
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد  
 تا جمعیت هادی داد خان متفرق نشود - در ایامی ( که محمد  
 ادرنگ زیب بهادر توسن عزیزمت از دکن جانب هندوستان  
 تیزگام ساخت ) او مرافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ  
 مهاراجه جهونیت سنگه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه  
 بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه  
 سه اسبه و خطاب پدر چهره عزت برافروخت - و پس از  
 جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روپیّه سرمایّه مباحات  
 اندوخت - و بعد محاربه سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه سالار  
 در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله  
 مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک  
 تردد بوده در دفع اعادی طریق جانشینداری سپرد - سال چهارم  
 همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعدی  
 جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون از انجا معارفت واقع شد

یر طبق حکم حضور بفوجداری سرکار <sup>(۲)</sup> کامروپ نامزد گردید  
و چندی موبه دار آدیمه ماند - سال نوزدهم از انجا معزول گردیده  
تعیینات یساق دکن شد - و چندی فوجدار ناندیر بود - و وقت  
موعود در گذشت \*

### \* راء بهاو سنگه هادا \*

پسر راء ستر سال است - که در جنگ متصل سموگده  
بهراولی دارا شکوه جا یافته بجرات جان در باخت - نامبرده  
سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور (سیده دولت دار  
اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای علم  
و نقاره و خطاب رایی و زمینداری بوندی و غیره محالات برویه  
نیاگان خود سرعزت برافراخت - و در جنگ شجاع با توپخانه  
پادشاهی ( که پیش می‌چینند ) تعیین شد - و پس از فرار  
شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید  
پس از آن ( که لشکر شاهزاده از بیربوم واقع راه بنگاله آن طرف  
گذشت ) نامبرده بے رخصت شاهزاده جدائی گزیده معارفت  
نمود - و بتعییناتی دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته  
خان امیرالامرا در محاصره قلعه املام آباد عرف چاکنه ساخته  
ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمنی  
( که بتسخیر ملک کوکن تعیین شده بود ) کمر همّت بهمت

محصوران تنگ گردیده بواسطه او قلعه را سپردند - پس از آن ( که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جهونت سنگه جهت تادیب سخا دران ضلع متوقف شد ) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره را در بهار سنگه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راو بهار سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش در نداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخه داکشا معلوم می شود که او مدتی در ارنک آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه ( ۱۰۸۸ ) هزار و هشتاد و هشت هجری بقیستی سرا رفت \*

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیره بهگونمت سنگه برادرش موسوم بانوده سنگه پسر کشن سنگه ( که سلطان محمد اکبر در اوان صوبه دارمی ارجین طلبداشته - و بصدد ادای خارج بجمدهر کشته گردید ) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت مدتی بتعیذائی خالد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت



خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین  
ظفر مند شد او بخطاب رام راجه و منصوب سه هزار و پانصدی  
و زمینداری مومیدانه و کوته ( که متعلق برام سنگهه نبیره  
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید )  
لوی استقلال برافراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مذاقشه  
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه <sup>(۲)</sup> چند سال بحکومت  
وطن پرداخته باراد خود گذاشت - در حالت تحریر کشتن سنگهه  
نبیره او در وطن قیام دارد \* <sup>(۳)</sup>

(۴)

### \* رضوی خان سید علی \*

دومین پور صدر الصدور میران سید جلال بخاری ست - که  
احوالش جداگانه بنوک قام گذشته - چون فردوس آشیانی سال  
بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را  
( که دران هنگام بیماری عارض شده بود ) در دار السلطنه  
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بنیابت پدر بسوانجام  
تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست بمصوب  
هزاری دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه  
پانصدی دو صد سوار چهره عزت برافروخت - سال بیست  
و دوم بدادوغگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامی

(۲) نسخه [ ب ] دمید سنگهه (۳) نسخه [ ب ] داشت (۴) در [ بعضی

بدست کرد - و در همین سال باضافه پانصدی پنجاه سوار  
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول  
گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح  
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم  
بافزونی صد و پنجاه سوار فخل امیدش بازور گشت - سال  
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی  
پانصد سوار و خطاب رضوی خان و تفویض تعلقه بخشی گری  
و راقعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوست کام و امینی  
آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم از انجا تغیر شده  
پیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات  
کارش ببلندی گرائید - چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خلد مکان  
درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار روپیه  
سالیانه موظف گشته گوشه عزالت گزید - سال پنجم مشمول  
عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار  
و عطای خلعت و جمدهر میذاکار آب رفته بجو آوردن - سال  
نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر <sup>(۳)</sup> رشیدای خوش نویس  
و اضافه صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جلیل القدر  
صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اهل  
و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصه اعتلا پیمود - سال

بیست و چهارم مطابق سنه ( ۱۰۹۱ ) هزار و نود و یک هجری  
تار و بود زندگی برگسیدخت \*

### \* زندوله خان غازي \*

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر  
از دکن به هندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر تروقات  
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسوفت سنگه  
بخطاب زندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری  
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار در اسبه سه اسبه سر عزت  
برافراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روبیه  
ممتاز گشت - پستر باتفاق شیخ میر خوافی جهت سد بودن  
بر راه آمد سایمان شکوه تعیین گردید - پس ازان تعیینات یساق  
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق  
دایر خان داؤد زئی به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال  
بیست و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۹۴ ) هزار و نود و چهار هجری  
بساط هستی در پیچید \*

### \* روح الله خان \*

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدی ست - در آخر سال دوم  
عالمگیری بصبیئه امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل  
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی چهره مراد  
برافراخت - و در سال ششم بخدمت میربخشی گری احداث

مشمول انظار تربيت خسرواني گرديد - و در سال دهم بمنصب  
 در هزاري و خدمت آخته بيگي فرس کاديابي<sup>(۲)</sup> مهميز نمود - و در  
 سال شانزدهم بفوجداري دهاموني اختصاص يافت - و در همان  
 ايام بنابر جهته معزول المنصب گشت - پستتر در سال هيزدهم  
 ببحالي هزار و پانصدي چهار صد سوار منصب جولاني عرصه  
 نوکري شده بفوجداري سهارنپور دستوري يافت - و در سال  
 نوزدهم باز آخته بيگي شد - و در بيستم سال از تغير اشرف خان  
 بوالا خدمت خانساماني امتياز اندوخت - سال بيست و دوم  
 از انتقال داراب خان بمير آتشي سرگرم گرديد - و در سال بيست  
 و چهارم از تغير عاقل خان خافي ببخشياگري دوم علم ناموري  
 برافراخت - و هنگامه ( که ساحت وسيع مساحت دکن مطرح الويه  
 پادشاهي گرديد ) او از کار طالبي و خدمت گزيئي بيشتتر به تذبیه  
 و تعريک مفسدان تعيين ميشد - و در سال بيست و ششم  
 والده ماجده او حميده بانو بيگم ( که خاله حضرت خلد مکان  
 بود ) و در نقاب عدم کشيد - نواب زينب النساء بيگم درمي بنت  
 خلافت ( که از جميع بنات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار  
 خصوصيت داشت ) بخانه روح الله خان رفته بتميزت پرداخت  
 و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت  
 اقدس آوردن - و بصنوف عواطف پادشاهي فرق مباهاتش

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بسمت کوکن شتافته  
معاددت نمود - و در سال بیستم هشتم بعطای نقاره  
سر برافراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور ( که شاهزاده  
محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت ) رخصت یافت - و در  
آخر همین سال ( که سواد شولا پور مخیم خیام پادشاهی  
بود ) از بیجاپور (سیده) بجای خان فیروز جنگ باقامت  
احمد نگر شتافت - و در سال سییم ماه ذی القعدة ( که از فتح  
بیجاپور هفته نگذشته بود ) از انتقال اشرف خان مربع نشین  
چهار بالش میر بخشیگری گردید - و در همان ایام چون رایات  
ظفر طراز پادشاهی بتسخیر حیدر آباد باهتزاز آمد ( روح الله  
خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار مورد  
مواحم ساخته بنظم <sup>(۲)</sup> اشتات صوبه برهم خورده بیجاپور گذاشتند  
و پس ازان ( که محاصره قلعه استوار گانگنده بامتداد کشید )  
خان مشار الیه حسب الطلب احراز دولت آستانبوس سلطنت  
نموده بامور کشایش قلعه مامور گشت - و خان مذکور از  
گربز فکری بلاهه و فریب در آمده بوساطت رنمست خان کلان  
عبد الله خان پنی بیجاپوری معروف بهرانداز خان را ( که  
پیش از فتح بیجاپور بزرگی درگاه پادشاهی اختیار کرده  
باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود ) از راه و (سم اخلاص

دیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے مروت حق نا شناس بیست و چهارم ذی القعدة نیم شب بخشی الملک را با زمست خان و مختار خان ( که فرصت جویان کرد قلعه می گشتند ) از راه کهرکي ( که اهتمام آن دروازه بآن نامعتمد مفوض بود ) درون قلعه درآورد - و بخشی الملک یکسر بخانه ابوالحسن والی آنجا ( که در گران خواب غفلت بود ) رفته بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحی نمایند دستگیر نمود \*

گویند چون صدای دار و گیر بخشی الملک بلند شد شیون و فریاده از مردم محل برخاست - ابوالحسن اصلاً از جا در نیامده بتسلیم هر کدام پرداخت - و از همه بجای و دواع<sup>(۲)</sup> خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد تا دمیدن سپیده صبح گرم صحبت گشت - و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد باعزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت میشود - او جواب داد که راست میگوئید - اما اعتقاد من

ایست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندگان خود باز نمیگیرد  
مدتها بفقیری و بینوائی گذراندم و یکدفعه پادشاهی رسیدم  
که هرگز در دهم و خیال نمیگذشت - اکنون ( که زمان پاداش  
برخه اعمال است ) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه  
میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت \*

بالجملة بعد ازین فتح ( که در سال سی و یکم سنه ( ۱۰۹۸ )  
۱۰۹۸

هزار و نود و هشت هجری پرتو ظهور داد - و فتح قلعه گولکنده  
مبارک باد تاریخ است ) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت  
وسیع فسیحه بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد ( که  
بدار الجهاد موسوم شده بود ) بروح الله خان ارزانی فرمود  
پستر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم باندزاع قلعه  
رایچور از تصرف کفره مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی  
جمیاه آن حصار رمینه را مستخلص گردانیده مورد تحمیل  
و آفرین گشت - و بغیروز نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم  
بگوشمال زمیندار سکر و واکندیره دستوری یافت - و در آغاز  
سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف  
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیّه کریمه خود عایشه بیگم مرتقی  
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه ( ۱۱۰۳ ) هزار  
و یکصد و سه در قطب آباد کلکله مرحله پیمای نیستی گردید \*  
۱۱۰۳  
\* روح در تن ملک نماند \* تاریخ یافته اند

چون احوالش بنفس شماری و احتضار انجامید خلد مکان بعیادتش  
تشریف فرمود - آن مصروف طریقهٔ اخلاص و منهجک راه بذکگی  
درین اثنا ( که دم واپسین بود ) این بیت خواند \* بیت \*

\* چه نیاز رفته باشد ز جہان نیازمندی \*

\* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی \*

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر  
اطوار نیک و اوضاع پسندیده داشت - و خوش تقریر و صاحب  
تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور  
میشد - غریب تر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و ایفجا  
مهم سازی و آشوب را روز بازار و با دان و ستد سروکار بود  
اما قسمی نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهی  
پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیشرفت نوعی ساخته و پرداخته  
بعرض میرسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد \*

گویند یکی از راجها ( که بامتدان یساق دکن و دیر سعی  
زر جاگیر هندوستان احوالش بعسرت کشید ) مکرر و متوایی  
بوساطت روح الله خان زری بطریق مساعدت از سرکار پادشاهی  
گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه  
از ناچاری التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند  
یک حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعی بگیرند - خان  
مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سی هزار روپیة دیگر



برای او گرفت - و بر وفق قرار ده هزار روپيه بار داد  
 ارباب عفا اين معامله را بے کم و کاست پادشاه رسانيدند  
 خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور پريد - که راجه زر  
 از خزانه گرفت - او بداهة عرض کرد که اين مردم از خود غرضي  
 بے لحاظ هر وقت آمده شلائين ميشوند - و ما بزدها را  
 هر وقت جرأت عرض نيمست - لهذا بالفعل ده هزار روپيه بمستدي  
 داده تدمه را نگهداشته شد - بهنگام درخواست دفعات  
 داده خواهد شد \*

بالجماعه آن امير پسندیده منش همت بر فيض رساني  
 و کار روائی خلق مي گماشت - و ابواب انجراح مطالب را  
 بر روی ادائي و اقامي مي کشود - و در امرای عالمگيري  
 بغياضي و شگفته روئي يکتا بود - پسر دلانش سيف الله خان  
 بعد فوت پدر بششماه رخت هستي بر بست - و پسر دوش  
 خانه زان خان است - که بخطاب پدر مخاطب شده - ترجمه او  
 عاييده نگارش يافته - و پسر سيوم او بيرام خان مکدم باقر است  
 که در عهد فردوس آرامگاهه نیز زنده و بجاکيرے در ساخته بود \*

### \* روح الله خان خانه زاد خان \*

پسر روح الله خان اول است - ابتدا بمنصب در خور  
 و خطاب خانه زاد خان سر بلند شده سال بيست و هشتم  
 جلوس خلد مکان جهت آردن پرستار خاص اوديپوري محل

از اردنگ آباد يا احمد نگر ( كه معسكر پادشاهي بود ) تعيين  
 گردید - و سال سي و سيوم ( كه قلعه فيروز نگر عرف (ايچور  
 بمساعي جميله پدرش روح الله خان مفتوح گشت ) نامبرده  
 مورد مرام خسروي شده از اصل و اضافه بمنصب هزار  
 و پانصدي ششصد سوار لواي كاميابي برافراخت - و سال سي  
 و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار  
 بر معارج ترقی عروج نمود - و چون سال سي و ششم پدرش  
 بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي  
 هزار سوار و از تغیر مخلص خان بخدمت تور بيگي شرف امتياز  
 یافت - سال سي و هشتم بداروگئی بندهای جلو و پستر  
 از تغیر مختار خان بخدمت ميرآشي و اضافه پانصدي  
 چهره افتخار برافروخت - و سال سي و نهم باتفاق جمعی  
 به تنبيه سزناکهور پره مامور شد - قضا را آسید کاي بتفصیله  
 ( كه در احوال قاسم خان كرمانی بزبان خامه گذارش یافته ) باو  
 رسید - كه اسباب همراهي داده از دست مرهته رهائی جست  
 پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبه بیدر تعیین کرد  
 و اخرو سال چهارم بحضور آمده سال چهل و يكم مخاطب بخطاب  
 روح الله خان گشت - و بخدمت خانساماني از تغیر فاضل خان  
 مرهان الدین ( كه مستعفي شده بود ) سرمایه سربلندي اندوخت  
 پستر داروگئی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سین اوغلان

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلو از تغیر ذو الفقار خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعه ستاره و قلعه پرلی ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت بخشیکری دوم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد و بعد فتح قلعه سخر لدا باضافه دو صد سوار سر رشته حسن قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سده ( ۱۱۱۵ ) هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را ( که ثانیاً بروح الله خان مخاطب شده ) خلع ماتمی بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیحه آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنج هزار روپیه تسای پذیرفت \*

### \* رאו دلپت بنذیلہ \*

ولد راو سبهگون پور بهگون رای بن راجه برسنگه دیو است - گویند وطن نیاگان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف اینها از انجا بر آمده در کهیرا گدهه کتک سکونت اختیار نمود که بکهیروار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام ( که جد بیست و چهارم راو دلپت بود ) در آلکائی ( که الحال ببندیل کهند شهر است ) جا گرفته پرستش بندراسی دیوی میکرد - ازین جهت ببندیه نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گرهه بر راجه پهار سنگه مقرر

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی ( که بحکومت دکن مامور بود ) سبهکرن را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکهزاری ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جوئه گدهی ( که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود ) بتسخیر بکلانہ مجاز شد - و آن ملک بتصرف<sup>(۲)</sup> سلطانی در آمد و چون اوائل سال سی و دوم جالوس فردوس آشیانی شاهزاده مزبور بعبادت پدر گرامی قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنیت بذیلہ دستوری پذیرفت - بستر تعینات دکن شده در سهم تعلقه بیجاپور در میسره میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم ( که جنگه بسرداری دلیر خان با دکنیان ( رو داد ) نامبرده با دلپیت خون در چنداوی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

وز

پسترد

از نزد دلیر خان بهادر گدھے ( که بنگاه درانجا بود ) رفت  
و سال بیست و یکم فوت نمود - راو داپت سال یازدهم بمنصب  
دومد و پانجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چندی  
سه صدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات  
پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلای و دلاسا  
نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجه از خانجهان بهادر  
ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستتر همراه اعظم شاه  
باز بدکن آمد - و بهمراهی حسن علی خان عالمگیر شاهي  
در ضاح کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید  
سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی  
ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی  
هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [ که همراه غازی الدین  
خان در آردن کهي بفوج محمد اعظم شاه ( که محاصر  
بیجاپور داشت ) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم  
در آردن ] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدی یکهزار  
و پانصد سوار و خطاب راو سربلندی یافت - و سال سیم  
چون امتیاز گدھے عرف اودنی<sup>(۲)</sup> بتصرف پانشاهی در آمد  
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد  
سوار و عطای نقاره و قلعه دارمی اودنی سر مباحات برافراشت

سال سيح و سيوم استعفاي قلعه دارمي اردني نموده بحضور آمد - و پستر گاهي براي آردن خزانه از خجسته بنديان و گاهي برسانيدن قافله از شهر مزبور بلشكر تعيين ميشد - و در راه اكثر به تذبيه غنيم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعييناتي شاهزاده كام بخش چهره عزت برافروخت - و چون شاهزاده بر سر واكنكيره آمد چنداري باحسن وجوه سرانجام نمود و همراه شاهزاده بجانب چنچي ( كه ذوالفقار خان درانجا بود - و غله كمى داشت ) بموجب حكم با غله و غيره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزاري در هزار و هفتصد سوار سرفراز گرديد - در سال چهل و نهم سه هزاري سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مكان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهزاري رسيد و در جنگي ( كه با سلطان عظيم الشان (و داد) در هراولي بكار آمد - پس از فوتش بهاري چند و پرتهي سنگه پسرانش بر سر وطن تنازع آغاز كردند - درين ضمن رامچند پسر كلانش ( كه در ستاره گده بود ) رسيد - چون فوج بهاري چند هم بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در رتبه ( كه موكب بهادر شاهي متصل اجمير توقف داشت ) رسيد - چون كسي را

متوجه نیلغمت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستتر متصل لاهور رفته بملازمیت خلد منزل پیوست - و در عهد فردوس آرامگاه با فوج پادشاهی بر سر بهکونت سنگهه زمیندار کرد جهان آباد تعیین شده دران جنگ بمردانگی بکار آمد - بقیه این قوم بغوکری پادشاهی می پردازند - مرهقه اکثر محالات اینها بتصرف در آرد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان فرنگ ( که از بنگاله عظیمت بذور سورت نمودند ) چند در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند \*

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریب مذکور شده تحریر پاره از سرگذشت این قوم ناگزیر خامه وقائع نگار است - این گروه از سوابق ایام باجارت حکام کنار دریا مسکن ساخته بطور رعایا بهر می بردند - کوه بغدر حاکم نشین اینها بود - و در عهد سلطان بهادر گجراتی بحیلہ قول حاصل ساخته در قلعه موسوم ودمن و بسی در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه کوه در تصرف آردند اما در عرض زیاده بر یک کوه و نیم یک کوه نداشتند <sup>(۲)</sup> - پای دامن کوهات کشتکار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر و انگاس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و فوفل بے شمار مبالغ کالی محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروجہ

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بداشتند .

آنجا اشرفي ( که همدان از نقره قيمت نه آنه باشد ) مسکوک بسکه  
 فرنک و پارچه ریزه مس<sup>(۲)</sup> که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را  
 چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان  
 پوره علیحدہ مقرر نموده بودند - اما اگر کسی از آنها بمرد  
 باطفال او تلمین طریقه خود می نمودند \*

و چون این حقیقت بسمع خلد مکانی رسید بر طبق حکم  
 پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آباد ( که داماد ملا احمد  
 نایته بود ) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیری  
 آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت  
 پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف  
 شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر  
 مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر روی دریا سایر و دایر  
 باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلص<sup>(۳)</sup> اسپران  
 فرنک بنام معتبر خان رفت - پستتر بر جهاز گچ سوائی ( که  
 کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود ) و در دریا اهل فرنک  
 غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها  
 صادر شد - اما بلیص و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها  
 رگ و ریشه دوانیده قوم فراسیس را ( که پس از ناصر جنگ شهید  
 سردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند



و تا عمل آصف الدوله امير الممالك در مملکت دکن بودند ( قوم انگريز کمر بر استيصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناٹک حيدرآباد متصرف شدند - پستّر از بنگاله عمل پادشاهي را برداشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دريذولا در صوبه آله آباد و اودهه هم شريك غالب شدند - و از بنگاله تا ارکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بنذر سورت را هم گرفتند و در سيکاگل و غيره سرکارات حيدرآباد دخيل گرديدند - درين ايام بتقريب رگناثه رار با مرهته مخالفت ورزيده در نواح گجرات هنگامه پردازند \* اللهم انصر من نصر دين محمد \* صلی الله عليه و آله و سلم \*

### \* رام سنگه هادا \*

نبيره مادھو سنگه هادا ست - چون جگت سنگه پسر مکند سنگه هادا سال بيست و پنجم عالمگيري در گذشت و پسرے از باقي نماند پادشاه حکومت کوته بکشور سڦگه برادر مکند سنگه ( که عم متوفی باشد ) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم شاه بمحاصره بيجاپور تعين گرديد - روزے ( که امان الله خان پسر الله وردی بکار آمد ) او زخمی برداشت - و سال سيم بهمنائى سلطان معظم بهمت حيدرآباد راهي شده سال سي و ششم بعنايت نقاره کوس بلند رتبگي برنواخته پستّر در گذشت

( ۲ ) در [ بعضے جا ] سيکاگل آمده ( ۳ ) نسخة [ ب ] آله وردی خان \*

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوٹہ بدستور  
 فیالکانش بغام پسرش رام سنگھ ( کہ در وطنش بود - و ابتدا  
 دو صد و پنجاهی و بمزور ششصدی و درین وقت پیاپی هزار  
 رسید ) قرار یافت - همواره بتعیضاتی خان مزبور میگذرانید  
 و در تنبیه رانو بن سغنا کهور پوره و دیگر مرهقات بتقدیم خدمت  
 می پرداخت - سال چهل و چهارم بعطای نقاره بلند آوازه گشت  
سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدی مرتقی گردیده  
 بعزیمت زمینداری مومیدانه از تغیر رار بدهه سنگه ( که  
 نهایت متمنای او بود ) بشرط نگاهداشت یکهزار سوار سربلندی  
 اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان رفاقت محمد اعظم  
 شاه گزیده بمنصب چهار هزاری تصاعد نمود - در جنگه  
 در مقابله سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت  
 پس از پسرش بهیم سنگه سرداری وطن یافت - و در جنگه  
 ( که در سنه ( ۱۱۳۱ ) هزار و صد و سی و یک سید دلار عالمی  
 خان را به نظام الماک آصف جاہ در داد ) بعد کشته شدن خان  
 مذکور عار قرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طربکده هستی  
 برخاست - در حالت تحریر کمان سنگه نبیره زاده اش پور  
 ستر سال بن در جن سال بحکومت کوٹہ می پردازد \*

### • رستم دل خان •

پسر جان سپار خان بونی مختار است - و نواسه میرزا خلیل

خانزمان - از امیرزاده‌های کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نام بر آورد - و کارهای ملکی صوبه حیدرآباد را ( که نظم آن به پدرش مفوض بود ) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنج جان سپار خان رخت هستی بر بسمت ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - از آنجا ( که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میرسید ) بنیابت مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر صلابت خان بفوجداری کرناٹک بیجاپور بافروزی پانصدی هزار سوار سرافرازی یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر داؤد خان مجدداً بنیابت صوبه داری حیدرآباد <sup>(۲)</sup> سر افتخار برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار چهاره دولت افروخت - و در ان هنگام ( که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کارزانی بآرام جای ملک جاودانی خرامش نمود ) از کار طلبی و وقت شناسی سپاه بهیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای تردد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سوری و خود رانی بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

( که از جانب پدر بصوبه دارى بيجاپور مامور بود - و در ايام هرج و مرج سلطنت بملک گيري برآمد ) احسن خان عرف مير ملنگ را ( که مير بخشي و سپه سالارش بود ) تا کرناٹک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغنم دانسته روى توجه بتسخير قلعه گلکنده و حيدرآباد آردن - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چيده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طي مراحل بتاني مي نمود تا آنکه بکار طرازي و افسون پردازى احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده تن بايالي در نداد اما رستم دل خان فريفته لابه گري و چاپلوسى ار گشته بعهده و پيمان موكد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت \*

گويند شاهزاده در کمال بے ساماني و پريشاني با مردم خسته و بد حال سواره مي آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه ميخواست ميتوانست کرد - اما بپاس عهد جز اطاعت و انقياد بدل راه نداده بشهر آردن - و از روى خير خواهي مصلحت محاصره قلعه نداده بتعين عمال و ضبط محال و گرد آردى محصول رهنما گرديد - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشار اليه هم او شد اکثر باهم جليس و محشور بوده بضيافت يکديگر و تواضع

تحف میکوشیدند - حکیم محسن تقرب خان ( که منصب وزارت داشت ) و اهتدا خان ( که بمصاحبت سر نخوت می افراشت ) از حسد آغشتگی ( که ناگزیر عالم هم چشمی سمت ) کالیوه تور گردیده بکام بخش دلخشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده اراده قید پادشاه دارد - آن دیوانه دش دشمن خرد دوست نشناس فوراً شقّه بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامه بهادر شاه میذویسم - و اسنصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تسبیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فوراً مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند ( که پامالش نماید ) آن حیوان حق شناس اصلاً اقدام بران ننمود - تا آنکه فیل دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشریر دادند - و در حوالی املی محل<sup>(۲)</sup> مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بسمت اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندی کشته و زخمی گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حویلی مشارالیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله  
 رشده دارد - نصف برگذۀ امرا پور سرکار مهکر ( که از  
 محالات آباد این زمان است ) از دیوباز در جاگیر اوست - مکر  
 بخانسامانی سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانی  
 سرکار ( که عمده ترین خدمات است ) دارد - اما چون این  
 خدمات را در سرکار ایشان امتداد و قرار نیست و ارباب  
 آن عهدۀ سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود  
 موعود خود را میگذرانند \*

### \* راجه چهلہ رام ناگر \*

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات  
 باشند - برادر دیا رام است - هر دو در سرکار سلطان عظیم الشان  
 بسرانجام خدمات مالی می پرداختند - دیا رام پس از چند  
 بمقر اصالی شتافت - و چهلہ رام بغوجدری محال کر  
 جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعای سلطنت  
 و ارادۀ جنگ با عم خود جهاندار شاه از پتنه روانه گردید  
 او ابتدا همراهی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود  
 پستتر با چند لک روپیہ از تحصیل تعلقۀ خود و جمعیت  
 شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ  
 مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد  
 و پس از روزی شدن فتح و فیروزی از اصل و اضافه بمنصب

پنج‌هزاری و خطاب راجگی و تفویض دیوانی خالصه سراعت‌دار  
 بر اقرارخت - و چون این کار ( که پیشدستی وزارت اسم )  
 بے تجویز قطب‌الملک وزیر بعرضه وجود آمده بود موجب  
 برهمی محبت پادشاه و وزیر گشت - و بحث فیما بین بطول  
 انجامید - و آخر صوبه‌داری مستقرالخلافه بنام او قرار یافت  
 و پست‌تر بنظم صوبه آله آباد سربلندی اندوخته بدان صوب رفت  
 در ابتدای عهد رفیع‌الدرجات ( که مردم فتنه جوی قابو طلب  
 نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر را در اکبرآباد بسطنت  
 برداشتند ) برزبانها افتاد که نامبرده هم میخواهد که بار ملحق  
 شود - اما چون او با زمیندار صوبه متعلقه خود نزاع داشت  
 نتوانست خود را رسانید - و بعد بدست آمدن نیکو سیر  
 حسین علی خان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر گردانید  
 پیش از آنکه روانه شود او سهال اول جلوس فردوس آرامگاه  
 مطابق سنه ( ۱۱۳۱ ) هزار و یکصد و سی و یک هجری  
 بغتة درگذشت - پس از برادرزاده او گرده‌ر پسر دیا بهادر  
 ( که میرشمشیر او گفته میشد ) بفراهم آوردن سپاه و استحکام  
 برج و باره قلعه آله آباد پرداخت - اگرچه فوج بر سر او بسوداری  
 حیدر قلی خان تعیین پذیرفت اما آخر بوساطت راجه ( ۲ )  
 بمنصب پنج‌هزاری پنج‌هزار سوار و خطاب راجه گرده‌ر بهادر

و تفویض صوبه دارى اوده سرشته اعتبار بدست آورده  
بدان صوبه كمر عزیمت بهست - و چون مقدمه سادات برهم خورد  
از اوده بحضور آمده احراز دولت ملازمت نمود - و سال هفتم  
( ۲ ) بصوبه دارى مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم  
چون هولكر از دكن بملك مالوه در آمده آغاز فتنه نمود  
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه ( ۱۱۳۹ ) هزار و يكصد و سي  
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه دار دیگر ارلادش بحفظ  
بلده ارجین پرداختند \*

### \* راجه محكم سنگه \*

( ۳ ) از قوم كهترى ست - در سركار امیرالامرا حسین علي خان  
ملازم شده معتمد آن نوین بلند مرتبت گردید - رفته رفته  
بخدمت دیوانی او سر بلند گشته بسرفوجی رسید - و در  
جنگ داود خان ( كه در سنه ( ۱۱۲۷ ) هزار و يكصد و بیست  
و هفت هجری ( و داد ) نامبرده از جمله فیل سواران بود  
پس از رسیدن اوزنگ آباد ( كه شورش كه در دیهاریه مكاسدار  
( ۴ )  
صوبه خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد ) ذوالفقار  
بیگ بخشی حسین علي خان ( كه بتنبیه او مامور گشته ) مقتول  
گردید - حسین علي خان راجه مذکور را با فوج شایسته

( ۲ ) نسخه [ ب ] نهم ملهار راو هولكر ( ۳ ) نسخه [ ب ] خان بهادر ( ۴ )

در [ بعضی جا ] كه در دیهاریه \*



بتدارک آن مأمور ساخت - و بسیف الدین عای خان برادر  
خود ( که صوبه داری برهانپور داشت ) بر نوشت - که باتفاق  
راجہ مذکور به تغبیه کهدو دیهاریه پردازد - هر چند در صوبه  
خاندیس تلاقی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید  
( ۲ ) اما محکم سنگهه فوجهای مرهته را ( که در نواح احمدنگر  
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند ) بمقابله و مقاتله هزیمت داده  
تا پای قلعه ستاره ( که مسکن راجه ساهو سمت ) رسانید  
پس ازان همراه حسین عای خان بدار الخلافه شتافته بعد  
کشته شدن خان مذکور حیدر قای خان پیغام امان جان  
و آبرو بحضور پادشاه برد - و بعدو جرائم و عطای منضمین  
شش هزاره از امل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پسترو  
پهایه هفت هزاره مرتقی گردید - و شبیه ( که فردای آن میان  
لشکر پادشاهی و فوج قطب الملک آریز و ستیز وقوع  
یافت ) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند  
با قطب الملک داشت دفعه از لشکر فیروزی بدر جسته  
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قائم مانده  
ظلمت شب برده بر روی آفتاب عالمتاب فرو هشت  
و تمام شب از توپخانه سلطانی گلولهای توپ پی در پی  
میرسید همین که گولہ بحضوره فیل سوارچی او رسید بر پشت

( ۲ ) شاید که نرمید باشد ( ۳ ) در [ نسخها ] از امل و اضافه شش هزاره \*

اسم خود را رسانده بدر رفت - که مدتی از زنده و مرده او نشان پیدا نبود \*

### \* رعایت خان ظهیرالدوله \*

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیح قلیچ خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامی ( که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیو بخت و بست مالوه سر کشید ) او هرفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلادر عای خان و عالم عای خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهره عزت برافروخت - و چون این معنی خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر ( که وزیر مستقل بود ) گردید آصف جاه او را از انجا طلبداشته بتیولداری برگان بالاپور صوبه برار شاد کام ساخت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک ترددات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز مطابق سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار و یکصد و سی و شش هجری بهمان زخمها بملک فنا شتافت - پسرش عظیم الله خان است (۳) که از بطن صبیح قلیچ خان بود - و صبیح اعتماد الدوله

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامی ( که نظام الملک  
 آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه داری اوچین بنام خلف  
 کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت ) اودرا  
 بنیابت آن صوبه تعیین کرد - و پستتر بحضور شتافته پیش  
 خسر خود بسر می برد - مرد غضوب بود - بے آدائیهای او  
 با پادشاه و وزیر وقت زبان زد عالم است - در وقت نادر شاه  
 متعهد وصول زرے ( که بر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق  
 یافته بود ) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرو شد \*

### \* روشن الدوله بهادر رستم جنگ \*

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش  
 خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیانی بهندوستان  
 آمده در رفاقت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب  
 هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان  
 ممتاز گردید - و پس از جنگی ( که مابین شاهزاده مذکور  
 و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رو داد - و سلطان شجاع  
 رو بجانب بنگاله گردانید ) مشارالیه ( که تعینات محل بود )  
 با چند کس از اتربای خود بر دیوڑی بکار آمد - پسرے  
 ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشی بهرمی برد  
 در عهد فرخ سیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر اوست  
 ابتدا بنوکرمی رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

و پانصدی پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهره رشادت برافروخت  
و پس از کشته شدن شاهزاده مذکور ترک روزگار نموده التزام  
صحبت شاه بهیک ( که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه  
نامبرده بود ) اختیار کرد - پس ازان ( که زمانه ورق برگرداند  
و عزیمت فرخ سیر از پتنده باراده جنگ با جهاندار شاه زبانزد  
گردید ) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمت  
شتافت - و باستصواب حسین علی خان دولت بار یافته  
بمنصب پنجزاری پنجهزار سوار و عطای عام و نقاره و پالکی  
جهالردار و خطاب ظفر خان بهادر (ستم جنگ و تفویض تعلقه  
بخشگیری سیوم پایه اعتبار فراتر افراخت - و پس از  
جنگ با جهاندار شاه ( که سلطنت نصیب فرخ سیر شد )  
مومی الیه از امل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار  
سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهی و مراتب تکیه  
بر چهار بالش عمدگی زد - در ایام استقلال سادات باره  
بمقتضای زمانه سازی خود را از آنها مینمود - پس ازان [ که  
نوبت سلطنت بفروردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکی  
کوکه پادشاه ( که زن زبان آذر درست تقریر بود ) در مزاج  
آن سلطنت مرتبت مداخلت کلی بهم رسانیده (تق و فتق  
مهمات پیش گرفت ] نامبرده با کوکه مذکور ساز موافقت  
کوفته واسطه معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسی

و ضابطه داني را فروهشته هر که (جوع مي آردن مبلغه برسم  
 پيشکش پادشاه و نذر کوه و تواضع خود ميگرفت - رفته رفته  
 صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ يار وفا دار  
 ضميمه القاب او گشت - و در سنه ( ۱۱۴۹ ) هزار و یکصد  
 و چهل و نه هجري بخلونکده بقا شتافت - از کمالات ظاهري  
 عاري بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شيوه همت خصوص  
 خدمت فقرا نامی بنیکوئي بر آورد - اخراجات او در عرس  
 مرشد خود ( که در پاني پت آسوده است ) و صرف چراغان  
 از بلده دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدين بختيار کاکي  
 زبانزد مردم است - چون بردستار نظرها بسيار ميزد بل نوکرانش  
 از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خانبي  
 اشتها يافت - اولاد بسيار داشت - ارشد آنها قايم خان است  
 برای دیدن همشیره خود حرم محترم نواب ناصر جنگ شهيد  
 بدکن آمد - و پس از وقفه قليل مراجعت بشاهجهان آباد  
 نمود - پسر ديگر او هم قبل ازین چند سال وارد دکن شده  
 به منصب عمده و خطاب مظفر الدوله امتياز پذيرفته جهان  
 گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - یکی فخرالدوله  
 بهادر شجاعت جنگ که پدایه هفت هزاري (سیده سپاهي نقش  
 بود - ابتدا بخشیکري احديان داشت - در عهد فردوس آرامگاه  
 صوبه دار پتقه شده هفت سال درانجا گذرانیده پستر ازانجا

معزل شده بصوبه داری کشمیر لوای افتخار بر افراشت  
و پس از حکومت سه سال ازانجا تغیر شده بحضور آمده  
بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبه گجرات دستوری  
پذیرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود فتوانست  
عده برای آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار  
گردید - چندی در حبس ماند - بعد رهائی راه دارالخلافه  
پیش گرفت - و بقصبه دو حد رسیده جام ممات کشید - چندی  
پس داشت - ارشد آنها محمد کبیر خان است - که وقت  
صلابت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشگیری صوبجات آنجا  
سر برافراشت - و بمنصب هشت هزار و خطاب خانانانی  
تصاعد نموده در سنه ( ۱۱۹۱ ) هزار و یکصد و نود و یک هجری  
بملک بقا پیوست - مرد یار باش و شیفته صحبت آرائی بود  
اولادش باقی ست - و برادر دوم روشن الدوله منور علی  
خان است - که ب خطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن  
فخرالدوله بصوبه داری عظیم آباد از تغیر او ببخشگیری احادیان  
ممتاز بود \*

### راجه چندوسین

از فریق مرهته ملقب بجادون اسم - پدرش دهذاجی  
جادون از سرداران معتبر همراهی سزبا بهونساه بود - همواره  
با فوج بسیار بتاخت و تاراج ملک می پرداخت - چنانچه

فامش در ترجمه راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس از  
 راجه مذکور اعتبار تمام دران فریق بهم رسانید - و بوجه دل  
 برداشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الماک  
 آصف جاه ( که نویت اول صوبه دار دکن شده بود ) بنوکری  
 پادشاهی و منصب هفت هزاری امتیاز یافته بهالکبی و غیره  
 مکالات صوبه بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار  
 نوکری میکرد - در تعلقه پنجم<sup>(۲)</sup> محله ( که عبارت از برگنه انکور  
 و مکهل و امرچنڈا<sup>(۳)</sup> و کریچور<sup>(۴)</sup> و اردمان پنج<sup>(۵)</sup> محال سرکار مظفرنگر  
 عرف ملکهیر صوبه محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش  
 بود ) سه کورهی دریای کشنا بالای کوهچه قلعه مختصر ساخته  
 بچندر گده موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد  
 سال ( ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری پس  
 از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب  
 هفت هزاری و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما  
 از باده دوستی و بکار نرسی در خانه او همواره داد و بیداد  
 سپاه طلب خواه بود - در عمل ملاقات جنگ بذابری<sup>(۶)</sup> رشتی او  
 اکثر محالانش بضبط درآمد - و باز بتقریب بحال شده  
 گاهی بنوکری میرسید - و گاهی تغافل میکرد - در ایام ولیعهدی

(۲) در [ بعضی نسخه ] پنجم محله ( ۳ ) نسخه [ ب ] مکهل ( ۴ ) در [ بعضی  
 نسخه ] امرچنڈا ( ۵ ) نسخه [ پ ] کریچور .

نظام الدوله آصف جاه ( که لشکر اسلام در ملک مرهته درآمد نمود - و هر روز ستیز و آریز بود ) با آنها در ساخته شده با جمعی برخاسته رفت - چون متلون مزاج بود و قباحات فهمی اصلا نداشت پیش آنها هم ساقط الاعتبار گشته بعد چندی در دولتآباد محبوس گردید - و بواسطت برخی از انجا رهائی یافته بعد دفع جرائم ندامت گویان پیش نظام الدوله آصف جاه آمد - و بیکالائی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد عاطفت (۲) شد - چون آخرها از حرکات نامناسب سرزده اطمینان از میان برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعه کلکنده محبوس ساخت - و در انجا در گذشت - دو پسر از او باقی مانده بجاگیر قلیل از محالات ارثی بهر می درند \*

### \* راجه سلتان جی (۳)

در قوم مرهته ملقب ببذالکر است - بچاجی مانک نبیره (۴) (۵) از نک پال ( که در سال پانزدهم جلوس خلد مکان بامتصواب بهادر خان کوکه بنوکری پادشاهی امتیاز یافت ) بهمین لقب اشتهار داشت - از نک پال از اعظم زمینداران دکن بود - راجه مذکور ابتدا بنوکری راجه ساهو می پرداخت - و بسر لشکری او معروف بود - در عمل نظام الماک آصفجاه بعد جنگ مبارز خان

(۲) در [ بعضی نسخه ] مواف (۳) نسخه [ ب ] سلطان جی (۴) در

[ بعضی نسخه ] بچاجی (۵) نسخه [ ب ] نایک \*



بنوکرمی پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزارى و تیولدارى  
 هرکار بیر و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبه خجسته بنیاد  
 و برگنه حویلى پاتهرى صوبه برار سر بلند گردید - با سه هزار  
 سوار نوکری می کرد - ساله ( که نویین مذکور برحمت حق  
 پیوست بفاصله چند ماه سال ( ۱۱۶۱ ) هزار و یکصد و شصت  
 و یک هجری او هم فوت نمود - پستتر در ایامه ( که ناصر جنگ  
 شهید عزیمت پهلچری نموده قریب مسکنش رسید ) هنونت راو  
 پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد  
 ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برسم تعزیت  
 بمنزل گاه او شتافت - و بیافتن منصب و خطاب ارثی و تقرر  
 محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل  
 صلابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزون گشت - در سنه  
 ( ۱۱۷۶ ) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بنیعتی سرا  
 در شد - پسر صغیره ( که ازو مانده بود ) جای او بسرداری  
 چهره برافروخت - اما چون پای دیویزه کار پردازی در میان  
 نبود بدو و بست محالات و رسیدن بنوکرمی هیچ صورت نبست  
 لهذا بعد یک دو سال قلیله از جاگیر برود گذاشته باقی بضبط  
 درآمد - در حالت تحریر پسر مذکور ( که قریب بچوانی  
 رسیده دهیمت (او نام دارد) محالات دیگر از صوبه برار بظام

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بده انتظامی ست \*

### \* راجه گوپال سنگه کور \*

نیاکانش زمیندارى اندرکهي مضاف صوبه آلہ آباد داشتند و بنوکری راجهای اوندچهم مي پرداختند - جدش بهار<sup>(۲)</sup> سنگه در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامي کار پرداز صوبه مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سرش بریده بحضور فرستان - پس از پدرش بهگونیت سنگه بن بهار سنگه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوپال سنگه پسر اوست نامبرده در ایامی (که نظام الماک آصفجاء از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بمرافقت او بدکن رسیده روز مضاف مصدر ترددات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب در خور و تیول مناسب و قلعه دارى قلعه قندهار صوبه بیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیانی بسعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازی اندرخت - از این وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و در هجری <sup>هـ</sup> بعدم سرا شتافت \*

بعد فوتش اگرچه دلپست سنگه پسر ارشدش در حین  
 حیات او فوت شده ازو پسران ( که کلانی آنها کنور بشن  
 سنگه نام داشت ) باقی مانده بودند اما از پس خواهش او  
 قلعه داری مزبور و جاگیر ارثی بنام اجیچند پسر درم قرار  
 یافت - و نریت سنگه پسر سیوم ( که هردو باهم حقیقی  
 بودند ) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور  
 گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگی ( که با رگهناشه راد بر کنار  
 دریای کنک کفن بمیان آمد ) او همراه کار پرداز نظام الدوله  
 آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید  
 پسرانش کلانی بقلعه داری ارثی سربلند گشته در حالت تحریر  
 بخطاب راجه گوپال سنگه هندوپست مهندر ناموری دارن - و دو  
 پسر دیگرش راجه تیجسنگه و راجه پدم سنگه بمنصب و جاگیر  
 و پشین بقلعه داری قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگذرانند  
 و درمین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه  
 گردید - چندی بضبطی سرکار پیر نامزد بود - و پستر بصوبه داری  
 ناندیر صوبه بیدر و قلعه داری ماهور صوبه برار سر برافراخت  
 دوسه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کنور درجسنگه  
 و جوده سنگه بمنصب در خور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلی  
 پذیرفته بنوکری می پردازند \*

## \* راجه ماهوجي بهونسله \*

گویند نسبش بر ارجهای چتور که سیودیه اند میرسد - از  
 نیاگانش سورسین نام بنابر وجه از چتور بدکن رفته چنده  
 در موضع بهونسله عمده پرگنه کرکنب سرکار پرینده صوبه<sup>(۲)</sup>  
 خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را بهونسله ملقب ساخته<sup>(۳)</sup>  
 دادا جي بهونسله یک از اجداد راجه مزبور ( که مقدمش موضع  
 هکني و بوڌهي دیولگانون و ته پایش پرگنه پونه بود ) در پسر  
 داشت - مالوجي و پتهوجي - آنها از رعایای آنجا آزرده شده<sup>(۴)</sup>  
 بقصبه ایلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پیشگی  
 میگذرانیدند - پستر بقصبه سندکھیر نزد لکهي جادو دیسمکھه<sup>(۵)</sup>  
 سرکار دولت آباد ( که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده  
 و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت ) رفته نوکر شدند  
 و پتهوجي مذکور را کهیاوجي و پناجي و غیره هشت پسر<sup>(۶)</sup>  
 بودند - و مالوجي را بعد فراران تمنا در پسر بهم رسید - چون  
 بخدمت شاه شریف ( که در احمد نگر آسوده اند ) اعتقاد  
 تمام داشت یک را بشاهجي و دومین را بشرف جي موسوم  
 ساخت - لکهي جادو ( که جز دختره باسم جهجارا اولاد<sup>(۷)</sup>

(۲) در [ بعضی نسخه ] بهومسه (۳) یا دارا جي باشد (۴) در [ بعضی جا ]

بینهوجي آمده (۵) در [ بعضی جا ] جادون آمده (۶) یا پناجي باشد

(۷) در [ بعضی نسخه ] جنجاره \*

نداشتم (شاهجی را) (که زیبا صورت بود) بمهر فرزندی برگرفته  
پارچهای خوب و زیور طلا و مرصع بدو بخشید \*

روز بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجی  
نسبت می نمایم - مالوجی پدر و پتهوجی عم شاهجی  
برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید  
برگشت - اما اقوام جادو بملامت پیش آمده مزاج او را  
برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجی و پتهوجی را  
از قصبه سندهیر برآردن - آنها بانگ پال بنالکر (که زمیندار  
معتبر بود) توسل جسته فوجی ازو همراه گرفته در نواح  
دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین  
تقریب نسبت شاهجی بهونسله با دختر جادو قرار یافت  
و شاهجی بهونسله صاحب اعتبار گردید \*

چون نظام الملک جادو را بدغا گشت نامبرده ازو برهم  
زده سال سیوم جاوس فردوس آشیانی باعظم خان ناظم دکن  
پیوست - و بمنصب پنجزاری پنجزار سوار و عطای جمدهر  
مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک روپیه کامیاب  
گردید - و از تباہ اندیشی زود ازانجا گسسته خود را نزد  
نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار  
کلی بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران ازو کینه  
در دل گرفته در عهد اعلیٰ حضرت فوج پادشاهی را بر سر

شاهجی بوده ادر در قلعه ماهولی محصور ساختند - ادر آنجا  
 بسکندر عادل شاه بوده ناگهان از قلعه مزبور بدرزده (اهی  
 بیجاپور گشت - و در ایامی ( که مراری کار پرداز عادلشاه بتعاقب  
 ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصابات را تهانه نشین  
 نمود ) شاهجی بهونسله را ( که همراہ او تعیین بود ) جاگیر دار آنجا  
 گردانید - پسر شاهجی بهونسله سمت کرناٹک دستوری یافت  
 اول پالہ کنکیری را بآویز و ستیز از تصرف زمیندار برآورد  
 و درانجا با مسماء توکا بانی صبیہ موتیہ شادی نمود  
 نامبرده را از بطن<sup>(۲)</sup> چهارا دو پسر شد - یکم سنبها - که در  
 جنگ کنکیری بضرب گولہ در گذشت - درمین سیوا - که  
 او را بنابر صغر سن همراہ کار پرداز خود در پونه و غیره  
 محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بانی یک پسر  
 باسم ایکوجی \*

چون شاهجی در ضلع کولار و بالا پور اقامت داشت ازانجا  
 ( که اقبال بادی یادر بود ) دران ایام حسب استدعای راجہ  
 ترچنا پلي ( که بنابر منازعت پنچپی<sup>(۳)</sup> راگھو زمیندار چنچادر  
 مغلوب شده بود ) بکمک شتافته لوای استیلا برافراخت  
 و راج هر دو تعلقہ مذکور را متصرف شدہ ایکو<sup>(۴)</sup> پسر خود را

(۲) نسخه [ ب ] از بطن او دو پسر شد (۳) در [ بعضی نسخه ] پنچپی

راگھو (۴) [ در بعضی نسخه ] انکو .

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ايكو مزبور را سه پسر شده  
 يک شاهجي و دومين شرف جي که هر دو لولد بودند - و سيومين  
 توکوجي که هر دو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند  
 دین ضمن سيواجي ( که بسن شازده سالگي (سيده بود) دست  
 کار پردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود هري  
 آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایۀ دولت او از امرای بيجاپور  
 افزوده قريب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را  
 ( که بجاگیر ملا احمد نایب بود ) از فوج<sup>(۲)</sup> ( که بر طبق طلب  
 جاگیردار بيجاپور آمده بود ) خالي دید دست و پا زده  
 اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بيجاپوريان بذابر  
 فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علي عادل خان بمسئتي  
 گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغيري ميزد  
 پس ازان ( که علي عادل خان استقلال بهم رسانید ) رسا  
 و رسائل تزوير متضمن عجز و استعفاي تقصير فرستاده  
 استدعای آمدن افضل خان نامي سردار عادل خان کرد - چون  
 خان مزبور بگوكن رسيد بعجز غدر آميز نام مصالحت  
 بر زبان برده خان مذکور را با مردم قليل متصل مسكن خود  
 طامپ داشته خود را بيمناک و نموده لرزان پيش پالگي او  
 آمد - و با کارده ( که نهاني با خود داشت ) کار خان مرتوم را

تمام ساخت - و مردم مسلم خود را ( که دران نزدیکی مخفی داشته بود ) باشاره معهود آراز داد - آنها رسیده بقیه مردم خان مزبور را اسیر و قذیل ساخته لشکر را غارت کردند - و از زداد این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محالات پادشاهی دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات ازانجا بکمک او تعیین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت \*

گویند در ایامی ( که خان مزبور در پونه سکونت داشت ) سیوا بارادگ شبخون مردم خود را تعیین کرد - که بهر بهانه بمعموره درآمدند - و شبی دریچه عقب حویلی را ( که بخش و گل بند بود ) را کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکی از آنها شمشیر انداخت - و انگشت سبابه خان مزبور بریده گردید - و ابو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بصورت باد بدر رفتند - سال هفتم ( که میرزا راجه جیستگه بتنبیه او مرخص گشته فوجی بر تلاع تعلقه او برده بمحاصره پورندهر پرداخت ) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه قلعہ بسرکار پادشاهی



میگذارم - آئنده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند  
بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خون بے یراق  
آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بملوک پیش آمده شمشیر  
و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت \*

چون این معنی باستماع خلد مکان (سید حکم طالب بزام او  
صادر شد - او معه سغها پسرش بحضور شتافت - و روز  
ملازمت ( که موافق حکم او را بدایه پنجهزاری ایستاده ساختن )  
از تنگ حوصالگی بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود  
که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائی ( که جهت  
فرون آمدن مقرر گردیده ) ببرند - و بعد رسیدن بدان مکان  
صریح اظهار رنجش نمود - چون پادشاه کیفیت مذکور معروض  
گشت برای خبرداری او بکفور رام سگه پسر میرزا راجه  
تاکید صدور یافت - و پستر آدمان فولاد خان کوتوال بچوکی  
مکان مزبور تعیین شدند - او از سیر فکری با هر کس جوشیده  
دلها را بیفکر ساخت - شده باتفاق پسر تبدیل لباس کرده بدر  
رفت - و در عرض راه بر اسپان ( که سابق مقرر کرده بود ) سوار  
شده بمتها رسید - و ریش و بروت تراشیده از کاسی و بنگاله  
و اودیسه شده بصوبه حیدرآباد خون را رسانید - و سذبها را  
حواله کب کاس نام برهمن ساکن متها کرد - و بانعام شایان  
امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برساند \*

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه دارى دكن مامور شده باثفاق مهاراجه جسونت سنگه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهی بتالن در آردن و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونت سنگه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازان پس از پذیرا شدن این معنی پسر مزبور را با یرتاپ راو نامی کار پرداز و جمعیت یکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهازای پنجهاز سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبه برار و غیره سربلندی یافت - پس از چندی پسر را طلب داشت - و کار پرداز او با جمعیت حاضر بود - پستر چند محال از جاگیر سنبهاجی بنابر مطالبه یک لک روپیه ( که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود ) بضبط در آمد - بنابران کار پرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهی کرد - داؤد خان قریشی مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگی گری می نمود - پستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باثفاق با فوج پادشاهی جنگ می نمایم - اول بتسخیر قلاع تردد من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوچی برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طالب داشت - او متصل چنچی آمده ملاقات نمود

سیوا دعوی تروکه پدر کرد - او زبان بنعم کشوده در پهر شب  
با چند گریخته بتنجار شتافت - سیوا لشکر ادرا تاراج  
نموده و چنچي و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد  
و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر  
خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیخت - بهادر خان بحضور  
نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقه خود غله و سامان  
درست کرده قلعه پرناله از بیجاپور بیان متصرف شد - و با کسی  
( که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود )  
در مراسم مهمانداری کوشیده در مقدمه صلح جواب صاف  
داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش  
دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت  
در همین سال سیوا بر ملک پادشاهی دویده پوگنه جالنه را  
ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت  
گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا ( که در محامد صفات  
یکذائی داشت - و با وصف مفع سیوا و غارتیان بر تکیه<sup>(۲)</sup> درویش  
مذکور دست تالان دراز کردند ) ازین جهت بد دعا نمود \*

سیوا در رویه انصاف پژوهی و جزای و سپاهگری امتیاز  
داشت - اسپان بهسپار در طویله فراهم آورده بود - و نوکران  
بیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده داس

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچی برای خبر گیری  
 خوراک تعیین می نمود - و سرهزار مجموعدارے مقرر می ساخت  
 نوکرانش از قسم بارگیر بودند - چون فوج با سردارے  
 جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قلم می آورد - بعد تاخت  
 ملک آنچه زیاده میدید می گرفت - و جواسیس خفیه تعیین  
 میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود وائی  
 اختیار کرده همراهان پدر را آزاده گردانید - و اندوختها برباد  
 داد - با کب کلس نامی زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور  
 معلن - سال بیست و چهارم ( که سلطان محمد اکبر با پدر  
 عصیان ورزیده بدکن رفت ) سنبها او را پناه داد - سال سیم  
 خان زمان شیخ نظام ( که فوجدارچی کولاپور نواح پرناله داشت )  
 جاسوسی او گرفته از فاصله بعید دویده بر سر او ریخت  
 و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور  
 آورد - ( روزه ) که داخل لشکر پادشاهی میشد ) بموجب حکم  
 تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود \* \* ع \*  
 ۱۱۰۰

---

\* با زن و فرزندان سنبها شد اسیر \*

---

تاریخ این واقعه است

سال سی و یکم بر طبق ایمای پادشاهی بقتل رسید - و قلعه  
 راهبری گدھے ( که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعیین  
 شده بود ) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

با زنان سنبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی  
 و منصب هفت هزارى هفت هزار سوار برنواخته در گلال بار<sup>(۲)</sup>  
 جا داد - او در حضور نشو و نما یافت \*

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از  
 محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتبا  
 بگرد او فراهم آمدند - اول بروضه منوره آمده بزیارت قبر  
 خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات  
 بیرونی اورنگ آباد دست درازی کردند - پستر رفته در ستاره  
 نشست - و مدت مدید زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید  
 کار پردازانش ( که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها  
 راجه را از هشت پردهان ناگزیر است ) فوج کشی و غارتگری  
 می نمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان  
 سرمد از حاصلات صوبه اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر  
 و بیجاپور ده روپیه حصه بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت  
 راجه ساهو و تارا بائی زن رام راجه بعمل در نیامد - پستر  
 در عمل صوبه داری امیرالامرا حسین عای خان بیست و پنج روپیه  
 بنام چوتهمه اضافه بران شد - و سندن بمهر امیرالامرا درین  
 باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتند

راجه مزبور مطابق سنه ( ۱۱۶۳ ) یک هزار و یکصد و شصت و سه

هَجَرِي لا ولد فوت نمود - اولاد هم او رام راجه بقاعه پرناله  
باقی ست \*

( ۲ )

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهننا جادو و سنتا کهور پره  
است - که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک  
می پرداختند - دومین ( ۱ ) که علم نخوت می افراخت ( پس  
از فوت رانا پسر سیوا بگفته زن او ( که بتورگی پسر خرد سال  
کار فرما بود ) دهننا جی و غیره کشتند - پسرش رانوکهور پره  
چند بگارت بجای پدر می پرداخت - و ازو هم نامورتر  
گردید - بقیه اولاد و اقوام هر یک در دکن موجود است - و یکی از  
پردهانان او بالاجی بسوناته - از قوم براهمه اسمی - در سنه  
( ۱۱۳۰ ) هزار و یکصد و سی هجری چون حسین علی خان  
با راجه ساهو قرار چوئه و سردیسمکھی مشخص نموده سند  
بمهر خود کرده داد بالاجی بسوناته با پانزده هزار سوار سال  
مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه ( ۱۱۳۹ )  
هزار و یکصد و سی و نه هجری ملهار هولکر از رفقای باجی ( او  
پسر بالاجی بسوناته ) که بعد فوتش بجای او قائم شده بود )  
بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده  
او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت  
و تاراج پرداخته نقش عملداری او بر داشت - و در سنه

( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری ( که صوبه داری مالوه براجه جیسنکمه مفوض گردید ) از بنابر جنسیت بتقویت باجی راء کوشید \*

در سنه ( ۱۱۴۶ ) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی راء از دکن عزم هذدوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونیج رسید - نامبرده (دبرو نشده بدکن برگشت و در سنه ( ۱۱۴۷ ) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز اراده هذدوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکم بسرکردگی اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بسرداری خاندوران به تنبیه او تعیین شد - باجی راء نیز فوج با بیلاجی جادر (دبروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابلۀ خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هر دو طریق رجوع پیمودند - پسترحسب عرائض راجه جیسنکمه ( که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بباجی راء مقرر شود ) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در سنه ( ۱۱۴۸ ) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظم صوبه مذکور بباجی راء تفویض یافت - سال دیگر باجی راء با فوج کثیر بمالوه شتافته بذو بست آنجا نموده بر راجه بهدار رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبترا را

( که مکان بود و باش راجه بود ) مفتوح ساخت - و بیلاجی جادر را از دریای جمنا گذرانید - که تاخمت انترید نماید او با برهان الملک ( که قریب اکبر آباد (سیده بود ) مقابله کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا بیلاجی راو ملحق گشت - باجی راو خفت عظیم کشیده جانب شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلده مزبور برآمد - و باجی راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبر آباد

روانه گردید - سنه ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجری آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه (سیده از عزل باجی راو بصوبه داری مالوه مقرر شده بدن صوبه عطف عذر نمود - و در سواد بهوپال با باجی راو جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه داری برز بحال داشته

بدار الخلافه برگشت - و در سنه ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و در هجری نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل بلده اردنک آباد بنای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زده سرکار کهرکون دهانویه مضاف خاندیس گرفت - و کنار

نورده رسیده سال ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بدار فنا پیوست \*

پس از بالاجی پشوش بجای او شد - و سداسیو راو



( ۲ ) عرف بهار پسر چمناجي برادر باجي راز کار پرداز از مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور ( که سنه ۱۱۶۳ )

هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد ) اگرچه چند بار آثار شوخی ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قرابتیان او را دست نشانده خود ساخته کار بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را با خود ایل ساخت - و سال ( ۱۱۶۴ ) هزار و یکصد و شصت

( ۳ ) و چهار هجری ( که هولکر و جی اپا سندهیه بکهک ابوالمنصور خان جانب آله آباد و اوده شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید ) در جادری آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجی فرجه بر سر اورنگ آباد بزره مبالغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال ( ۱۱۶۵ )

هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سدن امیرالامرا فیروز جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنیان بتصرف اینها در آمد - و سال ( ۱۱۷۱ ) هزار و یکصد

( ۴ ) نسخه [ ب ] چمناجی ( ۳ ) نسخه [ ب ] ابوالمنصور خان که با احمد

خان بنگش مقابله داشت جانب آله آباد .

و هفتاد و یک هجری در دکن با نظام الدوله آصف جاه  
بمقابله پرداخته بعد صلح<sup>(۲)</sup> ملک بیست و هفت لک (روپیه)  
کامل تعلق بمرهقه گرفت - و در همین سال دتاجی سندهیه  
برادر و جنکو پسر جی ایا در سکرآل نجیب الدوله را محصور<sup>(۳)</sup>  
گردانیدند - و در همان سال رگناقه راور و شمشیر بهادر و هولکر  
در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ  
خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه درانی و جهان  
خان را از لاهور ره سپردادی فرار ساختند - و نایب ایذه  
در لاهور ماند - و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه  
هجری دتا از خبر آمد آمد شاه درانی تا سرهفتد رفته  
نخچیر فغا گردید - و در دکن قلعه احمدنکر بتصرف مرهقه  
در آمد - و بالاجی و سدا سیو راور با امیر الممالک نظام الدوله  
آصف جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر  
سرداران مقل چنداولی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک  
شصت لک (روپیه) کامل و سه قلعه دولت آباد و آسیر و بیجاپور  
بدست مرهقه رفت \*

و چون سال مزبور شاه درانی عمل مرهقه از پنجاب برداشته  
دتا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنابراین  
سدا سیوراور با بهواس راور پسر بالاجی بعزم تدارک روانه

هذه وستان شد - و اول بشهر دارا خلافة رفتہ قلعه را بدست آورد  
و محي الملة پسر محي السفة بن كام بخش را ( كه عماد الملك  
بعد كشتن عالمگير ثاني بر تخت نشانده بود ) بوداشته  
عوض او ميرزا جوان بخش بن شاه عالم پادشاه را بطريق توره  
نشانده - و در سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و يكصد و هفتاد و چهار  
هجري بمقابلۀ شاه دراني پرداخت - و چون بخواهر انسدان  
طرق رسد حال فوج او بعسرت كشيد چار و ناچار دو چار شده  
او و بسواس را و جمعی كثير از سوان و غير آنها ته تيغ در آمدند  
و بعضی ( كه راه گريز يافتند ) اهل ديها ت نگذاشتند - بالا جي  
بعد استماع اين حقيقت سال مذکور غصه مرگ شد - پسر دوم او  
مادھو را و بجای او نشست - چندی فيما بين او و رگنا تھه را و  
عم حقيقش نزاع بود - آخر رگنا تھه را و گرفته نظر بند ساخت  
چند سال باستقلال گذرانيدۀ بمرض در گذشت - و نراين را و  
برادر كوچك خود را بجای خود نشانيدۀ بود - رگنا تھه را و  
با مردم ساخته نراين را و را كشت - چون متصديان خانه اش  
با او ( اضي نبودند فيما بين نزاع برخاست - رگنا تھه را و مغلوب  
شدۀ پناه كلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحريرو  
بكميتم آنها با متصديان جنگ و جدل نموده بدست  
متصديان افتاد - و در صوبۀ مالوۀ جاگير بقدر خرج لاهدي  
يافته روانۀ آنصوبه شدۀ از اثنای راه با مردم بدرقه برخاش

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب سورت مذاقشه فیما بین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مدهو راو پسر خرد سال نراین راو بجای نیاگان خود است \*

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه دارمی سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت همقومی نیز داشت - صوبه برار متعلق باو بود - و ملک دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتله آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او جانوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چنده میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی مصلط است - و سندن تعلقه چوتله بدست نیاگان خود از راج مرهته بغام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او موار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبه بیجاپور بود - و نامه بسرکردگی بر آورده قلعه کیتی و غیره محالات بسیاری در تصرف داشت - حیدر علی خان مطابق سنه ( ۱۱۹۰ ) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدم خانه نهاد - و سرداران جزوی او از اندازه تحریر بیرون \*

## \* ركن الدولة سيد لشكر خان بهادر \*

## \* نصير جنگ \*

نامش مير اسماعيل است - نياگانش از سکنه سريل مضاف بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه ( که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده يزار و يتبرک به و از خايفای شاه نعمت الله واپي ست ) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوکري پادشاهي اختصاص پذيرفته - چون پدر مير اسماعيل زود در گذشت هاشم خان او را پرورش نمود - او در ملازمان برادري خاص ( که عبارت از مغلان مذهبدار است ) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمايان گرديده حريف خود را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان ( که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت ) شجاعت و دلادري او ذهن نشين پادشاه گردانيد - لهذا بفوجداري ائک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پيش بهادر مزبور ( سيد و ببخشياگري ساير سرکار او و خطاب سيد لشکر خان سرفراز گشت و چنده براي بند و بست (اج بندري مضاف فرخنده بنيان مامور گرديد - و مدتي بنظم صوبه اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور به هندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

خدمات پسندیده بتقدیم (سانید - و چون در دکن هنگامه و فساد  
 باجی رار سردار جانب راجه ساهو بهونهله برپا شده نوبت  
 بمکار<sup>(۲)</sup> با ناصر جنگ شهید رسید و رار مزبور تذبیه بلیغ یافته  
 بعد قایل ایام رو بذیستنی سرا کرد خان مزبور حسب ایامی  
 بهادر مزبور آمده بتسائی برادر و پسر متوفی پرداخته طریق  
 سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه  
 بهادر مرقوم در سنه ( ۱۱۵۳ ) هزار و یکصد و پنجاه و سه  
 هجری وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابست  
 صوبه داری ادرنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری  
 دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتری  
 نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ  
 ناموری پذیرفت - و پس از جنگ پهاچری باز صوبه دار  
 ادرنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ مرحوم از اصل  
 و اضافه بمنصب شش هزار و شش هزار سوار و خطاب  
 رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومی الیه تصاعد نمود  
 و بهتر مستعفی شده بنظم صوبه برار اختصاص گرفت  
 و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت  
 ار بحراست ادرنگ آباد درجه اعتلا پیمود - و در سنه ( ۱۱۷۰ )  
 هزار و یکصد و هفتاد هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلقی

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا بعمل می آورد - خیرات سرا میکرد - با تدابیر مملکی آشنائی داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند صباها ازو باقی ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هریک بساوک پیش آمد - و یک صبیغه خود را بمیرجمله نام پسر کوچک سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهازاری و خدمت حراست خجسته بنیان بانضمام متصدیگری محالات سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مزبور امتیاز دارد و مورد عاطفت نوین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله بهادر زرد آرد جنگ مدعی ببخشیدگری رساله مغلان ملازم سرکار او می پرداخت - درینولا بنیابت نظامت ناندیر چهره عزت برافروخته - و بمنصب پنجهازاری سربلند - مرد بی باک صاف دل است \*

### \* راجه بیدر بهادر \*

(۲) پسر بهروجی سرکر است - که فرقه ست از قوم دهکر  
 نیاکانش در نواح انا کوندی (۳) که برکنار دریای بنگهدرا (۴)

(۲) نسخه [ ب ] دهکر (۳) در [ بعضی نسخه ] انا کوند (۴) در [ بعضی

نسخه ] تنگ بهدرا \*

واقع اهمیت - و سابقا مکان نشهت راجها بود ( توطن داشتند  
و بتقریب از انجا بر آمده در دیهات تربیب بلده بیجا پور  
سکونت ورزیدند - بهر راجی بنابر قرابت با تیما راجه سندهیه<sup>(۲)</sup>  
( که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود )  
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و قبولداری  
پرگنده پالم صوبه بیدر سرفرازی یافته بنوکری می پرداخت<sup>(۳)</sup>  
چون در گذشت اکاجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت  
و رفته رفته بمنصب هفت هزار و خطاب راجه بیر بهادر  
و افزونی اقطاع چهاره عزت بر افروخت - و سال ( ۱۱۹۰ )  
هزار و یکصد و نود هجری بعدم سرا شتافت - با زبان فارسی  
آشنائی داشت - و در فن کبت و دهره ( که عبارت از کلام  
موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا سمت ) ماهر بود - پس از  
پهرش سدهرم و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته<sup>(۴)</sup>  
سورشته ملازم پیشگی بدست دارند \*

## \* حرف الزاء \*

### \* زین خان کوکه \*

مادرش پیچه جان انگه عرش آشیانی سمت - پدرش

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] باپتما راجه ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] بالم ( ۴ ) نسخه [ ب ]



خواجه مقصود عاي هردي مردی پاک طيبت بصدق و ديانت  
متصف از ملازمان مريم مكاني بدوام خدمت در حوالی هودج  
امتياز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاكيش بود  
عرش آشياناي دختر برادرش خواجه حسن را ( كه عم زين خان  
باشد ) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سليم درآورد - از بطن او  
در سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت سلطان پيريز متولد  
گردید - و چون در سال سيم ( كه ميرزا محمد حكيم در كابل  
بدار بقا پيوست ) عرش آشياناي بعزم زابلستان از دریای  
سندहे عبیره نمود زين خان ( كه بمنصب دو هزار و پانصدي  
اختصاص یافته بود ) برهمنوی الوس يوسف زئي و كشایش  
سواد و بجور رخصت یافت - اين گروه انبوه پيشتر در قرا باغ  
و قندهار بسر مي بردند - و از انجا بكابل آمده دست چيرگي  
مي كشادند - ميرزا الغ بيگ كابلې بدستان سرائي از هم گذرانيد  
پس ماندگان از انجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس ازان  
باستغرا<sup>(۲)</sup> بار اقامت كشودند - نزديك صد سال است كه بسواد  
و بجور برهزني و سوتابي روز ميگذرانند \*

درين سوزمين گروهی ( كه خطاب سلطاني داشتند )  
مي بودند - و خود را از نژاد دخترچی سلطان سكندر مي پنداشتند  
اين قوم نخستين پيرستاري جا گرم كردند - و بحيله اندرزي

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهاى ايدان بدست آوردند  
 و برخه ازان پيشين گرده دران تنگناها بناكاسي بسر مي برنه  
 و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در ساله ( كه  
 عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حكيم درين نواح آمد )  
 كلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله كالمشمول عذائت<sup>(۴)</sup>  
 گشته از دارالخلافه آگره در بگريز نهاد - خواجه شمس الدين  
 خوافي از نواحى اتك دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجاي  
 پاداش نوازش يافت - ليكن باز راه گريز گرفته به بنگاه خود  
 شتافت - و در شورش افزائي رهنماى ديگر بوميان گشت \*

زين خان كوكه اول بولايت بجور ( كه جنوبى آن پشاور  
 و غربى برگنات كابل - طول بيست و پنج كرده - و عرض از پنج  
 تا ده - سي هزار خانه دار اين الوس درينجا بسر برند ) در آمده  
 بهياره را مالش بسزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر  
 هيران اين قوم زينهار خواستهديدند - و خاربن شورش بر كنده  
 گشت - پس ازان عزيمت كوهستان سواد نمود - بعد از آريزشهاى  
 سترگ غنيم راه فرار سپرد - در جكدرة<sup>(۳)</sup> ( كه ميانه ولايت است )  
 قلعه اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت  
 سنكر بر شكست - غير از گريوه كراكر و ولايت پونير همه  
 بدست آمد \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] كافر - يا كاسو باشد ( ۳ ) در [ بعضى نسخه ] چكدرة \*

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوه در خواست کمک نمود - عرش آشياني راجه بيروبر و حکيم ابوالفتح را بي يکديگر تعيين فرمود - چون بکوکلداش پيوستند بذابر همچشمي حمدهای ديرينه يکتائي نگرفته غبار درئي برخاست هنگام مشورت کوه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردد - و من ميان ولايت را پاسباني کنم - يا شما بودن جکدره بر خور گيريد - و من بسزای کوه نشيخان پردازم - راجه و حکيم جواب دادند - که حکم بتاخت مالک است - نه بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانه حضور شويم کوه گفت ولايتي ( که بچندين آريزه بدست آمده باشد ) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر اين هر دو شق قبول نداريد از راهی که آمديد بر گرديد - اين نشنوده بهمان راه کراکر ( که پرنشيب و فراز بود ) روانه شدند - کوه از مدارای ناهنجار سرداري يکسو نهاد - که مبادا اين مقربان حرفه ناشايسته بر سازند و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه در هر تنگ دره آريزشه رو ميداد - و پرتالها يغمائي ميشد \*

چون بسمت گريوه بلذري روانه شدند کوه چنداول گرديد - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ايستاد - آنها از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند - مردم از سراسيمگي از فراز کوه به نشيمپ در آوردند - دران دراز و فيل و اسب

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالمی نقد هستی در باختم  
 کوکلتاش خواست جان نثاری نماید - جاناش بهادر جلو گرفته  
 بر گردانید - لخته از بیراهی پیاده شده بمنزل رسید - چون  
 شهرت شد ( که افغانان از پی می آیند ) بصد اضطراب کوچ بپهنگام  
 گردید - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - هرچند افغانان  
 در تقسیم غنیمت در مانده بودند - روز دیگر راه گم کردگان  
 جان سپردند - راجه را با بسیاری از رؤسای پادشاهی و غیره  
 پانصد کس درین بیراهه روی (رزگار بهرآمد \*

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش مهمند و غوریه خیل  
 فواج پشاور ( که جلال الدین روشانی را بهری برداشته در تیراه  
 و خیبر غبار شورش برانگیخته بودند ) تعیین شد - و کارهای  
 نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زابلستان  
 از تغیر راجه مانسنگه بدر تفویض یافت - و در سال سی و سیوم  
 باز بمالش یوسف زئی مامور گشته اول ببجور در آمده  
 هشت ماه آویزش داشت - بسیاری را نقد زندگی بتاراج  
 رفت - ناگزیر باز ماندگان غاشیه بندی بردش گرفتند - کوکه  
 بمیچ گرفتن سوان نمود - نخست بساحل دریای بچکوره<sup>(۲)</sup>  
 ( که سرآغاز در آمد آن ملک ست ) استوار قلعه بر ساخته  
 نشست - غنیم سرگرم عید قربانی بود - کوکه ببخبر از

پنهان راهی بسواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند  
و آن الکا مفتوح شد - هر جا قلعه ضرور بود بنیان نهاده  
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان  
بگوشمالی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیکی  
پتهان در آمده تا دریای ستلج (و بر نتافت - همگی بوم نشینان  
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگر کوت - راجه پرسرام  
از کوه جمو - راجه باسو از مو - راجه انروده جسوال - راجه  
کاملوری - راجه جگدیس چند دهه وال - رای سندسار چند از پنه  
رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جسروته - رای بلبدهور  
از لکهن پور - دولت از کوت بهرته - رای کرشن بلاوریه - رای  
راودیه دهمری وال - اگرچه سوار ایذان بده هزار کشید لیکن  
پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوه  
دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کولکلتاش بمنصب  
چهار هزار و عطای نقاره سربلندی یافت - و در سال سی  
و هفتم ( که زین خان بیاسبانی آن روی سزدهه تا هزدو کوه مقرر  
شد ) از سوان و بجور تا تیراه ( و آوردن - افریدی و اورک زئی  
بایای قن داد - جلالت بولایت کافران بدر زد - کوه بدان ملک

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] اکبرنامه [ پتهان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] انواده

( ۴ ) نسخه [ ب ] کاپلوری و در [ بعضی نسخه ] اکبرنامه [ گاهلور ( ۵ ) در

[ اکبرنامه ] بهوزر آمده ( ۶ ) در [ اکبرنامه ] یلادیه .

درآمد - چون وحدت علی خویش جلاله باعانت یوسف زئی  
 بر قلعه کنشال<sup>(۲)</sup> و برخی ولایت کفران چیرگی یافته بود کولتاش  
 همت در استیصال او بهمت - فوج تا کهمار ( که داروغه نشین  
 مرزبان کاشغر است ) شتافته بهیارے را با سیری برگرفتند  
 سران کافر نیز پیوسته در ناکامی افغانان کوششها نمودند  
 برخی بهوی چغان سرا بدخشان رویه شده دست از زدن و بستن  
 برداشتند - ناگزیر سران یوسف زئی بزینهار در آمدند  
 و قلعه کنشال و بسیار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان  
 و کاشغر رفت و روی یافت - در جشن سر آغاز سال چهل  
 و یکم بمنصب پنج هزاره سر برافراخت \*

چون بند و بست کابل از قلیچ خان صورت نگرفت در همین  
 سال آن ملک باقطاع کوکه مقرر گشت - و درین سال شاهزاده  
 سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرف دلبستگی پدید آمد  
 و بیوگانی سگالش در سر گرفت - عرش آشیانی ازین بیراهه روی  
 سرگران شد - چون شیفتگی خاطر از اندازه بیرون دید  
 دستوری فرموده سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم جشن ازدواج  
 انعقاد یافت - و چون جلال الدین روشانی ( که مایه فساد دیار  
 کابل بود ) بگو نیستی فرو شد - و زابلی شورش فرد نشهت  
 زین خان حمپ الحکم از تیراه بهفاظت لاهور پیوست

و چون عرش آشیانی مراجعت از برهانپور با گره کردند ادرا  
بر خواندند - از کامروائی بمی گساری مفرط افتاده بود - بدین  
جهت لخته ازان دست کشید - (نجوری افزود - و فروغ دیده  
و دل کم شده در سنه ( ۱۰۱۰ ) هزار و دهم هجری پیدمانه  
زندگی لبریز گشت - گویند در سانحه ( که بر بیر برگذشت )  
کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر  
داشتند - چون آخرها اسپان بمیار از کابل برای شاهزاده سلطان  
سایم ( که بخیاں فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود ) فرستاد  
ناخوشی افزود - در همان ایام درگذشت \*

زین خان بکمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود مینواخت  
و شعر هم میگفت - از دست \* \* شعر \*

\* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام \*

\* تا رشته مران بسوزن در آدرم \*

گویند بضیافتی ( که پادشاه را بخانه طلبیده ) چندان تکلف  
کرد که موجب حیرت همگنان گشت - ( ۲ ) از انجمله چبوتره بطول  
و عرض از شالهای طوس ( که دران وقت کمیاب بود ) بست  
و پیش آن سه حوض یکی از گلاب یزدی دوم از رنگ زعفران  
سیوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را ( که زیاده از هزار کس  
بودند ) دران حوضها می انداختند - و حویهای شیر و شکر آمیخته

ردان کرد - و در مکن بجای آب گلاب پاشی میشد - و جواهر و مرمع آلات در سبدها پر کرده با فیلان نامی پیشکش نمود گویند دران وقت کثرت فیل از زین خان و اسپ از قلیچ خان و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت \*

### \* زاهد خان \*

پسر صادق خان هروی سم - تا سال چهارم عمرش آشیانی بمنصب سه صد و پنجاهی رسید - چون پدرش در دکن فوت شد سال چهل و هفتم او بحضور آمده بملازمت پیوست و سال چهل و نهم باضافه بمنصب و خطاب خانی چهره ناموری برافروخت - و پس از سریر آرائی جنت مکانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى کامیاب گردید - پس ازان به تذبیه رار دلپیت بهورتیه با جمعه مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید پرداخته مورد تحسین گردید \*

### \* زاهد خان کوکه \*

مادرش حوری خانم انگه بیگم صاحب صبیغه کلان فردوس آشیانی سم - سال سیزدهم جاوس آن پادشاه بفوجداری میان دو آب از تغیر نورالدوله سرفرازی یافت - و سال چهاردهم بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هزار سوار سر اعتبار برافراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده



محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده در لیت بار اندوخت  
 سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار  
 سوار کامیاب گشت - پستر باضافه پانصدی دویست سوار ناصیه  
 بخت نور آگین ساخته بخدمت قرارل بیگی سربلندی پذیرفت  
 سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب ( که بنابر سوختن  
 بدن از آتش چنده کسمند بود ) بعزایت خلعت و جمدهر  
 صرع و منصب از اصل و اضافه دو هزار و پانصد  
 سوار و عطای علم و فیل درجه اعتلا پیمود - و پستر بتفویض  
 خدمت توش بیگی از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست  
 و چهارم رجب مطابق سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج هجری  
 بیمار می معیه بهم رسانید - هر چند حکیم دارد تقرب خان بفصد  
 تحریض نمود راضی نشد - و بسرای جاردانی پیوست \*

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بے باکانه میزد  
 در روز بیگم صاحب سفارش او نموده او را بخانه یکی از شاهزاده  
 فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در  
 باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاء الله در تربیت  
 شما سعی مفروره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که  
 سفارش لنگ و کور را می باید - بنده ازین عیبهایی بری ست  
 اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا برور  
 بود - یکی از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - که سال سیزدهم  
جلوس خلد مکان ببحالی منصب یکهزار و پانصدی سه صد  
سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته \*

### \* زبردست خان \*

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس از سریر آرائی  
آن پادشاه بعطای منصب هزاری پانصد سوار منسلک  
گشته سال دوم باضافه پانصدی صد سوار و ثانیاً باضافه  
در صد سوار لوای کامرانی برافراخت - سال چهارم از اصل  
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بین الاقراں تفوق  
جست - مدتی بتعیذاتی صوبه بهار بسر برده همواره با ناظران  
آن صوبه در برافراختن زمینداران فساد پزیره راه جانسپاری  
و عقیدت سگالی سپردے - در ایام صوبه داری اعتقاد خان  
پرتاب زمیندار پلامون را ( که از جمله فساد پیشگان مقرری  
آن صوبه بود ) او جد و جهد بلیغ بکار برده یکی از پسرانش  
دست تجار بلند ساخته بکار دای نعمت برتبه جان نزاری  
فایز گشته سال هفدهم پیش ناظم آورد - پس ازان بحضور  
رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل  
و اضافه بمنصب در هزاری هزار سوار قامت قابلیمت آراست  
سال نوزدهم بعزایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبه  
قتمه سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنه

( ۱۰۰۹ ) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجداری سیوستان

پیمانۀ زندگی او لبریز گردید \*

## \* حرف السین \*

### \* سیف خان کوکه \*

برادر کلان زین خان کوکه است - گویند والدۀ اش همیشه دختر آوردے - و پدر بمقتضای بشریت آزردہ شدے درین مرتبہ ( کہ در کابل بسیف خان باز شد ) پدر برآشفته گفت - کہ اگر این بار دختر آمد خانہ داری و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مریم مکانی رفتہ گلہ اظهار نمودہ رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشیانی آگهی یافته باوجود صغرسن فرمود - اگر پاس خاطر من میخواهی پیرامون این امر نگردی - کہ ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفہ فرمودہ شاهزادہ را مودہ غیبی دانستہ ازان ارادہ خود را بازداشت - اتفاقا سیف خان متولد شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندوخته بپاس شاهزادہ پرداختند - عرش آشیانی زیادہ بر همه عنایت بحال او مبذول می فرمود - پس از سریر آرائی هنوز آغاز شباب داشت کہ پایہٴ چهار هزار بر آوردند

در پردای و گندادری یکتای روزگار و در شجاعت و تهور سرآمد  
 اقران بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت ( روزه ) که  
 از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بود - و از پایان مورچالها  
 هجوم آوردند ) سیف خان تاخت نمایان برده کارنامه جرأت  
 و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقه بار ( رسیده  
 تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخیر انجامید  
 شخصی از پرسید - که پادشاه راضی هستند و بارها صرفه امثال  
 شما مردم چه که بسیار ( که بدایه نرسیده باشند ) می فرمایند  
 برای چه خود را دیده و دانسته در مهله انداختن  
 در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را  
 دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن روز زندگی بر من  
 گران است - میخواهم که سبکبار گردم - در سنه ( ۹۸۰ )  
 نهصد و هشتاد هجری سال هیزدهم ( که عرش آشیانی بایلغار  
 نه روزه از آگره بحوالی احمد آباد رفته با محمد حسین میرزا  
 مبارزه نمود ) سیف خان در تاختن اول چپقلش ( ستمانه  
 نموده غنیم خود را منهنز<sup>(۲)</sup> ساخت - و بدو زخم نمایان ( که بر ر  
 داشت ) اجمیری اجمیری گویان جویای پادشاه گردید - دید که  
 محمد حسین میرزا با چنده از ادبش در میدان سر بخودی  
 می آراید - کوکه بار رسیده داد بهادری و تودن داده بملک بقا

شتافت . پادشاه از فوت چنين مخلص (اسخ قدم قرين قاسف و اندوه بيميار گرديد - و چون بدارالخلافه معارفت فرموده ظاهر شد ) که ذمه سيف خان بوام مبالغه گرانبار است ) از کمال عاطفت بادای جميع آن سبکسار ساخت - پسرانش شیرافکن و امان الله بمنصبه در خور امتياز داشتند \*

### \* سيد محمود خان باره \*

اول کسی ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال اول جلوس اکبري همراه علي قلي خان شيباني بدفع هيومن (۲) بقال ( که پس از شکست يافتن ترمذي بيگ خان نخوت بخود راه داده با فراوان جمعيت از دهلي روانه شده بود ) نامزد گرديد - و سال دوم به تنبيه حاجي خان غلام شیر خان سوز ( که اجمير و ناگور بتصرف خود آورده دم استيلا ميزد ) تعين گشت - سال سيوم بتسخير قلعه جيتارن (۳) دستوري يافته آنرا از دست راجپوتيه برگرفت - چون مقدمه خانخانان برهم خورد خان مذکور بنوکري پادشاهي اختصاص پذيرفته قريب بلده دهلي جاگير يافت - و سال هفتم جلوس ( که خانانان منعم بيگ بنابر کشته شدن شمس الدين محمد خان انگه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رويه فرار نمود )

سید محمود خان ( که در محال جاگیر خود بود ) او را شناخته  
 با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیذاتی خان کلان  
 بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین  
 میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه  
 گردید و مسرعه فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید  
 خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب  
 سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون  
 میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید  
 او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال  
 هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات  
 تعیین یافت - چون موکم والا ایغار نموده بحدود میرنده  
 رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ  
 محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدود در فوج  
 طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ  
 بے تابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائی نمود - و آخر  
 همین سال با سادات باره و سید محمد امروه بر سر ولایت  
 مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر  
 آن حدود را عمای در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه  
 ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد هجری پیمانه زندگی او لبریز

گردید - بمنصب دو هزار و سربلندی داشت \*

باره عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی دریای جون و گنگ قریب پرگنه سنبیل واقع شده - خان مذکور مرد قبیلہ دار بود - بنوکری پادشاهی رسیده نامی بشجاعت و سخاوت برآورد - ساده لوحی مقرر داشت - گویند چون عرش آشیانی او را بر سر مدهکر بندیلہ تعیین فرمود او ترددات نمایان بتقدیم (سانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان ( که بملازمت سلطانی فایز گشت ) عرض نمود که من چنین و چنان تردد کردم - آصف خان گفت میروانجی این فتح بانبال حضرت شده - پنداشت مگر اقبال نام یکی از امرای پادشاهی خواهد بود جواب داد که چرا غلط میگوئی - درانجا اقبال پادشاهی نبود من بودم و برادرانم - تیغ دو دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگونگون عواطف برنواخت - و روزه یکی از روی کذابه با وی گفت - که نسب نامه سادات باره بکجا منتهی میشود او فی الحال در میان توده آتش ( که فقرای ملنگ شبها روشن میکنند ) تا زانو درآمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت (۲) جورب او نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوکرین کاک بیان طراز گردیده \*

## • سید احمد خان بارهه •

برادر خود سید محمود خان بارهه است - در سال هفدهم  
 جلوس اکبری باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج منقلا  
 بجانب گجرات تعیین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه  
 او را با جمعی کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادی ( که عیال  
 و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند ) نامزد  
 فرمود - هر چند آنها تیزپایی نموده خود را به تنگناهای جبال  
 کشیدند اما بسیاری از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهی  
 افتاد - خان مذکور معارفت نموده کامیاب دولت زمین بوس  
 گردید - پس ازان ( که قصبه پتن مخیم سرادقات سلطانی گشت )  
 آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بزیابست او حکومت و حراست آنجا  
 بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین  
 میرزا و شاه میرزا علم بغی افراشته باتفاق شیرخان بوسو پتن  
 آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بزد و بست برج و باره  
 پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بسیار  
 نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گود قصبه  
 برخاستند - و مال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید  
 قاسم و سید هاشم بمالش گردن کشان تعلقه رانا ( که پس از  
 کشته شدن جلال خان قورچی غبار فتنه برانگیخته بودند )



دستوري پذیرفت - و بتقدیم جلائل خدمات مشمول التفات  
 بیکران گشته چهره مباحثات افروخت - در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد  
 و هشتاد هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب  
 دوزاری امتیاز اندوخته بود - پسرش سید جمال الدین از  
 روشناسان پادشاهی بود - در محاصره قلعه چتور ( که در عقب را  
 از بارت پر ساخته قتله را آتش دادند - و بیکه دیر رسید - و دران  
 هنگامه جمعی را نقد زندگی برید ( رفت ) او هم گلشن جوانی  
 خود را سوخت \*

### \* سلطان خواجه نقشبندی \*

عبد العظیم نام خلف خواجه خاوند دوست است مرید  
 خواجه عبد الشهید بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهگان خواجه  
 که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احرار است - چون  
 خواجه عبد الشهید از سمرقند بهند آمد عرش آشیانی پذیرد  
 شده باعزاز و اکرام دریافت - و پرگنه چماری پذیرد (۳)  
 بطریق نذر گذرانید - خواجه مدعی درانجا طرح سکونت  
 ریخته بسرمی برد - پس از هیزده سال در آخر سنه ( ۹۸۲ )  
 نهصد و هشتاد و دو معاودت بسمرقند نمود - و در سنه ( ۹۸۴ )  
 نهصد و هشتاد و چهار درگذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز  
 و نشیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار (سمی طی نکرده  
 ( ۲ ) نهغه [ ج ] جوانی را سوخت ( ۳ ) در [ اکبرنامه ] چماری آمده \*

اما باره مراتب سلوک و تصوف و رزیده شامه ارادتش از شمامه  
 عنایت پادشاهی عطر آگین گشت - اعتباری سترگ و قرچه شگرف  
 بهم رسانید - چون سال بیست و یکم هـ ( ۹۸۴ ) نهصد  
 و هشتاد و چهار عزیمت سفر حجاز دامنگیر همت پادشاهی  
 گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخی  
 حقیقت اندوزان والا فطرت نسبت با طایفه سلاطین دادگر  
 سیما چنین فرمانروائی ( که ولایت چندین پادشاهان عالی شکوه را  
 بفروغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد ) امثال  
 این امور اگر تجویز کرده اند در صورتی ست که ازان حرکت  
 گرد فتور بر جمعیت آباد رعیت ننشیند - لهذا عرش آشیانی  
 نقش آن داعیه از لوحه خاطر سترد - و چون صوری لزوم<sup>(۲)</sup>  
 انعقاد یافته بود سلطان خواجه را ( که از درست کرداری  
 و معامله دانی نصیبه فراوان داشت ) امیر حاج گردانیده مبلغ  
 شش لک رپیّه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفروغ  
 دیده دري شایستگان احسان را دریافته بانعام درخور بے نیاز گرداند  
 و حکم شد که تجرد مژشان آن مرز ( که از شغل پیروستن نفس  
 در فزون فرصت مکاسب و حرف ندازند ) و سایر احتیاجمندان  
 قناعت پیشه آن بوم را نگاشته قلم تحقیق ساخته نسخه منقح  
 بیارد - تا هر سال یکم از آگاه دلاں بدان دیار رفته عموم محتاجان

آن ناحیه را از مایده احسان بهره مند گرداند - درین قافله  
بسیارے از وضع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید  
کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته \*

خواجه در سال بیست و سیوم سنه ( ۹۸۶ ) نهصد  
و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین بوس  
اکبری سر مباحات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف  
شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب  
هزاری امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه ( ۹۹۲ )  
نهصد و بود و در باجل طبعی در گذشت - در ظاهر قلعه  
فتحپور در جانب شمالی مدفون گشت - و پس از فوتش  
دو آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال  
در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمذنب  
پانصدی ترقی نمود \*

در دبستان موبدی مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان  
بود - یعنی بآئین ( که بعرش آشیانی نسبت دهند - و به الهی  
دین موسوم نمایند ) گردیده بود - هنگام سفر واپسین پیداشاه  
وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم ادر  
در قبر با چراغی در آورده شبکه بمحاذات نیز اعظم گذاشتند  
که نور از ماحی مائم است - اگرچه امثال این حکایات را  
بغابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج وقع نبود

و آنچه شیخ بدایونی و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند  
محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [ که تذکره مشائخ  
موسوم بثمرات القدس تالیف اعل بیگ ( که از منصبداران  
اکبری و معتقد سلسله نقشبندیه است ) بذکر آمد ] از ترجمه  
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم واهی و بی اصل بوده  
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجده بر روی  
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کسری و فتوری  
واقع شود چنان قرار دادند که هر که بامر ناگزیر پیوندد بطور  
آفتاب پرستان روزنه محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ  
نیر اعظم ( که عین نور الهی ست - و سایر انوار ازو مستفاد )  
در قبر ننابد راهی برستگاری نیابد - بعضی خبثا در باره حضرت<sup>(۳)</sup>  
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود  
هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت  
تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند \*

اگرچه درین اوراق قام اخبار رقم هر جا بمناسبت مقام  
لخته ازین مقوله بر لوحه بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان  
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عنانی می نماید  
و تیز جوان عرصه قرطاس میگرد - عرش آشیانی از عنفوان سن  
و (یعنی) شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزییر و تدبیر ملکی  
 چنانچه موی سر می گذاشت - پس از مدتها ( که اراده ستردن  
 نمود ) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندی نژاد بود  
 الحال ( که احتیاج بدان نماند ) باید سترد - هر چند در تعظیم  
 علما و مشائخ و ترویج شعائر اسلام می کوشید لیکن بغیر وسعت  
 مشرب با مخالف و مواف مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان  
 می نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا می گرفت - پس ازان ( که  
 بکفر و زندقه شهرت گرفت ) برای نوربند عوام اعلان لخته  
 مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج  
 و تعیین میر حاج هر سال و انعقاد مجالس مولود جذاب ختمی  
 ( صلی الله علیه و آله ) ازین قبیل بود - و در سال بیست و سیوه  
 باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر  
 امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر منبر برآمد  
 چون مواد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی  
 بطریق خطبه برخواند \*

- \* بیت \*
- ( ۳ )
- \* خداوندی که ما را خسروی داد \*
  - \* دل دانا و بازوی قوی داد \*
  - \* بعدل و داد ما را رهنمون کرد \*
  - \* بجز عدل از خیال ما بیرون کرد \*

\* بود وصفش زهد فهم برتر \*

\* تعالی شانۀ الله اکبر \*

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بارزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست اختراع نماید و مجدداً آئین تازه شود در مهمات دین و مذهب نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافعی مصالح ملکی می شمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس ( که سرآمد آنها غازی خان بدخشی بود ) در سال بیستم و چهارم سنه ( ۹۷۷ ) نهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زیاده بر مستجد است و خلیفه وقت عادل و اعلم و افضل است - و تذکره بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مختلفات گذشتگان گروهاگروه تسهیل الخلق برگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن برکافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر این مقدمه تحریر یافته \*

و چون عرش آشیانی را شوقی باستکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانه مجلس پادشاهی مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب مال و نعل فراهم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالیت مملوک میگشت

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب مذکور میگردند  
و محاسن و معاصی هر طریقه بے تکلف بیان میشد - و هر یکی  
در قدح و نکوهش دیگر میگوشتید - یهودی با نصرانی و سنی  
با شیعه و مجوسی و برهمن با اسلامی مفاخره و مجادله  
مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شذائع بذرات  
مقدس انبیاء عظام و ائمه کرام نصبت میکردند - طرفه هنگامه  
برپا شد - و مکابره بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم  
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا  
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجح چرا - تابع ناموس  
اکبر عقل ( که ممیز و حاکم است میان حسن و قبح ) باید بود  
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد - که خانه نقل خراب است  
اردشیر نام زردشتی را از ایران طلبیدند - او آتش با خود  
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل  
مفوض شد - که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگاهدارد  
و غرمانی بطلم اردکیوان<sup>(۲)</sup> ( که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود )  
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامه از مولفات خود ( که  
مشعر ستایش معجزات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود )  
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسى بهت بود  
و تصحیف آن عربی - و چون قلب میکردند ترکی - و باز

مصحف آن هندی میشد - و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه  
افصح است از قرآن - علوم شرعیه و نقلیه را اصلا رفع و اعتباری  
نماند - مردم رغبتی بحکمت و حساب و طپ و نجوم و شعر  
و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که اراذل را از تعلیم  
باز دارند - و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان  
( که بدریافت فیوض انفسی و آفاقی او گردند - و شکر گذاری  
آن نور الانوار را سرمایه دولت موری و معنوی دانند ) اهتمام  
شایسته رفت - عرش آشیانی بتوغیب راجه ببرابر ادعیه  
و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی ورد میفرمود - و هنگام  
تحويل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته  
خصوص در تحويل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را  
( که فیض پذیر خوان انوار اویند ) در شرف خویش گرامی  
شمرده آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم والای آلهی انگاشته  
سال چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامه الدهر امیر  
فتح الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی  
بدستور عجم معین کردند - گارکشی ممنوع شد - و چنانچه  
قاضی بقطع معاملات اهل اسلام تعیین میگشت برهمنی دانا  
بحکم فصل قضایای هندو قرار یافت - و چون هر امری ( که  
احداث و اختراع می نمود ) به آلهی موسوم میساخت خلاصه  
هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین آلهی نامید



جمعه از ارباب تعلق و تجرد گرویده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الهی بوده و این شرمه ضاله عرش آشیانی را خلیفه الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفه الله گویند \*

آوردده اند که چون شب یکشنبه پنجم (جعب) سنه ( ۹۴۹ )

نهمصد و چهل و نه هجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پیکرے ( که عذصر او فضائل اربعه بود ) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در قصه آنقوا نوشته اند که بعضی در رویا ملهم شده اند - که رب الذوع انسانی ( که آن را در ترکی کشخان گویند ) در عالم معذری متوجه او شده بے اختلاط ( که مخصوص ترکیب عذصری ست ) بتصرف قدسی آبستن گردانید - چنانچه همه اولاد بوژنجر تا آن را که نیروی نامزد فرشته نژاد میدانند \*

و قومه از الهیه گویند - که عرش آشیانی را قدرت بر خالغ و انصلاح بود - درزے در یقظه ببدن مثالی از سموات برگزیده ( روح او بواحد اکبر ) که باصطلاح آن طایفه ذات الهی باشد ) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و در میان من و تو دیگرے نمی گذجد - و مامور شد

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدون سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بهر صورت و ولایت هر قدر تواند شد و هدمون میشود - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظاهر قهر - و امثال این کلیتیه و هذیان بسیار ساخته اند و بیشتر جوگیه و سناسیه و بعضی اسلامیه ( که بزی آنها متلبس بودند ) بدر گزیده جغت گرد می خوانند - و خوارق ( که از عرش آشیانی بیان نمایند ) آنرا برهان گویند \*

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت ( روزه جیحی ) انکه شیر میداد - و از مخالفت ماهم انکه و جمعی دیگر آورده خاطر و اندر هذاک بود - در رفته ( که هیچ کس حاضر نبود ) عوش آشیانی متکلم شده بتسلیم خاطر محزون او پرداخت - و فرمود شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکنی - جیحی انکه در شگفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزه در دهایی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف فرمود - در آنجا مار بزرگ مهیب بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالده خود جیحی انکه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در مغرسن معجزه مهبی نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوی بکار برد چه بدیع

شیخ گوید با آنکه این دو قضیه از مردم ثقه شنیده بودم اما لزان عفت مآب نیز بیواسطه . استماع نمودم \*

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق است و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت الذقوا در نقاب مولید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بر روشنائی آن آغر خان دوامت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هرکس را قوت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافتم این دقائق نه - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص واحد ( که شیخ میخواهد ) چیز دیگری ظاهر میکند - نعوذ بالله \*

در دبستان آورده که در سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم الهی  
 بعرض آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال  
 بحجت قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان  
 باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمررت مبعوثم  
 می باید این آئین بخواسته مردم رائی گیرد - نه بجبر  
 و تکلیف و بیم تیغ بدین الهی در آیند - و میر شریف آملی  
 از رسائل محمودخانی مستشهد آورد که در سنه ( ۹۹۰ )  
 نهصد و نود ( رافع دین حق شخصه باشد - و از آن شخص باکبر  
 تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی  
 ناصر خسرو خواند \*

\* رباعی \*

\* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا \*

\* آیدن کواکب ز جوانب یکجا \*

\* در سال اسد ماه اسد روز اسد \*

\* از پرده بدون خرامد آن شیر خدا \*

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست  
 گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی  
 جعفر دان از مکه رساله از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که  
 بمقتضای احادیث صحیحه هفت هزار سال مدت ایام دنیا  
 سپری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده  
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت  
او ست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال <sup>(۲)</sup> الاکبر است  
و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توقبای ( که  
نوکر عمده خان اعظم بود ) شنیدم که میگفت - چون اقوال  
اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا  
کوک که بذات تعصب دینی در سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک از گجرات  
بکعبه شتافت - و در سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دوم در لاهور  
باستانبوس رسیده بدین الهی در آمد - از انجهت که شب  
در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه  
پوس است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند  
و معهدا عزم معاودت نداشت - قضا را شب در واقعه دید  
که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیروی - و شرفا بار سلوک بد  
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید  
ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود  
اما آمدنش نه انچنان - لطیفه ازو نقل کرده اند - که پس  
از ارتحال عرش آشیانی حرفهای سست گفته - چون از  
پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبرم \*  
بالجماع چون الهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

عرش آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن  
 اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او ( که مجردات  
 و کواکب سیاره اند ) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد  
 و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبی  
 باید سپرد - و عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولای نعمت  
 خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان  
 و ناموس و دین آسان شمرند - و برخه احکام و مسائل این  
 مذهب ذوالفقار<sup>(۲)</sup> اردستانی موبد تخلص در دبستان خود  
 ( که حارثی اکثر اعتقادات فرق هند و مجوس و مذاهب  
 مروجہ اهل اسلام است ) آورده - اگرچه الحال کسی باین  
 طریق مشتهر نیست - و بذابراں ( که دران وقت هم بغیر  
 از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد  
 خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرار  
 و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه  
 قبول کرده در شب عاشورا پیالۀ دوستکامی بار عذایت نمود  
 و دوزے بمیر صدر جهان مفتی فرمود - که در دامت این است  
 که مسلمانی بدین آئین است - که جهاندار می کشند<sup>(۳)</sup>  
 چرا آلهی کیش نشوی - او بپا افتاد - و گفت که از سه دوز  
 همین خلش بخاطر داشتم - و بکسے نگتفه بودم - که اگر مظهر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] ذوالفقار آذر ساسانی ( ۳ ) نسخه [ ج ] میکند •

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد  
 با در پسر خود آئین الهی اختیار کرد ( ازین جهت این فرقه  
 درین زمانه نهیا منسبیا گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این  
 مقدمات را شیخ علامی با دفعیۀ آن بآب و قاب در اکبرنامه  
 در سلک تحریر کشیده - مجملے ازان نوشته میشود - طیفۀ  
 آن یگانه بندۀ ایزدی را ( که زان بر زاد (دشن دودمان است )  
 تهمت آلود دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود  
 که چندی از پیش قدمان یکجہتی ( که بر مشرب نصیر بودند  
 یا ذوق حسین منصور ) خدیو معنی را مظهر حق دانسته  
 سخن سرا گشتند - و ادرنگ نشین اقبال از مہند آرائی صلح کل  
 بیصرفہ گویان آشفته عقل و ہرزہ درایان پریشان مغز را چندان  
 سرزنش فرمود - برخے را مظنہ آنکہ خسرو زمان را خواہش  
 سفارت دارد بے ہمال سراپای دل میگیرد - و دستاریز تخیل  
 اینہا آنکہ شہنشاہ حکمت پڑوہ ہموارہ آئینہای شگرف  
 در میان آرد - و در سخنان شک آمود پیشینیان ناخنہا زند  
 چون ژاڑ خائی این در گورہ بمسامع<sup>(۲)</sup> شاہنشاهی در آمد بارہا  
 فرمود سبحان اللہ در تنگنای خاطر نادان چگونه در آید - کہ  
 امکانے حدوث آمود در ماندہ طبائع نسبت الوہیت بخود دہد  
 و گورہی از ہادیان آفاق ( کہ بہزاران شگرف کاریہای اعجاز

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمده و دورها سپری شد  
 که این معنی پرورش می یابد - و روی در افزونی دارد )  
 هنوز گرد انکار فرو نمی نشیند - مرا چنین سگالش چسان  
 در صفوات کده ضمیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شهریار  
 آفاق دین احمدی را نا ستوده میداند - همگی دستاویز  
 اینها آنکه خسرو دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائی  
 و بسطت ظایمت گروهان کرده آدمی را بدوستی برگزیند - خاصه  
 دانش پژوهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را  
 و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل بپوشد - و چون  
 گرفت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفکران روزگار در محافل  
 همایونی واقع شد سرباری توهم گشت - حالانکه احترامی  
 ( که نصیبت بخاندان نبوی ازین قدردان بظهور می آید ) از  
 پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات  
 بمناصب والا سربلندی دارند - و رضا نمیدهد - که یکی ازین  
 خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال  
 آید - طبقه دیگر آن صافی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند  
 دست مایه بالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله  
 این دو فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش  
 یافته - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصف طرازی  
 بے میل طرف راجع برگزیده \*



\* بیانے کہ باشد بحجت قوی \*

\* ز نا فرخی باشد ار نشنوی \*

و اعتبار یافتن ایرانیان ( که بیشترے بدان روش زندگانی نمایند ) افروزیغه بدگمانی شد - و از تقلید پرستی بزرگی یافتن قورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروه آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهویار دیده در از فراخی حوصله فراهمه دانش اندوز را در بساط قرب جا دادے - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکی و فزونی حقیقت پایه افزودے و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور آوردے - و دستاویز این همه جوشش یافه درایان سه چیز شد - نخستین از فزونی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران مال و نحل آمد - و از انجا ( که هر آئین شایستگی چند با خود دارد ) هر کدام نصیبه آفرین برگرفت - و از فرط انصاف گرینی نکوهیدگی هیچ طایفه پرده باف نیکوئی آن نتواند شد - درم هنگامه صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروها گروه مردم با گوناگون احوال کام ررای صورت و معنی گشتند - سیوم کجگرائی فرومایگان روزگار - انتھی کلامه \*

بر واقفان انداز سخن پیدا ست - که آنچه در مدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت ترجیه آنست

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که رطب و یابس  
گروها گرده مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام  
بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدی  
اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان  
است مداخله و اغماض غیر از سهل انگاری و سبکداشت محمله  
دیگر ندارد \*

( ۲ )

### \* سید حامد بخاری \*

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان  
امرای گجرات بود - گویند از صوطن خون اوچه با یک  
اسپ برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیل مسست  
باو دوچار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد  
که جز سوار نشانی ازو نمی نمود - ازان روز مردم آنجا  
به تیر او قسم می خوردند - پستر رفته رفته برتبه عمدگی فایز  
گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خود کامی نهندو نام<sup>(۳)</sup>  
طفلی را ( که از اراذل زادهای آن دیار بود ) بفرزندگی سلطان  
محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برو بست و امرا<sup>(۴)</sup>  
هریک ناحیت را متصرف گردید سید مبارک محالات بسیاری  
از یقین و درلقه و دندوقه به تیول یافت - از انجمله درلقه

( ۲ ) نسخه [ ج ] سید احمد بخاری ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نهندو نام ( ۴ ) نسخه

[ ج ] هریک ناحیه را \*

و دندرقه بعد فوتش بهید میران و پس ازو بهید حامد  
دراقطاع مقرر شد \*

چون عرش آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات  
متوجه آن سمت شده به پٹن رسید سید مذکور با جمعیت  
خود آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید  
و پس ازان ( که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز<sup>(۲)</sup>  
کوکه قرار یافت ) سید مرقوم بکومک او نامزد شده (خصمت  
پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بکراسمت احمدآباد  
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوقه  
تعلق بار گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان  
بجانب کهنابیت شتافت - سال بیست و دوم جلوس  
بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر  
همین سال بهمراهی میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان  
( که اعیان آن الوس از وحشت فطری و برگشتگی بخت  
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیرسانیدند )  
تعیین شد - و سال بیست و پنجم ( که میرزا محمد حکیم  
از کابل آمده لاهور را محاصره نمود ) سید مذکور نیز بدستور  
دیگر جاگیرداران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از  
وصول موکب سلطانی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوزی یافت سرداری جرانغار  
شاهزاده بزم مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطانی  
به کابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندی در اینجا  
توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده  
سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس  
از معاودت از کابل چون ساخت سهند مخیم <sup>(۲)</sup> سوادق اقبال  
شد مشارالیه بروخصت جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم  
بهمراهی کنور مانسنگه بصرب کابل تعین گردید - چون  
پیشارد ( که در اقطاع او بود ) رسید سپاه او بجانب هندوستان  
باز گردید - و خود با چندی در حصار بگرام بغفلت مگیند رانید  
و کار را بموسی نام نابخردی باز گذاشت - و پی آنکه اندازه  
شناسائی او برگیرد سر رشته داد و ستد بدست او داد - و او  
از آزمندی بر احشام مهمند و غریه خیل ( که ده هزار خانه دار  
در پیشارد بسر برند ) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست  
کشود - الوس مذکور از نافرمانی و بد گوهری جلاله تاریکی را  
بسری برداشتند - و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه  
از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و انگ و رسیدن  
برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوته اندیشان  
بویین اندیشه نیارست بود - یکی را فرستاده دریافت احوال

غذیم نمود - ار از بیخردی یا بد خواهی اندک و پراگنده  
 ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهی بکار برد با صد و پنجاه  
 کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز  
 نبرد تیرے بار رسید دست از آویزش برنداشت - دران چپقلش  
 اسپ ار بگوه در شد - و کارش مطابق سنه ( ۹۹۳ ) نهصد  
 و نود و سه هجری بانجام رسید - چهل کس از خوبشان  
 ار را برادر مردی روزگار بسر آمد - منصب دو هزاره داشت  
 پستر افغانان قاعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او  
 با چنده پای همت افشوده نگاهبانی شایسته نمود \*

نامبرده در عهد عرش آشیانی هفتصدی منصب داشت  
 پس از جاوس جنت مکانی بهزاری نوازش اندوخت - و از  
 تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید  
 پستر همراه شیخ فرید بخاری بتعاقب خسرو ( که رایت  
 بغی افراخته پنجاه رویه رفته بود ) مامور شد - و در جنگ  
 خسرو سرداری جرانگار بار تعلق داشت - چون کار بر سادات  
 باره ( که هر اول شیخ مذکور بودند ) تذک شد مشار الیه  
 بآئین درست بکمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید  
 و مورن مراحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب  
 هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت  
 به نیستی سرا شتافت \*

## \* سید عبدالله خان \*

پسر میر خوانده - از مغرسن بخدمت عرش آشیانی  
 تربیت یافته بمنصب هفتصدی رسید - سال نهم جاوس  
 همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک ( که از مالوه بجانب  
 گجرات وادی فرار پیموده بود ) تعیین گردید - سال هفدهم  
 ( که اراده تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا  
 رخصت یافت ) مشارالیه را در همراهیانش برنوشتند - و سال  
 هیزدهم همراه مظفر خان ( که باایالت مالوه مقرر شده )  
 دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم ( که پادشاه خود بجانب  
 شرقی دیار توجه نمود ) نامبرده از ملتزمان رکاب بود  
 بستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشارالیه  
 نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با داؤد پسر سایمان  
 کرانی در مثل هرادی با خان عالم بود - ازانجا بتقریب  
 ببارگاه سلطانی رسید - سال بیست و یکم او را بر اسپ بام  
 بدیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا  
 رساند - اواسط سال مذکور با مؤد فتم در یازده روز راه دراز  
 پیموده جبهه ساری عتبه خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان  
 زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت \*

گویند وقت رخصت خان مزبور برزبان پادشاه رفته بود که  
 خبر فتح تو خواهی آرد - و سال بیست و پنجم ( که خان اعظم

کوکہ برای دفع شورش بنگالہ تعیین شد ( خان مذکور بہمراہیش بصوبہ مذکور کھیل گردید - و در جنگ شہباز خان با معصوم خان فرخودہ در فوج جرانغار بود - چون درین صوبہ شایستہ تردد بظہور نرسید اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان ( کہ بایالت کشمیر نامور بود ) فرستادند - در جنگ کشمیریان ( رزے ) ( کہ نویت خان مذکور بود ) اول استخلاص کوہچہ از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے ہنگام چون بنشیپ پای نہاد ناسپاسان از ہر طرف بہ تیر و سنگ در گرفتہ قریب سہ صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبہ بہ بیماری تب سال سی و چہارم مطابق سنہ ( ۹۹۷ ) نہصد و نود و ہفت ہجری رخت سفر بعدم آباد بہست \*

### ( ۲ ) \* سمانچی خان \*

قرغوچی - از امرای ہمایونی ست - در عہد عرش آشیانی بمنصب ہزار و پانصدی رسیدہ - اواخر سال پنجم اکبری ہمراہ ادم خان کوکہ بہت تسخیر مالوہ تعیین گردیدہ و مصدر تردد شدہ سال نہم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوری بتعاقب عبد اللہ خان اوزبک و سال سیزدہم ہمراہ اشرف خان میرمنشی بر سر قلعہ زنتپور و از اثنای راہ بہ تفتیہ میرزا محمد حسین و غیرہ اولاد و نبائر محمد سلطان میرزا ( کہ

مره بعد ادلی از گجرات معاودت کرده در صوبه مالوه غبار  
شورش برانگیخته بودند ( دستوری پذیرفت - پستور در صوبه  
اوده جاگیر یافته اگرچه در معامله داغ با امرای بغی سرشت  
همداستان گردیده اما آخر از فریب آنها رهائی جسته بفوج  
پادشاهی ملحق گشت - سال سی و نهم حسب الطلب بحضور  
آمده دولت ملازمت دریافت - و پس از ساله چند رخت  
زندگی بر بستم - پسرانش بعد فوت او سرشته روزگار بدست  
آورده بکار پادشاهی می پرداختند \*

### \* سید راجو بارهه \*

از امرای عرش آشیانی ست - بمنصب هزاری رسیده  
سال بیست و یکم همراه کنور مانسنگه بتادیمب رانا دستوری  
یافت - و سال بیست و نهم ( که همراه جگذاته بهمالش رانا  
دهتوری پذیرفت ) چون سر کرده او را با جمعه در منزل گدده  
گذاشته به بنگاه رانا شذافت و رانا از گریوه دیگر سر بر آورده  
شورش افزای ملک متعلقه پادشاهی شد سید مذکور بآهنگ  
پیکار او برآمده موجب رهائی زیردستان گردید - در سال  
سیم باتفاق جگذاته بر بنگاه رانا درید - و رانا بدر رفت  
پس ازان تعینات شاهزاده سلطان مراد ( که بایالت صوبه  
مالوه مامور بود ) گردید - و چون شاهزاده سال سی و ششم  
تنبیه راجه مدهکر پیش نهاد همت ساخته بتعلقه او درآمد



و بحکم پادشاه بمالوه برگردیدند و در آنجا گذاشتند  
پستری تعینات دکن گردیده سال چهارم هتگام محاسره قلعه  
(۲)  
احمد نگر چون برخه از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده  
بچارا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده  
مقابل گردید - و با چنده از برادران مطابق سته (۱۰۰۳)  
هزار و سه هجری بمردانگی فرو شد - جاگیر بفرزندانش  
باز گذاشتند \*

### \* سعید خان چغتای \*

نیایان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای  
شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند  
جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جغت آشیانی ست  
که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش  
یوسف بیگ دزان هتگام (که از ارده به بنگاله میشتافت)  
در نواحی جونپور جلال خان مشهور به سلیم شاه ایلغار کرده  
پرسرش ریخت - او مردانه شربت واپسین در کشید - پسر  
دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران  
بوده - خان مذکور بیاروی طالع سعید و دستیارمی شجاعیت  
و بهادری در عهد عرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دولت  
و اعتبار و سرداری و نام آوری از آبای خود در گذرانید

مدتی در حکومت ملتان بهر بود - چون با بزرگواران  
از حقیقت اندرزی و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتی نصیب  
وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان  
دانیال سرفرازی یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلی خان  
محرم صوبه دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا  
مامور گردید - پس ازان ( که حکومت لاهور ضمیمه سپه سالاری  
مملکت پنجاب بر اجه بهگونت داس کچهواکه مقرر گشت )  
سوار سنبیل<sup>(۲)</sup> در قبول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم  
طالب حضور شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و از تغیر  
میرزا کوکه بجاگیرداری حاجی پور و آن حدود رخصت گرفت  
و در سال سی و دوم ( که وزیر خان در بنگاله در گذشت ) سعید  
خان از بهار بحکومت و سربراهی آندیار روانه گردید - و مدتها  
بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجاب  
شادکامی اندوخت - و چون دارائی آندیار بر اجه مانسنگه  
نامزد گردید سعید خان در سال چهارم از بنگاله بحضور  
رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل  
و یکم سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار باز بصاحب صوبگی بهار  
دستوری یافت - و چون در سنه ( ۱۰۱۱ ) یک هزار و یازده میرزا غازی  
در تته بعد مردن پدر خود میرزا جانی بیگ خیال خود سرب

پیش گوشت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجاگیر سعید خان تذخواه فرموده او را بر سر میرزا تعین کرد - چون سعید خان بهکر در آمد میرزا اندیشه تباہ را از سر بدر نموده برهنمون می خسرو خان ( که وکیل و آقسقال آن دولت بود ) آمده خان را دید - و با سعد الله خان پسرش ( که خالی از کمال نبود ) صحبت میرزا کوک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانبوس پادشاهی دریافت \*

گویند در عهد جنت مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشتہار داشت ( که خواجه سرایان ستم پیشه او انواع جور و تعدی برعایا و زیردستان می رسانند ) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچلکه بگیرند او نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف باشد - و در همان ایام در گذشت - در باغ سرهند مدفون گردید گویند اختیار مهمات خود بچتر بهوج نام سپرده خود بکارها نمیرسید - شیفته خواجه سرایان بود - یک هزار و دویست خواجه سرای خوش چهره مقطع جمع کرده - و سه کس را ازان میان برگزیده تابین باشی قرار داده - هر یک چهار صد خواجه سرا را بزینت و زینت آراسته در شب چوکی خود حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مردم عمده نوکر بودند و چهار چوکی مقرر کرده بود - که در هر چوکی چهار صد

قاب طعام پیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار ( که سرزمینی است (طوبت ناک) بملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب ( که در خزانه بسیار بود ) برآورده عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزنی بهم رسانیده بود - درین ملک ( که آفتاب بکمال حرارت و حدت است ) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفاوتی کرد - مارا نظر بر یک من بود \*

این مقام بالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج پیاپی بلند برآمد و بکار دانی و دانشوری علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشیانی را ( که بانی مبنای جهانبانی است ) با عهد دیگر سلاطین قیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هرفن و پیشه بود - محال که ناسره زراندوز دران امتحانگاه بغلط رواج گرفته - پس نسبت او بنادانی و بیوقوفی مستبعد ارباب آگاهی است ناگزیر ما ممکن محمول براغماض و چشم پوشی دارند - که باقتضای وقت مذاصب دانسته - یا بذابر مسامحه و مساهله ( که از کثرت ثروت و مکنت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

بامتداد زمان دولت و آسایش ( واقع شده - که در دولت‌مندیها سهل انگاری و بی پروائی ( که مبغای از بلند همتی باشد نه بیخردی ) خالی از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبار آلود دقت و کنج و کارش نمایند دیگر اُمید فراغت و آسودگی بکدام روزهاست \*

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائی ( که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکانی انسلاک یافته ) در اوائل سلطنت میرترک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار می برد - و قصبه رنگته شش کروهی آگوه ( که در جاگیرش بود ) باساس قلعچه و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبر آباد جانب مدار دروازه عمارت عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضيافت دریاکوبی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش است - سعید خان بر خاسته سه تسایم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال ( که بمصاحبت پادشاهی سر بفلک داشت ) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بجبر و قهر بر آوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

این وضع زیبذده و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من اقسقال این سلطنت حضور جمعه از نوئینان بزرگ مرتبه بیک غلام سه تهلیم کزد - و آنها مفت و راگان برزند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می فرمایند کشته میشوم - و آخر بدین کافر ماجرائی آن حویلی غصب کرد \*

گویند در سرکار سعید خان در خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکم اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار پل و سرا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بهیار مردانه بود - دوازده روز ربیع الاول طعام نذر جناب ختمی ( صلی الله علیه و علی آله و سلم ) ترتیب میداد - هر روز قریب هزار کس حاضر میشدند - پیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرگال سفید برای بهتن آن می آوردند - و پنج آثار شیرنی در پارچه سفید و بالای آن غلاف مخملی پوشانیده می گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطار و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا با انداز این مردم می کرد - شکفت آنکه تا زیست همین قسم بعمل می آورد \*

( ۲ )

## \* سید قاسم و سید هاشم \*

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبری  
 همراه خان عالم بتعاقب محمد حسین میرزا ( که از خان اعظم  
 کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود ) ناسرن گردید  
 و در همین سال بیست و یکم باتفاق رای رایسنکه جهت تنبیه  
 سلطان دیوهره حاکم سروهی ( که پا از دایره فرمان برداری  
 بیرون نهاده بود ) تعیین شده در تسخیر سروهی بتقدیم کردن  
 پسندیده تارک ناموری برافراشت - و سال بیست و دوم  
 هردو برادر همراه شهباز خان باستیصال رانا دستوری یافتند  
 و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر  
 مالدیو بعرض (سید سید قاسم و سید هاشم ) که از اقطاع داران  
 صوبه اجمیر بودند ) با جمعی دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرو  
 مامور گشتند - و در کمتر فرصتی آویزش نموده آبله پای  
 بادیه ناکامی ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان  
 خانخانان به تنبیه مظفر گجراتی ( که سرشورش برداشته بود )  
 نامزد شدند - پس ازان ( که میرزا خان بنواج احمد آباد  
 پیوست ) روز جنگ هردو برادر در مثل هرادی جا داشتند  
 پیکار معب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو  
 ساخت - بمنصب هزاری سرفرازی داشت - و سید قاسم بملگونه

( ۲ ) نسخه [ ج ] هاشم بارهه .

زخم چهره رادمردی برآراست - لهذا میرزا خان ادرا با جمعی دیگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات باره به تهانه داری پتن تعیین شد - و پس ازان ( که میرزا خان قلیج خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت پادشاهی نمود ) سرفوجی صوبه مذکور تعلق بمشارالیه داشت مگر به تنبیه مظفر و جام زمیذدار کچه خرد و کهنکار زمیذدار کچه بزرگ لشکر برده رایت نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگی ( که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سی و هفتم ( و داد ) مشارالیه در مثل هراولی جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جزانگار و تقدیم گوناگون آورد ناصیه شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه ( ۱۰۰۷ ) هزار و هفت هجری بمرض امتلا سفر آخرت گزید - بمنصب هزار و پانصدی مرقی گردیده - پسران و نبائر هر دو در وقت خویش ترقی نموده اند - احوال بعضی بحسبک تحریر انتظام یافته \*

### • سیف خان سید علی اصغر \*

پسر سید محمود خان باره است - از وقت شاهزادگی بدامن الطاف جنت مکانی دست توسل زده از حاضر باشان



محفل همایون بود - پس ازان ( که نوبت سلطنت وی شد  
و سال اول جالوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید ) شیخ  
فرید مرتضی خان بتعاقب او تعیین شد - و قریب بلامور  
جنگ زد داد - او در هراولی خان مزبور بوده در زن و خورد  
تودد کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم  
بر بدنش رسیده بود - بنابراین بمنصب در هزار سوار  
چهارم عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب  
در هزار و پانصدی هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل  
شادمانی نواخته بفرجدارای حصار کام دل برگرفت - سال پنجم  
بعنايت علم رایت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی  
سلطان خرم بهم (۲) رانا امر سنگه تعیین گردید - سال دهم بعطای  
نقاره کوس بلند رتبی زد - پس ازان بتعییناتی پادشاهزاده  
پرریز سربلندی اندرخته بملک دکن دستوری یافت - سال  
یازدهم مطابق سنه ( ۱۰۲۵ ) هزار و بیست و پنج هجری درانجا  
بعلم هیضه بساط زندگی درنوردید \*

### \* سردار خان خواجه یادگار \*

بودر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکانی  
بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعطای علم لوی  
کامرانی برافراشت - سال هشتم بتقریب فرجدارای جونه گده

مضاف گجرات باضافه پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت  
 چون خدمت مزبور بعهد کامل خان میوزا خرم پسر خان  
 اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پوری اضافه  
 مزبور بدام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم  
 بیساق رانا امر سنگه تعیین شده سال دهم حسب الالتماس  
 عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران  
 سال عبدالله خان بنابر تشدد نمودن با عابد خان بخشعی گجرات  
 و فریادی شدن از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت  
 که او را بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب  
 پادشاهزاده سلطان خرم بهم دکن تعیین گردید - سال پانزدهم  
 پس از معارفت از انجا چون ببرادرش کالپی در تیول قرار  
 یافته بود از نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت  
 موعود بملک آخرت شتافت \*

### \* سید دلیر خان بارهه \*

از امرای عهد جنت مکانی ست - بفرجدارمی بروده  
 مضاف صوبه گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم  
 میان پدر و پسر ولیعهد غبار دو روئی برخاست و شاهجهان  
 عبدالله خان را بصوبه داری گجرات تعیین فرمود و خواجه سرای او  
 رفته داخل بلده احمدآباد شد سیف خان عرف صفی خان

( مائث الامرا ) [ ۴۱۳ ] ( باب السین )

( که بخدمت جزوی بلده مزبور می پرداخت ) جرأت نموده  
بلده مزبور را از دست خواجه سرای مسطور برآورده خان  
مزبور را بمسلسله جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از  
انتقال پادشاه در ایامی ( که اعلیٰ حضرت از جنیر کوچ کرده  
عبور نموده نمود ) او پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده  
بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال  
اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد  
سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل  
چهار امتیاز افرودخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم  
در ایامی ( که دکن مورد رایات خسروی بود ) از گجرات  
ببارگاه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده  
باتفاق خواجه ابوالحسن تربتی بتسخیر ولایت سنگمذیر دستوری  
پذیرفت - و سال چهارم از انجا بتعیناتی اعظم خان ( که در  
نواح پرینده بود ) نامزد گشت - و پستتر رخصت تعلقه قدیم  
یافته سال ششم مطابق سنه ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو  
هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن  
پسرش بعتبه خلافت آمده دولت بار اندرخته بمنصب در خور  
مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی  
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل  
منصب پانصدی در صد سوار داشت - فیل سفید ( که

سال دوم اعلیٰ حضرت داخل فیل خانہ پادشاهی شدہ ( فرستادہ خان مزبور بود - خواجہ نظام سوداگر ( کہ تاجر معتبر بود - و بغزونیہ دستگاہ موصوف ) فیلے خرد پانزدہ شانزدہ سالہ برای او آورده بود - کہ از لاغری و خردسالی رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبہ رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور ( کہ با او جهت اتحاد درمیان بود ) گذاشت - پس از دوازده سال ( کہ بعد جوانی رسید ) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - از انجا کہ پمزد آمد بگجراتی موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست \*

\* رباعی \*

( ۲ )  
\* بر فیل سفیدش کہ نہ ببزاد گزند \*

\* شد شیفته هرکس کہ نگاہ افکند \*

\* چون شاه جهان بر بر آید گوئی \*

\* خورشید شد از سپید صبح بلند \*

( ۳ )

بعد فوتش پسر او سید حسن بعقبہ خلافت آمده دولت

باز اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال

بیست و هشتم بفوجدازی و تیولدارئی سرکار کودرہ مضاف

احمد آباد سربلندی یافته تا سال سیّم بمنصب هزار و پانصدی

هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سی و یکم

همراه سلطان مراد بخش ( که بر طبق ایامی خلد مکان از احمد آباد روانه گردیده بود ) عازم شده چون سلطان مزبور مقید گشت او بخطاب خانیه سربلند شده (خصمت صوبه گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدی در صد سوار داشت \*

### • سید هزبور خان •

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکانی همراه شاهزاده سلطان خرم بهم رانا امر سنگه تعیین یافت و سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال هیزدهم در رکاب سلطان پرویز بتعاقب شاهجهان دستوری پذیرفت - سال ( که آن پادشاه برحمت حق پیوست ) در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین الدوله بود - تا آخر آن عهد بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربلند گردید سال اول جلوس فردوس آشیانی ملازمت در یافته ببحالی منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب کابل ( که نذر محمد خان رالی بلخ در انجا مصدر فساد شده بود ) نامزد شد - سال سیوم هنگامی ( که دکن معسکر پادشاهی بود ) همراه یمین الدوله بجانب بالاگهات پای جلالت پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت جذب بطرف کابل ( که شاهزاده سلطان شجاع بذابر احتمال آمدن

شاه صفی دارای ایران برای استخلاص قلعه قندهار در آنجا متوقف بود ( رخت عزیمت بست - و در همان ایام مطابق سنه ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت هجری راه نیستی سرا پیمود پور او سید زبردست تا سال سیم بمنصب هشت صدی چهار صد سوار کامیاب گردید \*

### \* شیخ خان میرزا صفی \*

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قدیمه ملکه بانو صبیله کلان آصف خان یمین الدوله بدر منسوب گردیده بدیوانی صوبه گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده ولیعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامی ( که مزاج جنت مکانی از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت با فوج شایسته عازم آگره و دهلی گردید ) راجه بر طبق حکم شاهي کزهر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود برکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلی جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهی را ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حین ( که معارفت بماندو قرار یافت ) در اثنای راه بوسیله افضل خان و شاه قلی خان صوبه داری گجرات در خواست نمود - ( درجه پذیرائی نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

دلی نعمت جان سپرد - پاداش نیکو خدمتی او نه این اسم  
که از برادرش ( که بضبط و ربط آن ولایت می بردارد ) تغیر  
کرده شود - خصوص درین وقت آشوب گویا آن صوبه را  
از انتظام انداختن اسم - اما چون ابرام درین معنی از حد  
گذرانید بپاس خاطرش ملتئم از پیروای قیام یافت - عبدالله  
خان وفا دار نام خواجه سرانی را بامعذرت بحراست احمدآباد  
تعیین کرد - میرزا صفی دولت خواهی پادشاهی را مصمم  
ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر برآمده  
بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان وانمود که بخدومت  
شاهزاده میردم - و در باطن با ظاهر خان و سید دلیر خان  
و دیگر بندهای درگاه ( که در محال جاکیر خود اقامت داشتند )  
ترتیبی مقدمات نمک خوارگی نموده درانتهاز فرصت نشسته  
محمد صالح فوجدار پیلان مکذون ضمیرش دریافته بتوهم  
آنکه میباید دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد با قریب  
ده لک روپیه روانة خدمت شاهزاده گردید - و کنه داس  
نیز پرده مرصع را ( که بدو لک روپید تیار شده بود ) همراه  
کرده راهی گشت - اما تختی ( که بده لک روپیه مرتب  
شده بود ) بجهت گرانی نتوانست برداشت - میرزا صفی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] ندانست ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بنیاد - و در [ بعضی ]

بنیاد ( ۴ ) نسخه [ ج ] کهن داس ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] پرده \*

عمره را خالی یافته بجمعه ( که زبان داده بود ) خبر فرستاده  
خود گرم و گیرا بحصار احمد آباد در آمد - <sup>خواجه سرا</sup>  
از ظهور این سانحه ( که در مخیله او نمی گذشت ) سراسیمه  
بهخانه شیخ حیدر نبیره شاه وجیه الدین پناه برد - و باظهار  
صاحب خانه دست و گردنش بسته حاضر آوردند - <sup>میرزا صفی</sup>  
از بند و بست شهر را پرداخته بفراهم آوردن جمعیت گرانید  
و تخت مرصع را ( که بسالها صورت نه بدو ) درهم شکسته  
طلا را بمردم تقسیم نموده جواهر خود متصرف گشت \*

چون این خبر بماندو رسید عبدالله خان از شاهزاده  
وخصت گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور  
میرزا صفی را بنظر اعتبار نیاروده برسیدن کمک و لوازم حزم  
و هوشیاری نپرداخت - <sup>میرزا صفی</sup> باتفاق ناهر خان و دایر  
خان و دیگر کمکیان صوبه گجرات از موضع <sup>(۲)</sup> بتوه پیشتر گذشته  
عمره کارزار آراست - چون جائی که عبدالله خان استاده بود  
زقوم زار انبوه و کوچهای تذک داشت و فیله ( که پیش فوج او  
بود ) از آواز بان برگشته انتظام فوج او برهم خورد از  
نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرد - و <sup>میرزا صفی</sup>  
( که چنین روزی بخواب ندیده بود ) از پیشگاه خلافت  
در جلدوی این نیکو پرستاری از منصب هفت صدي سه صد



سوار بمنصب سه هزارى در هزار سوار و خطاب سيف خانى  
و مرحمت علم و نقاره و صاحب صوبگى گجرات فرق عزت  
بآسمان سود - و در قطع زمين ( که فتح يافته بود ) باغى  
طرح انداخته بخدمت بارى موسوم نمود - گویند چون از تغیر او  
خانجهان لودى باحمدآباد رسيد خان مذکور بضیافت طلبیده  
در فرش و طعام تکلف بسیار بکار برد - از خوان نا انگري همه  
از طلا و نقره بود - خانجهان میگفت که بعد از آصفجاهى  
باين خوش روزگارى دیگرى نیست - و چون خانجهان بجای  
مهابت خان بهمراهى شاهزاده پرويز تعین شد سيف خان  
مجددا بصوبه دارى گجرات علم استقلال افراشت - درين هنگام  
واقعى ناگزير جنم مکانى رو داد - سيف خان بوهم کردار خویش  
هراس بخود راه داده خیالات باطل بر لوح خاطر مى نگاشت  
درین ضمن اعلی حضرت از عنبر بظاهر خان ( که خطاب شیرخانى  
داشت ) برنوشت که احمدآباد را متصرف گشته سيف خان را  
نظر بند نماید - چون ملکه بانو زوجة او همشیره کلان حقیقى  
ممتاز محل میشد لهذا بمراعات خاطر بیگم خدمت پرست  
خان مامور گشت که بر احمدآباد شتافته نگذارند که آسیب  
جانى بهسيف خان رسد - و باحتیاط بحضور بدارند - در وقتى که  
اعلی حضرت از دریای نریده گذشته عازم احمدآباد بود ( خدمت  
پرست خان سيف خان را ( که بیمارى معین داشت )

بحضور آورد - باستغفار بیگم مغم زلات او نموده از رنجوری  
 بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جاوس بالتماس  
 بیگم بمنصب چهار هزاره ذات و سوار برنواخته از تغیر  
 خان عالم بصاحب صوبگی بهار مباحی فرمود - عمارات  
 عالیه در پتینه ساخته او ست - و در سال پنجم بحکومت  
 آله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید  
 و از آنجا تغیر شده حراست اکبرآباد بدو مفوض شد - و چون  
 در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب  
 حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع  
 مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل  
 استعمال بآن صوب شتافته تا رسیدن شاهزاده ( که در کابل  
 اقامت داشت ) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول  
 در خدمت شاهزاده ( که در عنفوان شباب است ) از پرداختن  
 آنصوبه وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه ( ۱۰۴۹ )  
 یک هزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت  
 فردوس آشیانی بمنزل ماکه بانو زوجة خان متوفی ( که  
 حسب الامر در رکاب پادشاهی می بود ) تشریف برده داده و  
 فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافی  
 و ابوالقاسم را خلعت ماتمی داده از عزرا بر آورد - و سال

چهاردهم ملکه بانو نیز بنقاب همت در پوشید - اعلیٰ حضرت بتعزیه در بخانه یمین الدوله تشریف فرمودند - برادرش سلطان نظر است - که دیوان خاقانی و انوری و مثنوی و حدیقه سرزبان داشت - ابتدا بخشی و وقائع نویس آگه بود - پس ازان در گجرات از برادر زنچیده بخانجهان لودی ( که صوبه دار شده بود ) پیوست - و بار محبت برار کرده جاگیر جید در دکن یافت - در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب هزاری رسیده \*

### • سرفراز خان چغتای •

نبیره مصاحب بیگ همایونی است - که احوالش نوک ریز خامه سوانح نگار شد - عرش آشیانی اردا بزم جدش میخواند چنت مکانی در اوائل جلوس نظر بر قدم نیالاننش مشمول عواطف فرموده بمنصب درخور و خطاب سرفراز خان برنواخته فوجدار پتن مضاف صوبه گجرات نمود - سال دوازدهم بمنصب دو هزاری هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بهایه سه هزاری در هزار سوار مرتقی گشت - پس از اوزنگ نشینی فردوس آشیانی سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار فایز شد - و سال چهارم دولت ملازمت دریافته برخصت تعلقه کامیابی اندوخت - و سال دوازدهم مطابق سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری دیده

از گزار هستی بر دست . از پسرانش سردار خان است  
 دلدوست نام . تا سال بیستم جلوس اعلی حضرت بمنصب  
 هزاره هفتصد سوار رسیده . از کمکیان صوبه گجرات بود  
 سال بیست و هشتم حسب التماس سلطان مراد بخش  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار  
 و خدمت تهاه داری بیدجایور از توابع سرکار پتن گجرات  
 نامیه عزت بر افروخت . چون در ایام اشتداد بیماری  
 اعلی حضرت شاهزاده مذکور بدر شتابی زده کرو فر سلطنت  
 بظهور آورد و پستر حسب الطلب خاد مکان روانه گشت  
 او نیز همراه آمد . پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری  
 دریافته ب خطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار  
 بر افراخت . و پس ازان ( که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر  
 عزیمت گجرات نمود ) او سررشته خدمت گذاری از دست  
 نداده با جمعی اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال  
 بخاری را ( که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود ) دستگیر  
 نموده مقید گردانید . و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم  
 مدافعت گردید . و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب  
 دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد  
 سوار در اسپه سه اسپه امتیاز اندوخت . سال چهارم  
 حسب الطلب بحضور رسیده بفوجداری و جاگیرداری بهراج

تعیین گشت - و سال دهم ( که بقوعداری جواناگدهه سرفرازی داشت - و قوعداری اسلام آباد نیز ضمیمه شد ) از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه سوار از انجمله دو هزار و پانصد سوار در اسبه سه اسبه مباحات اندوخت - و پسر دیگرش دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بخطابه خانی سرفراز شده \*

### • سید شجاعت خان بارهه •

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان بارهه است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات بارهه بود - و در امرای عمده انتظام داشت - از ملازم شاهزاده ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلالت و پردای بمزید قرب و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس واقع و حوالی بنارس ( که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان شکست فاحش خورده معارفت به بنگاله نمود ) چون مشیت الهی بران رفته بود ( که شاهزاده چندی بقدم حرمان دیگر بادیه ناکامی پیماید ) سامی همتهای رادمردان گردیده اکثری دسمن بکار نبردند - سید جعفر ( که سردار فوج التمش بود ) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده از ناسک دکن عزیمت تنقه نمود و شهرت گرفت ( که شاهزاده

بتحریرک شاه عباس صفوی اراده رفتن عراق دارد ) برخی  
 ترک رفاقت نمودند - ازان جمله سید نیز رخصت وطن  
 درخواست نمود - و از دولت ملازمت و سعادت مرافقت  
 قاعد ورزید - پس از وصول بزاز و بوم خود حسب الطلب  
 جنم مکانی بحضور شتافته بمنصب هزاری اختصاص گرفت  
 اتفاقا اعلیٰ حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد  
 و گرانبی خاطر از جانب سید ماند - بعد از سریر آرائی  
 اصلا التقات پادشاهی بحالش مبذول نشد - او بوطن  
 شتافته گوشه عزلت گزید - در سال پنجم اعلیٰ حضرت نظر  
 بر سوابق خدمات او از مجرم نوازی تقصیرش ناکرده انگاشته  
 بمنصب چهار هزاری در هزار سوار و بخطاب شجاعت خانی  
 مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهی شاهزاده محمد شجاع  
 بتسخیر قلعه پریزده مامور گشت - چون آن مهم بامتداد  
 کشید و از فضوایهای مهابت خان سپه سالار امرای عظام مثل  
 خان دوران بهادر و سید خانجهان تن ده کار نگشته نمیخواستند  
 آن مهم متمشی شود بقرب وصول برشکال حلول مصائب و متاعب  
 یقینی شد - و فتح قلعه بعیدالعهد می نمود - همه عمدها رای  
 شاهزاده را بمعادرت آوردند - و قرار یافت که درین امر  
 مطارحه شود - اما از ترشروئی و بدگوئی مهابت خان هیچکس  
 جرأت باقدام نداشت - شجاعت خان پیشدستی نموده حضور

شاهزاده سپه سالار گفت - که اگر هرزه خواهی گفت  
 بسته میشوی - راست اینکه امسال این مهم با انصرام نمی‌رسد  
 و از گذرانیدن برسات درین نواح عساکر پادشاهی پی‌سپر قحط  
 و غلا می‌گردند - ما این را نوشته می‌دهیم - و اگر شما تا میعاد  
 انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفاقت می‌کنیم  
 هرچند مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد  
 شاهزاده نثار کوچ فرمود - بے اختیار مهابت خان بشاهزاده  
 گفت - که این فتح بدام حضرت بود - بگفته این سادات شب  
 جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاری پادشاه‌نامه  
 و ملخص آن ظاهر میشود اینکه سپه سالار در مهم پریزده با آنکه  
 سادات غله بمرتبه نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر  
 عسرت در نمودن مگر گاه و هیمه تابیست گروهی نماند - و موسم  
 برشکال بر سر رسید - خود مجوز توقف نشده سلسله جذبان  
 کوچ گشت \*

و چون پادشاهزاده مامور بود که از صوابدید خاندانان تجاوز  
 ننماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده  
 با سپه سالار ببهان پور رسید - اعلیٰ حضرت از همین جهت  
 ( که بے تسخیر قلعه شاهزاده را گردانید - و از ناسازی او  
 با (فقا مهم پیش رفت نشد ) مهابت خان را مخاطب و معاتب  
 فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داری آله آباد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفسده انگیز است  
 بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار  
 دو اسبه سه اسبه گردید - تا ضبط آن ناحیه کما ینبغي صورت  
 گیرد - و در سال شانزدهم پرگنه ایرج و بهاندیر و غیره محال  
 از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ ( که بصاحب صوبگی آله آباد  
 تعیین گشته بود ) در قبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای  
 بند و بسمت آن آلکا و تنبیه و مالش بندیل جمعیت زیاده  
 نگاهداشته در همان ایام در پرگنه ایرج از افراط مدام و ادمان آن  
 بیمار گشته در سنه ( ۱۰۵۲ ) هزار و پنجاه و دو پیمانگی حیاتش  
 لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب  
 بود - معاصی بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواری  
 تقلید شاهزاده ها می کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود  
 و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار  
 می فرمود سید استغنا و تبختر را از دست نمیداد - وقت  
 تقریب سخن بیباکانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی  
 برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشته  
 و این معنی برو گران گذشته همواره شکایت آلود بود  
 و در اعلی حضرت از او پرسیدند - که شما و سید خانجهان  
 در نصب یکجا منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه



دهوري کمال آگره بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر درمش سید نجابت بپایه هزاری پانصد سوار رسید \*

### \* سپه‌دار خان محمد صالح \*

برادر زاده و متبغای خواجه بیگ میرزا مغوی سم - که در عهد جنت مکانی بقلعه دارمی احمدنکر می پرداخت و بمنصب پنج هزاری رسیده در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب درخور و خطاب خنجر خان چهارم عزت برافروخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا بپایه دو هزاری و تفویض قلعه دارمی احمدنکر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه مزبور را محاصره نمودند از لازمه خبرداری بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن قوی دل شد برآمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهی بکمک ملا محمد لاری سردار عادلخانیه ( که با ملک عذیر حبشی نزاع داشت ) تعیین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف ار افتاد

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند و چست  
و چالاک با احمد نگر رفته با استحکام آن کوشید - و چون پس از  
فوت جنم مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیراه روی  
پا گذاشته با نظام الملک دکنی ساخت و بتهانه داران بالاگهات  
( که ملک مقتوحه پادشاهی بود ) برای او گذاشت بکسان  
نظام الملک نوشته فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشته او  
نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجهراری  
پنجهرار سوار و خطاب سپهدار خانی کامیاب گشت - پس  
از سربر آرائی فردوس آشیانی چون زیات منصور ( رفیق افزای  
ملک دکن شد و سه فوج بمسکردگی سه عمده جهت تاخت  
تعلقه نظام الملک و مالش خانجهان لودی ( که غبار فساد  
برانگیخته پناه بار بسته بود ) رخصت پذیرفت او بهمراهی  
شایسته خان دستوری یافت - و در جنگی ( که اعظم خان  
بر سر خانجهان لودی تاخت آورد ) مصدر ترددات گردید  
سال چهارم قاعه تلنوم<sup>(۲)</sup> را ( که بر قلعه کوه واقع بود - و درین ایام  
خراب است ) و قلعه ستونده را محاصره نموده مسخر ساخت  
و درین سال بقلعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای  
خلعت و اسب با زین مطا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور  
رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهراری ذات و سوار

از انجمله سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه کام دل برگرفته  
 بصوبه داری احمد آباد از تغیر باقر خان نجم ثانی ناصیه بخت را  
 نورآگین گردانید - سال هشتم از انجا معزل شده بخبرداری  
 ایلاچپور مرخص شد - سال نهم در ایامی ( که پادشاه متوجه سیر  
 قلعه دولت آباد بود ) آمده با سید خاندجهان بارهه بتخریب  
 ملک عادلشاهیه تعین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیا  
 بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصره قلعه دیوگده صاحب  
 مورچال بود - چون نقی ( که از مورچال او سرکرده بودند )  
 بباروت انباشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید و  
 پیامردی شهابت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد - پستر  
 بحراست قلعه جذیر مضاف صوبه دکن مامور گردیده سال  
 هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار هجری  
 جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبره خواجه بیگ میرزا  
 مضاف احمدنگر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمتانت  
 عقل و درستی رای موصوف - و بدلیری و شجاعت متصف  
 مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب  
 فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب از اکثری  
 منصب دار بودند \*

### • سعید خان بهادر ظفر جنگ •

چغتایست - پسر احمد بیگ خان گابلی - به نسبت جدش

امیر غیاث الدین ترخان ( که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود ) و دیگر نیاگانش ( که درین سلسله علیه بامارت رسیده اند ) خانه زاد ده کرسی ست - از زمان جنت مکانی داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلاری و حسن تدبیر و به اندیشی یکتائی داشت - بیادری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان رائی فردوس آشیانی بدون (سیدن حضور باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه داری دارالماک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم می باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمت غایبانه بتکرار اضافها از منصب دو هزار و منصب سه هزار و دو هزار سوار سر بلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذی الحجه آخر سنه ( ۱۰۳۹ ) هزار و سی و نهم ( که کمال الدین روهله از فتور دانش بنوشته خانجهان لودی دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افغانه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیزخت ) سعید خان در تهانه کوهات آگاهی یافته همان روز خود را پشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود ( که بحر است شهر گذاشته خود به نبرد پردازد ) ناچار درون حصار خام ( که بمردر ایام شکست و ریخت راه یافته ) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضاع پرداخت - آن جمارت پیشگان ( که چون مور و ملخ

بر جوشیده بودند ) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو ( که  
 بجلاوت کوشی هجوم می آوردند ) نگاهبانان آن ضلع مورچالها  
 با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند - و بآب تیغ  
 شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بغیر روزی بر می گردیدند \*  
 روزی آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار  
 نهادند - سعید خان با دلبران رزم جو نظر بر کثرت و انبوهی  
 آن ادبار پڑوهان نیفکنده جلو ریز تاخت - و نایر قتل  
 مشتعل ساخته بسیاری از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید  
 فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار  
 خود بیخیزند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنجم شش کروه  
 هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزه این کارنامه  
 بمنصب چهار هزاره سر برافراخت - و در سال چهارم چون  
 قطان صوبه کابل ( که حنفی مذهب اند ) از ساوک لشکر خان  
 صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید  
 خان در برگردن بیخ فساد افغانه طرّفه مجرای نمایان بنمود  
 آورده از تهانه داری هر دو بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت  
 و اضافه سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت  
 ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت  
 جبهه سعادت برافروخته رخصت معادرت یافت - و بملطائف

قدابیر عبد القادر پسر احمد داد را ( که مایه فساد الوس افغانه  
راه کابل بود ) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی  
پادشاهی نمود . و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس  
دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب  
پنج هزاره چار هزار سوار تارک افتخار برافراخت - و با  
عبد القادر مذکور ( که بمنصب هزاره سرافراز شد ) دستوری  
کابل یافت \*

و در سال یازدهم الوسات <sup>(۲)</sup> نغر کریمداد کور درشانی را  
( که در حدود لوهانی می گذرانید ) طلب داشته سر بشورش  
برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان  
فوج جرار باستیصال آنها تعیین نمود - بسیاری از کوه نشینان  
مغلوب و عیب گشته باریای دولت پیوستند - کریمداد هر چند  
بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته  
چون بلای فاکهانی رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمعی  
( که بآنها پناه برده بود ) بهستوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال  
دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالم از فتنه او  
وارست - و در همین سال سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل  
و هفت هجری علی مردان خان حاکم قندهار از اطاعت  
شاه ایوان سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورد

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهی روانه آنصوب گشت - چون  
 بظاهر قلعه قندهار پیوست آگهی یافت که سیادش <sup>(۲)</sup> قلا آقاسی  
 با قریب هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیده  
 مقابله طلب است - سعید خان <sup>(۳)</sup> میرزا شیخ پسر کلان خود را  
 با عای مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار  
 سوار عرصه نبرد آراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت  
 برگرفت - و داد دلیری و دلادری از طرفین دادند - آخر کار  
 قزلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سرکردند  
 و تا بنگاه خود عنان یکران هزیمت را دو تا نساختند - در  
 جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزار  
 شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار  
 اندوخت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زان خان سوافراز گردید  
 چون ولایت قندهار بقلیع خان تعلق گرفته بود سعید خان  
 تا رسیدن خان مذکور به بدوبست آن ممالک <sup>(۴)</sup> پرداخت - و سال  
 دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اقوان  
 گشت - و درین سال ساحت کابل مطرح الویه پادشاهی گردید  
 از انجا ( که از ے پوزائی جنم مکانی خلای بامور ملکی  
 راه یافته کارها از نسق افتاده بود ) برخه از اویماقات هزارجات

( ۲ ) نسخه [ ۱ ب ] ساوش - و نسخه [ ج ] سیادش ( ۳ ) نسخه [ ب ]

محمد شیخ ( ۴ ) نسخه [ ب ] ممالک .

ثغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک ( که  
 بتاخت و تاراج دران نواهی نقش خود را در سمت نشانده بود )  
 ایلی می نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان  
 مامور شد - خان مذکور بمکرد وصول بدان سر زمین  
 ترکتازی آغاز کرده تمام آن الکا را پی سپر عساکر ساخته  
 و هرکه از آنها بزیهار درآمد مامون و مصون گردید - و در  
 سال چهاردهم نظم کابل بعلی مردان خان تفویض یافت - و او  
 از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان  
 بهرش بفرجدارئی دامن کوه کانگره سر برافراخت - و بهمراهی  
 شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جکتا زمیگذار مؤ معین شد  
 اگرچه در تردد و معذت خود را معاف نداشت اما در افتتاح  
 قلعه مؤ چنانچه از دیگران چستی و چالاکی بعمل آمد از  
 بقدری درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری  
 ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه داری  
 لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار  
 دستوری یافته نظم صوبه پنجاب بهبشرش خانه زاد خان مفوض  
 گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت  
 خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز  
 بایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والای



هفت هزاری ذات پایۀ اعتلا برافراخت - و با پسران بهمراهی  
 شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در  
 جنگ هفت روزۀ بلخ که مشهور است انتظام میسر و بعد  
 از مقرر<sup>(۲)</sup> بود - در نواحی آقچه بخشی خود را با جمعی  
 فرستاد - که این طرف جوی آبی ( که سر راه مخالفان است )<sup>(۳)</sup>  
 از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی یا پیش گذاشتند  
 جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بی باکانه از آب  
 گذشتند - و بتدریج در آمدند - قدری راه سر شده بود  
 که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله دار گرد گرفتند  
 ناموس پرستان مردانه جان در باختند - خانه زاد خان و لطف الله  
 خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای  
 خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا  
 فوج کلانی دیگر از مخاذیل ( که از مقابلۀ بهادر خان  
 رهله غنا گردانیده بود ) در چار شده جنگ در پیوست  
 سعید خان بارصف ضعف بیماری چون شیر زبان بر قلب  
 آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار ( که جنگ از  
 هردو سو ترازو شد ) پای اسپ سعید خان بگوشه در شد  
 و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخه [ ب ] مقرر گشته بود (۳) نسخه [ ج ] بوده است \*

و سپاه طرفین باهم در آمیخته دود از نهاد یکدیگر برانگیختند  
 خانه زاد خان و لطف الله خان داد پردای و دلاری داده  
 گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بروضة رضوان  
 شتافتند - و خان شاه مت نشان منشور مردی و مردانگی را  
 بطغرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیه سرفشانی  
 در سرتابی داشت که پادشاهان و امیران را

آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را  
 از چنگ اجل رهایی بخشید - و بحکم معالی روانه حضور شده  
 در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندوز گردید  
 اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده  
 بتغویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه  
 ( که از سرکار والا بر ذمه هر دو پسرش مطالبه بود ) معاف شد  
 و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده بایالت صوبه  
 کابل دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر  
 سنه ( ۱۰۶۲ ) هزار و شصت و دوم هجری ازین جهان گذران  
 درگذشت - چون بتدریج گزیده و خدمات نمایان و حسن  
 بندگی و فدویت پدایه والای امارت ( که منتهای مراتب  
 ثوینان بلند مقدار این سلطنت است ) مرتقی گشته بود  
 پادشاه قدر شناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ایزدی  
 مسألت نمود \*

سعید خان سردار سپاهی وضع درست نقش بود - و اطوار  
مضبوط داشت - تازیست در دوات و اعتبارش خلل نه افتاد  
و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و در پسر داشت  
دو پسر کلانش ( که رشیدترین و بهترین پسرانش بودند )  
در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گزشت - و پس از ارتحال او  
عبدالله پسرش از اصلا . . . . .  
بمنصب هزاری و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافه  
بمنصب سرازری یافتند \*

### \* سردار خان شاهجهانی \*

در ایام شاهزادگی در ساک ملازمان شاهی انتظام داشت  
هنگامی ( که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازی  
انداخت ) او از وفا سرشستی و حقیقت دوزی اعتصام بحبل  
متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائی نگزید  
و چون شاهزاده از بنگاله برتو معادرت بنواح برهانپور افکند  
راجه گوبال سنگه کور را ( که در اوان غیبت شاهی مساعی  
جمیله در نگهداشت قلعه نامور آسیر بتقدیم (سانیده بود )  
نزد خود طامب داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین  
رخصت فرمود - و پس از سریر آرائی بمنصب سه هزاری  
دو هزار سوار و نوازش علم و نقاره و انعام سی هزار روبیه  
چهارم بخت برافروخت - و چون استیصال ججهار سنگه بندیله

و تسخير ملكش به عبي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی سال نهم در اثنای عزیمت هكن ظاهر اوندچمه ( كه هاكم نشين آن دیار است ) مضرب خيام ظفر ارتسام اعلى حضرت گردید سردار خان بهراسمت قلعه دهاموني ( كه ساخته پدر چهار سنگه است ) دستوري یافت - و آن برگه بجاگدرش تنخواه بضبط هر دو بنگش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم صوبه مالوه سر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار سر عزت برافراخت - و پستر بتیولدارى چوراکدهه مامور شد - چون بضبط آن آلکا چنانچه بایست نتوانست پرواخت زدن بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه دارى گتته مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه ( ۱۰۶۳ ) یک هزار و شصت و سیوم هجرى بساط حیات در نورید \*

### • سزاور خان •

پسر لشکر خان ابوالحسن است - كه احوالش درین نامه اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزارى پانصد سوار کام دل اندوخت و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوري یافته با فوج بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از فرو نشستن فتنه نذر محمد خان والى بلخ از صوبه

مذکور بفرونی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزارى هفتصد سوار چهارم عزت برافروخت - پس  
 از آن در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان  
 ( که درخواست نموده بود ) تعیین گردید - و از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت  
 و سال پنجم با پدر خود ( که صوبه دار دهلی شده بود ) مرخص  
 گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و نقاره  
 و فوجدارى لکهي جنگل از تغیر جاننثار خان بلند آوازه گردید  
سال هشتم از تعلقه مزبور معزول شده سال نهم هنگامی ( که  
 دکن مورد زيات سلطاني بود ) با خاندوران بتخریب تعلقه  
 عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مساعی  
 جميله بکار برده در جلدی آن سال دهم باضافه پانصد  
 سوار تحصیل کامراني نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار در همگان تفوق  
 جست - سال پانزدهم در رکاب سلطان اردنگ زیب بهادر  
 از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان  
 داراشکوه ( که بعزیمت نبرد والی ایران برفتن جانب قندهار  
 مامور شده بود ) گام جلالت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم  
 بتفویض قلعه دارى جنیر از انتقال سپه دار خان امتیاز  
 پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیمار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بساط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزار و دویست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثره از محالات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشته افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه ( ۱۰۶۵ ) هزار و شصت و پنج هجری ( خت سفر بدار بقا برد - شفقت الله پور ) تا آخر عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی مد و پنجاه سوار ( سید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ مضاف<sup>(۲)</sup> دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتفویض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس ازان ( که امور جهانبانی بخان مکان تعلق گرفت ) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهره مباحات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواح کذل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بذیابست توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر ( که برفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود ) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قفوج سرافرازی یافته

بدان هو شتافت - پستر چندے معاتب شده سال بیست و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرتوزکی دوم اعزاز پذیرفت سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او بخلعت ماتمی مشرف گردید \*

### • علامی سعدالله خان •

( ۲ )

از شیخ زادهای قصبة جهنوت مضاف صوبه لاهور است و اصلش از بذی تمیم قریش - صاحب ذهن (سا) و فکر صایب بود در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر فداشت - در اوائل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متعلی شد - چون احوالش بعرض فردوس آشیانی رسید از انجا ( که پادشاه قابل دوست و جویای آدم بکار بود ) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - که برای ملازمت بدارد - پس از باریابی امتعداد کاردانی و کارگذاری از ناصیه حالش دریافته در زمره بزدگان انسلک بخشید و بعطای خلعت و اسپ و تفویض تعلقه عرض مکرر ( که جز بمعتمدان نهزد ) سر باند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب عزیزی در بهت سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی دولتخانه خاص ( که در امت خواهان صادق العقیدت بدان هزاداند ) اختصاص گرفت \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جهنوت ( ۳ ) نسخه [ ج ] صادق الاعتقاد •

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است  
 که مابین مشکوی پادشاهی و دیوان خاص و عام تعمیر<sup>(۲)</sup> یابد  
 و از بارعام برخاسته دران مکان برای انفصال برخی مقدمات  
 ( که جز مقربان بران اطلاع نیابند ) جلوس میشوند - و این منزل  
 چون باهمام متصل واقع<sup>(۳)</sup> شود از عهد عرش آشیانی بغسلخانه  
 شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید  
 سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت فیل مفتخر  
 گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزول شده  
 از اصل و اضافه بمنصب در هزاری پانصد سوار و عطای  
 خلعت خانسامانی ( که پس ازان پایه وزارت است ) سرعت<sup>(۴)</sup>  
 برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب ( که  
 بنابر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندی تکلیف کشید )  
 بعدایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی  
 ششصد سوار و عطای علم و پستر باضافه پانصدی و پس ازان  
 بافروزی پانصدی دویست سوار رایب امتیاز برافراشت - و بعد  
 چندی چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات  
 دکن نامزد گردید او بعدایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی  
 خالصه و تسوید مضامین مغاشیر و تبلیغ آرا بدویران و ترقیم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] تعمیر یافته ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] واقع شده ( ۴ )



معرفت خود در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه ( که بر پشت  
 فرامین بخط خود می نویسند ) از تغیر اسلام خان و از اصل  
 و اضافه بمنصب چهار هزاره سوار و عطای قلمدان  
 مرصع نامیه بخت را نور آگین ساخت - و بفاصله قلیل بدرجه  
 والای وزارت کل ترفع یافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع  
 با بهو مکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری هزار و پانصد  
 سوار پایه ترقی را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافه پانصد  
 سوار و مرحمت نقاره طبل کامرانی برخواست - و پس ازان  
 باضافه هزاره و عنایت فیل با یراق نقره و ماده فیل در اقران  
 تفوق جست \*

و چون پادشاهزاده مراد بخش ( که بتسخیر بلغ و بدخشان  
 تعیین شده بود ) بکابل رسیده بانظار برطرف شدن برف  
 از راه طول ( که ممر فوج مقرر گردیده بود ) و هم بسبب آنکه نظر  
 بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [ که  
 سه ماهه بمنصبداران نقدی و اهدیان و تیراندازان و برق اندازان  
 سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاکگیر داران ( که  
 داغ آنها موافق حاصل قبول مقرر است ) چهارم حصه وصول  
 جاکگیر آنها ( که آن هم سه ماهه میشود ) برسم مساعدت از خزانه  
 بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور  
 نیافته بودند ] توقف داشت و علامه آن طفل مزاجی پادشاهزاده

و تاثیر گذار خوشامد گویان ( که آخر بعد فتح بلخ مریم گل کرد ) لهذا در همین سال هنگامی ( که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بداغ صفا رسیده بود ) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی به بلده کابل دستوری داد - او در دو روز بکابل رسیده فرادان تردد بکار برده در فرصت پنجروز ( که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود ) همه کارها را برآه کرد - و شاهزاده را با افواج روانه به سمت معلوم نموده در فزای بلده بملازمت پیوست \*

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبه تعییناتی خود جاگیر داشته باشد تابیدان خود بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاره ذات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هندوستان بکار تعیین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلخ و بدخشان بظاہر بعد مسامت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار فرق عزت با آسمان رسانید - و از انجا ( که بعد فتح بلخ پادشاهزاده مزبور دل نهاد آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگر بدان هدرد تعیین شود ) اعلی حضرت او را ( که با وجود رازدانی

و کثرت کارها جدائی او صورتی نداشت ( بدانصوب روانه ساخت  
 که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای  
 آن صوبه نادم نگردیده ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید  
 او از راه خنجان با آنکه دشوار گذار است بنا بر قرب مسافت  
 در پانزده روز ببلخ رسید \* )

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجاح امور  
 از کلبی و جزیری موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهار روز  
 بعد طی پست و باز در بسیار از بلخ بکابل رسید - از آنجا  
 ( که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست  
 صوبه از قرار واقع نموده بود ) از اصل و اضافه بمنصب شش هزار  
 پنجهزار سوار درجه اعتلا پیمود - و پستر بافزونی هزار  
 سوار ذات و تابیدانش مساری گردید - و باندک فاصله در جشن  
 وزن قمري از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار  
 و عطای اسپ عربي با زین طلا باعلی مراتب نوکری تصاعد  
 نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس ( که در اماکن  
 نوبتیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد ) از بغایت خلعت  
 با نادری و تقرر یک هزار سوار از تابیدان او دو اسپه سه اسپه  
 چهاره عزت بر افروخت - سال بیست و دوم ( که پادشاه  
 متوجه شکار بصوب سفیدون سه کوهی چهار گردید - و هنگام

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پودل خان قلعه دار بهست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفی بجانب قندهار (رسید) او ( که بذابر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود ) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابیدان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین مورچالها و دراندن نقبها و تیرهای کوچۀ سلامت دمه نیاسود و دقیقه فرنگداشت \*

ازانجا ( که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید ) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزادۀ مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابیدانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باذن مرتبه گردید - و پستتر باانعام یک کرور دام ( که مجموعه تاختخواه دوازده کرور دام باشد ) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامی ( که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود ) او را در وزیر آباد بذابر دریافت احوال صوبۀ پنجاب ( که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود ) گذاشت - او بعد چندی آمده مالحق شد - و در

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعیین یافت - پادشاهزاده از ملتان براه راست ( که عبارت از گذار دریای سنده و ججه و چتالی و فوشنج و قندهار باشد (۲) (۳) و بحساب جریب یک صد و شصت کروزه می شود ) متوجه گردید - و از راه کابل و غزنین ( که ازین راه از لاهور تا قندهار در صد و هفتاد و پنج کروزه می شود ) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و روانیدن نقبها انواع سعی و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نداشت سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده دولت بار اندوخت \*

سال بیست و هشتم چون بمسامع خسروی رسید [ که رانا اجسنگه پسر رانا جگت سنگه ( با آنکه قرار داد از وقت حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکانی را باستصواب اعلیٰ حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعه چتور نپردازد ) به تیاری بعضی دروازه ها و یکان برج پرداخته ] بنابراین خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی ( رحمة الله علیه ) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

( ۲ ) نسخه [ ب ] جیتالی - و در [ بعضی جا ] چتالی یا جتالی باشد

( ۳ ) نسخه [ ج ] فوشنج \*

شایسته بتخریب قلعه چتور روانه فرمود - ار درانجا رسیده  
بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم  
و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم  
بنا بر عارضه ( که از تذاول درای قولنج برو طاری شده بود  
و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار می آمد - و بکارهای  
متعلقه می پرداخت ) آخر بسبب غلبه ناتوانی خانه نشین  
گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم قدردانی افزود - و او  
بیست و دوم جمادی الثانی سده ( ۱۰۶۶ ) هزار و شصت  
و شش هجری بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه  
چشم را اشکبار کرد - و لطف الله بهر کلانش در سن یازده سالگی  
بخلعت و منصب هفت صدی و صد سوار امتیاز پذیرفت  
و باقی پسران و وابسته های او بیومیه و یار محمد همشیره زاده او  
بمنصب سه صدی شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش  
بمناصب مناسب سرفرازی یافتند - از انجمله عبدالذبی نوکر  
صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافتخار  
بر افراخت - که در عهد خلد مکان فوجدار متعمر شده نقش  
عملداری از قرار واقع کرد - و در یکی از جنگها بزخم تفنگ  
درگذشت - مسجد متعمر بنا نهاد اوست \*

سعد الله خان با حلیه علم بحسن خلق و تواضع اتصاف  
داشت - و در انفصال معاملات متعلقه برآستی و دیانت

مي‌كوشيد - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهي روا دار نبود  
که بر عمال و رعایا حيف و مياي رود - هذدوستان در وقت  
وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود  
اما شکايت از پيش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی  
گذرانيد - و القاب از علامی فهمي جمله الملك مقرر گشت  
و بمذتهای مراتب فايز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو  
یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آور شده احوالش جداگانه  
نوکریز کاک اخبار سنج گشته \*

**\* نکته \*** دیانت امریست محمود - و پاس نمک  
شویه ایست مستحکم - اما در معاملات آقا ( که با غربا افتد )  
پاس اینها داشتن اهم درلتخواهيست - چه اگر درینصورت  
بکل نقصان<sup>(۲)</sup> رسد نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر<sup>(۳)</sup>  
بحال او کلي نقصان جز مئثر نقصان کل است - فتأمل \*

### **\* سید منصور خان باره \***

پسر کلان سید خانجهان شاهجهانیست - جوان صاحب  
منصب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر  
وایسین رخت زندگی بر بخت مقارن فوت او بظهور باعث  
بتخیلات باطله و توهمات لاطایله سر بصحرا زده آواره دشت فرار  
گردید - اعلیٰ حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمعی

---

( ۲ ) نسخه [ ج ] رود ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و جز نظر بحال او کلی و نقصان \*

ازان گروه بغلبه ظن ( که لامکاله بجانب دطن رفته باشد )  
 بر اثرش سرهند رویه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر  
 شتافته هرجا آن خرد تپاه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارند  
 و پس ازان ظاهر شد که بسوی اکهی جنگل گریخته بدست  
 کردری آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر توزک  
 با جمعی از یسارلان بآوردن او تعیین شد - چون کردری مذکور  
 از نسبت بنوت خانجهان ( که رکن رکیں سلطنت بود ) بران  
 بے هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تذک نگرفته بود  
 پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشارالیه بآنجا رفته  
 کردری مذکور را بجهنم غفلت ( که ازو بر روی کار آمد ) بغضب  
 پادشاهی ( که نمونه قهر الهی ست ) تهدید نمود - او بعم  
 خود کردری پرگنه تها<sup>(۲)</sup> بسرعت سریع نوشتم - که اگر آن  
 بے سرو پا بدان جانب سرے کشیده باشد مراسم جد و جهد  
 فکار برده بدست آورد - والا عرض و جان او در مقام تلف است  
 او بعد از تک و دو بسیار بوسیله پی شناسان دریافت - که  
 آن بیراهه رو از نواحی تها<sup>(۲)</sup> بجانب سرهند شتافته - خود هم  
 باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ ( که تا سرهند سراغ  
 نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوهدیده سگال متوقف بود )  
 در خورده باتفاق ابواب جستجو برکشادند - و پس از پرس



و جوی بسیار بآن بے شعور ( که با در رفیق با محنت بسیار  
 هوایی سرهند رسید - و اسپان را بصحرا باز گذاشته زینها را  
 در چاه انداخت - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه  
 بگوشه در خزید ) نشان بردند - یادگار بیک او را گرفته مقید  
 و مهامل بدرگاه پادشاهی آورد - بتادیب خانه زندان برنشانند  
 سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
 هنگامی ( که بیساق باخ میرفت ) اگرچه از حبس نجات یافت  
 اما بشاهزاده سپردند - که در سالک ملازمان خود منسلک ساخته  
 ببلخ ببرد - بعد ازان پالغز او بصقم مقرون گشته ببخالی  
 منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان  
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات ( که هر یک مستوجب  
 نکال و عقوبت بود ) می گشت - و از پیشگاه خلافت نظر  
 بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد \*

دران وقت ( که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبه گجرات  
 دستوری یافت ) او را همراه کردند - که ازانجا بمکه معظمه رفته  
 استعفاي گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار  
 ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر  
 معاودت نموده چون آثار ضراعت و ندامت از ناصیه هالش  
 پیدا بود بر طبق التماس شاهزاده مذکور بمنصب هزاري  
 چهار صد سوار ~~بر~~ نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

ازان بهمراهی شاهزاده مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگه  
 و روز صف آرائی دارا شکوه مورد تردد گشته باضافه منصب  
 و خطاب خانى ترقى نمود - و چون شاهزاده کوتاه اندیش  
 بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشارالیه بمنصب  
 سه هزارى هزار و پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت  
 و بهمراهی خلیل الله خان ( که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا  
 تعیین شده بود ) (خصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید  
 و چه وقت پیمانه حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت \*

### ● سجان سنگه ●

( ۲ )

و بیرمدیو هردو پسران سورجمل سیودیه درمبین دور رانا  
 امرسنگه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس  
 فردوس آشیانی بپایه هشتصدی سه صد سوار رسیده سال  
 هفدهم بمنصب هزارى چهار صد سوار نوازش یافت - سال  
 هیزدهم باضافه صد سوار کاهرانى اندوخت - سال نوزدهم  
 همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان مامور  
 گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار  
 و پانصدی هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد  
 اورنگ زیب بهادر بصوب نندهار شتافت - سال بیست و پنجم  
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى هشتصد سوار اختصاص

( ماگرا لامرا ) [ ۴۵۳ ] ( باب العین )

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بسمت قلعه مزبور  
دستوری یافت - سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده  
دارا شکوه بمهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون  
طوی مهاراجه جسونت سنگه با برادرزاده او قرار یافته بود  
بمتهرا رخصت پذیرفت - سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده  
اوزنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعی فراخ زد - و در جنگ  
عادل خانیه تردد نمایان بظهور آردن - پس ازان بحضور رفته  
همراه مهاراجه جسونت سنگه بمالوه رسید - و روز جنگ  
شاهزاده مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و هشت  
و هشت هجری بکار آمد - پسرش فتح سنگه نام در ذیل  
منصبداران بود - دومین نوکری رانا گذاشته سال بیست  
و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدی چهارصد سوار  
لوائی بختمندی افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه  
بمنصب هزارای پانصد سوار اعتبار اندرخته همراه شاهزاده  
محمد اوزنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام فدریت بر نهاد  
سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم باضافه  
دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور  
بمهم مصطوف قدم جلالت برکشاد - سال بیست و ششم از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزارای هشتصد سوار و سال بیست و هفتم  
باضافه دو صد سوار چهره عزت را آرایش داد - سال بیست

( باب السین ) [ ۴۵۴ ] ( مائرا لامرا )

و هشتم باضافه پانصدی ذات و غذایت جواهر بقیامت ده هزار  
(۲) رویه درجه اعتلا پیمود - سال بیست و نهم برای شادی صبیۀ او  
( که بمهاراجه جسونت سنگه مقرر شده بود ) رخصت متہرا  
یافت - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه ہزاری  
ہزار سوار ترقی یافتہ نزد شاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر  
بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانہ چون کار بر راجہ  
رایسنگہ سیوریہ تنگ شد او پیادہ شدہ بزد و خورد پرداخت  
و در جنگ سموگدہ بہرادی دارا شکوہ جا داشت - پس ازان  
بموکم عالمگیری پیوستہ در جنگ شجاع و محاربہ دوم دارا شکوہ  
ہمراہ پادشاہ بود - پستتر تعینات دکن شدہ سال دہم ہمراہ  
راجہ رام سنگہ کچہواہ بہم آشامیان لوای عزیمت  
افراخت - سال دوازدهم باتفاق صف شکن خان ( کہ بفوجداری  
متہرا مقرر شدہ ) تعینات گردید - و بوقت موعد جام  
سمات چشید \*

### \* سید عالم بارہہ \*

برادر سید ہزبر خان است - کہ احوالش درین نامہ نگارش.  
پذیرفتہ - نامبردہ در عہد جنت مکانی ابتدا بمنصب درخور  
(۳) سوزازی یافتہ تا آخر عہد پادشاہ مذکور بیایہ ہزار و پانصدی  
ششصد سوار مرتقی گشتہ پس از جاوس فردوس آشیانی

سال اول بپیکالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان  
بسمت کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ ( که در  
نواح صوبه مزبور عام فساد برافراشته بود ) تعیین گردید - سال  
سیوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی دویست  
سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بالاکهات برار  
نامزد شد - سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع  
بهم پریزده شتافت - شاهزاده او را با پانصد سوار بطور  
تهانه جهت محافظت راه در جالنده پور گذاشت - سال هشتم  
در هنگام معارفت از لاهور بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان  
جهت تنبیه مفسدان میان دو آب گام عقیدت برداشت - پستور  
با شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که پیشتر می افواج  
متعینه بمالش ججهار سنگه بنادیله تعیین شده بود ) همراهی  
گزید - سال نهم در ایامی ( که ملک دکن نوبت دوم مقر لشکر  
پادشاهی شد ) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله  
و تخریب ملک عادلخانیه بتعیفاتی خان زمان بهادر اختصاص  
گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار  
سوار چهره عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده  
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان  
بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال  
بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

( باب الحسین ) [ ۴۵۶ ] ( ماثر الامراء )

(سیده درامت بار یابی یافت - و پستور بعطای اسپ مباحی  
گشته رخصت انصراف پذیرفت - پس ازان ( که مسند  
حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران  
دست داد ) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محارباتی  
( که میان حدود بنگاله رودان ) سرگرم سربازی و جان سپاری  
بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت  
( که جز ده نفر سادات باره و درازده نفر مغول کس  
نمانده بود ) داد رفاقت داده همپائی گزید - و دران ملک شتافته  
مفقود الاثر گردید \*

### \* سید هدایت الله صدر \*

پسر سید احمد قادری ست - که در عهد جنیت مکانی  
بصدارت کل می پرداخت - سال بیستم جاس فردوس آشیانی  
چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود ازانجا [ که سلوک شایسته  
سید هدایت الله ( که دران ایام دیوانی قندهار داشت ) مکرر  
بعرض پادشاهی (سیده بود ) از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات  
مد سوار برنواخته او را ببارگاه سلطانیه طلب فرمود - سال  
بیست و یکم درامت بار اندوخته بعزایت خلعت صدارت و اضافه  
پانصدی مد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم  
بافرونی پانصدی کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو مد سوار چهره مباحات

برافروخت - و پس از جنگ سموگنده چون موکب عالمگیری  
در فناء مستقر الخلافه رسید از حسب الحکم با فاضل خان<sup>(۲)</sup>  
میر سامان دو بار پیش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور  
پادشاهی و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر ( که عذایت  
شده بود ) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در اوائل  
سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغیر از بمیرک شیخ هر دی  
مقرر شد از ساله چند بانزوا گذرانیده آنجهانی گشت .

### \* سید صلابت خان بارهه \*

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید  
بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندایی دال مشهور  
است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال  
و اقوان اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم  
به نیابت شاهزاده بصیانت صوبه پنجاب مقرر گشته از اصل  
و اضافه بمذمب در هزاره چهار صد سوار و خطاب صلابت خان  
و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و در همین سال بتجویز  
شاهزاده به نیابت صوبه آله آباد فرق عزت برافراخته از پیشگاه  
خلافت خلعت رخصت پوشید - و مدتی در بند و بستم  
آن صوبه کوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بیشتر  
رمیدگان محرای خود سری را بپالهنک انقیاد بر بستم - سال

بیست و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافه  
مکرر بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عذایت نقاره  
کامیاب گردید - در سال سیم انوپ سنگه زمیندار باندھو<sup>(۲)</sup> را  
( که سرحد آن پیوسته بصوبه آله آباد است ) مستمال ساخته همراه  
خود بتقبیل ساحمت جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنمونی  
خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال  
می و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار  
بر سر شاهزاده شجاع ( که باستماع عارضه اعلی حضرت  
از بنگاله بالشرکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند  
وکیلش از اعاده صحت مزاج پادشاهی می نوشت او محمول  
بر سازش مهین برادر نموده نگاشته ادرا وزنی نمی نهاد )  
تعیین گردید سوای سران و سرداران پادشاهی ( که کمکی قرار  
یافته بودند ) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را  
( که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و هشم  
ساخته بودند ) بے آنکه در صلاح حال و مآل خویش نظریه صحیح  
گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید صلابت  
خان را با جمعی از سادات بارهه ( که عمد های او بودند  
و اعتماد تمام بر شجاعمت و بهادری اینها داشت ) نیز تعیین  
نمود - و پس ازان [ که از نیرنگی سپهر بوقلمون سنگ تفرقه



و اختلال بر شیشه خانه جمعیت و اقتدار دارا شکوه افتاد یحیی بعد صف آرایی و قتال با عساکر عالمگیری شکستے ( که هرگز صورت جبر آن در آئینه خیالش نیست ) ( رو دان [ سلیمان شکوه ( که پس از اداره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک پدر شتابان میرفت ) ازین آگهی هیران کار خود گشته بآله آباد برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس کنکاش برآراست هر فرقه ازان مصاحبت می اندیشید - اما از وحشت زدگی صواب دیدن کسی وجهه همت نمی گشت - تا آنکه سادات بارهه ( که عمده لشکر و متوطن میان دو آب بودند ) اموار در زیدند - که بسمت چاندپور مدینه رفته ازانجا سرے بنواحی پرنیه و سهارنپور باید کشید - و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور پیدر پیوست - بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهی گشت تا آنکه از لکهنو گذشته جمعی بر سر کوروی پرگنه مدینه ( که باقطاع بیگم صاحب تعلق داشت ) فرستاد - که آنچه زر بتحصیل رسانیده باشد ازو برستانند - او در خانه خود متحصن شده بمداومت و ممانعت مهیا گشت - لشکریان باشاره سلیمان شکوه یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با سوس دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدی و تطاول بمال و ناموس او و دیگر سکنه آن پرگنه دراز کرده باسر و زهرم پرداختند - در خلال این حال سید ملا علی خان

( که بدیده دري و عاقبت بيني از مرافقت او رقم بهبود بر لوحه  
 حالش نمیدید - و بوی خیر از اوضاعش نمی شنید ) مفارقت  
 گزیده احرام سده عالمگیری بهته رهگرای مقصد شد - هنگام  
 ( که موکمب عالمگیری در تعاتب دارا شکوه هنوز از آب بیاه  
 نگذشته بود ) سعادت اندوز تقبیل عتبه سلطنت گشته ظلمت زدای  
 چهره طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاورمی بخت  
 نیک فرجام بصوبه دارمی برار از تغیر حمام الدین خان و خطاب  
 اختصاص خانی سرمایه افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش  
 برجامع اراق ظاهر نشد - که بکجا انجامید \*

### \* سید شجاعت خان بهادر بهکری \*

پسر سید لطف <sup>(۲)</sup> عالی بهکری ست - که سال هشتم جلوس  
 فردوس آشیانی بقوعداری میان دو آب چهره امتیاز برافروخته  
 سال شانزدهم بحراست قلعه کانگه تعیین گردیده سال بیست و هفتم  
 بخابر کبر سن او را از نوکری معاف داشته چهار لک دام  
 از پرگنه فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل  
 و اضافه بمنصب هزاره پانصد هزار سرمایه افتخار اندوخت  
 و چون سلطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت او اهرار  
 ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه  
 در رکاب پادشاهی بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

( ۲ ) نضه [ ب ] لطف عالی بهکری - و نضه [ ج ] لطف بهکری .

گشته پستر بقلعه دارمی چنانچه از تغیر خواص خان کام دل  
برگرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده \*

### • سعادت خان •

پور ظفر خان بن زین خان کوه - که احوال هردو جدا جدا  
درین نسخه زیئت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد  
جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرفرازی  
داشته در سلک تعیناتیان موبه کابل منتظم بود - سال پنجم  
چلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هزار سوار (ایت کامرانی برافراشت - سال نهم باضافه دو صد  
سوار و سال دهم بافزونی سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات  
مسای گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه پیاپی دو هزار  
هزار و پانصد سوار مرتقی گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده  
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ  
بقلعه دارمی ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه  
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عنایت نقاره  
باذن آرازه گردید - پستر حسب تجویز جملة الملک سعدالله خان  
بفروزی پانصدی کامیابی اندوخت - و در حراست ترمذ شب  
( که سبهان قلی خان حاکم بخارا گرده اوزبک و المانلی را  
فراهم نموده شبخون بر قلعه مذکور آورد ) از هفتابها افروخته  
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

چپقلشهای مردانه نمود - و تا سپید صبح هنگامه زن و خورد  
گرم کرده آنها را از پیش رو برداشت - و در جلدوی این ترون  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار (ی) دو هزار و پانصد سوار  
درجه اعتلا پیمود - سال بیست و یکم بحراست غزنین و ضبط  
هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال  
بیست و دوم همراه پادشاهزاده محمد ارنک زیب بهادر ( که  
بر طبق حکم عزیمت قندهار داشتند ) تعیین یافت - و باشاره  
پادشاهزاده مذکور چند کس را در قلعه مرو مضاف صوبه قندهار  
داشته خود با جمعی بنابر حفاظت راه در قرا باغ ماند - و چون  
ظاهر شد ( که او از عهد کار ماصوره بر نمی تواند آمد ) سال  
بیست و سیوم دو فوج دیگر مره بعد اولی بکومک او راهی گشتند  
و در همان سال از حراست غزنین معزول شده سال بیست  
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار (ی) سه هزار سوار  
بین الاقران تفوق جست - و برکاب شاهزاده مذکور نوبت دوم  
بمساق قندهار کمر عزیمت بسته وقت رخصت بعنایت خلعت  
و اسب با زین مطلا نوازش پذیرفت - سال بیست و ششم  
چون صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مفوض شد ادرا در تعیناتیان  
شاهزاده بر نوشتند - پستتر همراه پادشاهزاده دارا شکوه بهم  
قندهار گام جودت برداشت - سال بیست و نهم بفوجدارای  
هر دو بنگش از تغیر مبارک خان نیازی رخس طرف بر جهان

سال سی و یکم بصیانت حصار کابل از تغیر فتح الله ولد سعید خان نامزد گردید - پس ازان ( که امور سلطنت بقبضه اقتدار خلد مکان در آمد ) سال دوم جلوس مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجری شیراله پسرش بزخم جمدهر او را کشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حکم حضور او را محبوس گردانید \*

### \* سیادت خان میرزین الدین علی \*

برادر اسلام خان مشهدی ست - در عهد اعلی حضرت ابتدا بمنصب در خور سرفرازی یامته سال ششم بداروغگی داغ و تصحیحه منصبداران امتیاز پذیرفت - پس ازان ( که صوبه بنگاله باسلام خان مفوض شد ) مومی الیه همراه برادر بآنصوبه شتافت و خان مذکور فوجی بسرکردگی میر مذکور بجانب کوچ هاجو و الکای مورنگ از توابع صوبه مزبور فرستاد - و بکرات پای قتال و جدال با سرتابان آن سرزمین بهیان آمد - و بند و بست قرار واقع صورت گرفت - سال یازدهم از سابق و حال بمنصب هزاره دریسمت سوار و خطاب سیادت خان چهره عزت برافروخت سال سیزدهم ( که اسلام خان جهت وزارت طلب حضور گردید ) نیابت صوبه داری بنگاله بوی متعلق شد - سال چهاردهم باضافه دو صد سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدی ذات اجمندی اندوخت - و سال نوزدهم ( که اسلام خان بصوبه داری

چهار موبه دکن فرق افتخار برافراخت ) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار سربلندی یافته همراه برادر تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلعه داری دولتآباد از تغییر پرتھیراج فخل آرزویش بار آورد - و سال بیست و یکم بافزونی دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافه پانصدی سه صد سوار و استقلال میانک قلعه داری مذکور برفراز اعتبار برآمد سال بیست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبه خلافت پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیدگری دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار چمن آرزویش گل گل شکفت - سال بیست و چهارم باضافه پانصد سوار و حراست قلعه مستقر الخلافه از تغییر باقی خان برنواخته آمد - سال بیست و نهم ازانجا تغییر گردیده سال سییم بتقرر قلعه داری دارالخلافه عرصه اعتبار پیمود - و پس از آن ( که مسند سلطنت بحکمرانی خلد مکان تعلق گرفت ) سال اول هنگامی ( که بعزیمت تعاقب داراشکوه موکب پادشاهی نزدیکی دارالخلافه رسید ) او بنظم مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجری باجل طبعی ایام زندگیش بآخر رسید (۳) فضل الله خان پسرش با برادر زاده ها صفی خان و عبدالرحیم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخلاعت تعزیمت آبرو یافتند

( مآثر الامرا ) [ ۴۶۵ ] ( باب السین )

پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس عالمگیری (۲)  
بخطاب فیض الله خان سر بلند گردیده بداروغگی جواهرخانه  
می پرداخت - بهتر بتعلقه میر توزکی سر برافراخت - سال  
دوازدهم [ که دلداری ولد الف خان محمد طاهر نبیر دولت  
خان بذابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقت ( که پادشاه  
در خاص و عام نشسته بود ) در افتادگی نمود ] از بچالاکي  
چوبه بر سرش زد - پس ازان بوجه معاتب گشته از منصب  
افتاد - سال بیستم ببحالی منصب تعینات بنگاله شد - بعد  
چند روزان صوبه نوکره بزخم جمدهر ادرا کشت \*

### \* سید مظفر خان باره و سید لشکر خان باره \*

پسران سید خانجهان شاهجهانی اند - در اوان فوت پدر هر دو  
سید شیر زمان و سید منظور مغر سن داشته اند - برادر کلان  
سید منصور توهم بخود راه داده از درگاه پادشاهی رد گردان شد  
اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصه ( که بران خان متوفی داشت )  
هر یک ازان دو خود سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب  
هزاری ذات در صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدی  
مهمات هر کدام از حضور تعیین گردید - و چون سال بیستم  
موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل  
رکضت نمود آن هر دو جوان حدیث الحسن را با سید علی خویش (۳)

( ۲ ) نسخه [ ب ] فضل الله ( ۳ ) نسخه [ ب ] نهضت \*

( باب السین ) [ ۴۶۶ ] ( مآثر الامراء )

خانجهان مرحوم بحراست قلعه دار السلطنه معین گردانید  
پس از معارفت ( که نهضت بجانب آگره واقع شد ) حراست  
مذکور بسان سابق بهر دو تفویض یافت - و چون سال بیست  
و دوم باز رایات پادشاهی بسمت کابل انتهای نمود میانیت  
بلد لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مغوض گردید \*

و چون بدایه رشد و تمیز برآمدند بحکم والا قطره زن یساق  
گشتند - سال سیم چون فوجی از حضور بپاشلیقی میر جمله  
بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر  
فاطم دکن تعین گردید سید شیر زمان نیز دستوری یافت  
و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغواهی اعلیٰ حضرت  
پرداخته بر سر طلب عساکر کومکي آرد - بسیاری از امرا  
و منصبداران بے رخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان  
سر کردند - مگر معدودی از سعادت منشی و بختمندي  
دست اعتصام بفتراک بزدگی شاهي استوار نموده از رفتن  
حضور تقاعد ورزیدند - مشارالیه ازان جمله بود - در همان  
ترب ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت برافراشت  
پس از عبور دریای نریده بافزایش منصب و خطاب  
مظفر خان ( که نصرت پدرش بدین نام مخاطب بود )  
مفتخر و مباهي گردید - و در معارک و غا و مهالک هیجا  
در هر ادلی سرآمد ثابت قدمان چان سپار بود - اما پس



از (زم شاه شجاع ) که مشهور بجنگ کهجوه است ( احوالش بنظر نیامده - و نامش نه در جریدہ احیا و نه در ذیل اموات مثبت است •

۱) سید مذکور ( که ملتزم پرستاری حضور بود ) ( رز جنگ دارا شکوه در فوج جرانغار او ) که جمیع سادات و اهل جلو همان جانب معین بودند ) قرار داشت - در عهد خلد مکان خطاب خانی یافته متعین دکن گشت - و بهمراهمی راجه جیسنگه ( که در مهم سیوا و تاخت و تالان ولایت بیجاپور مساعی جمیلہ بظہور رسانیده ) بکرات با مخالفان آریخته لوای غلبہ و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیدہ در سال دهم در ساک همراهان پادشاهزادہ محمد معظم ( که بنظم دکن اختصاص گرفته بود ) انتظام یافت - و پستر جبہہ سای آستان خلافت گشتہ سال دوازدهم بفوجداری گوالیار نامور شد - و در سال بیست و یکم از تغیر مہمکرن ہندیاہ بفوجداری (۲) رائہ مہوبہ و جلال پور کھندوسہ شتافت - و چندے بصوبہ داری اکبرآباد پرداختہ بمسبب دزدی و داکہ شہر متهم بہد عملی شدہ بپای عزل آمد - زمانے بحفاظت برہانپور رخصت یافت و پس ازان بخطاب لشکر خان درجہ ناموری پیمود - در سال (۳) ہی و دوم پایالمت بیجاپور از تغیر سید عبداللہ خان بارہہ

نامور شد - پهرش وجیه الذین خان بقلعه دارمی ارک آنجا  
سرفرازی یافت - اتفاقاً ناسرداران (ام راجه ) که سید عبدالله  
خان در صوبه دارمی خویش تیزبائی بکار برده دستگیر نموده  
بموجب حکم والا در قلعه ارک محبوس بودند ) شبی هذدو (ار  
و بهرجی و چنده دیگر ناسردار از چنان محبوس ( که عقل  
بدر رفتن بجز ساخت با محافظان باور نکند ) گریختند  
خان مزبور با پسر بکمی مضاف معاتب شد - و بعد ازان  
بیماق چنچی تعیین گشت - هر چند بقدر نام و نشان ساز  
و سامان نداشت و همیشه زیر بار سبندی برده و درش خود را  
گراںبار مساعد سرکار والا داشته اما خالی از دماغ و پندار  
نبود - ( رزے ) که پادشاهزاده محمد کام بخش با جملة الملک  
اسد خان بنواحی چنچی (سید و ذوالفقار خان نصرت جنگ ) که  
از سابق محاصره آن داشت ) مراسم استقبال بجا آورد [ شاهزاده  
بدیوان نشست - و جملة الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان  
دکنی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور ( که نظر بهمچشمی  
نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد ) (نجیده  
از دیوان برآمد - و باز نرفت - تاریخ فوٹش بنظر نیامد \*

## (۲) سبیل سنگهه هیسودیہ \*

نبیرگ رانا امرهنگهه است - چنده بملازم پیشگی شاهزاده

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیست و سیوم بالتماس شاهزاده مذکور حصول ملازمت اعلیٰ حضرت نموده بنوکری پادشاهی امتیاز یافته بمنصب دو هزار سوار افتخار اندوخت سال بیست و پنجم باضافه پانصدی و عنایت علم مباحث پذیرفته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ( که دفعه دوم بیساق قندهار مامور شده ) تعیین گردید - سال بیست و ششم با شاهزاده دارا شکوه باز بهمم مسطور شتافت - از پادشاه نامه معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینه هیچ مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت می آید که در یساق آشام با معظم خان خانخانان بود \*

### \* سرفراز خان دکنی \*

( ۲ ) در دوده و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسب قریش است - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آمده بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گردید مشارالیه بدستیاری بخت ارجمند بخطاب سرفراز خانی پایه افزای امارت گشته فرق ناموری برافراخت - و بعد از ملک عنبر بسرداری و سرفوجی (سیده) هر لشکر ملک تلنگانه گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس فردوس آشیانی تسخیر قلعه قندهار ( که بمذمت و دشوارکشائی

از قلام نامی آندیار است ) وجهه همت ساخت چون نزدیکی  
 قصبه پیوست خان مذکور میان قصبه و قلعه صف<sup>(۲)</sup> آراسته  
 و آلات آتشبازی پیش رو چیده مستعد نبرد بوده از روی  
 قهور حمله آورد - و عرصه پیکار از توپ و تفنگ بالای قلعه  
 و آتشبازی پائین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرد فار  
 گشت - خاندوران و همراهانش داد مردی و مردانگی داده  
 بسیاری از مقاهیر را بنهائخانه عدم روانه گردانید - و چندی  
 ( که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود ) بپامردی  
 فرار جان بهلاست بودند - سرفراز خان اموال و اسباب برتافته  
 با معدودی بلشکر نظام شاهیه ( که مقرب خان و بهلول  
 خان با اتفاق رندوله خان عادلخانی بآهنگ کومک قریب قلعه  
 سیده بودند ) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهی  
 درآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت  
 ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام ( که مقرب  
 خان مخاطب برستم خان دکنی سپاه سالار نظام شاهیه  
 برهنمونی بخت بیدار اختیار بزدگی درگاه والا نمود ) خان  
 مذکور نیز ناصیه التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت برافروخته  
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرفرازی یافت - و در  
 رکاب اعلیٰ حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیفاتی زاد و بوم

خویش ( که مالوف و مشغوف خاطرش بود ) رخصت یافته دیگر پا ازان مملکت بیرون نگذاشت - برگذنه لوه گانون مضاف ناندر در جاگیر داشت - موضع ازان بلوایی نام (۲) را رطن اختیار نموده باحداث مسجد عالی و ابنیه رفیعہ مزین تمام بر قصبات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سی چهل سال درین دولت ابد مدت بسر برد - هر چند مصدر کار نمایان نشد اما از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلیٰ حضرت بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور باراده جنگ دارا شکوه رکضت فرمود او را بوالا پایۀ منصب پنجهازاری بر نواخته با وصف مبالغه خان مذکور در رفاقت و همراهی بمومئی دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیری میرزا راجه جیسنگه ناظم دکن بذهب و غارت مملکت بیجاپور سگالش نمود قلعه منگل پیرا (۳) که بر کنار دریای بهیمرا و از بیجاپور شازده کوره جریمه واقع است ) بتلاش نینو سر لشکر سیوا منتزع گردید - میرزا راجه اودیسنگه بهدوریه را بحر است قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته پیش شتافت \*

(۲) نسخه [ ج ] بلوری (۳) در [ بعضی نسخه ] منگل مرا - یا

منگل پره باشد \*

در همان ایام روزی شرزه خان بیجاپوری با شش هزار  
سوار بر سر قاعه منگل پیرا آمد - سرفراز خان با آنکه  
راجه از احتیاط و پیش بینی باو تاکید بلیغ کرده بود  
( که اگر فوج سنگین از مخالف با آنطرف آواره گردد قصد  
مدافعه و پیکار باعدای نابکار نکرده بقلعه در آید ) بمقتضای  
همیت و بهالت مصالحت و تدبیر را کار نبسته با سپاه قلیل  
خود ( که نه در خور مدافعه اعدا بود ) با آنها مقابل شد  
و جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار ( که  
نهایت مرتبه جرأت و تهور بود ) بظهور رسانید - و عاقبة الامر  
بهر بازی رتبه سرفرازی یافت - پس ازین قضیه پسرانش  
با بقیه سپاه و فیلان خود را بقلعه کشیده محفوظ ماندند  
آفتقال بود - طریقه سلامت روی بسیار داشت - بهیچکس  
نفع و ضررش عاید نمیشد - پنج پسران داشت - از دو پسر  
حمیدین خان و محمد پر دل اولاد مانده - حمیدین خان ( که از  
برادران کلانتر بود ) بعد از پدر خطاب سرفراز خانی یافته  
در جنگ ملهیر بهمراهی دلیر خان با عادل شاهیه چپقلش  
شایان نموده بکار آمد - پسرانش مراد الله خان و برهان الله خان  
دومین در اواخر عهد عالمگیری بفوجداری نصرت آباد سکر  
امتیاز داشت - در سال چهل و نهم تغیر شده فوجداری مذکور  
ضمیمه صوبه داری بیجاپور بچین قلیج خان بهادر مقرر گشت

مشارالیه آخرها پریشانی بسیار کشید - نواب آصف جاه بعد از جنگ عالم عای خان (وزیر چند بداروئگی داغ و تصحیحه<sup>(۲)</sup> دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راقم بسیار محبت داشت - در اورنگ آباد باجل طبعی در گذشت - تا او بود بارصف مناقشه برادر<sup>(۳)</sup>ی قصبه بلولی بآنها بحال بود - الحال آن هم رفت \*

### \* سید اختصاص خان یعنی سید فیروز خان<sup>(۴)</sup> \*

برادرزاده و خویش سید خانجهان بارهه شاهجهانی ست در حین هیات عم خود پدایه هزار<sup>(۱)</sup>ی چهار صد سوار رسیده پس از درگذشتن او سال نوزدهم باضافه پانصدی ششصد سوار سر امتیاز برافراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار برای رسانیدن بیست و پنج لک روپیه نزد علامی سعدالاه خان ببلخ شتافت - و پس از معاودت از اصل و اضافه بمنصب دو هزار<sup>(۲)</sup>ی سوار و عطای علم رایت سر بلندی برافراشت سال بیست و دوم بخطاب خان<sup>(۳)</sup>ی افتخار اندوخته بهمراهی سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - وقت رخصت بعزایت خلعت و اسپ با زین نقره اختصاص پذیرفت - و ازان جا با رستم خان بکمک قلیچ خان

(۲) در [ چند نسخه ] تصحیحه ۴۵۴ (۳) در [ بعضی جا ] بلوری آمده

(۴) در [ بعضی نسخه ] یعنی فیروز خان \*

جانب بسمت گام جلالت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر  
 تردد شده بازیش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست  
 و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مرقوم بهم مسطور دامن  
 همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره  
 مباهیه گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق  
 مسطور طی مسافت نمود - سال بیست و نهم بفوجداری  
 ایرج بهاندیر و شاهزاده پور مضاف مستقر الخلافه محال خالصه  
 ( که بغیر نارسائی نجات خان ویران شده بود - و سه کرب  
 و چهل لک دام جمع آنست ) سرفرازی یافت - پس از آنکه  
 امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا راجه  
 جیسنگه ( که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور  
 داشت ) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان  
 برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت  
 و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعیین پذیرفت  
 و اواخر سال دوم چون فیروز میواتی بخطاب خانی ممتاز شد  
 او بخطاب سید اختصاص خان ناموری اندوخت - مدتها  
 بتهانه داری گواهی مضاف صوبه بنگاله ( که بر سرحد ملک  
 آشام واقع شده ) می پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان ( که  
 آشامیان دیونهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخی نمودند )  
 چون مدد هم نرسید خان مزبور داد دلاری داده مطابق



سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت هجری مردانه جان در کار  
پادشاهی در باخت \*

### \* سید عزت خان عبدالرزاق گیلانی \*

( ۲ ) ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سیم  
جلوس فردوس آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب  
عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبه ملتان می پرداخت  
سال سی و یکم از تغیر بهادر خان بحراست دارالسلطنه لاهور  
چهره عزت بر افروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکبر آباد  
از عالمگیر پادشاه منهزم گردیده بلاهور شتافت و درانجا هم  
پای او قائم نموده بملتان رفت او نیز همپائی گزید - و چون  
شاهزاده مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پیش گرفت  
او از رفاقت تخلف ورزیده پس از وصول سوکب عالمگیری  
بملازمت پیوست - و بمنصب سه هزار پانصد سوار چهره  
عزت بر افروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهی رکاب  
پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجر خان  
بفوجداری بهکر لوی احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه داری  
تتمه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب  
( ۳ ) سه هزار و پانصدی دو هزار سوار سرمایه مباحات اندوخت  
تتمه احوالش بنظر نرسیده \*

## \* سید امیر خان خوافی \*

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول داراشکوه از اکبر آباد جانب شاهجهان آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را ( که آثار زیاده سری از جبین حالش لایح بود ) اسیر ساخته بقلعه شاهجهان آباد فرستاد بذابر مزید اعتماد او بتفویض قلعه داری آنجا و عنایت خلعت و اسب و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روپیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار مهابی گشت و سال اول جالوس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعه گوالیار رسانیده بموکب پادشاهی پیوست - و چون در جنگ نواحی اجمیر شیخ میر بکار پادشاهی درآمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار سه هزار سوار طبل باند رنگی نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیمپ راه کرن زمیندار بیکانیر ( که در مهد اعلی حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رد داد قضایای منازعت فیما بین خلد مکان و دارا شکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن<sup>(۲)</sup> فرد کش کرده بود ) نامزد گشت - پس از وصول بحدود بیکانیر او مذکور را ( که بقدم اعتذار پیش او آمده بود ) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

مرصع با علاقه موارید و اسپ عراقی و فیل خاصه و از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار از انجمله یکهازار سوار دو اسپه سه اسپه رایست امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معارفت موکب پادشاهی از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور رسانید - و بعد چنده رخصت تعلقه مزبور یافت - سال هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جریده پیاپی سریر دولت رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معارفت نمود سال یازدهم از انجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجه از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال سیزدهم مطابق سنه ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد و هجری داعی حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران شیخ میرخوافی بخلاص تعزیت از ماتم برآمدند \*

### \* سربلند خان خواجه رحمت الله \*

همشیره زاده نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات خاندانش بمنصب درخور سرفرازی یافته پایه روشناسی در پیشگاه فردوس آشیانی داشت - سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکی چهره عزت برافروخت - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعیین گردید - سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزارری دو صد و پنجاه سوار لوای اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافه صد و پنجاه

سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار و خطاب سربلند خان ساء ناموری زد - و سال سی و یکم بخدمت آخته بیگی از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه باضافه یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان ( که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بر روی خلد مکان مفتوح ساخت ) بعد جنگ سموگده نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بغوجدرای مذکور دستوری پذیرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرمایه بلند رتبی اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم ( که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمت دارالملک کابل مرخص گردیده بود ) دامن عقیدت بر کمر همت زد - سال دهم همراه شاهزاده مذکور ( که به بندوبست صوبجات دکن مجاز شده ) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم ازانجا آمده سرارادت بر سده سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزاده مذکور بعضی حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهی رسیده و نواب بائی والد شاهزاده از بنابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای رسانیدن بائی مذکوره مقرر گشت - پس از معارفت بخدمت قوش بیگی از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبر آباد از تغیر نامدار خان و پستر

از تغیر همت خان ببخشیکرمی دوم و بانضمام سررشته دفتر  
والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعت خان  
بعد انداز خان در مهم یوسف زئی بکار ولی نعمت در آمد  
نامبرده با جمعیت شایسته پیدار تعیین گشت - سال هیزدهم  
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار  
کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر  
شیخ میر خوافی در جنگ افغانه جان نثار گردید او با فوج  
گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجه  
مورد عتاب شده از منصب برطرف گردید - بعد چندی  
بدیعالی آن آب رفته بجزو آورد - سال بیست و یکم چون  
(۲) آئی بیگم والده اش ( که صبیح میوزا شاهرخ بود ) چادر ممات  
بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بعزیمت خلعت  
از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بانتراع جوده پور  
از دست رانهوران ( که مصدر نافرمانی بودند ) پای همت  
پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه ( ۱۰۹۰ )  
هزار و نود هجری پس از امتداد بیماری طبل رحیل  
بآخرت سرا کوفت \*

### • سیف خان •

سیف الدین محمود معروف بفقیر الله پسر تربیت خان

( ۲ ) نسخه [ ب ] الی بیگم - و نسخه [ ج ] الن بیگم - یا آی بیگم باشد .



سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند . اتفاقاً در عین گرمی هنگام ستیز و آریز فیل سواری اسلام خان بصدمة بان رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد . اکثر مردم از جای خود رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند . سیف خان با اکرام خان و غیره معدودے قدم همت افشردہ کوششهای مردانه نمود . و پس ازین فتح ( که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت یا بجهت دیگر ) اراده گوشه نشینی نمود . عزل منصب و خدمات بمیان آمد . و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد \*

و چون سال دوم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدارالخلافه رسید ستردن نقش هستی او باهتمام سیف خان بیست و یکم ذی الحجه سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نهم واقع شد . و روز دیگر سپهر شکوه را برطبق حکم بقلعه گوالیار برده بخارسان آن قلعه استوار سپرد . و خود بمستقر الخلافه معارفت نمود و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان ( که به بنگاله تعیین یافته بود ) قیام ورزید . چون تذد مزاجی و استغنائی فطری با نازش کارکردگی و پندار سپاهگری داشت اعتفا بشان آمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشید بغابر تقصیرے از نوکری برطرف شده در قصبه سرهند

( ۲ ) نسخه [ ب ] ونه ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تفصیرات \*

زاریه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار  
مرحمه شده ببحالی منصب سابق چهره افروز طالع گردید  
چون سال ششم عرصه دلکشی کشمیر از فر نزول پادشاهی  
فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان  
منصوب شد - و از فرط کار طلبی و خدمت دوستی ایام حکومت را  
ببطالت و بیکاری نگذرانیده یساقها برای خود بهم رسانید  
و به نیروی پردای و دلادری ولایت آورد را ( که از دشواری راه  
چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر ) تا بیست  
روز جنگ کزان رفته بحیطة تسخیر درآورد - و پس از آن ملک  
کاکمنت و برشال را نیز ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و پستر  
در اشاعت آثار اسلام و اخلاص نور مسلمانی در ساحه ولایت  
تبت بزرگ ( که از قدیم الایام ظلمت آلود کفر و بطلان بود  
و هیچگاه حکام آنجا سر بر بقیه اطاعت فرمانروایان اسلام نیاورده )  
قدیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهی بذا  
دلدل ویمکل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستی  
از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چندی  
از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت  
و انقیاد استاده خطبه پادشاهی خواند - و طلا و نقره بسیار

( ۲ ) نسخه [ ب ] کل گشت و بر سال - و نسخه [ ج ] کل گشت و برشال

و در [ بعضی نسخه ] کلمت .



بسکه عالمگیری زینت بخشید - و به بنای مسجد اشاره نمود  
و پیشکش با کلید طلا ( که اشارت به سپردن آن ولایت است )  
ارسال نمود \*

و چون درست اندیشی خان مذکور کرسی نشین شد از  
پیشگاه خلافت باضافه سواران و منصب اعزاز افروخت - و در  
سال نهم بحضور رسیده بنظم صوبه ملتان مامور گردید  
و سال دهم معزول گشته ادراک دوات ملازمت نمود - و در  
سال دوازدهم مجددا بصوبه داری کشمیر تحصیل کامیابی کرد  
و در سال چهاردهم بغالبی اعتدالی ( که لازمه مزاجش بود )  
از منصب برطرف شده انرا گزید - و در سال پانزدهم باستعداد  
ملازمت و بحالی منصب چهره اعزاز افروخت - او را بیادری  
طالع طرفه نقش نوکری درست نشسته بود - که با حرکات  
( ۲ )  
خلاف مرضی عالمگیر پادشاه ( که از فرط غیرت غیور پسند نبود  
چه امرای قدیم و جدید باندک خویشتن داری و خون بینی  
از رتبه افتاده از عرصه روزگار بدر رفتند ) او را بعزل منصب  
متنزه ساخته بدان حال نمی گذاشتند - عجب نیست که خان  
مزنور اگر این اوضاع ندانده نداشته بمقتضای مراتب امارت  
فایز شده •

بالجمله بعد چند سال باز مورد عنایت خسروانه گشته گوشه

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار رخس عزیزمت  
راند - و بعد ازان بصوبه داری آله آهوان مامور گردید - و درانجا  
در مبادی سال بیست و هشتم سنه ( ۱۰۹۵ ) هزار و نود و پنج  
هجری بساط هستی در نوردید - زند مشرب و یتیم وضع بود  
اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - ناصرعلی با آن همه  
آزادی و استغنا مدتها بهم محبتی او شیفتگی داشت - چنانچه  
می گوید \*

\* گفت و گوی طوطی از آئینه میخیزد علی \*

\* گر نباشد سیف خان مارا نفس درکار نیست \*

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رساله مسمی براگ درین  
( که پیشتر ترجمه مانگ سوهل که نایکان سابق نوشته اند )  
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل  
سرهند سیف آباد مکانی آباد نموده وطن خود قرار داده  
مدفن از آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلد مکان بخطاب پدر  
سو امتیاز برافراخته بفوجداری تل کوکن و قلعه داری اعظم نگر  
مل گان ( ۳ ) و تهاغه داری ساتگانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور  
ضمیمه صوبه داری بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر متعین شد  
بخدمت نیابت صوبه وزیر تعین گردید - و در آغاز سال چهل  
و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیچ خان باضافه پانصدی

هزار و سه صد سوار بمشار الیه قرار گرفت - بعد از ارتحال  
 خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بملاقه استادی ( که  
 در فن تیر اندازی داشت ) رفیق شده صاحب طبل و علم گردید  
 و چون آن شاهزاده دیوانه‌وش از تبه هوشی و بیخردی بسعایت  
 بدگویان خود غرض از برخه امرای فدویت کیش خصوص  
 احسن خان میر ملنگ ( که سرفوج و صاحب اختیار بود )  
 بد مظنه گشت و بتعذیب و محبوسیت هر یک و بال و نکال  
 اندرخت سیف خان را بعلمت اخلاص مقید نمود - و بدستادیز  
 رقعۀ او ( که در وقت آمدن حیدر آباد در جواب رستم دل  
 خان ناظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریقۀ سلوک با همراهان  
 ولی نعمت استفسار (فته ملتزم استرضای خاطر احسن خان است) <sup>(۴)</sup>  
 بحضور خود قطع بد فرمود - آن بیچاره هر چند بعجز ظاهر کرد ( که  
 مضمون این رقعۀ دلالت بر هواخواهی حضرت دارد ) فایده  
 نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تکاشا  
 زبان بر کشاد - کم اصلی ست که از جانب مادر داری - بهمین  
 دست ( که بے تقصیر بریدی ) تعالیم تیر اندازی نموده ام  
 آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز بر آرند - بهمان زخمها  
 در گذشت \*

## \* سیف الله خان میر بحر \*

در زمان عالمگیری خدمت میر بحری و داروغگی نواره داشت - و مدتها بدان کار پرداخت - و بعد از درود موکب پادشاهی بسوزمین دکن <sup>(۲)</sup> بخطاب خان<sup>(۳)</sup>ی سرفرازی یافته در سال بیست و هشتم ازان عهده معزل شده پست<sup>(۴)</sup>ر بخدومت میرتوزکی امتیاز گرفت - ظاهرا در سال بیست و نهم ودیعت حیات سپرد - در آن هنگام ( که شاه عالم بهادر از اجمیر بتعاقب محمد اکبر رخصت یافت ) از پیشگاه خلافت و جهانپای بابلاغ برخه احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزه مراعات نمود - از سرکار والا بعطای پنجهزار روپیه مواد کامیابی اندوخت - و حکم شد که مبالغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع نمایند - گویا تعلیم ست ازان دستورالعمل سلطنت - که نوازش پیام آدران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکیف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسرکلانش میر اسدالله مرد پرگوی بی محابا خالی از نشئه جنونی نبود - اما ساختگیهای بزر و گربزت آمیخته بسیار داشت - بصدر تقصیر مورس عتاب عالمگیری گردید - بمکه معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدی رنگ رفته برآوردند

(۲) نسخه [ ج ] خطاب خان<sup>(۳)</sup>ی یافته \*

و در محاصره حصار کهیلنا از کار طالبی و کام پژوهی در مرحله‌ها  
 کام فراخ زده اخبار می‌آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده  
 يعطای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتفویض  
 خدمت میر بحری کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان  
 بمیرتوزکی ممتاز گردیده - روز فتح قلعه واکگیره زخم بندوق  
 زیور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفي مرهم بها برنواختند  
 و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسری بکار برده با ذوالفقار  
 خان امیرالامرا در آویخت - ازانجا ( که پرگاه را در هوای  
 همسری کوه بلند شدن باطمینان باد تار و پود وجود خود را  
 پریشان ساختن اسم - و قطره آب را با پهن دریا پهلو سائیدن  
 بموج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن ) دران پالغز سر پا  
 خورده گرانبار خفت و خواری پا در دامن فرار پیچید - و از  
 شوریده سري نام وکالت شاهزاده کام بخش ( که بدعوی سلطنت  
 در حیدرآباد طبل مخالفت می‌کوفت ) برخود بسته براجہ  
 جیسنکه و راجہ اجیت سنگه ( که از حضور گریخته سو فساد  
 و فتنه برداشته بودند ) پیوست - و با آنها داز و مدار نمود  
 که اگر شاهزاده از راه گوندرا نه اراده این سمت نماید پانزده هزار  
 سوار راجپوت تا نریده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن  
 بهیئت مجموعي همراه رفته در دار الخلافه بر تخت می‌نشانیم

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابله می نمایم - درین باب وثیقه  
 بهر آنها گرفته بظهار حسن عقیدت و هواخواهی ( که چنان  
 خدمت سترگ بتقدیم رسانیده ) پا در رکاب استعجال گذاشت  
 و از راه دیوگذه و چاندا بحیدرآباد شتافت - فی الواقع در لای  
 عظیم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خمیرمایه آشوب بدست  
 می افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حقیض ادبار  
 بود بجائے نرسید - همین که از آمدنش شاهزاده آگهی یافت  
 مکهول برخدیعت و مکیدت نموده یقین کرد که ساختگی  
 خاد منزل است - جواب داد که اینجا نهال نیکو خدمتی شما  
 غیر از ثمره سیاست و تعدیب بار نمی آرد - و سعیها آهن سرن  
 کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچه یومیه  
 بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن روبرو نطلبید \*

نازم حام و عفو آن پادشاه کریم الاخلاق را که آیه رحمت  
 در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش  
 هیچ یکی از ملوک ماضیه بدو نرسید - چون خان مشار الیه بعد  
 جنگ کام بخش بوساطت خانخانان برسد سلطنت جبهه سا  
 گردید بصفحه جرائم بر نواخته در بحالی منصب قدیم و سالیانه  
 پنجاهزار روپیه مختار کردند - او بحسب جاه پابند نوکری شده  
 در عهد فرخ سیر بهمراهی امیرالامرا بدکن آمده بتنازگی میربحری  
 اندیار بدو تفویض یافت - با آنکه با سردار طرف مصاحبت

داشت بخست و نکبت زندگی بسر می برد - و پس ازان در حضور بتجویز آن نؤبان فیاض بداروغگی داغ و تصحیحه رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خافان زمان هم چندی بدان امر می پرداخت - بوقت مؤود در گذشت - برادرش لیاقت خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبی خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن می نمود و تعصب می ورزید \*

### \* سید عبدالله خان باره \*

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه روح الله خان بمهم کوکن<sup>(۳)</sup> تعیین شد - سال بیست و ششم جاوس عالمگیری بمنصب هزاری شش صد سوار ملازم پادشاهی گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت تنبیه ابوالحسن والی حیدرآباد دستوزی یافت - و دران جنگ مصدر ترددات نمایان گشته چهرهٔ ران مردی را بکلیکونهٔ زخم پیاراست - روزی ( که بچنداوی اختصاص داشت - و نبرد معب رو داد ) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بذراین نام دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته فیل او را پیش

( ۲ ) یا بخبت باشد ( ۳ ) نسخه [ ج ] دکن .

انداخته می بردند برانها تاخته بعد کشتن و کوشش دیوان  
 مذکور را مخلصی داده همراه خود آوردن - و چون در ایام  
 محاصره بیجاپور شاهزاده مذکور پیش پدر متهم بظالمخواهی  
 گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر  
 لازم الاتباع مدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح الله  
 خان بطریق نظر بند حواله خان مزبور گردید - و رفته رفته  
 سعی او مفع جرائم صورت گرفت - و چون در ایام محاصره  
 گلکنده روح الله خان حسب الطلب بحضور از بیجاپور رسید  
 نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از  
 چندی اصاله بصوبه دارمی [انجا] افتخار اندوخت - سان سی  
 و دوم پس ازان [ که خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعه  
 راهبر یگده ( که ذوالفقار خان در محاصره داشت ) و پناه گرفتن او  
 در حدود تعلقه والی مزبور بعرض رسید ] بظامبرده فرمان رفت  
 که در سراغ او دریده دستگیر سازد - و نامبرده کار بند حکم گردیده  
 سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر  
 سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت  
 ازین جهت بادصف مدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه  
 نقشش درست نشد - علاوه آنکه چون در باره اُساری مذکور  
 حکم محکم عز نغان یافت ( که در <sup>(۲)</sup> ارک قلعه بیجاپور محبوس



باشند ) و چند کس از آنها از چنان محبس گریختند نام برده  
 سال مذکور از صوبه بیجاپور عزل پذیرفت - سال سی و سیوم  
 از تغیر سردار خان بتقرر فوجداری ناندیر رایست اعتبار  
 برافراخت - وقت موعود بعدم سرا در شد - پسرانش بسیار  
 بودند - ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند - یکی قطب الملک  
 عبدالله خان - و دوم امیر الامرا حسین علی خان - و از بقیه  
 سید نجم الدین علی خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه  
 سمت اندراج پذیرفته \*

### \* سردار خان \*

سردار بیگ - پسر باتی خان قلماق چپاله است - که  
 احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارایه بیداری طالع در زمان  
 عالمگیری مورد نوازش خسروانی گشته بمنصب در خور و خطاب  
 اهتمام خان درجه ناموری پیمود - هنگامی ( که رایات عالمگیری  
 بصوب حسن ابدال ارتفاع پذیرفت ) داروغگی عمارت دارالخلافه  
 داشت - و پس ازان بکوئوالی اردوی پادشاهی جمعیت در بار  
 بهست - و مدتها بدین کار چه در هندوستان و چه در دکن که  
 درام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش  
 کرسی نشین گردید - و چون بلاد ارنک آباد بقدم پادشاهی  
 واقع آکین گشت چندی بتاسیس حصار شهر پناه آن مصر جامع

اجازت یافت . و در سال بیست و هشتم بداد و غنای نواره از تغیر  
سیف الله خان اختصاص گرفت . و چون کاردانی و دولتخواهی از  
ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام بر رخ کارخانجات جلیز  
نیز بمهد و از تفویض یافت . در سال بیست و نهم بخدمت  
نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور  
نظر قرب گردید . و چون کورگی گنج ضمیمه کوتوای داشت  
در ایام محاصره گلکنده از افراط باران لایق قطع بطغیان در پای  
مانجرا و دیگر رود خانها رسیدن رسد مفقود گردید . قحط را  
روز بازار بهم رسید . چه شهر هیدرآباد و چه اردو پراز مرده  
بود . از گرداگرد دولتخانه پادشاهی روزانه انبار مردها را  
کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند  
باز شب همان هنگامه بود . دوان وقت کورگی از خان مذکور  
تغیر شده بهید شریف خان قنوجی تفویض یافت . و چون  
از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیر باز رایحه  
کار شکنی و بدخواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام  
شده بود و درینولا خان فیروز جنگ نوشتههای او را با ابوالحسن  
هیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید  
و آن مظنون چون مجرم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر  
کلانش که همراه بودند بزدان نادیب برونشاندند . و اهتمام

خان را باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی و خطاب  
سردار خان برنواخته بیتاوداری شاهزاده مامور گردید \*

گویند بعد از چند روز بسردار خان حکم شد بشاهزاده پیام  
رساند - که اعتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر  
گناهش درگذریم - شاهزاده جواب داد که من بجذاب آهی  
و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب  
استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب  
قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر تراشی و ناخن چینی  
ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلی حضرت نظر  
بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه  
از حد بود - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها ( که سورت  
غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید )  
مرارا ادعیه ماثوره حواله سردار خان میشد - که بشاهزاده  
برساند - که باین ورد اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین  
دل مارا متوجه رهائی او گرداند - و او را از رنج مفارقت ما برهاند  
در ضمن این روزی خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن  
اختیار حضرت اسمت - فرمودند بای لیکن از حضرت مالک الملک  
مارا فرمان فرمای مالکی گردانیده - هرجا که از ظالمی بر مظلومی  
ظلم میروند امیدوار می باشد که تظلم بما خواهد بود - و بدان

خواهد رسید - برین شخص بنابر بعضی عوارض دنیای از دست ما  
ظالم رفته - و هنوز وقت در نوسیده که خلاص کنم - مقررش  
جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما  
قطع امید نکند - و بخدا نژاد - و اگر بنالد ما را گورزگاه  
کجا سم \*

بالجملة سردار خان در سال سی و یکم بخدمت داروغگی  
فیالخانه از تغییر معتمد خان سرعزت برافراخت - و چون در سال  
سی و سیوم از موضع بدری بقطب آباد کلکه نزول اجلال  
یادشاهی شد سردار خان بفوجداری دوازه کرهی گرد لشکر  
ظفر بیکر مقرر گشت - در سال سی و پنجم سنه ( ۱۱۰۳ )  
یکهزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در  
خیرخواهی ولی نعمت و خدمت خالق باطن او با ظاهر  
موافقت داشت - خالی از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش  
حمید الدین خان که در بلندنامی از پدر و جد گذرانیده - چنانچه  
احوالش آئینه دار این مدعاست - اولاد دیگر هم داشت \*

### \* سیادت خان سید اوغلان \*

اوغل بتُرکی بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت  
بخارا خطاب جماعه ایست که بهیادت و شرافت ممتاز و  
بنشستنی حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده استاد زاده  
خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدوانت

رشداسی خادمکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال  
 بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلیم محمد کام بخش چهره  
 امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطه گذرانیدن  
 عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر  
 مذکور باره قلعه راهیری را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال  
 و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم از در جلدوی  
 رسانیدن این مژده بعزایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان  
 سرمایه امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر اطف الله  
 خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجه خصوصیت  
 پیمود - از راه عزایت دوات سنگ یشم بار مرحمت شد  
 پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی  
 دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه  
 ( ۱۱۰۸ ) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا ( که در  
 لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود ) بعالم عقبی  
 خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل  
 و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل  
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار  
 رایت بلذد یایگی افراشته مکرر بمسرکردگی فوج به تذبیه غنیم  
 شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بیدائی

هر دو چشم او عاقل گردید - ازین جهت از دولت حضور  
پادشاهی محرومی اندوخت - و در صوبه داری (امیرالامرا  
حسین عالی خان بقلعه داری احمدنگر مضاف صوبه خجسته بنیاد  
گوشه انزوا گردید \*

چون نظامت دکن به نظام الماک آصف جاه متعلق شد  
از بس که بیش از پیش قدر دان او بود استقلال خدمت  
مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میر خان بخطاب  
ارثی و قلعه داری مذکور پیرایه اعتبار پوشید - چندی  
بخشگیری سواران سایر سرکار نوین مذکور سرانجام می کرد  
پس ازو پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته  
به نیابت یزانه خود سید لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندی  
قلعه داری بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص  
گرفت - و مطابق سنه ( ۱۱۸۴ ) یک هزار و یکصد و هشتاد و چهارم  
هجری از دار فدا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر  
بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئی مائل است  
برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعی کثیر بودند  
هیچ یک ترقی نکرده \*

### \* میدی باقوت خان حبشی \*

در عهد فردوس آشیانی چون کوکن نظام شاهي مسخر  
ارلیدای درامت گردید در عوض محاللات نوتسخیر تعلقه والی

بیجاپور باو مرحومت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی  
 مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعه<sup>(۲)</sup> دنداراچپوری را ( که  
 نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است ) مسکن خود قرار  
 داده بود - در عهد خلد مکان پس ازان [ که سیوا بهونسلا بیجاپوریان را  
 ضعیف دیده دست تهر دراز گردانیده ابتدا قلعه راج گده را  
 ماری خود ساخته پستر قلعه راهیری گده را ( که بفاصله بیست  
 کره از دنداراچپوری است ) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت  
 و بسعی تک و دو قلاع دیگر را که دران نواح بود بدست آورد ]  
 فتح خان مرعوب او گشته دنداراچپوری را گذاشت - و بناه  
 بقلعه جزیره ( که اندرون آب بفاصله کروهی است ) برده در فکر آن  
 شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدی سنبل<sup>(۳)</sup>  
 و سیدی یاقوت و سیدی خیرو ( که هر سه غلام افغان مذکور  
 بودند ) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در  
 پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر  
 صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز  
 با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدی  
 در صد سوار برای اولین و سه صدی صد سوار بجهت دومین  
 و دو صدی صد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل  
 متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر همت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دنداراچپوری ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] سنبل .

بر دفع سیوا بستند - سیدی سنبل بیایه نهصدی رسیده  
در گذشت - و سیدی یاقوت که قائم مقام او بود در فراهم آوردن  
کشتیها تردد بکار برده همت بر کشایش دندار اچپوزی گماشت  
و شب ایام هوگی ( که هنوز تاراج زده خواب غفلت بودند ) از  
یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدی خیریت رسیده  
بمدد کنند از دیوار بقلعه درآمدند - درین اثنا باروت خانه  
قلعه برسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج  
سیوا برای ناخت اماکن در دست رفتن بود و طاقت کمک  
نداشتند قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس  
از رسیدن عرضداشت از متضمن این ماجرا بساطان محمد  
معظم صوبه دار دکن نامبرده و سیدی خیریت باضافه منصب  
و خطاب خانی سوربلندی اندوختند - و چون سال سی و نهم  
سیدی خیریت خان فوت نمود اموال او بزام برده بخشیده  
ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل  
و هفتم مطابق سنه ( ۱۱۱۴ ) هزار و یکصد و چهارده هجری  
و دویست حیات سپرد - و سیدی عزیز نامی را ( که قائم مقام خود  
ساخته بود ) بنا برین ( که این قوم دران نواح بعملداری نامه  
بر آورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها اقرب  
بصواب بود ) ببعالی تعلقه مذکور و عطای سیدی  
یاقوت خان چهره عزت بر افروخت - در حالت تهریر هم



بقیه این قوم در دندا راجپوری تصرف دارند - و با مرهقه  
بکج دار و مریز بسر می‌بروند \*

بالجمله خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری  
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس  
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می‌نشست - پس ازان درون  
محل سرا رفته یکپاس دیگر بهمان وتیره می‌گذرانید - پستر  
کمر را کرده بضوریات می‌پرداخت - اواخر ایام سلطنت  
پادشاه اذرا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت  
خان بدربار پادشاهی شتافته خود را پیش شکل و شان مردم  
آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمارض کشید و بهعی  
سیدی یاقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده اندیشه مند  
گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازی خود را ازیں تکلیف  
وا رهاذید \*

### \* سرفراز خان سید لطیف \*

ابتدا سلسله نوکری بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس  
خلد مکان باستصواب دلیر خان داری آمده پایند نوکری  
پادشاهی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان  
ترقی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصره  
بیجاپور تعین گشت - و پس از وقوع فتح بعطای فیل بر اوج  
عزت برآمد - پستر در رکاب محمد کام بخش [ که جانب سکر

و از اینجا بکوهک ذوالفقار خان ( که قلعه چنچپی را محاصره داشت ) نامزد شده بود [ دستوری یافته پس ازان بقلعه داری (۲) و فوجداری نصرت آباد سکر مامور گردید - سال چهارم ازانجا معزول شده سال چهل و سوم با محمد بیدار بخت بتکامشی (۳) (اما بهونه‌ها ترخیص پذیرفته ترددات شایسته بظهور رسانید پستربنابر تقصیر از منصب برطرف شده سال چهل و هفتم حشمپ التماس محمد کام بخش ببحالی منصب شش‌هزاری پنج‌هزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس ازانکه در تعاقب (۴) بیدنایک حسن مجرا از بظهور رسید سال پنجاهم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزار شش‌هزار سوار رایت بلند رتبه‌گی افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعی تاخته بزخم تفنگ رخت هستی بر بهشت - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام‌الملك آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوزه واقعه بیرون بلاد مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زاده پسرش جاگیر قلیله از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید \*

### • سید حسین خان بارهه •

از والا شاهیان بهادر شاهي سمت - چون بسنت و کشاد امور

( ۲ ) نسخه [ ج ] نصرت آباد مامور گردید ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] رانا

( ۴ ) نسخه [ ج ] مرما نایک - یا پند نایک باشد \*

سلطنت بقبضه افتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگهه  
 سوانی و بجیسنگهه برادرش ( که در کابل از همراهیان شاهي  
 بودند ) نزاع برخاست پادشاه ( که بخاطر داشت هریک مجبول  
 بود ) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهی ضبط  
 نموده خان مزبور را بغوجداری آنجا تعیین ساخت - درین ضمن  
 خلد منزل بعزیمت مقابله محمد کام بخش لوای توجه جانب  
 دکن برافراشت - و راجه جیسنگهه و مهاراجه اجیت سنگهه  
 بے اجازت خسروانی از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پیش  
 گرفتند - و پس از وصول باطوان با اجتماع جمعیت پرداخته اکثر  
 قهانه داران پادشاهی را برداشتند - بمشاهده این مقدمه سید  
 حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او  
 ابوسعید خان و غیرت خان و حسن خان و یزنه او مهابت خان  
 و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر  
 مستعد پیکار شد<sup>(۲)</sup> - اما از بسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از  
 هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید  
 سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان  
 مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابله درکا داس  
 راتهور در میدان کاله دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق  
 فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

( که بنگاهبانی بهیور بود ) بدرجهٔ شهادت پیوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بی سرانجامی بذارنول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبهٔ سانپهر با راجه جیمنگهه باز مقابله (دادن) (۲) اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار بندر قچی ( که زیر پشتهٔ ریگ کمین داشتند ) برآمده برق اندازی نمودند - و بر خان مزبور ( که جمعیت قلیل همراه وی ماند و بیشتر زخمی بودند ) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را ( که مرحلهٔ عمرش از شازده سالگی نگذشته بود ) نزد راجه آوردند - راجه برای زخم بندگی او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه ( ۱۱۲۰ ) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار تالاب سانپهر باغ و عمارت در کمال صفا و موزونی راجه اهدات نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعی دست نداده \*

### \* سید رستم خان دکنی \*

بهر شوزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا است یکی از آنها بهذروستان وارد گشته چند در نواحی اجمیر

جا گرفت - و بصحبت سکنه آنجا بمذهب مهرویان برآمد  
 سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده  
 بخطاب شرزه خان نامور گشت - و برتبه سرداری فائز شده  
 سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهی ( که  
 بسرداری میرزا راجه جیسنگه جهت تادیب عادل خان و تخریب  
 ملک او تعیین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد ) بقتل (سید  
 نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب  
 گشته نامی به بلندرتبگی برآورد - و چون استقلال و ضبط  
 و ربط در کارهای بیجاپورین نموده بود مدتها بکامرانی بسربرد  
 و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان  
 دولت بار اندرخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت  
 گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقه  
 موردید و اسب با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب  
 شش هزاره شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهاره امتیاز  
 برافروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاره هفت هزار  
 سوار درجه ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات  
 شده بتمسخر قلعه ابراهیم گذهه مضاف حیدرآباد ( که دریولا  
 بآهنکذه معروف است ) دستوری پذیرفت - پستتر بحضور رسیده  
 روز یورش بر گلکنده چهاره فدویت را بگلگونه زخم بیاراشت  
 پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

گشت - سال سی و سیوم فساد پڑوہان آن ضلع برور ریختند  
آریزش تا دیرے ماند - آخر مغلوب گردیدہ با عیال و اطفال  
باسیری رفت - و مبلغ کلی دادہ مخلصی یافت - پس ازان  
همراہ فبروز جنگ تعین گشتہ بہ نیابت از صوبہ داری برار  
سرانجام می کرد - سال چہل و ششم مرہٹہا برور ہجوم نمودہ  
بگیر آنها در آمد - سال چہل و ہشتم رہائی پذیرفتہ نزد خان  
فبروز جنگ رسیدہ ہزاری ہزار سوار از منصب او کم شدہ سال  
چہل و نہم ببکالی کمی آب رفتہ ہجو آورد - اراٹل عہد  
خلد منزل بخبرداری دکن مامور شد - پس از چندے دیدہ  
از تماشای نیستی سرا فرو بست - بالاپور و محالات دیگر از برار  
در قبول داشت - پسرانش سید غالب خان کہ پیش از پدر بذوکری  
پادشاہی امتیاز یافتہ - در جنگ آصف جاہ ہمراہ عالم علی  
خان مطابق سذہ ( ۱۱۳۲ ) ہزار و یکصد و سی و در ہجری  
بقتل رسید - و سید فتاح خان و سید الیاس خان و سید عثمان  
خان - اعقاب ہریکہ باقی ست - و بجاگیر داری محال ارٹ از صوبہ  
برار سرفرازند \*

### • معدالہ خان •

( ۲ )

عرف ہدایت اللہ خان خلف دوم و ارشد ارلان عذایت اللہ  
خان مشہور است - پسرے ( کہ بحضور پدر در ۵۵۵ چیز ازوی

گذرانیده باشد ) او بود - از بدو شعور امارات افزایش درامت و آثار  
 ترقی شوکت از ناصیه روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال  
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش ( که در دیوانی تن  
 دم استقلال و اقتدار میزد ) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه  
 زیب الغسا بیگم سرمایۀ افتخار افزودخت - و بذریعۀ التفات  
 آن عقیقۀ گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته مبدیۀ  
 محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش  
 در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی پدرش تفویض  
 یافت دیوانی خالصه و تن ( که والد او از عهد خلد مکان  
 بهم جمع داشت ) بدو تعلق گرفت - و چون عذایت الله  
 خان بصاحب موبگمی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی  
 نیز بآن کار دان کارشناس بازگردید - و چون مستوفی قضا خط  
 رفتن <sup>(۲)</sup> برروز نامچۀ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید  
 در تعیین دیوان اعلیٰ بسبب ایستادگی ذوالفقار خان امیرالامرا <sup>(۳)</sup>  
 اہمال و اہمال رفت - ناچار قرار یافت کہ خان مشارالیه  
 مهمات ملکی و مالی باگهی <sup>(۴)</sup> و دیدہ زری پادشاهزادہ عظیم الشان  
 بہادر دومین پور سلطنت سربراہ نماید - بعطای دوات مرصع  
 و مرحمت پالکی چہالردار تحصیل اعزاز نمود \*

( ۲ ) در [ چند نسخہ ] برقتن ( ۳ ) در [ بعضی نسخہ ] نسبت ایستادگی

( ۴ ) نسخہ [ ا ب ] باگهی ورزید پادشاهزادہ .

چون از همت (سا و عطای عام و حلم زافی و رحم شامل  
 ( که فطری پادشاه وقت بود ) حرف لا و کلمه منع بر زبان  
 خلافت بیان نمی گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابها  
 از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمذنب والی  
 هفت هزارگی و خطاب عمده سعدالله خانی اختصاص بخشیدند  
 و پایه عزتش را از حقیض خاک باوج افلاک رسانیدند - و داروغگی  
 قاک و سوانح ( که یکم از خدمات عمده حضور است )  
 نیز نامزد او بود - عالم بکام او گردید - نصف سلطنت  
 بل تمام آن بقبضه اختیار او درآمد - و چون نوبت سلطنت  
 بجهاندار شاه رسید بدستاورز سابقه اخلاص و پیشین دوستی  
 خانجهان کوکلتاش دسمت حمایت خویش را سپر وقایع احوال او  
 ساخت - و بمیان دستگیری آن امیر وفا تحمیل سهام بداندیشی  
 ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد - با آنکه وزیر اعظم  
 هندوستان شده آوازه صولت و شوکتش از فلک هشتم هم  
 گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم ( که پیش دستی  
 وزارت است ) تغیر راه نیافت - و بدستور سابق در همه کارها  
 دست در کار داشت - قضا را دغلباز فلک بازی گویان میر  
 و وزیر را از بازی خانه حکمرانی دزد آسا بمحکمه سیاست کشید  
 و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت



بسیارے از مقامران بساط روزگار مهره جاس در باخته شہادت  
کشت مہات گشتند - خان مذکور را ہم بعد از ورود موکب  
فرخ سیری ہدار خلافت شاہجہان آباد در کچہری خانسامانی  
مقید نمودند - و پس از چند روز بر طبق رقعة نواب زیب النساء  
بیگم ( کہ دران وقت بہادشاہ بیگم مخاطب بود ) حکم استخلاص  
شد - اہل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند - و منتہبان او  
شادی و خرمی اندوختند - ناگاہ آن شب ( کہ بزعم او آبستن  
ہزار امید بود ) جانگزا حادثہ دیگر زان - چند مغول ( کہ  
بتسمہ کشی شہرت یافتہ بودند ) رسیدہ بابلان حکم قتل  
ہوش از سرش ربودند - و آن بیگناہ را با ہدایت کیش خان  
جدید الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دہلی برسم اختناق  
از ہم گذرانیدند \*

وجہ ( کہ موجب قتل او تواند شد ) بثبوت نہ پیوست  
جوقہ برانند کہ چون حکم (ہائی) او شرف نغان یافت سادات  
اشارہ کردند کہ او را از پا در آورند - و برخے گویند کہ (باب عذاب  
( کہ در استیصال او سعی داشتند ) از جانب بیگم صاحب  
رقعة مجعل ( کہ در افذا و اعدام او یاور افتد ) از نظر پادشاہی  
گذرانیدہ بصیاست اقدام نمودند - و مقومے این روایت است  
کہ بیگم صاحب ہنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوہ بیجا کشتن او  
( کہ ابا عذد از متوسلان بیگم بود ) بمیان آورد - پادشاہ ذکر

رقعه بر زبان گذرانید . بیگم انکار محض کوند . پادشاه متذبه  
گشته قرین افسوس گردید . در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار  
خویش شهره آفاق بود . و سخت گیرها کمتر داشت .

### • سید نجم الدین علی خان بارهه •

پور عبد الله خان سید میان است . بجلادت و مردانگی  
( که شیوه سنیّه خاندان او بود ) اتماف داشت . چون برادرانش  
قطب الملک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه  
مصدر ترددات شده باعلی مراتب مرقعی گردیدند او نیز  
باضافه منصب چهره عزت برافروخت . پس ازان ( که زمانه  
نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطه ناکامی انداخت و قطب الملک  
برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگه از  
دارالخلافه برآمد ) صوبه دارمی آنجا بخان مذکور باز گردید  
سال دوم جلوس فردرس آرامگاه [ که امیرالامرا بقتل رسید  
و قطب الملک ( که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا  
نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متروند خاطر گشت )  
کسان خود را برای آوردن توره بدارالخلافه فرستاد ] بخان  
مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت . خان مذکور باستماع  
این خبر جامه بی طاقتی را بر بالای صبر دریده ابتدا جمعی از  
سوار پیاده همراه کوتوال داده بمحاصره حویلی اتمان الدوله  
محمد امین خان تعیین کرد . آخر بنوشته قطب الملک دست

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی ملای عام داده بود که یابوی خود و اسب کهنه لنگ گوش بگوش اسبان قازی بدرجۀ قبول پیوست \*

( روز جنگ ) که سر مثلی هرادی بدر تعلق داشت ( بی باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زد و خورد عجیب و ستخیز غریب بمیان آمد - در گرمی بازار آریز و ستیز زخمهای کاری برداشت و یک چشم از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده بزندانخانه انتقام نظر بند شد - صبیۀ نه ده سالۀ ارا ( که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآردند بخانۀ مغنیۀ میراثی پنهان کرده بودند ) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محالات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بمعجز و الحاح قطب الملک ( که گاهی بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته ) موقوف نمود - صبیۀ مذکور بخانۀ خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سربلند ( ۲ ) خان از محبس رهائی یافته بحراست اجمیر سربلندی یافت چون سربلند خان صوبه دار گجرات باحمدآباد رسیده بذابر هنگام مرهته ( که تافذای بلده می تاخمت ) سد ابواب شهر نموده محصورانه می گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسروانی بکمک او شتافته با غنیم الثیم طریق مبارزت پیمود - و سرچنگ

قرار واقعی داد - بیشتر بتعلقه خود معارفت نموده پس از چندی  
بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بندر بسمت امور متعلقه  
کوشیده باستقلال سرانجام می داد - تا آنکه روز موعود بواسطه  
عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از باور  
بدستور پرده دیده ساخته درون هر دو پلک می گذاشت - در نگاه  
ناظرین سالم می نمود \*

### \* مترسال بندیله \*

( ۲ )  
بسر جنیت بندیله است - که پس از کشته شدن ججهار  
سنگه و متعلق گردیدن تعاقب او بمرکار پادشاهی دران سرزمین  
بنیاد فساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک می پرداخت  
سال یازدهم فردرس آشیانی عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او  
تعیین شد - و آخر همان سال راجه چهار سنگه بندیله بدین کار  
مامور شد - چون جنیت بندیله مدت ها بذوگری بر سنگه دیو و ججهار  
سنگه بسر برده بود از رسیدن راجه مسطور خیال نمود از سر  
بدر ساخته چندی ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان  
دارا شکوه توسل جسته اختیار بذوگری نمود - در ایامی که  
خلد مکان مطابق سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری  
از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه  
جسونت سنگه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیری

پیوسته بمنصب عمده سرفراز شد . و در هنگامی ( که معاودت پادشاهی از ملتان بعزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت ) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سرپا بفته مجبول بود ازانجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی برداشت - ازانجا ( که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابله شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود ) اغماض عین نموده اوان عزیمت باجمیر سبهکرن بذدیله باتفاق (۲) راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبی سنگه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هرروز جائی مختلفی میشد - راجه سجان سنگه ( که خود در کمیان بنگاله منتظم بود ) به تجسس حالش پرداخته آگهی یافتند که در موضع شهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بذابران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سران اجل رسیده ازتن برداشته در پیشگاه خسروی فرستادند - پس ازو ستر سال ( که منصب قلیل داشت ) برخاسته پیش سیوا بهونهله رفت - او رخصت معاودت بوطن دان - پستر بوطن رسیده برویه ارثی سر هنگامه پردازی برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونت سنگه بذدیله بتنبیه او شتافت - پس ازان بنوکومی

پادشاهی دو آورده سال چهل و چهارم بقلعه دارئی اعظم قارا  
 عرف ستارا رایست کامیابی برافراخت - و سال چهل و هشتم (۲)  
 باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب  
 فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده بمنصب چهار هزار  
 سر عزت برافراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقه خود  
 فروکش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طایب صادر شد  
 نیهن - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن باشکر پادشاهی  
 رسیده تعینات مهم گرو ( که سر گروه قوم سکهان بود ) گردید  
 و در عهد فردوس آرامگاه ( که محمد خان بنگش فوجی بر سر او  
 برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضی محالات پادشاهی پرداخت  
 و جمعیت افزون را برطرف نمود ) نامبرده با فوج مرهته  
 که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور  
 شتافته در گذهی محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته  
 بذابر شروع وبا برخاسته رفت خود تا سه ماه دیگر در لوازم  
 محاصره کوشید - آخر پای مصالحه در میان آمد - گویند  
 کثیر الاولاد بود - یکی از پسرانش کنور خان چند است - که  
 همراه نظام الملک آصفجاء در دکن بود - و برگذنه شیرپور صوبه  
 برار در قبول داشت \*

جه

## \* سعادت الله خان \*

از قوم نوايت بود - در عهد خلد مكان باستصواب ذوالفقار  
 خان بمتصدیگری ضلع کرناٹک حیدر آباد مامور شده باستقلال  
 بکارهای آنجا می پرداخت - و بحسن عمل با خود و بزرگ  
 آنجا سلوک نموده نامی ببرزگی بر آورد - و چون پس از  
 کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجه عزیمت آن ضلع  
 نمود او بمقتضای دوربینی باستقبال پرداخته زرهایی موجود  
 گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدتها  
 دران مرز و بوم به نیکنامی و داد و دهش بسر برده مطابق سنه  
 ( ۱۱۴۵ ) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را  
 گذاشت - پس از دوست علی خان <sup>(۲)</sup> برادرزاده اش بحکومت  
 آنجا سرفراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه برپا کرد او  
 بمقابلہ پرداخته باتفاق پهرش صفدر علی خان مقتول گردید  
 حمین دوست خان عرف <sup>(۳)</sup> چنڈا صاحب داماد سعادت الله  
 خان است که در قلعه تورچنایلی می بود - رگه بهونسله  
 بمحاصره پرداخته قلعه را محضر و او را دستگیر ساخت - مدتی  
 محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصي حاصل نمود - و در ضلع  
 بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح توسل جست \*

درین ضمن ( که فیما بین ناصر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشیها

( ۲ ) نسخه [ ب ] علی دوست خان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نواب چنڈا صاحب

بر روی (رز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را  
 در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب برد - و پس از کشته شدن  
 انورالدین خان فوجدار ارکات سمت <sup>(۲)</sup> چنچار (راه بری کرده  
 پس از محاصره کاره نه ساخته همراه او برگردید - و در عین جنگ  
 باتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر بهاچری  
 شتافت - و چون بعد <sup>(۳)</sup> شهادت ناصر جنگ مظفر جنگ بدرجه  
 حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایه استقلال اندوخت  
 و باندک فرصتی محمد علی خان عرف انورالدین خان فوج  
 کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - مومی الیه دستگیر گشته  
 پیمانه ممت چشید - دو پسر داشت - یکی <sup>(۴)</sup> زین الدین خان  
 که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص  
 می کرد - ازوست \*

\* درد من شرمندۀ فیض طبیبان نیست \*

\* بخیه زخم منست از جوهر شمشیرها \*

در جنگ بمردانگی جان در باخت - دومین علی رضا خان که بقید  
 حیات است •

\* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیو جنگ \*

خواجه زاده احراری سمت - عمش خواجه زکریا دو صبیحه

( ۲ ) نسخه [ ب ] چنچار ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] فوت ( ۴ ) نسخه [ ب ج ]

زین العابدین خان •



داشت - یکی با او منسوب بود - و یکی در خانۀ اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرفراز گردید - و در عهد خلد منزل به هفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده ( که پسران خلد منزل باشند ) با ذو الفقار خان توسل جسته در کشتن سلطان جهان شاه تردد بلیغ بظهور آورد - و در جلدوی آن بمنصب عمده سربلندی اندوخت - و در عهد سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب دلیر جنگ و تقرر موبه داری لاهور لوی افتخار بر افراشت و برای انصرام مهم قوم گرد ( که از وقت خلد منزل دران نواح انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هندو آندیار برپا نموده بود و دران وقت خانخانان مذموم خان با هی هزار سوار جهت تذبیه او تعیین یافته در لوهگدهه اودا محاصره نمودند - و پادشاه خود هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر رفت - پس ازان محمد امین خان با فوج کثیر دری از مقرر گشت اما کارے نساخت ) فرمان رفت \*

(۲)  
کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام فقیر دران ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بسیار خصوص کهتریهای پنجاب را بدام عقیدت درآورد - و معتقدین وی را سکه نامند

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوه طغیان اختیار نموده دست  
تالان بردیهات و پرگذاخت قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب  
لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می ساختند - بعضی  
از فوجداران آن حدود محالات را گذاشته بحضور رسیدند  
و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت  
تحریر هم صوبه لاهور و پارا از صوبه ملتان در تصرف این  
گروه است - و افواج شاه درانی ( که تا کابل در تصرف است )  
از بس که پیش ازین یک در بار از دست اینها عاجز شده اند  
از عزم این سمت پا کشیدند \*

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سر رشته دلیری بحسن تدبیر  
از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعی متصل گدھی ( که ممکن  
سرگروه آنها بود ) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده  
چپقلشهای صعب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره  
راه رسد را محدود ساخت - پس از مدت ممتد چون  
کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیاری به بئس القرار  
پیوستند پیغام جان بخشی بمیان آورده سرکرد آنها با پسر  
کم سالی و دیوان خود و بقیه السیف همراهیان بملاقات  
نامبرده آمد - او جمعی کثیر را بجان گشته خود ادرا  
با چند کس روانه حضور گردانید - و بدین حسن خدمت  
از امل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و خطاب

سیف الدوله چهره عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه  
 بر طبق حکم چند کس را تخت و کلاه ساخته بشهر آوردند  
 و این واقعه در سنه ( ۱۱۲۷ ) هزار و یکصد و بیست و هفت  
 هجری ( و داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل  
 صوبه داری او عیسی خان مین ( که رفته رفته از پایه زمینداری  
 بنوکری پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیری میزد )  
 بتفصیله ( که در احوال مومی الیه اندراج یافته ) مقتول گشت  
 و چون حسین خان خویشگی تعلقه دار قصور ( که از لاهور  
 هیزده کرده ملتان (ویه واقع است ) سرتابی بنیاد نهاده خیال  
 نخوت می پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعی به پیکار او  
 شتافت - و پس از تلافی فتنین زد و خورد بسیار ( و داده  
 کار او باتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرمگاه  
 بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون  
 صوبه داری لاهور بنام زکریا خان پسر او ( که یزنه اعتماد الدوله  
 قمرالدین خان میشد ) مقرر گردید او بنظم صوبه ملتان مامور  
 گشت - سال ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیستی سرا  
 دو کرد - سردار جرمی خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم  
 ولایت خود بیش از بیش منظور داشت \*

### • سیف الدوله سید شریف خان بهادر •

شجاعیت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

میر عبدالکریم بن میر سید محمد تقو جی ست - در سادات  
 آنجا ملقب بر سولدار - میر سید محمد در وطن خود بتحصیل  
 علوم پرداخته پایة<sup>(۲)</sup> حاصل نمود - در آیامی ( که اعلیٰ حضرت  
 در قلعه اکبر آباد بگوشه ناکامی نشست ) از آنجا ( که مزاجش  
 از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام  
 داشت ) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب  
 هشت سال ( که در آنجا بسربرد ) نام برده جلیس بود - گویند  
 روزی پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد . و عاطفت  
 بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطالبی دارم  
 امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - مفع جرائم  
 محمد ادرنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او  
 شقه متضمن عفو بخلد مکان نوشته<sup>(۳)</sup> داد - ازین جهمت  
 خلد مکان همواره حق میر بر نمۀ همت خود می شمرد - سید  
 امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات  
 عمده ترقی کردند - اولین بخطاب خانگی امتیاز یافته سال  
 سیزدهم عالمگیری بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضی  
 محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض صدارت  
 کل بر صدر مباحث نشست - و دومین بهید شریف خانگی  
 معزز شده سال سیم ( که در محاصره گلکنده غلای عظیم (و داد )

( ۲ ) یا مایه باشد ( ۳ ) نسخه [ ب ] نوشته فرستاد .

بمردورگی گنج لشکر معلی تعیین گردید . و بظهور ازرانی  
نیکذامی اندوخت . پستر بتحصیل جزیه هر چهار صوبه  
دکن ( که از سابق تعلق بار داشت ) دستوری یافت . اما  
شجاعت جنگ اواخر عهد خلد مکان امانت جزیه صوبه برار  
داشت . پس ازان رشده حاصل کرده در عهد جهاندار شاه  
( که نظم بعضی بلاد بچند کس گهزام تعلق گرفته بود ) به نیابت  
یکم ازانها بصوبه دارمی اکبرآباد سرفرازی اندوخت . و اواخر  
عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگی گرائیده (فاقت آصفجاه  
گزیده بدکن آمد - و به قبول از صوبه برار و بخش دیگری سواران  
عز امتیاز اندوخت - و مطابق سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه  
و نه هجری به نیابت نظامت صوبه برار لوای بلند رتبی  
برافراشت . و در سه گذهی مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت  
و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب نشست . و پس از  
انتقال آصفجاه ناصر جنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او  
افزود . و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت  
مطابق سنه ( ۱۱۶۴ ) یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری  
سفر آخرت گزید . مرد خوش ظاهر و خلیق بود . و گفتگوی او  
دلچسپ - اوقات بفرائض و سنن معمور داشت . و نغمه و رقص را  
در مجلس او راه نمی . بشجاعت متصف بود . اما با معاملات

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان ( که بعد پدر بخطاب ارثی سر بلند شده ) چندی بقلعه داری دولت آباد می پرداخت - در سنه ( ۱۱۷۷ ) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری جهان را بدرد نمود - سادگی از می ترادید - دو پسر ازو باقی ست - کلانی بخطاب ارثی نامور - و دومین سید محمد نام دارد - هر دو باقطاع داری برگذۀ کوتهل صوبۀ برار محال ارثی ممتاز - و بذابو کم حاصلی آن به تنگی می گذرانند .

### \* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ \*

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهانی ست - ترجمۀ سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبۀ تتهه و فوجداری سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب در هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافۀ پانصدی سرفرازی یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالی از جوهری نبود - سه پسر ازو رشید بهم رسانیدند - یک متوسل خان که خان فیروز جنگ ادرا پرورش کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آصفجه از مالوۀ عزیمت دکن نمود او بهمراهی اختصاص داشت و در جنگ سید دلار علی خان مصدر تورد شد - و در مصاف

عالم علی خان نیز طریق جان سپاری سپرده دو زخم برداشته  
و در جلدی آن از امل و اضافه بمنصب سه هزار پی دو هزار سوار  
و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتیاز برافراخت - چندی  
نیابت صوبه داری در رنگ آباد داشت - پس از آن بفوجداری  
بکلان نامور گردید - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده  
بنظام صوبه بیجاپور نامزد گشت - در آنجا ورق هستی برگرداند  
دومین مرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس از آن ( که نظام الملک  
آصفجه بهایه وزارت رسیده جانب دکن معارفت نمود ) همراه  
آمده در جنگ مبارز خان شریک گردد شد - و از امل و اضافه  
بمنصب سه هزار پی دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم  
و نقاره کوس خرمی زد - و مدتها بقلعه داری و فوجداری  
ماهور و کرة بعد از آن بصوبه داری ناندیر سرمایه سرفرازی  
اندوخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای پالکی جهالندار  
امتیاز برگرفت - بنابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود

---

مطابق سنه ( ۱۱۶۷ ) هزار و یک صد و شصت و هفت

هجری بکشور بقا شتافت - اولاد نداشته - سیومین طالب  
محبی الدین خان بهادر - از ابتدا در هندوستان بود - بفوجداری  
جنوب صوبه لاهور ( که موطن نیاگانش بود ) می پرداخت - باتفاق  
برادر خود مرز الله خان بهادر بواقعت نظام الملک آصفجه  
وارد دکن گردیده پس از گشته شدن مبارز خان بفوجداری سرکار

رایچور و سرکار مدکل صوبه بیجاپور اعزاز پذیرفت - و از آنجا که  
 سهامی نقش بود در هر دو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی  
 نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگده عرف ادنی  
 و نیابت صوبه داری بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعی  
 جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت  
 و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زودی بیک اجلاس  
 بملک بقا خواند - پسرش حسن محی الدین خان که آخرها  
 مخاطب بخطاب پدر گردید - چندی قلعہ داری مامور داشت  
 فوت نمود - اما مظفر جذک نام اصلی از هدایت محی الدین  
 و والدہ از خیرالنسا بیگم صبیحہ نظام الملک آشفاجہ است  
 از سن صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامہ به نیکوئی  
 برآورد - و پس از چندی بخطاب خانی و رفته رفته از اصل  
 و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای  
 علم و نقارہ بلند آوازه گشت - در ایامی ( که پدرش صوبه داری  
 بیجاپور داشت ) همراه بود - بعد فوت او باضافہ هزار و  
 خطاب مظفر جذک و تفویض نظامت صوبه مذکور بر همگان  
 تفوق جست - و همواره فوج کشیها کرده زمینداران آنصوبه را  
 ( که با مصالح آن ملک پالیکر گویند - و هریک بوفور جمعیت  
 و کثرت سامان و استحکام اماکن سر ترمود می خارید ) فرمان بردار  
 ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدی آن



بخطاب سعد الله خان نامور گشت - پس ازان ( که آصفجاه بدار  
بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بناصر جنگ شهید تعلق  
گرفت ) ازانجا ( که فیما بین هر دو از سابق صفائی نبود )  
افواج ارهام بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه  
پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین  
خان فوجدار آنجا در سنه ( ۱۱۶۲ ) هزار و یکصد و شصت  
و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه  
ناصر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شتافته کار  
بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچری ( که  
کمال استظهارش بآنها بود ) واهمه بخاطر راه داده جدائی گزیدند  
ناصر جنگ ( که از سابق حرف استمالمت او در میان آورده بود )  
درین وقت طلبداشته بزادیه نظر بندی بر نشاند - ازانجا  
( که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندے بریاست دکن برسد )  
بهادر خان پنی<sup>(۲)</sup> با چند کس دیگر همدستان شده با کلاه پوشان  
نرد همزیانی باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند ناصر جنگ  
بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمی ( که درین قضیه متفق  
بودند ) مظفر جنگ را از گهتاٹوپ عمارتی فیل برآورده مبارکباد  
گفتند - و او بر چهار بالش حکومت تکیه زد - و چون والدہ  
و متعلقات خود را در بندر پهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا

رفته فوجی از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود  
 و پس از وصول بموضع رایچوتی<sup>(۲)</sup> قضیه ناگهانی رو داد - یعنی  
 مردم بهادر خان پندی ( که از تنگ حوصلگی پندار خودبینی  
 در سرش جا کرده هیچ یک را بخاطر نمی آرد ) در سه چهار  
 اسباب کلاه پوشان را کشیده بودند - و کار بمنازعت کشید - نام بوده  
 در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه ( ۱۱۹۴ ) هزار و یکصد  
 و شصت و چهار هجری بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد  
 و افغان مذکور نیز بزخم گولی تفنگ پا بزاویه عدم نهاد - سعد الله  
 خان بصفات جمیل و اخلاق پسنده اتصاف داشت - سپاهی  
 و سپاهی دوست بود - و صاحب همت بلند - بتفریه حال رفقا  
 می پرداخت - کلام الهی را در خزانه حافظه فرا گرفته - علما را  
 در محبت داشته - و همیشه در مجلس از مذکور کتب بود - پس از  
 پسرش محمد سعد الدین<sup>(۳)</sup> بخطاب مظفر جنگ و صوبه داری  
 بیجاپور سرفرازی یافته اما چپک امان نداده زود  
 آنجهانی شد \*

### \* سادات خان ذوالفقار جنگ \*

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگ  
 مرعشی سم - که صبیح روی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود  
 خان مزبور بنابر این نصبت ترقی کرده ابتدا بخطاب سید

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] رایچوتی ( ۴ ) نسخه [ ج ] سعد الدین خان و

ملابست خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه  
لوائی بلند رتبی برافراخت - ( روزی ) که سادات بارهه محمد  
فرخ سیر را گرفتند ) سادات خان عرف سید حسین خان  
با پسران تا چاندنی چوک رفته بزد و خورد پرداخته با یک پسر  
بقتل رسید - سه پسر ازو باقی ماندند - یکم خان مزبور و سیف  
خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد  
پس ازان خان مذکور با قطب الملک در ساخته در جنگی ( که  
بتورگی سلطان ابراهیم (رداد) شیوه همراهی داشت \*

چون در سنه ( ۱۱۳۳ ) هزار و یکصد و سی و سه هجری  
عقد فردوس آرامگاه با صبیئه محمد فرخ سیر ( که از بطن گوهر نسا  
بیگم خواهر وی بود ) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق  
بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روبیه نیاز  
گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد  
علاوه آن صبیئه خان مزبور هم بحباله نکاح فردوس آرامگاه درآمده  
بصاحبه محل مخاطب گشت - بدین جهات او بمعاینت خاص  
اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزار و تعلقه بخشیکری  
احدیان و پستر ببخشیکری چهارم از انتقال حمید الدین  
خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزار و ترقی نمود - و ازانجا  
( که از هر دو بیگم فردوس آرامگاه را ارلان نبود ) میرزا احمد  
بهادر را ( که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید ) هر دو بیگم

پرویش کردند - پس از آن ( که در سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و یک صد و شصت و یک هجری خبر آمد آمد شاه درانی غلغله افکن هندوستان شد و پادشاه بنابر عرض مرض استسقا خود نتوانست برآمد ) شاهزاده مزبور را باتالیقی سید صلاحیت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابله درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اردگان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیکری از انتقال نظام الملک آصفجه و منصب هشت هزار و هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر در الفقار جنگ چهره ناموزی برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - از اینجا ( که اهل دنیا را بخورد غری ناتوان بینی و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور می باشد ) جاوید خان خواجه سرا ( که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود ) کینه او در دل گرفته همیشه سعایت او پادشاه می رسانید - تا آنکه در سنه

( ۱۱۶۳ ) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری سه روز

( ۲ ) در قلعه پادشاهی محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار

خسرداری درآمد - و بخشیکری و خطاب امیر الامرائی از

تغیر او بفیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاء  
مقرر گردید - و در سنه ( ۱۱۶۶ ) هزار و یکصد و شصت و شش  
هجری باز بتجویز مفدر جنگ بخشیکری بزام او قرار یافت  
اما چون مفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و درانه تعلدۀ  
صوبه دارمی صوبۀ اودهه شد خان مزبور هم همراه او رفت  
و درانجا درگذشت .

### \* سراج الدوله انورالدین خان بهادر طغر جنگ \*

پسر انورالدین خان بهادر شهابت جنگ - که پدرش حاجی  
انور بصیغۀ پیشنمازی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیاکانش  
قصبۀ کوبا مؤ صوبۀ اودهه - و نام اصلی شهابت جنگ شیخ  
خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور  
خلد مکان رفت پادشاه تغیر نام از کرده جان جهان مقرر ساخت  
و بمنصب چهاریشتی و امینی جزیه سرکار کلبوکه و ثانیاً بامانت  
جزیه سرکار سنگمذیر سرفرازی یافت - و دران وقت خواجه  
محمد امانت خان فوجداری سنگمذیر داشت - صحبت  
مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان ( که امانت خان متصدی  
بندر سورت شد ) نامبرده امانت جزیه بندر سورت و داروغگی  
دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشده بهم رسانید - و در عهد  
خلد منزل باضافۀ منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته

هنگامی ( که امانت خان بصوبه مالوه آمده با راجه مسلم خان بجنگ پیوست ) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مستشار مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبه هیدرآباد تعیین شد دیوانی صوبه مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بخارالخلافت رفت نامبرده هم‌رهی گزیده بدستگیری او پس از وصول به‌حضور بفوجداری سرکار کوره<sup>(۲)</sup> جهان آباد صوبه آله آباد سریلندی اندوخت و پستر از آنجا معزل شده خود را پیش آصفجاه ( نه بدکن آمده از جنگ مبارز خان فراغ یافته بود ) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت صوبه هیدرآباد و پستر بفوجداری سیکاکل و سپس نویت درم به نیابت فرخنده بنیاد چهره عزت برافروخت - و با فوج مرهفته ( که دران صوبه وارد شد ) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پوداخت و بعد سالی چند بفوجداری کوناٹک صوبه فرخنده بنیاد لوای ناموری افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالی داده نسق درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهابت جنگ بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعه وارد آن ضاع شد - و از یاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد و سال ( ۱۱۶۲ ) هزار و یکصد و شصت و دو هجری در جنگ بمردی و مردانگی جان داد \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کورا - و در [ بعضی ] کوه \*

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم  
تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در دطن  
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او  
محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل صلابت جنگ بخطاب  
شهامت جنگ امتیاز یافته چند سال بفرماندگی کوهپیر مضاف  
حیدر آباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش  
سراج الدوله لک در پیله سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز  
مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سری رنگ پتن<sup>(۲)</sup>  
شتافت - و فوجی از بر سر قلعه ترچناپلی ( که تعلق بسراج الدوله  
دارد ) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور  
نظربند ماند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود  
بمقدمات علمی آشنائی داشت - سیومین سراج الدوله مذکور  
نام اصلی او محمد علی ست - بعد فوت پدر در عمل ناصر جنگ  
خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از  
شهادت ناصر جنگ سلسله جذبان دوستیها با کلاہ پوشان چیناپتن  
( که قوم انگریزند ) گردید - و بعد چندی [ که آنها بر کلاہ پوشان بندر  
پهاچری ( که از قوم فراسیس اند ) غالب شدند ] نامبرده بر پایه  
عروج برآمد - و از سیر فکری راهی با پادشاه انگریز ( که در ماک  
فرنگ است ) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم (سانید

و با کار پردازان بندر چینایتن گرم جوشیده بهریک مراعات  
زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناٹک دخیل گردید  
و بدین تقویب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب  
کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاہ  
نامور گشمت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش  
( کہ مخاطب بعمدة الامراء است ) اگرچه با پدر صحبتش ساز نہ  
اما ہمت درست و خلق خوش دارد - و بقدر دانسی اهل کمال  
می پردازد - شعر او ( کہ بزبان اردو می گوید ) در دل  
جا می کند - از دست \*

\* ہمین جدا کرے تجھ سے زمانہ یا نکرے \*

\* کھی کے کرنے نکرے سے کیا خدا نکرے •

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کردہ اند - و یکی  
از برادرانش عبدالوہاب خان است - کہ در حالت تحریر تعلقہ دار  
فیلور و سردایای مضاف کرناٹک مزبور است - و درمیان نجیب اللہ  
خان کہ درگذشتہ •



## \* حرف الشين \*

### • شمس الدين محمد خان ائکه •

پسر مير يار محمد غزنوي ست - که کدخدای درویش منش بود - مشارالیه در بیست سالگی<sup>(۲)</sup> در غزنین بخواب دید که ماهی در بغل درآمده - صورت واقعه پدید باز نمود - تمهید کرد که دولت عظیم بتو در نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد در بدر حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شده چون مرتبه ثانی جذبات آشیانی بجنگ شیر خاس سور از آگره متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعی را همراه گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود چون دهم محرم سنه ( ۹۴۷ ) نهمصد و چهل و هفت در نواح قنوج بیک فرسخی از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی افتاد امرا بے جنگ در گردانیده خود را بآب زدند - و عالمی بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس در مرتبه بر لشکر مخالف تاخته بالحاج دولتخواهان ازان معرکه درآمده فیل سواره از آب عبور کرد - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

( ۲ ) نسخه [ ج ] در بیست سالگی بخواب دید •

مي نمود - و چون كذاره بلند بود راه برآمد ميسر نميشد - كه يكم  
از سپاهيان از غرقاب نجات يافته درانجا رسيد - و دست پادشاه را  
گرفته بالا آورد - ايشان نام و مولد او پرسيدند - بعرض رسانيد  
كه نام من شمس الدين محمد و مولد من غزنين از ملازمان ميرزا  
كامرانم - جنت آشياني بنوازشهاي خسروانه اميدوار ساختند  
چنانچه بعد رسيدن لاهور بملازمت رسيده مورد مراحم گرديد  
و ملتزم ركاب گشت \*

در قرب ايام ولادت اكبري جنت آشياني بتلافی خدمتي  
شايسته قزوج بوعده آنكه زوجه او را بخدمت دايگي مقرر  
فمايند خرسند نمود - مريم مكاني حسب الارشاد پادشاهي وقت  
قولد آن مولود مسعود را بكنار كوچ مشاراليه ( كه جيبي انكه  
خطاب يافت ) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دايهاي  
ديگر شير دادند - تا آنكه جيبي انكه بدین دولت عظمی کامياب  
گرديد - و بهنگام توجه جنت آشياني بعراق مير شمس الدين را  
در خدمت شاهزاده محمد اكبر بقندهار گذاشتند - چون ازان  
جانب معاودت پادشاهي شد بطلب ميرزا كامران با شاهزاده بكايل  
شتافت - از خبر تسخير قندهار بدست اوليای دولت همایوني  
ميرزا شاهزاده را بخانه خود برده ميرزا در جای نالائق مقيد  
ساخت - چون سعادت در طالعش بود از كيد مخالفان محفوظ ماند  
و پس از فتح هندوستان ( كه سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

شد ) ائگه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سریر خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت ائگه خان با دیگر امرا بجهت آوردن مریم مکانی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت و هنگامی ( که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بمقام خان مذکور ) ( که در قیول خود بهیوه خوشاب بود ) حکم صادر شد که لاهور را ببرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور بزند - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان عذایت فرموده حکومت پنجاب بدر مفوض گردید \*

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغی مشخص شد ائگه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود هم از دهلی برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جمسته در موضع گوناچور پرگنه دکنار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اکثر مغوف ائگه خان برهم زدند - اما \*

\* بولی نعمت از برون آئی \*

\* گر سپهری که سرنگون آئی \*

ائگه خان بر قلب بیرام خان حمله برده منهزم ساخته بفتح و فیروزی اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار يافت انگه خان اظهار رنجش نمودند از لاهور بعرش آشياني نوشت - که هرگاه در مقابلۀ بيروم خان جانفشانيها من کرده باشم بایستے خدمت او فيز بمن متعلق ميشد - چنانچه در سال ششم بحضور رسیده تنظيم معاهد (۲) مالي و ملكي برای زين خود گرفت - ماهم انگه ( که خود را وکیل السلطنت باستقلال مي پنداشت ) و منعم خان ( که بظاهر نام وکالت داشت ) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم درازدهم (مضان سنه ۹۶۹) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانه پادشاهي انگه خان و منعم خان و شهاب الدين احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم انگه ( که باغور جواني و نخوت جاه متهور بے باک و مجبول فتنه و فساد بود ) ( سيد - همه امرا بتعظيم برخاستند - انگه خان نیم قيام نمود - چون او از حسد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بيگ اوزبک ملازم خود گفت که اين نادرولتخواه را بزن - او خنجر کشیده بسینه انگه خان رسانيد خان سراسيمه زخمدار بجانب حرم سراي پادشاهي دويد - که ديگرے از نوکران آن سفاک شمشير انداخته در محن دولتخانه کارش باتمام رسانيد (۳) در بارگاه غوغای عظيم برخاست - پادشاه

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمی  
( که در احوالش گزارش یافته ) بقصاص رسانید \* شعور \*

\* کاش ساله دگر شهید شده \*

۹۷۰

\* تا شده سال فوت خان شهید \*

از سنوح این واقعه انگه خیل مسلح شده سو راه ادهم خان گرفتند  
هر چند کشتن ادهم خان می شنیدند بذایر قرب و رتبه ما هم انگه  
از اراجیف و اکاذیب پنداشته در شورش می افزودند - تا بروی  
از آنها آمده بچشم خود دیدند - آشوب فرو نشست - عرش آشیانی  
در گسایه و تمسکین فرزندان و برادران خان شهید و تربیت  
این طبقه و ارتقای مدارج این سلسله توجهات عظیم فرمود - انگه خیل  
جم غفیر بودند - از پنج هزار می تا صدی منصب دار مالک درو بهمت  
داینها تذخواه میشد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران  
وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثری  
بمنصب عمده پنج هزار می و چهار هزار می رسیده - معلوم نیست  
که این همه هم نستبان رضاعی در عهد هیچ پادشاه بوده  
و هر کدام بدین پایه بلند متصاعد گشته اند \*

### \* شاه قلی خان نارنجی \*

از امرای عهد جنت آشیانی ست - در سفر و حضر ملتزم  
رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده  
در عهد عرش آشیانی سال اول بهمراهی خضر خواجه خان تعینات

صوبه پنجاب گشت . و باستقلال بهرام خان دست بدامن از زده درائی کار خود پيش گرفت . چون مهدي قاسم خان از ملک گدھے بے رخصت خسرواني راه حجاز برگزید ساں یازدهم اورا با جمعی به بندوبست تعلقه مذکور رخصت ارزاني شد . انجام احوالش به ملاحظه نرسیده \*

### \* شاه بداغ خان \*

از اویه اق میانکال سمرقند است . در رکاب جنت آشیانی کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بدایه امارت برآمد . و چون زمانه بغروان درائی عرش آشیانی فضاوت و رونق از سر گرفت او در جایزه جانفشانیها ( که در معارک هیجا بے محابا باعدای دستبردهای قوی نموده ) محفوف عواطف خسروی گشته باضافهای پی در پی در سلک امرای عمده انسلاک یافته بمنصب سه هزاره چهره کابیایی برافروخت . و در سال دهم به همراهی میر معزالملک مشهدي بر سر بهادر خان شیپانی تعین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت . اکثر خاک بیحقیقتی بر فرق درزگار خود ریخته خون را بگذار کشیدند . لیکن شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سخت از اسب جدا شده بقید مخالف درآمد و پسرش عبدالمطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدرزد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیه میرزایان باغیه

مامور گردید تا عرصهٔ ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عذاب صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهی رخصت یافت و پس از آن بتیولدارى سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا ودیعت حیات بسپرد - و درون قاعه جانب جنوبی متصل دیوار حصار عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلگنجه نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده \*

\* توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل \*

\* که شاید یکدم صاحب دل آنجا کز - د منزل \*

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم به کبری

نامی تخلص بخط خود این رباعی دران سنگ کزده \* \* ( رباعی ) \*

\* چغده دیدم نشسته در صبح بگاه \*

\* بر کنگره مقبره شوران شاه \*

\* فریاد کزان ز روی عبرت میگفت \*

\* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه \*

عمارت مذکور طرفه فضائی دارد - در سنه ( ۱۰۲۶ ) هزار

و بیست و شش ( که این گل زمین بنزول آیات جهانگیری

( رونق دیگر گرفت ) جنت مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نیلگنجه - و در [ بعضی ] نیلگنجه ( ۳ ) نسخه [ ب ج ]

و شش شهری \*

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم  
پادشاهی عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه  
ترمیم پذیرفت \*

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت  
دورش بحکم جهانگیری ده کوه بمساحت در آمده - و در  
اکبرنامه دوازده کوه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتی  
راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه ولایت مالوه  
بود - و چندی حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه  
و خلجیه باقی است - مفارقه هشت منظری از سنگ در غایت  
اندام و موزونی و گنبدی سمت از گچ و سنگ در کمال ارتفاع  
مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب  
تراوش نماید - از دیرباز ساده لوهان بدر گردند - و از کرامات  
سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهراً  
هوای دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب  
بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که  
سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بهجت مکانی معلوم  
شد ( که سلطان نصیرالدین پسر سلطان غیاث الدین خلجی<sup>(۲)</sup>  
پدر بزرگوار خود را بهجت حب ریاست مسموم ساخت )  
حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نریدا بیندازند - جز



استخوان ریزه چند با کف خاکستری ظاهر نشد \*

### \* شيخ گدائي كه مو \*

بسر شيخ جمالي دهلوي سمت - كه مرید و خایفۀ شيخ  
سماء الدین سهروردي سمت - نام او جلال بود - و جلالي تخلص  
مي کرد - باشازۀ پير جمالي تخلص نمود - ابتدا از زدمای سلطان  
سکندر لودي بوده - در فضل و کمال مرتبۀ بلند داشت  
و در شعر و سخن درست سلیقه - و چاشنی کلامش بسیار  
راست مؤه - از سمت \*

\* مارا ز خاک کویت پیراهنے سمت برتن \*

\* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن \*

چون شيخ از فقر و درویشي خالي نبود بقائد شوق به حجاز  
رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین  
میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علي شیر ملاقات نموده با مولوي  
عبدالرحمن جامي ( قدس سره الحامي ) صحبتها نگاه داشت  
و چون بهند معارفت کرد با فردوس مکاني مصاحب گشت  
و از جفت آشياني تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه  
کلبۀ درویشانۀ او را بوررد خویش مذور ساخته - در سنه ( ۹۴۲ )  
نہصد و چهل و دو سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو هژد بوده  
تاریخ یافته اند - سیر العارفين از مولفات او سمت - در دهلي

کهنه در مقبره زینبی<sup>(۲)</sup> که در جنب آن مسجدی است  
که خلف الصدق او شیخ گدائی بذاکرده ( مدفون شده ) \*

گویند تصیده در نعمت گفته که بعضی از صلحا بقبولیت

این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند \* بیت \*

\* موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات \*

\* تو عین ذات می نگری در تبسمی \*

شیخ گدائی نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات  
و استفاده علوم رسمی نمود - نقش موت هندي را خود  
می بست و میخواند - در دیار گجرات احوال برفاه و روزگار  
مهیلا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیروم خان غریب  
گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم  
مروت و مراسم جوانمردی بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر  
اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضه اقتدار بیروم  
خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبری از گجرات آمده  
بوسیله او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب مدارت  
سربلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیروم خان درست  
نهیست که خان جمیع مهمات مالی و ملکی بے استصواب  
او سر نمی کرد - و با آنکه متعهد منصب مدارت بود بر  
ظاهر مناشیر مهر او میشد - و او را تسلیم معاف داشته

در محافل و مجالس بر جميع سادات صحيح النصب ترجيح و تقديم داد - و عظمت شان شيخ بمرتبه رسيد كه سواره بعرش آشياني مصافحه مي نمود - اما زود از ياد مرد افكن دنيا از جا رفته نخوت و تكبر ( كه بيخ بوكن قديم دولتان است تا بذو دولتان چه رسد ) پيش گرفته باحوال مساكين و ضعفا مطلقا نمي پرداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت از ميوات جدا گشته بملازمت عرش آشياني ( رسيد - از انجا ) كه مظنون و متيقن وضع و شريف دربار منشا و منبع اين همه فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود ( ارکان خلافت او را مستوجب انواع سياست شمرده در سعادت و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني از كمال عاطفت و مهرباني بعنايت پيش آمد - ليكن آن رتبه و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه ( ۹۷۶ ) نهصد و هفتاد و شش در دهلي بعالم بقا شتافت \*

### \* شيخ محمد بخاري \*

از امرای دره زاري و اكابر سادات هندوستان است - و طغائی شيخ فرید بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز بود - مدتها در خدمت عرش آشياني بهر برده خصوصيت بهم رسانيد - فتو افغان خاصه خيل ( كه قلعه چنار بتصرف داشته پناه گاه خود قرار داده بود ) چون افواج بتسخير او تعيين شد

مشار اليه بوساطت شيخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم  
 جلوس [ که در خادمان درگاه خواجه معین الدین ( قدس سره )  
 بر سر نذور و فتوح نزاء بهم رسید - و ادعای فرزندی که آنها  
 داشتند ثابت نشد ] پادشاه اورا بتولیت درگاه خواجه مقرر  
 فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان اعظم کوکه تعیین صوبه کجرات  
 گردید - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد  
 حسین میرزا ( که با شیر خان فولادی اتفاق نموده غبار فتنه  
 برانگیخته بود ) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را ( که در  
 دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست می نمود )  
 برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد  
 سرکشید اکثری از مردم پادشاهی پراکنده شدند - شیخ  
 کوششهای مردانه بجای آورده زخمهای کاری برداشت  
 و در انهای تاختن از اسب جدا شده بزمین آمد - و بزخم  
 نیزه مطابق سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه هجری فقد جان  
 در باخت - پادشاه قدرشناس وجه دیون ( که بر ذمه آن مخلص  
 جان سپار بود ) از خزانه بوام داران دهانید \*

### • شاه محمد خان قلاتی •

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات  
 در اصل لغت بکاف است - و در السنه و افواه بقاف شهرت گرفته

مشار اليه از ملازمان بگرام خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او بود - هنگامی ( که جنّت آشيانی بتسخير هذدوستان نهضت فرمود ) بگرام خان ( که قندهار بجایگوش مقرر بوده ) باهتمام شاه محمد تفريض نمود - و او حکومت آنجا را من هیئت الاستقلال سرانجام میداد - و چون بهادر خان شیبانی برادر خان زمان ( که بریاست زمین دار ) می پرداخت ( از بد نهادی خیال گرفتن قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود متفق ساخته در کمین نشست شاه محمد آگهی یافته آن جماعه را بیاسا رسانید - بهادر خان ( که در حيله اندوزی کاره نساخت ) بزمین دار شتافته لشکره فراهم آورد - و آماده جنگ و جدال گردید - شاه محمد چون کمک هذدوستان دور تصور کرد بفرمان رداى ایران شاه طهماسب صفوي ملتجي شد - و نوشت که جنّت آشيانی بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح هذدوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مذاصب آنکه جمعی را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود و هم قندهار بایشان سپرده آید - شاه سه هزار سوار ترکمان از جاگیر داران سیستان و فراه و گرم سیر به سرداری علی یار بیگ (۲) افشار فرستاد - بهادر خان ازین لشکر خبره نداشت - ناگهانی بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - آخر بهادر خان

کارے نہاخته در بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدود  
بسربرد - ندانست زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک  
خود را تواضع نموده عذرها در نادادن قندهار درمیان آورد  
و خالي برگردانید \*

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلای بر پیمان خود  
نه ایستاد برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا  
و حسین بیگ ایچک اعلی استجلو لله و ولای خلیفه شاملو را  
بگرفتن قندهار تعیین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داری اهتمام  
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول  
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علی سلطان  
حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعی که باشد قلعه را در تصرف  
آرد - علی سلطان ( که لاف این کار زده بود ) کوششهای سخت  
در گرفتن قلعه کرده به تیر و بذوق مسافر ملک بقا گشته  
تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه ری باز گشتن و نه رای  
بودن - در گرد قلعه نشسته روزگار می گذرانید - چون این کیفیت  
از نوشته شاه محمد بعرض آشپانی رسید در جواب بقلم آمد  
که جنت آشپانی می فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود  
قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ  
کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه را  
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانه هندوستان گردد \*

اگرچه درايست صاحب عالم آرا با اين حکايمت في الجملة  
تباين دارد ( چه در مرقوم خامه اخبار طراز خود ساخته - که  
بدرخواست شاه محمد قلایي اول مرتبه شاه ايران سلطان حسين  
ميرزا را با دايي خليفه شاملو بمعاذمت تعيين کرد - چون شاه دردي  
بسر خليفه شاملو با فوج غافل برسر بهادر خان ريخته ادرا  
رهگرای باديه هزيمت ساخت شاه محمد بمکر و حيله پيش آمده  
بقلعه داري پرداخت - امرای قزلباش زمين داور را متصرف  
شده حقيقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه ( ۹۶۵ ) نهمصد  
و شصت و پنج علي سلطان ثاني اُغلي ذوالقدر را بالشمس جوار  
بتسخير قندهار نامزد نمود - و ايالت آنجا را بسطان حسين ميرزا  
تفويض فرمود - شاه محمد قلایي تا شش ماه باوازم محاربه  
اشتغال داشت - چون مدد از هيچ طرف بار نرسيد دست  
در دامن استيمان زده پس از معاهده و پيمان قلعه سپرده  
درانه ديار هند گرديد ) يکتمل که از مورخين ايران و هندوستان  
هر کدام جانب خود نگاهداشته جرعه جنبانیده باشند - و اگر  
تطبيق دهند بين الرايتين هم صورتی مي گيرد که الايخفی \*

بالجملة شاه محمد قلایي در آخر سال سيوم بملازمت  
عرش آشياني استسعاد يافته مشمول عواطف پادشاهي گشته  
بتدريج بمنصب دو هزارى و خطاب خايي اختصاص گرفت  
سال دوازدهم بهاسپانى قلعه کوته و حکومت آنحدود سربلندي

یافته مایه اندوز عشرت شد - سَال هفدهم ( که خان اعظم کوکه را با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد ) مشار الیه ( که در جرانغار جا داشت ) زخمی شده خود را بگذار کشید . و با محمد آباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است که ابتدا با اتفاق ادهم خان کوکه پدرش مالوه تعیین شده - پس ازان همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک ( که در اوده رایت بغی می افراشت ) مامور گردیده در محاصره قلعه چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم ( دز ) پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمی ساخت - شیر خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو بسته تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود متوجه سازد - عادل خان ( که در آن هنگام معاتب بود ) گمان اجازت عام برده با تیر و کمان سبققت نمود - تیر که انداخت اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای مرنوشت بند نیام مهتکم شد - تا گسیختن آن شیر دست عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر رسانید - شیر دست راست او را بدهان گرفت - درین اثنا مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان



زخمه بعدل هم رسيد - چهار ماه بر بهتر (نحوه) افتاده  
جان بجان آفرين سپرد \*

گويند از شيوه بے حفاظي با زن ديوان پدر خود تعلق خاطر  
داشت - زن بعفت منشي تن در نميداد - پدرش درين باب ادرا  
منع ميکون - و نصيحت مي نمود - او روزی از موعظت پدر  
به هم برآمده شمشير حواله نمود - سبحان الله زخم سنگين دلي  
و غريب بے مروتی - شاخ را با اصل ستيزه کردن تيشه بر پای  
خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را  
بچاه مذلت افکندن \*

\* بيت \*

\* از مکافات عمل غافل مشو \*

\* گندم از گندم برديد جو ز جو \*

پسر دوم او قيام خان است - در عهد جهانگيري بخطاب خاني  
معزز گردیده مدتها بخدمت قراولي قيام داشت \*

مخفي نماند که از قدیم الايام قلعه قندهار متذاع فيه  
سلسله عليه صفويه و خاندان عظمت بنیان تیموريه است - گاه  
اين ناحیه بفرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاه بارليای  
اين دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکاني از ارغونيه انتزاع  
نموده در انتساب آن بسلسله چغتائي شکي نيست - و بذبران ( که  
در سواف ايام بهلاطين خراسان تعلق داشته و جنم آشياني  
بشاه ايران وعده پيشکش آن کرده ) اگر سلاطين صفويه دعوي

میکردند بجا بود - اما چون خود پورهان باستانی کابل و قندهار را  
 در دروازه هندوستان بر شمرده اند ( که از یکم بتوران و از دیگر  
 بایران روند ) و از نگاهبانی این هردو فراخای هندوستان از بیگانه  
 ایمنی پذیرد پس دروازه با اختیار صاحب خانه اولی و انساب است  
 علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم  
 در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در صورتی که  
 صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم  
 بی خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد  
 که شهزاده زمان نادر شاه آن هردو را یکم کرده بدلهای درآمد  
 و رسید کار بجائیکه رسید \*

اگرچه تقاضای و تحویل حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهرجا  
 بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضا بوسم اجمال اینجا  
 رقمزد کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان  
 حسین میرزا والی خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف  
 امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والدار بود - و بعد از واقعه  
 میرزا و استیصال آن سلسله ( که مملکت خراسان بتصرف شیبانی  
 خان اوزبک درآمد ) شجاع بیگ بملازمت او رسیده نوازش یافت  
 در همان سال فرودس مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار  
 از ارغونیه برگرفته بپادشاه خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود  
 بکابل برگشت - و چون شیبانی خان ازین سانحه آگاهی یافت

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا در زمره چند حصاري شده آن  
 مملکت را بدو وا گذاشت - و او باز زمام ایالت آن الکه را بکف  
 کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطه  
 تصرف شاه اسمعیل صفوي درآمد شجاع بیگ بشاه ساسله جنبدان  
 اخلاص گردید - و به بیکار بیگی هرات یک گونه باز گشته  
 می کرد که دیگر باره فردوس مکاني آمده قندهار را گرد گرفت  
 شجاع بیگ بدور میش خان شاملو بیکار بیگی هرات استغاثه  
 نمود - او در خدمت بابري التماس کرد - که شجاع بیگ  
 اظهار بندگی شاهي می نماید - صداقت فیما بین مقتضی  
 عدم تعرض حال اوست - فردوس مکاني بکابل لوای معاودت  
 بر افراخت - شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار  
 گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتمادان مملکت  
 بتصرف فردوس مکاني داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران  
 پسر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان روائی شاه  
 طهماسب سنه ( ۹۴۱ ) نهصد و چهل و یک صام میرزا  
 برادر شاه با اغریواز خان شاملو ( که بیکار بیگی خراسان و لاله  
 میرزا بود ) بی استرضای و استیذان شاهي بر سر قندهار آمد  
 خواجه کلان بیگ ( که از امرای فردوس مکاني بود - و از

جانب، میرزا کامران حکومت قندهار داشت ) استحکام داده تا هشت ماه نگه‌داشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربه عظیم در پیوست اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معارفت نمود - شاه در سنه ( ۹۴۳ ) فهرصد و چهل و سه ( که نوبت ششم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بخراسان آمد ) چون امیر عمده قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار گشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشاک خانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسبت ترتیب داده مقابلید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه‌داری ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شذاسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نه - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میدانند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاپار لطف فرموده بجانب عراق بمغان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوچمه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا این قدر نتوانستی نگه‌داشت که من خود را

( مآثر الامراء ) [ ۵۵۱ ] ( باب الشين )

ميرساندم - و باز سرانجام يورش قندهار نموده روانه شد  
( ۲ )  
و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان ديد که از جانب شاه ( که  
بطرف آذربايجان با سلطان رزم مقابله دارد ) کومک متعذر است  
ناچار امان طلبیده بعراق رفت - ميرزا قندهار را از سرنو  
استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعلت  
استيلای افغانان محل سکونت چغتائيه نمافد - ميرزا کامران بکابل  
شتافت - و ميرزا هندال از جنت آشياني جدا شده قندهار را  
متصرف گشت - ميرزا کامران باز لشکر فراهم آورده تا ششماه  
گرد قلعه نشست - ميرزا هندال از بے آذوقه بے تنگ آمده بعهده  
و پيمان قلعه را سپرد - و ميرزا کامران قندهار را بميرزا عسکري  
برادر دوم خود داده بکابل شتافت - چون جنت آشياني  
در سنه ( ۹۵۱ ) نهصد و پنجاه و یک بايران رفته از شاه کمک  
درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آيد بملازمان  
شاهي بسيارم - چنانچه در اول حال ( که قندهار مفتوح گرديد )  
به بوداغ خان قاچار ( که سردار لشکر قزلباش و لاء سلطان مراد  
ميرزا کوهکي جنت آشياني بود ) حواله فرمود - ليکن هنوز  
مهمات پادشاهي سرانجام نيافته بجهت زه و زان امرای چغتائيه  
مانع نبود - باز قندهار را از قزلباشيه گرفته به بيرام خان  
( که دولتخواه طرفين بود ) سپردند - چون سالها بذاتر منازعت

ميرزا كامران در كابل و بدخشان جنت آشياني فارغ بال  
و آسوده خاطر نبود و پس از تسخير هندوستان چندان فرصت  
نشد كه ايفاي وعده با شاه ايران درميان آيد تا آنكه در  
زمان عرش آشياني بتقريب كه گذشت شاه محمد خان قلاتي  
محرک اين ساحه شده قلعه بحكم شاهي بتصرف سلطان  
هسين ميرزا درآمد . و زياده بر سي و هفت سال در تصرف او  
و اولادش ماند - مظفر حسين پسر كلانش در سنه ( ۱۰۰۳ )  
هزار و سه هجري سال چهل اکبري قلعه را تسليم ملازمان  
پادشاهي نموده نوكری هندوستان اختيار كرد - تا در سنه  
( ۱۰۳۱ ) هزار و سي و يك سال هفدهم جهانگيري شاه  
عباس ماضي در محاصره چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبندي  
( كه در امور قلعه داري نهايت بيجگري بكار بود ) انتزاع  
نمود - و باز در سال يازدهم فردوس آشياني سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار  
و چهل و هفت هجري علیمردان خان زيك از غضب و سفاکی  
شاه صفي صفوي و ناپرواائی مردم ايران اندیشه مند گشته باعلی  
حضرت ملتجي شده قلعه حواله كرد - تا آنكه شاه عباس ثاني  
در سال بيست و دوم شاهجهاني با فوج جرار آمده محاصره  
نمود - و تا در ماه محاربه درميان بود - چنانچه ميرزا عبدالقادر  
توني دران جنگ گفته \*

\* بيت \*

\* ز بالا و پائين دژ مي نمود \*

\* چو آتش قزلباش و هندي چو دود \*

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هذ  
گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش  
بود - چون پادشاهی ايران ضعيف تر گرديد ميراديس ابدالي  
( که در ملازمان شاه تعييفات قندهار بود ) آن قلعه را بتصرف  
آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بدست خلد منزل  
ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او  
سمت ذکر یافته - پس ازان بشه نشاه انتقال نمود - و دريذولا  
گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقدار آن ولایت رنقه دیگر یافته  
و درحوالی قلعه معمور و طرح انداخته موسوم بنادر آباد \*

قندهار مملکتیست وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا  
(۲) تا غور و غرجستان سه صد کروزه - و عرض از سند تا فره دریست  
و شصت - شرقي سند - و غربی فره - شمالی غربی غور و غرجستان  
و شمالی شرقي کابل و غزنین - جنوبی سیوی - قلعه قندهار  
بدشوار کشائی شهر عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل  
دقیقه - و عرض سی و سه درجه - بنگاه بیشتر اوس افغان و بلوچ  
و ابدالي - بیست و چهار محال است بجمع هفت کروز دام که  
برابر است بجمع بلخ و بدخشان \*

## \* شيخ احمد \*

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست - قدس سره  
 که اصلش از دهلی ست - پدر از شیخ بهاءالدین از اولاد شیخ  
 فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده  
 و حج بسیار گذارده در آن دیار بشیخ الهند مشهور و معروف گردید  
 پس از آنکه به هندوستان معارف کرد در موضع سیکری درازده  
 گروهی آگره ( که از مضافات بیانه بود - و چون در آن گل زمین  
 فرودس مکانی بر رانا سانکا فتح یافت بشکری موسوم فرمود  
 پشین معجمه ) بالای کوه ( که بآن موضع متصل است ) مسجد  
 و خانقاهی ساخته <sup>(۲)</sup> ریاضات اشتغال می نمود - از غرائب اتفاقات  
 عرش آشیانی را ( که در چهارده سالگی بر سریر فرمانروائی  
 هندوستان جلوس نمود ) تا چهارده سال دیگر ( که سنین عمرش  
 به بیست و هشت رسیده ) فرزندے که میشد زنده نمی ماند  
 چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشته  
 از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر  
 عالی قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والد  
 جنت مکانی ظاهر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را  
 بشکون فرا می گیرند آن عقیقه را از آگره بمنازل شیخ فرستادند  
 روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ( ۹۷۷ ) نهم و هفتاد



و هفت هجری جنت مکانی متولد گشت - و بهمذامی شیخ  
 شاهزاده سلطان محمد سلیم مسمی گردید \*  
 ۹۷۷ ع \*

\* در شهر لجه اکبر \*

و پس ازان ( که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع  
 شد و نفس شیخ گیرا گردید ) سیکوری را مصر جامع ساخته  
 عالی اسامی و خانقاهی رفیع بنا با مدرسه بصرف پنجم لک ( ربه  
 ۹۸۲

مرتب گشت \* و لایری فی البلاد ثانیها \* تاریخ یافته اند  
 و قصرهای دلکش و بازار بزرگ سنگین و هدائق نظر فریب

اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی  
 آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را  
 بفتح آباد موسوم نمایند - بفتح پور زبانزد خلق گردید - همین نام

مطبوع پادشاه افتاد - شیخ در سنه ( ۹۷۹ ) نهمصد و هفتاد و نه  
 ۹۷۹

هجری رحلت نمود \* شیخ هندی \* تاریخ است - بذابر اخلاص

و اعتقادے ( که عرش آشیانی را بشیخ بهم ( سیده بود ) پسران  
 و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمنامب علیه و مراتب عمده

اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیة شیخ برضاع و فطام  
 شاهزاده سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او

به نسبت کوکلتاشی سرمایه افتخار اندرخته اکثرے بدایة پنجهزاری

برآمده صاحب طبل و علم گردیدند \*

بالجمله شیخ احمد در تعلقیان روزگار بها خویهای گزیده

غازي چهره او بود . زبان شكايت آلود جهانيان نكرده . و از دين  
ناملائم چندان زبون غم نگشته . از دستگيري عقيدت و بزدگي  
بيمن . نسبت كوكتاشي شاهزاده شهو آفاق گشته در جرگه  
آمراي اكبري انتظام يافت . اگرچه هنوز بمتصب پانصدي  
فرسيده بود اما اعتبار فراوان داشت . سال بيست و دوم  
در يورش مالوه هوا زدگي در يافت . چون بدار الخلافه آمد  
از ناپرهيزي انجام كار بفالچ كشيد . در همين سال ( دوز ) كه  
عرش آشياني بجانب اجمير كوچ مي فرمود ( بحضور طلبيد  
او رخصت واپسين گرفت . چون بخانه رسيد بمنزلگاه نيستي  
شتافت . سنه ( ۹۸۵ ) نهصد و هشتاد و پنج \*

### \* شاه فخرالدين \*

موسوي شهدي پسر مير قاسم است . در سنه ( ۹۶۱ )  
نهصد و شصت و يك هجري در ركاب چنت آشياني بهندوستان  
آمده بمواسم پرستاري مشمول عواطف سلطاني شده . پس  
ازان ( كه مقرر سلطنت بوجود عرش آشياني آرايش پذيرفت )  
برآيه سرداري معود نمود . و سال نهم در فوج ( كه بتعاقب  
عبدالله خان اوزبك تعيين شده ) شتافته مهند ترددات  
كرد . و سال شانزدهم همراه لشكر مغللا ( كه بهركردگي خان كلان  
سمت گجرات قرار يافته بود ) دستوري يافت . چون موكب  
ظفر كوكب پيچن گجرات رسيد پادشاه او را با فرامين نود اعتماد

خان و مير ابو تراب ( که همواره بترسيل غنائص استدعای مهم گجرات مي نمودند ) کسيل فرمود - مومي اليه در اثنای راه با مير ابو تراب برخورد و پيش اعتماد خان بگجرات رفت و بمقدمات تسلي اطمینان خاطر از نموده بملازمت پادشاه آرد - پستر در کومکيان خان اعظم کوکه تعيينات صوبه گجرات گشت - پس ازان بتقريب کامياب ملازمت حضور گرديده در ذيل امرا ( که در سفر اياغار گجرات پيش پيش روانه شده بودند ) بدان سمت گام جلالت برزد - و پس ازان بحکومت اوجين سر بلند گشته لواي اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خاني چهره امتياز بر افروخت - و در سال بيست و چهارم از تغير قورسون محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمايه افتخار اندوخت از امرای در هزاري ست \*

### \* شجاعت خان \*

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش تودي بيگ خان اسمت - بدولت عواطف جنت آشياني بخطاب مقیم خاني سر بر افراخته بين الامثال و الاقوان امتياز بهم رسانيد - در أيام هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته به ميرزا عسکري پيوست و هنگام معارفت آن پادشاه از عراق همراه ميرزا در قلعه قندهار محصور بوده مراسم پاسپاني و تحصن بجا مي آرد چون ميرزا زينهارى گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بيوفا را

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بکوزش پادشاه آوردند  
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زولانه در پا و تخته  
در گردن کرده چندی نگه داشتند - وقت انتهای جنت آشیانی  
بتسخیر هندوستان به همراهی منعم خان در کابل ماند - چون  
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقه بیرام خان منعم خان طلب  
حضور گردید مقیم خان نیز برفاق او بهند آمده باضافه منصب  
مورد عنایت گشت - سال نهم در یورش مالوه ( که عبدالله خان  
اوزبک حاکم مازندو خیالات فاسد بخود راه داده می خواست  
شورش برانگیزد ) مصدر ترودهای پسندیده شده بخطاب  
شجاعت خان ناموری انداخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعیه  
ضیافت استدعای قدوم پادشاهی نمود - عرش آشیانی بقبول  
مسئول مباهی ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیرا بود  
اد جشن دایمیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائی <sup>(۲)</sup> اهتمام  
بکار برد - و در سال هیزدهم ( که بیلغار نه روزه احمد آباد  
گجرات بنزول اجلال اکبری دارالاقبال گردید ) شجاعت خان  
از گزاف خیل در بزم پادشاهی حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان  
خانخانان سپه سالار ( که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود ) بر زبان  
راند - عرش آشیانی بمکافات در تقصیر ( که هم ادب حضور مرعی  
نداشت - و هم مراعات توره سلطنت فرو گذاشت که با سپهسالار

دولت ناشایسته اندیشید ( سرزنش زبانی ( که امالت منشان را  
 زخمش کاری تر از شمشیر [بدار است ) فرموده نزد خانخانان  
 فرستاد . که بهر چه سزایار داند از عفو و انتقام بعمل  
 آرند . خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز  
 و احترام شجاعت خان کوشید . و درخواست صفع جرمه او  
 نمود . ملامتس او پذیرفته بطالب ممتاز فرمود . و در سال  
 بیست و دوم بمذنب سه هزارگی و حکومت مالوه و سده سالاری  
 آن دیار بلند مرتبه گردید . چون سال بیست و پنجم سنه  
 ( ۹۸۸ ) نهمصد و هشتاد و هشت لغت امرای بدسروش  
 بنگ و بهار عرمه فتنه و فساد برآراستند او حسب الطلب  
 پادشاهی از سارنگپور یک منزل برآمده بود . عوض بیگ  
 برلاس با جمعی از ملازمان او از سخت گیری و بدسلوکی  
 ( که موجب سپاه بیحسابی باز داشت ) و بنکوهیده دشنامها  
 سرزنش نمود ) اخلاص گزینی و خیرسگای از دست فرو رفته  
 در کمین بد اندیشی بودند . هنگام کوچ ( که بیشتر همراه  
 بنه و بار سردار (ه نوریده - و برخه گرمی شغل کوچ داشتند )  
 حاجی شهاب نامی را بسرداری برداشته هنگامه آرای ستیزه  
 گشتند - غوغای عظیم برخاست - قوم خان پسرش جویای آگهی  
 شده بگزید جان فرسا نقد زندگی در باخت - شجاعت خان از

خيمه برآمده زبان پورشش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دين ازان وحشت جا بخيمه شتاب آوردن - دران وقت جوق از فاسپاسان زخمه چغد بدو رسانيدند - هذوز رمتي بود كه نزديكان وفا كيش بعماري انداخته روانه سارنگپور شدند - و از پخته كاري و زمانه شغاسي چنان ره سپردند كه بسيار زنده انگاشتند و برخه بدان تصور يك گونه همراهي گزیدند - در کمتر زمانه بهصار آن شهر پناه برده مؤده رستگاري بر زبانها انداختند و كوس شادمانی بلند آوازه گردانيدند - ازین حسن تدبير گرد شورش كه بلند شده بود فرو نشست - و هر يكي از يد سگالان كناره گرفت - شگفت آنكه اكثر از انجام كار دانسته گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگي يادري نموده بداسباني بنه و بار رو آوردند - و از چنين آشوب بعافيت گاه رسانيدند بادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزين ملك بقا خواستگار آمرزش شده تباة كرداران را گرفتار ساخت - و بگونه گون بادافراه عبرت نامه جهانيان گردانيد - بسر دوش مقيم خان كه ترجمه اش در احوال تربيت خان عبدالرحيم ثبت يافته \*

### \* شيخ عبدالنبي صدر \*

نبيير شيخ عبد القدوس كنكوي - كه از اولاد امام ابوحنيفه كوفي و از مشاهير متاخرين هندوستان است - در سنه (۹۳۴) نهصد و چهل و چهار وفات يافته - شيخ عبد النبي در علوم

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالی داشت - و با وصف افادگی علوم باشغال سلسله علیّه چشت مواظبت می نمود - حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پیر دم نگهداشته بذکر قلبی مشغول میشد - در سال دهم جلوس عرش آشیانی بوسیله مظفر خان دیوان اعلی بمنصب صدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمرو در ایام جلالت امور سلطنت نیز بصوابدید او باز گردید - و در قرب منزلت پادشاهی بمرتبه رسید که باستماع حدیث شریف عرش آشیانی بخانه اش میرفت - و چون در آن وقت اکبر پادشاه بتغیب شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نهی منکر فرادان جهد میفرمود و خود اذن میگفت و امامت میکرد حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد (وزرے بتقریب سالگره بر ملبوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامه عرش آشیانی رسیده پاره شد - حوصله تنگی کرد - نزد والده شکایت کردند - که بایستے در خلوت شیخ منع می کرد مریم مکانی گفت پوتم گران خاطر نشوی - باعث نجات اخروی ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادت مند متحمل شد و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتساب و تعصب

پادشاه را تذکی گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضی و شیخ  
 ابوالفضل آنها دریافته اظهار کردند - که عام ما زیاده ازین شیخان  
 مرآتیه است - که دیداری را پرده تحصیل دنیا کرده اند - اگر  
 حضرت پشتگرمی ما نمایند بحجتهای توی الزام و اسکات اینها  
 میکنیم - چنانچه در روز طعام مزعفرهم بر سفره بود - چون شیخ  
 ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران  
 حلال می بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفه الله فرمودند  
 و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش  
 باقی می ماند - و مکرر مباحثات جدلی در میان آمد - تا در  
 سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش  
 بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب  
 کفاف و استحقاق مرعی نداشته - در هر صوبه مدرسه علیحده  
 مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش آشیانی مجله  
 از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت  
 که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات  
 پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن بمردم موجب ثواب است  
 یعنی در مسائل دینی ( که مختلف فیه مجتهدین است ) بنابر  
 تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای صائب خود  
 شقه که اختیار نماید اتباع آن بر کافه انام لازم است - و کذلک  
 بفکر مواهب نمای خود حکم از احکام قرار دهد ( که مخالف



فرض و سذت نباشد - و سبب ترفيه عالميان گردد ) مخالفت آن موجب خسران دنياوي و سخط اخروي ست - چه مرتبه پادشاه عادل زياده بر مرتبه مجتهد است - و بدین مضمون تذکره نوشته بمهر شيخ مشار اليه و مخدوم الملك سلطانپوري و غازي خان بدخشي و حکيم الملك و ديگر علمای وقت رسانیده \* و کان ذلک في شهر رجب سنة ( ۹۸۷ ) سبع و ثمانين و تسع مائة \* و چون از شيخ عبد النبي و مخدوم الملك حرفهای ديگر بعرض رسيد و ظاهر شد که آنها ميگویند که از ما باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشياني در همین سال شيخ را قافله باشی حاج کرده ( که بشرفا و ارباب استحقاق آن امکنه شريفه ميفرستادند ) حواله فرمود - و با مخدوم الملك دستوري يافت - و بدین تقريّب اخراج اينها از ممالک محروسه بعمل آمد - و حکم شد که همواره دران معابد برياضت مشغول بوده بدون طلب عود بديار خود ننمایند - چون بسبب آمدن ميرزا محمد حکيم و عصيان امرای بهار و بنگاله یک گونه هرج و مرج در هندوستان افتاد اينها ( که مترصد چنين هنگامه بودند ) مع شي زائد مسموع نموده عزيمت معارفت مصمم ساختند - و با وصف تحذير شريف مکه از تخالف حکم پادشاهي بدريا نوردي درآمده در سال بيست و هفتم باحمدآباد گجرات بار اقامت کشودند - اگرچه بيگمان محل

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عذاب بتازگی بحرفهای  
 ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب  
 محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده <sup>(۲)</sup> حواله شیخ  
 ابوالفضل شد - او بعلم مزاجدانی دریافت که قتلش باز پرس  
 ندارد - بسابقه عدالت در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و نود و دو  
 هجری پنهانی خفه کرد - یا باجل طبعی در گذشت \*

### \* شیخ عبد الرحیم لکهنری \*

از نجبای شیخ زادهای بلده لکهنر است - و آن بزرگ  
 شهر <sup>(۳)</sup> سم از صوبه ارده برکنار دریای کودی بیسواره عبارت  
 از آن مملکت است - شیخ بیارمی طالع در سلک ملازمان اکبری  
 انتظام یافته در جایزه نیکو زندگیا بمنصب هفتصدی ( که  
 مهین پایه نوکری آنوقت بود ) سر برافراخت - چون با شیخ  
 جمال بختیار ( که همشیره اش از ازواج مرغوبه عرش آشدانی  
 بود ) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین قبه دوستی و بد دمسازی  
 بپاده نوشی افتاده شیفته و دیوانه میگساری گردید - و چون  
 مسکرات مکدر روح و مظلّم عقل است افراط آن مهیج مواد  
 سوداوی گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره  
 ساخت - و آثار نابخردی از پیشانی پیدائی گرفت \*

در سال سیم هنگام معادرت از کابل روزه ( که حوالی

سيالكوت مضرب خيام پادشاهي بود ( شيخ در منزل حكيم ابوالفتح سرگرم هوزة گوتي شده از شورش جنون جمدهر حكيم را بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز كشيده اند - و زخم ادرا بحضور عرش آشياني بردخته باستعلاج پرداختند - گویند پادشاه بدست خود زخم ادرا بخیه زد - و هرچند حكيمان آزمون كار اصوار داشتند كه اين جراحت مرهم پذيرفتني نيست و بعد از دو ماه حالش بجائے كشيده كه نبض شغاسان قاردره دان هم دست باز داشتند ليكن پادشاه همواره از دلدهي نويد رسان نذرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخير رفته بود در کمتر زمانے بحال خويش آمد - پس ازان بوقت موعود گرد هستي از دامن روزگار خود برافشانده در وطن بياسود \*

گویند برهمن زني كشنا نام در خانه داشت - آن عاقله روزگار پس از فوت شيخ خانها بتكلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب احداث نموده و ديهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائي بآئي ( كه شيخ دران مدفون بود ) مي كوشيد - و از پنجه زاري تا سپاهي هر كه ازان ( كه مي گذشت ) فراخور احوالش بنفاس شيلان مي كشيده - و با آنكه كبر سن دريافته و بصارت رفته بود شيوه مرضيه را از دست نداده تا شصت سال كمابيش احيای نام شوهر خود نمود \*

\* ع \*

### • شيخ جمال بختيار •

بهر شيخ محمد بختيار - طايفه ملقب بدین لقب در  
چنددار و جلیسر مضاف صوبه اکبرآباد از مدتها سکونت دارند  
خواهر او گوهر النساء نام در خانه عرش آشياني سرآمد  
محلات بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده بپايه  
هزاري مرتقي گرديد - مردم حسد پيشه ( که از پيش آمد او  
خار الم در دل داشتند ) بيخبر آب خوردن او را بزهر آميختند  
حال شيخ دگرگون شد - روپ نام خواص پادشاهي بذاير دل سوزي  
قدره ازان آشاميد - او نيز متغير الحال گرديد - چون بعرض  
رسيد پادشاه خود بچاره گري برنشست - و صحبت رو داد •

سال بيست و پنجم باتفاق اسمعيل قلي خان بمالش  
نيابت خان ( که علم بغی افراخته بود ) دستوري يافته عرصه  
مبارزت را به پيشقدمي آراست - و سال بيست و ششم  
به تعييناتي شاهزاده سلطان مراد ( که بمقابله ميرزا محمد  
حکيم نامزد شده ) مامور گرديد - ( در آن زمان که منزلگاه شاهزاده  
خرد کابل شد ) نامبرده از تهور منشي راه چذار تو سر کرد  
و با مردم ميرزا حکيم نبرد مرد آزما نموده جنگ کذا بمعسکو  
شاهزاده پيوست - ( در آن زمان عرش آشياني از وی رايحه شراب  
استشمام نموده درين باب نکوهش فرمود - و از کورنش باز داشت  
شيخ از جوش غيرت و ناز فروشي از جا رفته اهاب مکنک را

بيغما داد - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت  
آشفته تر شده او را بزندان خانه برنشانند - پس از چندے بعفو  
جرائم مشمول عواطفه بیکران ساخت - مدتی بتقدیم خدمات  
تحصیل سعادت می نمود - از انجا ( که بمیکساری خو کرده بود )  
آخر کار ریشه بهم رسانید - سال سیم ( که عزیمت زابلستان  
در پیش بود ) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودهیانه  
توقف گزید - در همان سال مطابق سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود  
و سه هجری یا بعدم خانه در کشید \*

### \* شهاب الدین احمد خان \*

از سادات نیشاپور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار  
امتیاز داشت - در ادائل جلوس بحکومت دارالملک دهلی  
اختصاص گرفت - چون بیستم جمادی الاخری سنه ( ۹۶۷ )  
نهصد و شصت و هفت هجری سال پنجم عرش آشیانی بمرام  
خان را بجهت مهمات در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا  
سکندرآباد شکارکنان رسید ماهم انکه انحراف مزاج مریم مکانی را  
( که در دهلی تشریف داشت ) تقریب ساخته بوسم عیادت  
ترغیب رفتن دهلی نمود - ملائم مزاج پادشاهی افتاد - چون  
شهاب الدین احمد خان ( که با ماهم انکه خویشی و دوستی  
داشت ) باستقبال رسید عرضداشت که این آمدنها ( که بے

استصواب خانخانان است ) بمردم که در رکاب اند غير از  
جان گزائي و بے ناموسي ثمره نخواهد بخشيد - ناگزير  
اسم که ما بندها باماکن شريفه رفته بمواسم دعا گوئي اقدام  
نمائيم - عرش آشياني شخصه را نزد خانخانان فرستان - که  
ما خود عزم دهلي کردیم - هيچ کس درين کار دخله ندادن  
معهدا عهدنامه بنام اين جماعه بفرستند - چون اهل عنان را راه  
سخن داشت و ميدان خالي بدست ما هم انگه و شهاب الدين  
احمد خان افتاد علانيه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج  
پادشاه از بيرام خان کيبود \*

\* هرچند باغيار عذرايت نظره هست \*

\* گوئيم بدانهمان که سخن را اثره هست \*

پيرام خان از استماع پيغام پادشاهي سراسيمه گشته حاجي  
محمد خان سيستاني و خواجه جهان را بعذرخواهي فرستان  
تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسی گوش بمعذرتها  
کند - امرای چغته ( که منتظر چنين روز بودند ) از اطراف  
و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملڪي  
و مالي بصوابديد ما هم انگه بشهاب الدين احمد خان مفوض  
شد - درزه چند بتمشيت امور سلطنت پرداخت \*

در سال دوازدهم ( که پادشاه متوجه چيتور بودند ) ادرا

از حوالي قلعه لاکرون بريايمت ولايت مالوه برنواخته بمالش

میرزایان باغیه ( که بران دیار بتغلب استیلا یافته بودند ) تعیین  
 فرمود . آن ناسپاسان ثبات<sup>(۲)</sup> از دست داده پیش از جنگ  
 بگجرات بدر زدند . چون سال سیزدهم طلب حضور شده  
 مظفر خان دیوان اعلی از کثرت اشغال ماکم و مالی بخلصات  
 پادشاهی چنانچه باید نمی رسید . آنرا بدر نامزد نمودند  
 او از جزیری و کاردانی نسق شایسته و انتظامی گزیده داد  
 سال بیست و یکم بمنصب پنج هزاری سرافتخار برافراخته  
 بسپه سالاری مملکت مالوه تعیین گشت . و سال بیست و دوم  
 چون از وزیر خان کارهای گجرات باختلال آمد حکومت  
 آنجا بدر تفویض یافت . و در سال بیست و هشتم<sup>(۳)</sup> چون  
 اعتماد خان از تغیر او بایالت گجرات در رسید خان مذکور  
 بعزم حضور از احمد آباد برآمد . ملارمان بے حقیقت او  
 سر بشورش برداشته سلطان مظفر را ( که در پناه کانتها<sup>(۴)</sup> رزگار  
 می گذرانید ) طلبیده بمیری و سرداری دستمایه آشوب  
 گردانیدند . شهاب الدین احمد خان باطفاء این نایره همت  
 گماشته کار برده آرائی کشید . پیش از آنکه آویزش رو دهد باقی  
 مردم او جدا شده بمخالفان پیوستند . دران سراسیمگی یکم  
 از نوکران زخمی هم رسانید . چندی وفاکیش خان را

(۲) نسخه [ ج ] ثبات قدم (۳) در [ بعضی نسخه ] و سیوم (۴) در

[ بعضی نسخه ] کایتها \*

بر بارگي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانيدند - شکست  
 فاحش ( و دان - و ناموس عالمه بتاراج رفت - غنيم اطراف  
 و جوانب فرو گرفت - نزديک بود که از پتن هم برآمده  
 بجالور شتابد - که فی الجملة مردم فراهم آمدند - بصوابديد  
 اعتماد خان بر شير خان فولادي ( که دران ضلع نخوت آرا بود )  
 فوج فرستاده بر شکست - درين اثنا عبد الرحيم ميرزا خان  
 از حضور رسیده سلطان مظفر را آرايه باديۀ فرار ساخت - و سرکار  
 بهرونج بتيول شهاب الدين احمد خان مقرر ساخته بکوک  
 قليج خان [ که با سپاه مالوه بکشایش قلعه بهرونج ( که بتصرف  
 کسان سلطان مظفر درآمده بود ) همت گماشته ] نامزد شد  
 سال بيست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگيها دم  
 آسایش برگرفت - بهمال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه  
 باز اينالت مالوه بار قرار يافت - همان جا در سنه ( ۹۹۹ )  
 نهصد و نود و نه <sup>۱۵۵۰</sup> ( خت هستي بر بست - در ملک آبادي  
 و رعيت آسودگي از يکتايان زمانه بود - کدبانوی خانه او  
 بابا آغا ( که پيوند خويسي با مريم مکاني داشت ) بشايستگي  
 زندگي نموده سال چهل و دوم سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار  
 و پنجم درگذشت \*

• شيخ ابراهيم پور شيخ موسی •

برادر شيخ سليم سيکري سم - شيخ موسی از جمله



خودان وقت بوده - و در قصبه سيكري ( که چهار گروهی  
اکبر آباد است - و عرش آشياني دران جا قلعه و شهر پناه  
بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت ) کنج عزالت گزيده  
برياضت و مجاهدت مي برداخت - چون اولاد عرش آشياني  
زاده نمي ماندند بدین جهت از درويشان استمداد نمود  
روی التجا بشيخ سليم هم آورد - در همان ايام مادر شاهزاده  
سلطان سليم بارور شد - اين معني موجب مزيد حسن ظن  
گريده در قرب جوار منزل شيخ مکاني برای حامله مذکوره  
اساس پذيرفت - در همان مکان شاهزاده تولد يافته بمناسبت  
نام شيخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شيخ  
درين دولت بمدارج ترقی رسیده \*

شيخ ابراهيم مدني بتعييناتي شاهزادگان در دار الخلافه  
اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بيست و دوم جلوس  
با برخي مبارزان بتهانه داری لادائي و تذبیه سرکشان انحدود  
مامور گشت - ازان جا ( که حسن عمل و کارکردگی او فردغ  
استحسان گرفت ) سال بيست و سيوم بايالت فتح پور سر  
مباهات برافراخت - سال بيست و هشتم بکرمک خان اعظم  
کوکه مقرر شد - و در کشايش بنگاله ترددات شاين بتقديم  
رسانيد - پستر با وزير خان در دفع قتل و ( که در آديسه

سر فساد داشت ) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور  
 رسیده نامه ارادت بر زمین خراست نهاد - سال سیّم  
 ( که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر  
 عرش آشیانی شد ) او پداسپانی دار الخلافه آگره لوی  
 کامیابی افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال  
 سی و ششم مطابق سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه هجری  
 داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی او  
 خاطر نشین پادشاه بود - از امرای د: هزاری ست \*

### \* شیرویه خان \*

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از  
 قدیمان همایون پادشاه بود - در شکسته ( که از افغانه  
 بفرج پادشاهی رسید ) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با  
 دیگران جهت برآوردن مریم مکانی حلیله آن پادشاه دلاجه  
 تعیین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون  
 پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفقت میرزا  
 کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیانی  
 از عراق از آنجا ( که از میرزا اطمینان نداشت ) خود را پیش  
 پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - پستور  
 کهمرد و ضحاک و بامیان به قبول او تقرر یافت - اما بعد  
 تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدر پیوست

و روز جنگ با ميرزا دستگير مردم پادشاهي شده بياسا (سيد)  
 پسرش شيرويه ملازمت عرش آشياني دريافته ابتدا در کومکيان  
 منعم خان خانخازان تعيين بنگاله گرديد - و در جنگ دارد افغان  
 ( که در حدود آديسه (رو داد ) جوهر مردانگي بر روی  
 روز آورد - پس ازان سال بيست و ششم بهمراهی شاهزاده  
 سلطان مراد بصوب کابل دستوري پذيرفت - پستر همراه  
 ميرزا خان خانخازان بسمت گجرات نامزد شده سال سيم  
 باتفاق خان اعظم کوکه بمهم دکن کمر خدمت بست - و سال  
 سي و دوم با مطلب خان به تنبيه جلاله قاريگي مامور گرديد  
 و سال سي و نهم بخطاب خاني سر بلندي يافته پداسداني  
 اجمير سرمايه مباحثات اندوخت - از امرای هزاري ست \*

### \* شيخ عبدالله خان \*

خلف ارشد اسوه مشائخ الشطار شيخ محمد غوث  
 گوالياري ست - از پسران آن بزرگوار شيخ عبدالله و شيخ  
 ضياءالله بمزيد اشتها اختصاص داشتند - نخستين بشيخ بدري  
 معروف - در علم دعوت و تكثر شاگرد رشيد پدر والا مقدار  
 و در اهدا و ارشاد خلأق جانشين والد گرامي صفات بود  
 بسرنوشت تقدير با فشه فقر و درويشي نوکری پادشاهي اختيار  
 نموده در سلک امرای اکبري انتظام يافت - پيوسته در يساقها  
 بقطره و پويه مراسم نيکوبنديها بتقديم رسانيده - و همواره

در معارک جدال مراتب جان فشانی بجا آوردے - تا سال  
چہلم اکبری بمنصب وزاری امتیاز یافته صاحب شوکت  
و جمعیت گردید - گویند تا سه وزاری مرقی مدارج امارت گشته  
در عین جوانی لوای ارتحال بعالم بقا افراشت \*

و دومین شیخ ضیاء اللہ نوکری اختیار نکرده بدریشتی  
در ساخت - در حیات پدر بمجرات شتافته در خدمت شیخ  
رجیہ الدین علوی ( کہ عالم علوم ظاهر بود - و در اکثر کتب  
شروح و حواشی مفید دارن - و مرید پدر اوست ) اکتساب  
علم کرده در یقین از شیخ محمد طاهر محدث بوهرة سند<sup>(۲)</sup>  
حدیث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدد عزیمت نامه  
و تفویض خرقه خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار  
در سال ( ۹۷۰ ) <sup>۱۴۵۰-۵۱</sup> نهمصد و هفتاد و یکویار آمده روزے چند  
گذرانیده در دار الخلافه آگره طرح سکونت ریخت - و خانه  
و خانقاه بر ساخت - و مدتها باحراز مذبذبات اخروی همت  
گماشته برسم دانش دلاویز صوفی افاده می فرمود - تا سیوم  
۱۵۳۵ 10 April

رمضان سنه ( ۱۰۰۵ ) هزار و پنجم بعالم دیگر خرامید \*

گویند در سال [ کہ در لاهور بعرش آشیانی شاخ آهونے ( کہ  
تماشای جنگ آن می فرمود ) بانثیدین رسید - و سخت  
رنجوری در گرفت ] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعیادت

آمدند - روزی پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یان ما نکرد  
علامی شیخ ابو الفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خود را  
بلاهور رسانید - اتفاقاً پس از چندی یکی از حریمهای شاهزاده  
دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل  
بمزل شیخ براند - هر چند شیخ عذرهای برانگیخت پذیرا  
نه افتاد - آن عذیفه را آوردند - چون شیخ را تضرع نفس الامری  
بود از زندگی ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد \*

بافتضای مقام مجملی از احوال والد ماجد این هر دو  
برادر ثبت می گرد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش  
شیخ بهول از فرزاد شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت  
بودند - هر دو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند  
شیخ بهول مرید شاه قمیص<sup>(۳)</sup> است - که در سادهورا آسوده  
جنت آشیانی را بدر اخلاص و ارادت بهم رسید - با آنکه  
با خواجه خاوند محمود نذیر خواجه ناصر الدین احرار بیعت  
داشت خلع ربهی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه  
بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این  
بیعت برخواند \*

\* همای گو مکن سایه شرف هرگز \*

\* دران دیار که طوطی کم از زغن باشد \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بهول - و در [ بعضی نسخه ] اکبرنامه [ بهلول ( ۳ )

نسخه ] ب [ فیض .

و چون در سنه ( ۹۴۵ ) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله  
مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط  
عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ انسانی پرداخت - میرزا  
هندال برادر خرد پادشاه تهرنت جایگزین یافته بود - بمرافقت  
بعضی ارباب فساد افدیشه قباة بخود راه داده در عین موسم  
باران - بے رخصت روانه دارالخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم  
دهلی ( که از ارکان سلطنت بود ) بآگرة آمده بذرائع ارجمند  
میرزا را بر دولتخواهی آردن - که زود بر جونپور شتافته مالش  
بافغانان دهد - درین اثنا برخی امرا از بنگاله گریخته در جونپور  
بمیرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائی گشتند  
میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جنت آشیانی ازین  
خبر آگهی یافته شیخ بهول را ( که بوی فرط محبت و حسن  
اعتقاد داشت ) به بند گذاری و موعظت پردازي روانه  
ساختم - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد  
و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدردلی و خدوک  
افتادند - و آخرها یکتائی مشروط بقتل شیخ گردید - که  
تا پوده از روی کار بردارند <sup>(۲)</sup> مرافقت صورت نگیرد - میرزا  
نورالدین محمد شیخ را بتهمت ( که با افغانه اتفاق دارد )  
از خانه میرزا گرفته در ریگستان ( که نزد یک باغ پادشاهی بود )

برشکال قریب شد ) و منشور پادشاهی متضمن این ( که  
چهارثنی در بلده اوزنگ آباد نماید ) صدور یافت راجه ببلده  
مذکور رسید - و پستر بورد فرمان طلب عازم حضور گردید -  
سال دهم مطابق سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت هجری  
بعد وصول به برهانپور رخت زندگی بر بسمت - بحسن تدبیر  
و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهی گری را با سرداری  
فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشه وقت آشنا -  
ازینجا سم که از ابتدای دولت تا انتهای زندگی بآبرو  
بسر برده - و همواره ترقیات روزبه یافته - پسرانش راجه  
رام سنگه و کپرت سنگه - احوال هر دو عللحدده ثبت  
شده - بیرون احاطه اوزنگ آباد غرب رویه پورگ بنام او  
آباد است \*

### \* محمد قلی خان نورمهم \*

نیتوجی بهونسله است ( که قرابت قریبه با سیوای  
مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود ) - چون  
بحسن سعی میرزا راجه جی سنگه در سال هشتم عالمگیری  
سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهی ( و آورد و پسرش  
سنهها جی ( که طفل هشت ساله بود ) در سلک بندهای  
درگاه منظم گشت بقرار آن ( که او همراه راجه باشد - و

---

( ۲ ) نسخه [ ب ] آشنا بود - ( ۳ ) در نسخه [ ج ] حرف [ وار ] نیست \*

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز در آن حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمرب خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگی بجا آرد ) در آن هنگام نیتوجی ( که معتبر و سر لشکرش بود ) بر طبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاری سر افتخار بارج سماک رسانید - و ( چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخست ولایت بیجاپور مامور گردید ) در مبادی آن یساق نیتوجی بسرکردگی فرج سیوا نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعه منگل بیره و دیگر گدهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تھانه نشین بادشاهی گردانید \*

و ( چون قصد محاصره بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائی همراه نداشت ) از پنج گروهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور ( که بملک پادشاهی در آمده غبار شورش انگیزخته بودند ) انعطاف داد - و سیوا را بطرف قلعه پرناله ( که از اعظم قلاع عادل شاه بود ) گسیل نمود - تا مخالفان متذبذب خاطر گشته برخیزان ستم روانه شوند - و اگر میسر آید قلعه مذکور را مستخر سازد - سیوا پدای قلعه مذکور رفته با سپاه خویش

( ۲ ) نسخه [ ب ] منگل و بیره - ( ۳ ) نسخه [ ج ] برانگیخته بودند .



بران يورش برد - محصوران ( چون خبردار بودند ) آماده  
مدافعت و پيگار گشتند - سيوا جمع ( را از مردم خود ضايع  
ساخته ناکام از انجا بقاعه<sup>(۲)</sup> کهيلنه ) که بمسافت بيست گروه  
واقع و در تصرف او بود ) رفته قرار گرفت - درين وقت  
ميان او و نيتوجي هر لشکرش بکدرت و ملالت کشيد -  
مشار اليه جدائي گزيده به بيجاپوريه پيوست - و باثفاق سران  
آن ديار در مملکت پادشاهي دقيقه از شورش انگيزي و فساد  
فرو نگذاشت - ميرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي  
باستمال و تاليف قلب او بتازگي پرداخته بجاده قويم  
بغدگي رهنمون گشت - در آغاز سال نهم بيداري بخت از  
کردار نامواب خویش برگشته از خيل مخالف جدا شد  
و براجه پيوست - و چون راجه عذر معارفت به اورنگ آباد  
تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت \*

اتفاقاً درين وقت سيواي مکيدت انتما ( که بهر خویش  
بحضور شتافته بود ) از اکبر آباد ( که مرکز رايات پادشاهي  
بود ) از فتنه سرشني راه فرار پيمود - لهذا براجه فرمان  
شد که نيتو<sup>(۳)</sup> را بحسن تدبير دستگير ساخته روانه دار الخلافه  
نمايد - که مبدا عرق شقارنش بجنبش آيد و بدان گريز يا  
گرايد - راجه جمع را تعيين نمود که او را با پسرش از فتح آباد

آورده در حوالی بیر حواله دلیر خان ( که حسب الطلب  
 روانه حضور بود ) نمود - خان مذکور از دریای نروده بموجب  
 یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او بدرگاه<sup>(۲)</sup> والا  
 رسیده به فدائی خان میر آتش سپردند - که حوتی از اهل  
 توپخانه بحراست او گذاشته از حال باخبر باشد - پس از  
 (روز) چند بدلالیت هدایت تمناي قبول اسلام از خاطرش  
 سر برزد - چون بواسطت خان مومی الیه داعیه مرفیقه او  
 بعرض بادشاه حق پزیره رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او  
 گسترده - آن بختمند نیک سرافجام ( که عمره بضلالت و  
 بت پرستی بهر برده بود ) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته  
 زاید باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از  
 اندوختن آداب مسلمانی و شعار اسلام مطمح انظار مراحم  
 خسروانی گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب  
 محمد قلی خان و دیگر عطایای بهیه کامیاب اعزاز گردید -  
 و پسترد در سالک کومکیان دارالماک کابل انتظام یافته بعطای  
 فیل تارک مباحات افراخت - و بموافقت او کوندا جی عیش  
 نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزارچی هشت صد  
 سوار سرمایه جمعیت اندوخت \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] و چون او بدرگاه والا رسید او را بفدائی خان الخ \*

## \* میرزا سلطان صفوی \*

برادر خرد میرزا نوذر<sup>(۲)</sup> قندهاری است - نسبت دامادی  
 باسلام خان مشهدی داشت - چون در عهد اعلیٰ حضرت خان  
 مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزارچی.  
 چهار صد سوار برنواخته بهمراهی خان مشارالیه مرخص  
 کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافه  
 منصب کام دل اندوخت - و در سال بیست و چهارم از  
 تغیر میرزا مراد کام پسر عم خویش قوربیگی گردید - و  
 مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سی ام شاهزاده  
 محمد اوزنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او  
 مامور شد و عساکر قاهره بهمراهی معظم خان میر جمله از  
 حضور برسم کومک تعیین گردید میرزا سلطان نیز از اصل و  
 اضافه بمنصب سه هزارچی هزار و پانصد سوار هر برافراخته  
 دستوری یافت - و پس ازان ( که فوج کومکی باشاره<sup>(۳)</sup>  
 دارا شکوه معارفت نمود ) میرزا که بالتفات سرشار شاهزاده  
 سرخوش نشه اخلاص گشته بود ) از خدمت شاهي جدائی  
 نگزیده در اوزنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ایام  
 باقتضای دواعی تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده  
 محمد معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند - و میرزا را

( ۲ ) نسخه [ ج ] مهرزا نوروز - ( ۳ ) نسخه [ پ ] دمنوری همراهی یافت .

باضافه هزارى پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار  
 بلند پایه گردانیده از بهلمري (خصمت اورنگ آباد کردند -  
 که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهره عقیدت را بگلگونده  
 نیکو پرستاري بیداراید - پس ازان ( که اعلام دولت عالمگیری از  
 افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کذده گشته  
 که در هندوستان در ظل ظلیل آن برآسود ) مشارالیه  
 از دکن بحضور شتافته ناصیه سالی بزدگی گردید - و در  
 سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائى پادشاهزاده  
 محمد معظم ( که بآرازه آمد آمد شاه عباس ثانی بداعیه  
 سپه کشی جانب هند بر جناح سرعت و استعجال (خصمت  
 کابل یافته ) تعیین گردید - و هنوز شاهزاده از دارالسلطنت  
 لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگی شاه فرمانروای ایران  
 بعارضه خناق بانصرام (سید - و در آغاز سال دهم مشارالیه  
 در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سده سلطنت  
 تارک مباهات برافراخت - و درین ایام پادشاهزاده مذکور  
 بنظم صوبه دکن [ که حقیقهً بآن والا مقدر متعلق بود - و  
 ازآنکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور  
 آمد - و بافتضای مصلحت براجہ جہ سنگه ( که بمالش  
 عادل شاهیه قیام داشت ) تفویض شده بود ] دستوری یافت -  
 که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نيز خلعت يافته بجاگير مرخص شد . که بند و بست آن  
نموده از آنجا بخدمت پادشاهزاده بدکن شتابد . مومى اليه  
مدعى دران ديار ماند . سال فوتش بنظر نيامده . اما اغلب  
در دکن پيمانۀ زندگيش لبريز گرديد . چرا که مقبره اش  
بيرون ادرنگ آباد پيوسته به جى سنگه پوره سر راه قلعه  
دولت آباد واقع است . پسرش ميرزا صدرالدين محمد خان  
بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته \*

### \* ميرزا مکرم خان صفري \*

مراد کام نام پسر ميرزا مراد التفات خان است ( که  
بهين فرزند ميرزا (ستم قندهاري ست ) - به بيدوکاني صبيه  
عبد الرحيم خانخانان کامياب مراد<sup>(۲)</sup> گشته در عهد چنت مکاني  
بخطاب التفات خان و منصب دو هزارى هشت صد سوار  
مورد عذايت شد . و در زمان اعلى حضرت هم مدعى در  
بندگى پادشاهي گذرانيد . چون در عرصۀ تلاش پا پيش  
نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پيشگي اعراض نموده بهساليانۀ  
چهل هزار روپيه موظف گرديد . مدتها در بلادۀ يتنه گوشۀ  
عافيت گزيده کامروا امن و امان بود . و ابواب آسودگي  
و فراغت بر روی درزگار خود مي گشود . مراد کام بحسن  
رشادت و بهين آئين خدمت گزيني قيام داشت . منظور

التفات خسروانه گشته هر آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی  
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و خدمت قور بیگی امتیاز  
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافه  
منصب برنواخته بفوجداری لکهنو و بیسواره از تغیر سید  
مرتضی خان بلند پایگی بخشیدند - و در سال بیست و پنجم  
بفوجداری جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سی هزار سوار و عذایت  
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان باستان بوس خلافت  
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته  
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده  
میگذرانید - و مجدداً در سال سی و یکم بفوجداری جونپور  
مباهی گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم رانی  
صاحب قران ثانی از لوحه روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ  
سلطنت عالمگیری ریخت شاهزاده شجاع ( که از آبله ناکمی  
خارستان جفا و عذاب دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر  
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجہتی میزد  
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیری عذاب تاب فرار گشت )  
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین  
طرف نیز صوبه بهار را ضمیمه بنگاله بوسه ارازی داشتند -  
و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منّت پذیر گشته از اکبرنگر به پهنه آمد - و در انتهاز فرصت  
 نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان  
 شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند -  
 و فوجے بهر کردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگی بر  
 سر چونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداری در خود  
 ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آریزش از قلعه برآمده  
 باتفاق آنها در دو منزلی آله آباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته  
 ضمیمه لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائی  
 او را بکار فرمائی و سرداری فوج جرانغار برگماشت - در  
 عین رزم و پیگار بمشاهده مولف و سطوت عالمگیری و معاينه  
 رهن و فتورے ( که از احوال شجاع پیدا بود ) از رگسسته  
 بموکب عالمگیری پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق  
 بفوجداری چونپور دستوری یافت - و در سال سیوم بفوجداری  
 اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنجم هزارگی  
 بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظلّ اللہی  
 بخطاب میرزا مکرم خان چهره ناموری افروخت - و رأیت  
 افتخار باوج بلند نامی افراخت - و پس ازان بنابر جهتم  
 روزے چند گوشه انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگی  
 مشمول الطاف خسرانہ گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود -  
 بادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ادا دتش محکم بست -

و در همین سال سقّه ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد هجری  
 بعارضه تب شدید از عرصه دنیا ناپدید گردید . طبع موزون  
 داشت - شعر را خوب می گفت - از دست - \* شعر \*  
 \* شکست شیشه دلهای بلبلان چندان \*  
 \* که پا برهنه مباد جلوه در چمن نکند \*  
 صبیّه او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم باز دراج شاهزاده  
 معزالدين نخستین خلف شاه عالم بهادر در آوردند - و پس  
 از فوت آن عقیقه شاهزاده معزی الیه را با سید النسا بیگم  
 دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و  
 هشتم عقد بستند \*

### \* میرزا خان منوچهر \*

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبدالرحیم خان خانان  
 است - یادگار بوده از دردمان پیرم خانیه - چه غیر او ازین  
 سلسله علیّه ( که ادبیای نام نیاکان والا شان خود نماید ) در  
 عرصه ناموری نمانده - بمردی و مردانگی و دلیری و دلوری  
 ( که لازمه خاندان ارست ) اتصاف داشت - و با رسائی طبع  
 ادراک بلند و تدبیر درست و کفکش بجای در قابلیت و  
 اهلیم یگانه بود - بهسبب زخمها ( که در جنگ بار رسیده )  
 اعتیاد به غیرات و مسکرات کرده - چندان ترقی ن نمود - از  
 دهر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهاتوری



احمدنگر سال نوزدهم جهانگیری ( که لشکر خان با امرای بهیار  
 بقید ملک عنبر افتاده )<sup>(۲)</sup> میرزا منوچهر ( که در عنبروان  
 شباب و (یعنی جوانی بود ) نیز زخمهای مؤلم برداشته تن  
 باسیری در داد - مدتی در دولت آباد زندانی بود - چون  
 دران معرکه مرد آزما مصدر ترددات نمایان شده پس از  
 استخلاص جنم مکانی بخطاب میرزا خان و منصب سه هزار  
 ذات در هزار سوار و علم و نقاره برنواخت - و بعد سرپر آرائی  
 اعلی حضرت بشمول عنایم خسروانه کام دل اندوخت - و  
 در سال ششم بفوجداری سرکار بهرایج چهره عزت افروخت -  
 چون سال هشتم نجابت خان بغیر سوء تدبیرش در مهم  
 سری نگر مورد عتاب پادشاهی گردید ادرا از تغیر مشار الیه  
 بفوجداری دامن کوه کانگره و تنخواه جاکیرش مورد نوازش  
 گردانیدند - و در آخر سال نهم از شوریدگی دماغ انرا  
 گزیده مدتی بدستیاری جنون بی ساخته از فراز و نشیب  
 درزگار راست - و پس از افاقه و هوشیاری یک چندی  
 بنظم موبه اوده پایت عزت برافراخت - و بهتر به تیولداری  
 و فوجداری ماند و قیام داشت -<sup>(۳)</sup> و در سال بیست و پنجم  
 از انتقال احمد خان نیازی بقلعه داری احمدنگر دستوری  
 یافت - و در سال بیست و هشتم بحکومت ایلچپور سرافراز

گرددید - و چون <sup>(۲)</sup> کوکبا زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم  
 بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو بهرش  
 کیرت سنگه بهمرزبانى آنجا رسیده درمى بخزانہ داخل نساخت  
 شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر صاحب صوبه دکن در  
 سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهی میرزا خان را  
 باتفاق هادی داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکنی  
 بر سر زمیندار مذکور تعیین نمود - چون خان مسطور  
 بسرحد آن ولایت رسید آن بومی دوراندیش رهائی خود  
 در پذیرائی احکام بادشاهی دیده از در عجز و استکانت  
 در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش  
 سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر  
 ازان هم را پرداخته مرزبان مزبور را با بیست و پنج  
 فیل ( که سواى آن در تصرف نداشت ) بخدمت شاهزاده  
 آورد - و سال سی ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده  
 مصدر نیکو خدمتیا گشته ملجاء شمالی قلعه در عهده او بود -  
 مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطامات بهادری پشت  
 و روگردان می ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله  
 قطب شاه ( چون شاهزاده عنان معارفت بصوب اوزنگ آباد  
 منعطف ساخت ) از برخاست ایلاچپور کامیابی یافت - و با

این نیکو خدمتی و حسن اخلاص در معارک ( که آن شاهزاده فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد ) منتظم رکاب ظفر انتصاب نبود - همین جهت ( و شاید سببی دیگر هم باشد ) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتی بزاریه عزلت و خمول بسر برد - آخر بیهمن وسیله ارادتی ( که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت ) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود ( در سال دهم مورد انظار عنایم شده بمنصب سه هزار و سه سوار سربلند گردید - و <sup>(۲)</sup> به تیولداری و فوجداری ایوج شرف دستوری پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنه ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سیوم هجری بساط هستی در نوردید - بآنچه در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهای الویه عالمگیری از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهی نموده بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانای فایز گردید - و در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد - <sup>(۲)</sup> در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داری احمد نگر هر برافراخت \*

### ● مهابت خان میوزا لهراسب ●

(شید ترین پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغل جلوس شاهجهانی بمنصب دو هزارى ذات هزار سوار سر امتیاز بر افراخته در تسخیر دولت آباد همراه پدر مصدر کارهای نمایان و ترددات شایسته گردید - و پس از فوت پدر از پیشگاه سلطنت باقتضای خانه زان پورى بتدریج ایام به اضافه های منصب برنواخته بخدمت میرتزکی اختصاص گرفت - و پستر چنده بفرجدارى بهرایج مضاف صوبه اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحیه از قرار واقع پرداخت - و بعد از آن به تیولدارى بیانه رخصت یافت - و مکرر بیساق قندهار در رکاب شاهزاده های عالی مقدار تعیین گشت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار سر بلند ساخته از تغیر خلیل الله خان میر بخشی گردانیدند - و در سال بیست و پنجم باضافه هزارى ذات و دو هزار سوار بمنصب والای پنج هزارى پنج هزار سوار و از لهراسب خانى بخطاب مهابت خانى چهارم بلند نامى افروخته از انتقال سعید خان بنظم صوبه کابل دستوری یافت - و در سال سی ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر نظام دکن یرلیخ رفت - که بجانب بیجاپور ( که علی نام

محمول النسبه را عادل شاهيه بفرمانروائي آنديار برداشته اند )  
 شافته نهج ( كه مناسب داند ) مهم بانجام رساند - و  
 بنام مهابت خان نيز منشور مطاع شرف صدر يافت - كه  
 از اقطاع خود روانه دكن كرد - خان مذكور بعد از انفتاح  
 قلعه بدر بامر شاهزاده والا قدر با فوج جرار بتاخت و  
 تاراج نواحى كليان و گلبركه رخصت يافته مكر با سران  
 بيجاپور دست برد هاى مردانه بكار برد - و بضرب دست آن  
 گروه اديار يژه را اداره و پراكنده ساخت - و در ايام محاصره  
 قلعه كليان (۲) روزى مهابت خان به پنهنه شاهجهان پور ( كه  
 پنج گروهى آن مكان است ) بجهت كهى رفته بود كه مخالف  
 دفعه بهيئت مجموعى نمايان گشته عرصه نبرد برآراست -  
 رستم خان بيجاپوري با اخلاص خان چندال در آريخت -  
 و خان محمد خان ( كه از عمده سران مقاهيم بود ) با رار  
 ستر سال بگير و دار در آمد - و هر سو هنگامه سرستاني و  
 سرفشاني گرمي پذيرفت - درين هنگام پسران بهلول در راجه  
 راى سنگه هيسوديه ريخته چنان عرصه كارزار تنگ ساختند  
 كه راجپوتيه دل بر مرگ نهاده گشاده پيشاني از اسبان فرود  
 آمده دست و بازو بكوشش و كشش برگشودند - مهابت  
 خان چون شير زيان خود را بر قلب ناسره آن تيوة بختان

زده افضل خان مشهور را ( که بصری لشکر بیجاپور نخوت  
می فروخت ) از میدان برداشته رهگرایی دشت هریمت  
نمود .

بعد از گشایش آن قلعه استوار ( هنوز کارها حسب خواهش  
انجام نگرفته بود ) که انحراف مزاج و عارضه طبیعت  
اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه  
( که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست  
خود آورده ) فرمانی بقام مهابت خان ارسال نمود - که مقید  
برخصت و اجازت شاهزاده اردنگ زیب نشده با سایر مغلیه  
بسرعت هرچه تمامتر روانه حضور شود - ناچار بامثال حکم  
بادشاهی ( که از متحکّمات عالم بندگی ست ) کار بند گشته -  
بے آن ( که اظهار این معنی بشاهزاده نماید ) کوچ بکوچ  
رانه درگاه معلی گردید - و در آخر سال سی و یکم  
سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری مجدداً  
بصوبه داری کابل دستوری یافت - و در سال پنجم جلوس  
عالمگیری از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز  
ملازمت پادشاهی گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگه  
بنظم صوبه گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و  
اضافه شش هزار و پنج هزار سوار سه هزار سوار در اسبه  
نموده مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بکنه ور

رسیده از سر نو بایالت کابل سو بر افراخت - و در سال  
سیزدهم تغیر شده در اکبر آباد عتبه بوس خلافت گشت \*

و چون دزان ایام شور انگیزی سیوای بیداد گر بجائی  
رسید ( که بر بذر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان  
شهریان پرداخت ) مهابت خان بمالش آن محفور با فوج  
جرار مرخص دکن گشت - و در تذبیه مرهتّه مساعی جمیله  
بتقدیم (سانید - و پستور شورش افغانه در کوهستان کابل و  
بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در دره خیبر اتفاق  
افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان  
فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم  
ببند و بست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی  
و کارشناسی ( چون از پیشاور ره نورد پیش گردید ) مزاحم  
احدے نشده اغماض صریح از پاداش آن فتنه باغیه نمود -  
و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معنی  
در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضی نیفتاده در سال هفدهم  
ظاهر حسن ابدال مطرح الویة جهانبنی گردید - و افواج  
قاهره بسوزنش آشوب گرایان تعیین یافت - مهابت خان  
بملازمّت بتانیمب بیر سنگهه (۲) نبیره راجه بهویت داس کور  
(۳)

( ۲ ) نسخه [ ب ] سر سنگهه - ( ۳ ) نسخه [ ج ] راجه بهویت داس کور -  
و نسخه [ ا ] بینهل داس -

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید  
سنة ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجری مبادی سال هجدهم  
به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکی یادگار  
پدر بود - به عالمگیر پادشاه ( که مرد غیور و غضوب بود )  
گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بذابر پاس  
شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعی بیشتر مقدمات عمده  
بقاضي عبد الوهاب گجراتي قاضي القضاة حضور ( که سخت جا  
در مزاج پادشاهی داشت ) ( جوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش  
بجائے رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده  
بر آبروی خود می ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار  
از اندازه گذشت و تجویز رخصت بمیان آمد پادشاه بعنوان  
تمهید سردیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده  
در بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقی بمقتضای  
حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت  
که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضي کفایت می کند  
بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باز  
بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمی آرد -  
پسرش میرزا طهماسب ( که بدختر سعید خان ظفر جنگ  
منسوب بود ) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام



بمنصب مناسب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني  
فايز گشتند - بهرام خان در محاصره گلکنده بضرب گوله  
قالب تهی نمود - ديگرے ازین سلسله رشده بهم فرسانیده \*

### \* مبارز خان ميرکل \*

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم  
شاهجهاني با چنده از برادران و اقربای خویش از موطن  
اصلي برآمده باميد بندگان آستان پادشاهي رخت سعادت  
به هندوستان کشيد - و به بختوري دولت بار اندرخته  
بمنصب پانصدی در صد سوار و انعام سه هزار روپيه سرعزت  
برافراخت - و در سال بيست و ششم به تھانه داری  
تومان پنجشیر ( که از تومانات صوبه کابل است ) نوازش  
يافت - و چون خالي از کارطابي نبود باضافه های متواتر  
چهره افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب  
هزار و پانصدی هزار سوار و تيولداري تومان ايسا و بکرا  
مضاف صوبه مذکور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز  
بيگ بدخشي را ( که در کومکيان کابل امتياز داشت )  
مفسدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي ( که در تيولش  
بود ) بمکر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شکوهي

( ۲ ) نسخه [ ب ] ايسا بکرا - و در [ بعضی نسخه ] ايسا و بخرا - ( ۲ ) نسخه

[ ج ] از توابع بيشه محمود عراقي \*

ناظم آنجا ( که در پیشاور اقامت داشت ) حسب الحکم  
 پادشاهی به میر کل نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینه  
 آنجا و الوسات افغانه از غلزی و صای به تذبیه آنها پردازد -  
 ( ۲ )  
 از بچستی و چالاکي افواج گران ترتیب داده بهره نوردی  
 درآمد - از غایت جد کاری و فرط جلاوت از عقبه دشوار گذار  
 جلو اسب بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخدولان  
 رسانیده آتش افروز نمود گشت - بسیاری علف تیغ بی دریغ  
 گردیدند - از انجمله چهارده کسی از مشاهیر بلوکان بکوا  
 ( که بکمک آمده بودند ) کشته شدند - ناچار فتنه پزوهان  
 باغین به سنگروهای خود درآمدند - مشارالیه تعاقب نموده  
 از کثرت برف و افزونی سنگ لاج پیاپی شد - و دامان  
 بوزده بقلاوزی همت خود را به پناه جای مخاذیل رسانیده  
 ( گرچه آنها در پناه سنگر فراوان سعی و تلاش نمودند )  
 اما از همراهانش به نیروی شجاعت کوسفندان غارت نموده  
 هنگام معاودت خانهای آنها سوخته مظفر و منصور بمقر  
 خود رسیدند - مشارالیه در جایزه این حسن تردد بفرزنی  
 یانصدي و عطای علم و خطاب مبارز خان مباحی گردید - و  
 در عهد عالمگیری نیز مدتها در صوبه کابل بسر برد - و در  
 سال نهم بصاحب صوبگی کشمیر اختصاص گرفت - و در

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم موبه ملتان شدت است -  
و پس ازان بقوجداري متھرا مامور گردید - و در سال  
فوزدهم مغزول گشت - مال کارش بنظر نیامده \*

### \* مرتضی خان سید شاه محمد \*

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بہار  
بتعلقہ مردم چوکی خلص سرافرازی داشت - در ایامی  
کہ پادشاهزادہ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر  
از دکن روانہ ہندوستان شد ) او بخطاب مرتضی خان  
چہرہ عزت بوافرخت - و در جنگ مہاراجہ جسونت سنگھ  
بسرکردگی التمش قوار یافتہ مصدر ترددات نمایان گردید -  
و در مصاف اول دارا شکوہ کالبد دلادری را بگلگونہ زخم  
آراست - و در محاربہ شجاع در جنگ دوم دارا شکوہ نیز  
فقدش نیکو خدمتی را برودے روزگار نشانند - سال ہفتم از  
اصل و اضافہ بمنصب پنج ہزاری پنج ہزار سوار سر بلندی  
اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنہ ( ۱۰۸۸ ) ہزار و  
ہشتاد و ہشت ہجری رخت سفر بعالم آخرت برد - پادشاہ  
بختاور خان خواجہ سرا را پیرش احوالش فرستادہ بود -  
در جواب گفت آرزو داشتم در کار دلی نعمت جان در بازم -  
میسر نشد - دیگران زر و جواہر می گذرانند - من چند جان  
بجای خود می گذارم - یحتمل کہ بکار حضرت بیایند \*

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزارى تا چار بیستى نوکر  
 بادشاهی شدند - و پیاده‌ها در کارخانجات انصلاک یافتند -  
 سید شجاع بود و سیله را بیش قرار و بتوزک می داشت -  
 پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم جلوس  
 بخطاب خانى نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز  
 خان بمالش گروه ست بامی تعیین شده مصدر تودن گردید -  
 و سال شانزدهم پسر زمیندار کامیون را ( که از بی سپر شدن  
 تعلقه او بسپر و گشت لشکر پادشاهی باستصواب سید مرتضی  
 خان عفو زلالش صورت گرفته بود ) ببارگاه سلطنت آورد -  
 سال بیستم از تغیر سید احمد خان به صوبه دارى اجمیر رایت  
 اعتبار برافراشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده از انتقال  
 پدر بداروغگی خاص چوکی معزز گشت - و سال بیست و  
 سیوم به تنبیه خیره سران سوخت و جیتارن و سال بیست و  
 چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب میرتھے شتافته مراسم  
 حسن خدمت بتقدیم (سافید - پستر خطاب مجاهد خان  
 بلند آرازه گشته سال سی و پنجم بفوجداری میواب و از  
 اصل و اضافه بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار کامیابی  
 پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده \*

## \* مهاراچه جسونت سنگهه راتهور \*

پور راجه گچ سنگهه است - سال يازدهم جلوس فردوس  
 آشياني همراه پدر به پيش گاه سلطنت آمده درانت بار  
 اندوخت - چون پدرش به نيستي سرا در شد [ ازانجا  
 که برخلاف رسم ساير راجپوتيه ( که دلي عهد مخصوص  
 پسر کلان را دانند ) اين فريق هرکه با مادر او الفت  
 بيشتتر باشد او را برآي آن از اولاد هي گزيده ] لهذا پادشاه  
 او را با آن ( که امر سنگهه در سال کلان تر از بود ) جانشين  
 پدرش ساخته بعتاي خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار  
 هزارى چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصيت پدر  
 او و علم و نقاره و اسب با زين مطلا و فيل از حلقه خاصه  
 بر نواخت - سال يانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه  
 بعتاي خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و اسب  
 از طويله خاصه با يراق طلا و فيل از حلقه خاصه سرفرازي  
 يافته بصوب قندهار تعيين گرديد - سال هجدهم ( که رايات  
 بادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد ) حکم  
 شد - که او تا رسيدن شيخ فريد ولد قطب الدين خان  
 کوکه ( که نظام صوبه دارالخلافه بدر مقرر شده ) بحراست  
 آنجا پردازد - و پس ازان روانه بارگاه سلطنت شود - سال  
 بيست و يکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزارى پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مبالغات اندوخت - و آخر همان سال تتمه سواران او نیز دو اسبه سه اسبه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بکرمک قندهار ( که افواج قزلباش محاصره نموده بودند ) روانه گشت - اما برطبق حکم پادشاهی در کابل ماند - و ( چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورد بمعموره کابل گسترد ) او محاکمه سواران خود ( که دو هزار نفر بود ) بنظر در آرد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه لوی امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزار شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و خطاب مهاراجه فرق افتخار باسماں سود - سال بیست و نهم بذابر آن ( که طوک او با دختر سربدیو سیمسودیه مقور شده بود ) دستوری یافت که به متھرا ( فته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جوده پور رود - و اوایل سال سی و دوم ) چون حرکات ناشایسته مراد بخش و شهرت درانگی پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر از دکن باراده عیادت اعلیٰ حضرت بر زبانها افتاد ( دارا شکوه چاره کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هر دو برادر تعیین نماید - بنابراین مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزار سوار پنج هزار سوار در اسبه سه اسبه  
و صوبه داری مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان و  
مرحمت صد اسمب از انجمله یکه بساز طلا و فیل با ساز نقره  
و ماده فیل و یک لک روپیه نقد بلذد رتبه ساخته از بارگاه  
خسروانی رخصت دهانید - او با همراهان به ارجین (سیده  
بعد از قرب وصول موکب عالمگیری هرچند بادشاهزاده اظهار  
صلایمت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمه جدال و قتال را  
یکرو کرد - پس از در دادن زد و خورد و بقتل (سیدن)  
راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا کم کرده جان  
بدر بردن غنیمت انکاشت - سال اول جلوس خلد مکان در  
ایامی ( که موکب بادشاهی کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه  
(سیده بود) بعد صفح جرایم او ( که بشفاعت نوئیذان حضور  
صورت گرفته بود ) شرف استان بوسن حاصل نمود - بادشاه  
نظر بصلاح وقت دستوری داد - که تا انجام مهم تعاقب در  
دار الخلافه شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بمررداری  
برانغار نامزد شد \*

چون خو کرده ناز برداری اعلی حضرت بود و درین صحبت  
اثری ازان نمی دید خارخار ناخوشی بخاطرش می خلید -

( ۲ ) نسخه [ ب ] بقتل رسیدن بیارے از راجپوتیه ( ۳ ) در نسخه [ ج ] لفظ  
[ ار ] نیست .

( باب المیم ) [ ۶۰۲ ] ( متأثر الامرا )

تا آنکه از کوه خردی و تنگ حوصلگی با مخالف هم زبان  
شده پرده از روی کار برداشت - و شب منزل خود را خالی  
گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین  
آشوب برخی از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار  
پادشاهی و امرا و سپاهی بغارت رفت - و صدمه عظمی بر  
مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت  
عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام ( چون از طرف  
پادشاه امیدش گسسته بود ) بذابر آمد آمد دارا شکوه از  
جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجماع جمعیت فرادان  
پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجی گری  
میرزا راجه چه سنگه ( که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود )  
امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلوی تپ کرد -  
و ازانجا ( که بذابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور  
نداشت ) غایبانه به بحالی منصب سابق و خطاب مهاراجه  
و صوبه داری احمد آباد سر رشته اطمینان بدست آورد - و  
سال چهارم بر طبق حکم پادشاهی با همگی جمعیت بکومک  
امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از  
صوبه داری گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [ چندی  
با شایسته خان و مدتی با پادشاهزاده محمد معظم ( که بعزل  
خان مذکور بنظم آن نواحی مقرر شده بود ) گذرانید - و



در تخریب ملک سبوا بقدر مقدور مساعي بظهور رسانیده -  
و اواخر سال هفتم طاب حضور شده بهارگاه دواست ( سيد -  
و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثاني والی ایران  
آئین وفاي بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم ( که  
پیش از نهضت موکب بادشاهی بخاطر حزم گزینی با فوج  
بسیار بصوب کابل نامزد شد ) او هم به همراهی بادشاهزاده  
اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والی ایران  
( که بادشاهزاده بطریق فرمان خسروانی از لاهور برگشت )  
او نیز همراه بادشاهزاده مذکور معارفت نمود - سال دهم  
در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن  
گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهمانه داری جمردن از  
مضافات کابل (خش طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم  
مطابق سنه ( ۱۰۸۹ ) هزار و هشتاد و نه هجری (خمس هستی  
بر بخت - راجه بکثرت اسباب و فرادانی جمعیت عمده (اجهای  
هندوستان بود - اما ( چون بنماز و نعمت پرورش یافته و از  
کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده ) سلیقه دنیا داری  
نداشت - بیرون محوطه اوزنگ آباد شرق دریه پوره و تالاب  
بغام او مشهور است - و عمارات سنگ بسط ( که بر تالاب  
ساخته ) اثری ازان باقی ست - کذور پرتھی سنگهه پسر کلان  
او در همین حیاتش در گذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنی

( باب المیم ) [ ۶۰۴ ] ( مآثر الامراء )

او دو فرزند متولد شده - یکم زود پیدر ملحق گردیده - و دومین محمدی راج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهی تربیت پذیرفته - و پسر دیگر ( که گویند هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند ) اچیت سنگه است - که احوالش درین کار نامه جداگانه اندراج یافته \*

### \* میو مید محمد چشتی و قنوجی \*

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنی فقر داشت - آبی او از مدتی در قنوج [ که در زمان ماضیه پای تخت راجهای دومی الاقترار هندوستان و معموره عظیم الشان بود - ( گویند سی هزار دوکان پان فروش داشته ) - و الحال مضاف اکبر آباد و بروزخ است میان آن و صوبه آله آباد و صوبه اودهه ] سکونت اختیار نموده - میو در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاریه فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافاد فیض سگالان صوری و معنوی می پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیانی بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدر شناس از موطن منیف بحضور معالی تشریف فرموده - اعلمحضوت ( که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود ) مقدم سید را ( که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت )

باکرام تلقی فرموده بتقرب خویش اختصاص بخشید - روزی  
 چند نگذشته بود که سہر بے سہر عافیت سوز نقشے دیگر  
 زن کہ قوۃ عزلت و بے اختیاری آن شاہ آفاق گیر افتاد -  
 بحکم عالمگیری ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبہ  
 مسدود گشت - مگر میر کہ بہ باریابی و درام مجالست  
 مأذون گردید - از ابتدای سال سی و دوم قادم (حالت آن  
 شاہ عاقبت محمود ہمہ وقت حاضر مجلس بودہ بہ بیان  
 معانی و احادیث مستفید می نمود - پس ازان حضوت  
 خلد مکان از مستقر الخلافۃ اکبر آباد بکمال توقیر و احترام  
 طالب حضور فرمودہ بہ شرف تقرب و مجالست خویش  
 بلند پایگی بخشید - و در ہفتہ سہ روز با سید معزی الیہ  
 مصنفات حجۃ الاسلام امام محمد غزالی خصوص کتابہ  
 افادت آیات احیاء العلوم و فتاوی عالمگیر شاہی ( کہ بحسن  
 اہتمام آن پادشاہ بتازگی تالیف یافتہ بود ) و دیگر نسخ  
 سلوک بمیان می آمد - و آن بزرگوار ہموارہ ہدرس طلبہ  
 اشتغال ورزیدہ در انجام مرام طبقات انام معارفی جمیلہ بذل  
 می نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاہی نبود -  
 در سال بیست و چہارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافہ  
 بحضور رسیدہ ملاقات خسروانی در یافت - بعد ارتحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل  
از اجل یاد می فرمود \*

مشهور است که سید مرید شیخ . محب الله آله آبادی  
بوده ( که عالم است بعلم ظاهرو و باطن ) - اگرچه اراده  
بخواجهگان جنت داشت اما در مسایل بهیار تابع شیخ اکبر  
شیخ محی الدین عربی ست - شرح موسوم به اخص خواص  
بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عظام  
به زندقم و الحاد منسوب داشته هنگامه ها آراستند - رساله  
قسوئیه شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر  
پادشاه در آمد [ اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود ] اما دو  
کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زبانون بودند - یک میر  
( که صاحب عزت و احترام بود ) - و دیگر شیخ محمدی  
( که در لباس درویشی و زهد می گذرانید ) - پادشاه غوامض  
آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از  
مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد  
که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این  
رساله را با احکام شریف تطابق دهی - و الا از مریدی  
او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که  
مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن  
از مقامی ( که شیخ گفتگو کرده ) هنوز مرا بدان مقام عروج

حامل نهاده . هرگاه بدان مرتبه راضل شوم بحسب درخواست  
حل مشكلات نوشته خواهد شد - و اگر اراده سوختن آن  
رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زياده از خانه  
فقراي متوكل است - حكم شود كه بسوزند - بالجملة مير املا  
رغبتم بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمام برنيامد -  
اما در وطن صاحب ضياع و عقار و املاك و مواضع گرديد -  
خصوص هر دو پسران ايشان سيد امجد خان و سيد عبد الكريم  
شريف خان ( كه به استاد زادگي پادشاه ناموري يافته ) بمنصب  
و جاگير و خدمات لايقه مخصوص گشتند - نخستين در سال  
سيزدهم از انتقال قاضي محمد حسين جونيوري خدمت احتساب  
آرد و يافته مدتها بكمال استقلال بدان كار پرداخت - پسرش  
نيز بتمام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافت شاهجهان آباد  
قيام داشته لواء اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس  
ازان به بخشيكري و واقعه نويسي آنجا منصوب شده - گويذ  
براي نماز جمعه جايزه منصب داران مي گرفت - و در عهد  
خلد منزل بخدمت والاي صدارت كل و خطاب صدر جهان و  
منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغير گرديد -  
هيانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سير  
نيز بتجويز قطب الملك صدر الصدر شده بذاير نزاع مير  
و وزير موقوف ماند - و شايد در وقتي بديواني اجمير و

خوب جدا می ساند بهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر  
 برخی خالصه باجاره گرفته در سواغذ و محاسبه خسارت عظیم  
 کشید - در همین سید عبد الکریم ( که او نیز کتب متداوله  
 در مدرسه گذرانیده بود ) در آن هنگام ( که بلده برهانپور  
 مطرح (ایات عالمگیری گشت ) بخدمت امانت تحصیل جزیه  
 بلده مذکور تعیین شده در آن کار ضبط و دیانت مافوق و سختی  
 و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته ( که از تمام بلده از  
 وجوه جزئیه بیست و شش هزار (روپیه بوصول در آمده بود )  
 از در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار  
 روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین  
 گردید - و امین<sup>(۲)</sup> جزیه چهار صوبه دکن بدو تفویض یافت -  
 پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - و چون  
 در ایام محاصره حیدرآباد از وفور بارش و طغیان دریای  
 مانجرا رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را ( در بازار<sup>(۳)</sup>  
 بهم رسید و کار بجائے انجامید ) که زنده از خوردن میته  
 اجتناب نداشت - و هر سو که نظر کار میکرد از لاش مردها  
 کوهچه ها نمودار بود ( قرعه تجویز کرد و گری گنج بجای  
 سردار خان [ که مرزا یار علی بیگ نظر بر آن ( که درین  
 چار موجه نوازل ( که سرانجام آن بر نیک نامی افزاید )

متعذر می نمود ) از قبول آن بهای و رزید [ بهنام خان  
مذکور ( که دیانت و سخت گیری او بر روی روز آمده بود )  
افتاد - و ازان ( که در چنین ایام سعی درین مرام غیر  
از نفرین و دشنام انام انجام ندارد ) عالمی ( که از دست  
تهدید او بفرغان بود ) و متصدیان حضور ( که دایه بوی داشتند )  
خوش دلی اندوختند - و چون باران رو بکمی آورده بود  
فی الجمله ارزانی پدید آمد - خان مذکور رخصت یافت  
که در هر چهار صوبه سایر و دایر بوده مال جزیه را موافق  
احکام شرعیه بقید ضبط در آرد \*

پس از فوت او پسرانش امام الدین خان و میر عبدالرحیم  
شریف خان ( که برادر اعیانی بودند ) با برادران علایی  
فصیح الدین خان و غیره در افتاده معانت گشتند - پس از  
چندے شقه دستخطی بعنايت الله خان رسید - که آنها  
خوگر منصب و جاگیر شده وضع فقر و فقیرزادگی از دست  
دادند - وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال  
باید کرد - از انجمله سید عبدالرحیم بامانت جزیه صوبه  
برار سرفرازی یافته در عهد خاد منزل بخطاب پدر اختصاص  
گرفت - و در زمان فرمانروائی جهان دار شاه بنیابت  
صوبه دارمی اکبر آباد علم بزرگی برافراشت - و در سلطنت  
خمسرو زمان فوجداری جونیور را بنیابت عظیم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفه نبست - در  
 خسارت آن املاک موردی وطن به باد داده خسران زده  
 بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسی نگاهداشته  
 چندی بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری  
 محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام  
 وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخی استفسار باحضار  
 متصدیان آن نوین عالی جاه حکم فرمود - خان مذکور  
 بحضور او ( که از هیبتش بهرام فلک بر خود می لرزید -  
 و زهره شیرنر بر می شکافت ) دل بای نداده مردانه جواب  
 و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن  
 به بخشیدگری مرکز آن عالی شان اعزاز اندوخت - و بمنصب  
 سه هزارمی دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در  
 آخر صفر سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت  
 صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است -  
 مرد آفشال جهان دیده و متواضع و صاحب سلوک است -  
 اما گویند کرم ندارد - و از حد وعده اش یکه نمی پاید -

• مصرع •

• خوش آن کس که دراز است از زبان دستش •

رَحْمَهُمُ اللَّهُ - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسی داشت -

بعنايت الله خان نوشته ( چنانچه در رساله کلمات طیبات



مدرج است ( عبدالرحيم پسر شريف خان سيدزاده و طالب علم امين شده قريب ده هزار رويه را مروريد بجهري فروخته - ازو بپوسد و بگيرد - و باينها كار نفرمايد - كه گزدم نماي جو فروش اند و زر اندود - انتهی - هرگاه در حوادث سن نمود زياده بر بودش درين مرتبه باشد - الحال بختگي مشق اطوار بقدر سال خوردگي پيدا ست \*

### \* ملتفت خان مير ابراهيم حسين \*

پسر دوم اصالت خان مير بخشي ست - در آخر سال بيست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشىگري اهديان سرافرازي يافت - و پس ازان بداروغگى پيشکش مياهي گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدي نيفزوده اما باعتبار خانه زادي ( كه نزد سلاطين قدرشناس فوق اعتبارات است ) از امثال و اقران درجه برتري مي پيمود - پس از جلوس عالمگيري ( چون برادر كلانش مير سلطان حسين افتخار خان اوج كرامى مرتبه امارت گرديد ) او نيز از پيشگاه خلافت بشمول رافت و التفات بافروزي منصب و خطاب ملتفت خان چهره امتياز افروخت - و بخدمت مير بخشىگري اهديان منصوب گشت - و در سال ششم از تغير برادر خود افتخار

( باب المیم ) [ ۶۱۲ ] ( مآثر الامراء )

خان ( که زیب آرای مسند خانسامانی<sup>(۲)</sup> گردید ) آخته بیگی شد - و در همین سال از انتقال آله یار خان بداروغگی گوز برداران و ملازمان جاو ( که جز بمعتمدان تفویض نیابد ) اختصاص گرفت - و میر تزکی نیز ضمیمه آن گردید - و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای اتک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمده یساول شدید متعین گردید که او را بلاهور<sup>(۳)</sup> رساند - و باز همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجویش درآمد - و بحراست قلعه دار الخلافه از تغیر معتمد خان سرافرازی یافت و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پستمر بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعیین گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان بذابر جهاء از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و دوم به بحالی هزارمی هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواهی اکبر آباد اسب نشاط دواند - و در سال بیست و چهارم روزه بدیهه تاخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

اتفاق افتاده برادرش نیز در همین سال در جوانپور در گذشت \*  
(۲)

• محمد امین خان میر محمد امین •

پسر معظم خان میر جمله اردستانی ست - چون دست  
تعرض قطب شاه والی تلنگ بسعی بادشاهزاده محمد  
اورنگ زیب از احوال پدرش کوتاه گردید او را از قید  
رهائی بخشیده در خدمت سلطان محمد ( که بزوم منقلا  
بدان ولایت در آمده بود ) ارسال نمود - مشارالیه دوازده  
کرومی حیدرآباد (۳) ملازمت سلطان دریافته دل از خوف و خشية  
و اپردخت - در سال سی ام شاهجهانی بموافقت پدر احوام  
ملازمت ظل الهی بست - چون بخطه برهانپور رسید بجهت  
افزونی بارش و عارضه طبیعت چندی از همراهی باز ماند -  
و پس ازان بسده خلافت رسیده بعزایت خلعت و خطاب  
خانی چهاره کامیابی افرودخت - و در همین سال معظم خان  
رخصت یافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب  
بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهی پرداخته آن مه را بر نهج  
پسندیده بانجام رساند - و محمد امین خان بافزونی هزاری  
ذات بمنصب سه هزار سوار مرفراز گردیده حکم شد  
تا رسیدن پدر نیابة بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال  
سی و یکم معظم خان بسبب وقوع بعضی امور خلاف مرضی

والا از دیوانی اعلیٰ معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلیٰ حضرت شده بود باضافه پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیکری از تغیر دانشمند خان ( که خود استعفا نموده بود ) برنواختند \*

و چون شاهزاده محمد اوزنگ زیم معظم خان را ( که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانه دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمی نمود ) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از آنک<sup>(۲)</sup>ی این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات و هشت انگیز خاطر نشین اعلیٰ حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانه خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهی لایم گردید - از قید دارا شکوه برآوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن زیات فتح و ظفر عالمگیری [ چون عمارت شکارگاه سموکر ( که بر کنار آب چون است ) بهرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

( ۲ ) در نسخه [ ج ] لفظ [ از ] نیست - ( ۳ ) نسخه [ ج ] خاطر نشان

پذيرفت [ محمد امين خان بقدم عقيدت و فرط ارادت  
برسائر بندهای پادشاهی سبقت جست باستان بوس  
عالمگيري رسيد - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب  
چهار هزارى سه هزار سوار سربلندي يافت - و در همين  
ماه به بحالی خدمت مير بخشگيري والا پايجي اندوخت -  
و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگه طبل خلاف  
و نفاق برملا فواخته از موکب عالمگيري روگردان شد  
و بگام فرار راه وطن پيش گرفته عزم پيوستن به دارا شکوه  
داشت ( بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت )  
محمد امين خان با فوج جرار بگوشمالی آن سرخیل کفار<sup>(۲)</sup>  
تعين گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه  
( که از احمد آباد عازم اجمير بود ) از نواهی پوهکر<sup>(۳)</sup>  
برگشته بموکب پادشاهی پيوست - و در سال دوم بمنصب  
پنج هزارى چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم  
باضافه هزار سوار امتياز يافت \*

و چون در سر آغاز سال ششم مير جمله در بنگاله  
در گذشت شاهزاده محمد معظم به سر منزل او عز قدوم  
بخشيد - و به تعزيت و تميلت خاطر او پرداخت - و او را  
همراه خود بملازمت پادشاهی آورد - عاطفت خسروانه او را

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواری برآورد - و در سال دهم گروه یوسف زئی در موضع اره‌ند ( که دهانه کوهستان آنهاست ) دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد برانگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمره فساد آئین بآریزشهای نمایان شمشیرخان <sup>(۲)</sup> ترین تنبیه و قادیب بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشارالیه نیز در ولایت آنها درآمده از مراتب تاخمت و تاراج و تخریب مساکن و موطن آن شورش افزایان ( چندانکه ممکن بود ) بفعل آورد - و برطبق منشور پادشاهی معادلت کرده بصوبه داری لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظم صوبه کابل از تغیر مهابت خان شرف اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را بدرد نمود - و برخی کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام می داد - رای پادشاهی اقتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز عمده نوئیضان دیگر ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبه خلافت از آسمان در گذرانید - و بفرادان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

باليد - و با آن ( که در اصابت فکر و رزانت رای شهره  
(۲) آفاق بود ) اما ناستوده شيمه (عونت هم فطري داشت  
قبول وزارت را مشروط بشرايط چند ( که سراسر خلاف مزاج  
بادشاهي بود ) نمود - و بالتماس تکاليف شاقه مبادرت کرد \*  
چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پيش بود  
به بند و بست موبه کابل (خصت انصراف يافت - و بانواع  
مواهب سلطانيه و عطای فيل عالم گمان با ساز نقره مباحثات  
اندوخت - از آنجا [ که بقم های غرور غير از زرد رنگ بر  
رو نمي آرد - و باد برود نخوت جز خاک مذلت بر فرق  
روزگار نمي پيزد - رگ گردن علم ( که مي افرازد ) دشمن شغفي  
و ناکامي ست - و پندار غلط طرفه ( که مي بخشد ) خوارمي  
و بد انجامي ] خان خويشتن آرای خود بين با کثرت اسباب  
جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از  
پيشاور بدار الملک کابل شتافته در استيصال افاغنه شورش انگيز  
( چنانچه بايد و شايد ) پرداخته خار بين فساد آن فتنه طاغيه را  
ازان سرزمين بر اندازد - در سال يانزدهم سيوم محرم  
سنه ( ۱۰۸۳ ) هزار و هشتاد و سيوم هجري ( پيش ازان  
که از کتل خيبر عبور کند ) با وجود رسيدن اخبار ( که  
افغانان بآرازي اراده مذکور راه مهردون نموده چون مور و ملخ

جوشیده اند ) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حساب  
بر نداشتن - و برداشتن آن اشرار کاره نیندیشیده روانه  
پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیری و نفاق بد اندیشان  
( چنانچه در عهد عرش اشیافی بر زین خان کوکه و حکیم  
ابوالفتح و راجه بیرویل گذشته بود ) بظهور رسید - افغانان از  
اطراف و جوانب هجوم آورده به تیور و سنگ کار پردازی  
نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسب و آدم بو یک  
دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار  
افتاده نقد هستی در باختند - محمد امین خان از فرط غیرت  
خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه  
بر آوردند - خبری از ناموس ناکرفته بحال تباہ بسبک عنانی  
تعجیل به پیشار آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش  
دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر  
دست خوش تاراج گشت - و اکثری از قبایل مردم باسیری  
در آمد - مبیعه خورد سال محمد امین خان را مبلغ های  
خطیر گرفته با برخی از پردگیان او وا گذاشتند \*

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه  
عرض نمود - که آنچه بمنوشست تقدیر گذشت گذشت -

( ۲ ) نسخه [ ب ] حساب از آنها بر نداشت - ( ۳ ) نسخه [ ب ] افتاد -

( ۴ ) نسخه [ ج ] بزر افتاده الخ ه



الحال باز اگر این مهم بعهده من باز گذارند متکفل تدارک  
و تقای می‌شوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر  
خان گفت بخوک قیر خورده می ماند کام نا کام خود را  
بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش ( که شش هزار می  
هزار سوار بود ) بکمی هزاری ذات متذبه ساخته بصوبه داری  
احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور  
نارسیده روانه محال خدمت شود - مدتی در ایالت  
آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم ( که  
دار الخیر اجمیر مطرح (ایات پادشاهی بود ) حسب الطلب  
بعض بساط بوس جبهه تفاخر آراست - و تا اودیور همواره  
رانا بود - از چیتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخاست  
انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم  
هشتم جمادی الآخرة سنه ( ۱۰۹۴ ) هزار و نود و سیوم  
هجری در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد و یک  
و یک و سی و پنج هزار اشرفی و ابراهیمی و هفتاد و  
شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا  
در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زاده او بود -  
و خویش او سید سلطان کربلائی ( که از سادات کرام آن  
مکان معالی است ) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا  
عبد الله قطب شاه بدامادی خود برگزید - اتفاقاً در دره

( که عقد واقع خواهد شد ) میر احمد عرب را ( که داماد کلان و رائق و فائق مهمات حکومت و واسطه این کار بود ) با او بر سر حرفه پرخاش رو میدهد - و بجائے می انجامد که آن سهد بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هرچند خان مذکور تکبر و خود ارائی بافراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیر سگالی و نیک سنجی می کوشید - و حافظه تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار که بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنوز بخاوتسوازش راه باز نمی یافتند - اگر یکی از راجه های عمده ( که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت ) بدیدنش می رفت خانه را بآب می کشید و فرش و لباس را تغیر می داد \*<sup>(۲)</sup>

### \* مختار خان میر شمس الدین \*

بزرگ خلف مختار خان سبزواری سم - در سال بیست و یکم اعلیٰ حضرت بخدمت بخشیدگی کل دکن و منصب وزارت چهار صد سوار از سابق و لاحق سوافراز گشته<sup>(۳)</sup> دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بحراست

(۲) در نسخه [ ج ] لفظ [ را ] نیست - (۳) نسخه [ ب ] سوافرازی یافته -

قلعه آسير ( که هر آمد قلاع موبه خاندیس بل در جمیع  
 ممالک دکن بحصانت و (صانت ممتاز است) مامور گردید -  
 و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپ خانه دکن اختصاص  
 گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اوزنگ زیب  
 ناظم آن دیار سرگرم پرستاری بوده سلسله بندگی و  
 خانه زادی را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه  
 حسب مرضی آن عالی تبار پرداخته خود را مورد فرادران  
 الطاف گردانید - و در یساق گولکنده همراه بود - پس از  
 تشدید مبانی مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والی  
 آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خاف شاهزاده با صبیله  
 قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین  
 با محمد طاهر <sup>(۳)</sup> وزیر خان درون قلعه رفته آن عقیقه  
 پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً <sup>(۴)</sup> پس ازان باضافه  
 یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سی ام  
 از تغیر حسام الدین خان بقلعه داری اردگیر و افزودنی پانصدی  
 سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز  
 یافت - و در سال سی و یکم [ چون غالب خان عادلشاهی  
 تفویض قلعه پریندا ( که از حصون صیفه دکن است )

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] در یساق - ( ۳ ) نسخه [ ب ] محمد طاهر و زین خان -

( ۴ ) نسخه [ ج ] و در سال سی ام از تغیر الخ \*

نمود [ حسب الحکم پادشاهی مختار خان بقلعه داری آن  
 حصار استوار تعیین گشت . و چون آن شاهزاده فتح نصیب  
 در سال ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری از خطه  
 برهانپور بجانب مستقر الخلافه اکبر آباد لوائی ملک ستانی  
 برافراخت خان مذکور ( که کمر همت بنطاق مرافقت چمت  
 بسته بود ) باضافه پانصدی در صد سوار بمنصب در هزاری  
 هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت  
 گشت . و پس از جنگ سموکر و هزیمت دارا شکوه  
 فوجداری ناندیر دکن رخصت یافت \*

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبه آن ولایت  
 همت باستیصال سیوا برگماشته از اورنگ آباد عازم ملک  
 او گردید آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر  
 فرمود . و بستر بقلعه داری و فوجداری ظفر آباد بدر  
 می پرداخت . و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان  
 بصوبه داری خاندیس پایه اعتبار برافراخت . و پس ازان  
 باایالت صوبه مالوا افتخار اندوخت . و در سال بیست دوم  
 هنگامی ( که مرتبه اول سوار اجمیر مضرب خیم پادشاهی  
 گردید ) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و  
 پنجم الویه جهان پیمای پادشاهی از اجمیر بصمت برهانپور  
 انتهای نمود خان مذکور در سرحد تعلقه خود روی سعادت

( مآثر الامراء ) [ ۴۲۳ ] ( باء الميم )

بآستان بوسی خلافت برافروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانبدانی  
از غایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دسته یشم ( که  
جز بهمد های قدیم الخدمت معمول نبود ) در اعزازش افزود -  
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت  
هستی بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید -  
و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنه ( ۱۰۹۵ )

یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم  
رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیله  
بنی مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله  
ستوده السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی  
و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود \*

### • مغل خان عرب شیخ •

بصر طاهر خان بلخی سمیت - در حضور پدر بر شادت  
خویش در امت رو شناسی پادشاه زمان خلد مکان اندرخته  
جولانی عرصه پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم  
بخطاب مغل خانی سر افرازی یافت - و پستور بداردنگی  
عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزاره چهاره بختوری افروخته از تغیر  
ملتفت خان داروغه کرز برادران گشت - و در همین سال  
مهر ترکی و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

( باب المیم ) [ ۶۲۴ ] ( مآثر الامراء )

قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بظاہر جہتہ  
(۲) بسلب منصب و جاگیر معائب گردید - و پستتر با کمی  
منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر  
روح اللہ خان آختہ بیگی شد - و پس ازان بدکن تعیین  
گشت - و ہنگامی ( کہ موکب بادشاہی از اردیپور انا  
معاودت نمودہ سایہ نزل بساحت اجمیر افکند ) مشارالہ  
بہ استان بوس خلافت شرف اندوز شدہ خلعت میروترکی  
اول پوشید - و پستتر بہ تخبیہ خیرہ سران سانہر و دندوانہ  
مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگہ  
ہادا بمحاصرہ بوندی پرداختہ متصرف شد از باستیصال آن  
بدمال کمر امتثال برہست - و چون خان مذکور حوالی بوندی  
پیوست درجن سنگہ قلعہ بند گردید - آن خان شہامت شعار  
ہرق ریز یورش گشت - گزرگ تیر و تفنگ تا سہ ہر  
ریزش داشت - آخر کار آن تہ اطوار سیاہی شب را پردہ  
کردار خود نمودہ نیل عار فراز بر (خسارہ روزگار کشید -  
(۳) و اندوہ سنگہ نبیرہ راو بہار سنگہ ہادا ( کہ نیز از حضور  
رخصت یافتہ بود ) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل  
آن شدہ - مشارالہ عذر معاودت دو تا ساختہ بعد تقبیل  
سدہ خلافت بیافتن خلعت تحسین درجہ افتخار پیمود -

(۲) نسخہ [ ج ] بسلب منصب معائب گردید - (۳) نسخہ [ ب ] اندوہ •

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایتخت عزت صوبه دارئی مالوه معود نمود . و بموهبت فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید . و در آخر همین سال سنه ( ۱۰۹۶ ) هزار و نود و شش هجری از لنگنه دنیا برآمد . پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهی بود . بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاری گذرانید . ساله چند پیش از تحریر و دیعت حیات سپرد . خالی از غیرت و شرافت نفس نبود . همشیره سیده بیگم زوجه محترمه آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت . هنگامی ( که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب ارای امارت گشتند ) اصلا بایشان رجوع نکرد . بلکه ترک آمد و رفت نمود \*

### • محمد علی خان خانسلمان •

پسر تقرب خان حکیم داؤد است . ولایت زا بوده . چون پدرش ( که در علم طب حذاقت تمام داشت ) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداری مشمول الطاف خسرانی گردیده آخرها به والامرتبه امارت برآمد و نیز بمنصب هزاری چهره امتیاز افروخت . و بعد از جلوس عالمگیری دران هنگام ( که موکب منصوره پادشاهی از

پنجاب بدار الخلافه معارفت نمود ( مشارالیه بخطاب خانی  
نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیه کوفت  
اعلی حضرت نزد آن پادشاه متورک السلطنه نگه داشته بودند  
بنابر وجه طبع خلافت پناهی از منصرف گشته مورد عتاب  
خسروانه گردید - و نیز به تبعیت پدر از منصب معزول  
شده از نظر التفات خاقانی افتاد - چون سال پنجم  
والدش از اجل طبیعی رخت هستی بر بسمت عواطف  
پادشاهانه خاں مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت  
بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدمی در صد  
سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم  
از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی کرکر آقخانه<sup>(۳)</sup> اعتبار  
اندوخته با افزونی منصب دو هزارمی هزار سوار سرافراز شد -  
و بستر داروغگی چینی خانه نیز ضمیمه گردید \*

و چون دیانت و کفایت و کار دانی و معامله فهمی او  
در پیشگاه سلطنت و جهانبدانی لعمریه ظهور بر داد پیش  
از سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانسانانی  
فرق افتخار برافراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع  
و فرط صلاح و تقوی دلاء تمام در مزاج حضرت خلد مکان

( ۲ ) نسخه [ ب ] خسروانی - ( ۳ ) نسخه [ ج ] کرکیراق خانه - و نسخه

[ ب ] کرکیراق خانه - و در [ بعضی نسخه ] کرکر آقخانه .



پیدا کرده بمرتبست قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید -  
بل محسود امرای عمده گشت - در ایام محاصره گولکنده  
( که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود )

هژدهم رجب سنه ( ۱۰۹۸ ) هزار و نود و هشت هجری طایر  
روحش از مغاک خاک بخورده افلاک پرداز نمود - در فراست  
و دانائی و بزرگی و سترگ منشی شهره روزگار بود - و با کمال  
دیانت و جدی وافر در گرد آوری مال پادشاهی می کوشید -  
بکرم آشنا بود - هرکه بار میرسید کامیاب می گردید -  
در اتقا و پرهیزگاری مولع بود - اوقات خود را مصروف نماز  
و روزه داشته - و پیوسته همت بر مشغله اراد و احزاب  
گماشته - نعمت خان حاجی در هزارهای خود زاهد  
خشک و عابد مرائی کنایه بار دارد - یحتمل چون او  
داروغگی های متعلقه خان سامانی داشت دروهای احتیاط  
صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالی کرده باشد -  
خان مذکور دستار کلان مثل قضاة بر سر می بست -  
نعمت خان هم اشاره بدان کرده -

\* بیمون \*

\* در سر داری بزرگی بسیار \*

\* ما هیچ ندیدیم بجز دستار \*

### • مهابت خان حیدرآبادی •

مشهور به محمد ابراهیم قمارباز - ولایت زا بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستاری طالع بلند اوج پیمای امارت گشت - چو بعد عزل سید مظفر ( که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود ) ( تق و فتق امور ملکی و مالی باقتدار آن دو برادر بهمن شوم ملوم مادنا و ایگنا ) که خمیر مایه مفسد و فتن و مورت وبال و زوال آن دردمان کهن گشتند ) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را برکشیده بمغل و غریبزادها فرد می شکستند اما خان مذکور بزمانه سازی و مزاج شناسی مراتب ابه گری و چاپلوسی می پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئی و فرمان برداری او می کوشیدند - لهذا مرقعی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمایه رایت بلند نامی افراشت - سجع نگین او بود \* بیت \*

\* ز التفات پادشاه و پندت روشن روان \*

\* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان \*

هنگامی ( که ) رایات عالمگیری ظلال افکن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانی گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بکشایش آن تعیین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشورگشا باتقاضای صواب دید از اورنگ آباد باحمدنکر و ازانجا شولاپور معسکر گردانید - نگاه نوشته ابو الحسن بنام حاجب او ( که

در فوج فيروزي بود ( <sup>(۲)</sup> بجنس از نظر پادشاهي گذشت -  
 بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي نمودیم -  
 حالا ( که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را  
 محاصره نموده کار برر تنگ آوردند ) واجب آمد که سوای  
 جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها از طرفه با فحش از  
 شمار افزون جهت کمک آن بیگس کمر سعي در بزدند - و  
 ما بهر داری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار  
 مستعد پیگار تعیین نمائیم - و ببینیم که ایشان کدام کدام  
 طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد - (ازین ممر غضب سلطاني  
 ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعویک  
 چینی فردش میمون باز چنگ نواز <sup>(۴)</sup> را موقوف داشته بودیم  
 حالا ( که ماده خردس خود بیانگ آمد ) جای توقف نماند -  
 باوجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم  
 بهادر با خانجهان کولکاش در آخر سال بیست و هشتم  
 بمالش ابوالحسن مامور گردید - خلیل الله خان باتفاق شیخ  
 منہاج ( که در نوکری بیجاپوری خضر خان پنی <sup>(۶)</sup> را بغدر  
 کشته به ابوالحسن پیوسته سر ناموری مي افراشت ) با رستم

( ۲ ) نسخه [ ب ] بجنسه - ( ۳ ) نسخه [ ج ] مي نمودم - ( ۴ ) نسخه

[ ب ] پلنگ نواز - و نسخه [ ۱ ] تلک نواز - ( ۵ ) نسخه [ ج ] موقوف بر

وقت داشته بودیم - ( ۶ ) نسخه [ ج ] پنی

راو همزاده مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصه نبرد  
 آراستند - و بسهام جان ستان و مصاصم خون آشام داد شجاعت  
 و شهامت دادند - با وصف آن ( که روزی بر خانجهان  
 نوعی هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا  
 رود - فیل مسکت زنجیر گسسته راجه رام سنگهه بدان رسید -  
 که سرزده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسبان سران نامی را  
 بهراغ پا در آورده در کس را بر زمین سرنگون انداخت -  
 و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده در بهزیمت نهادند -  
 و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قائم داشته اکثر  
 امرای پادشاهی زخم برداشتند - آخر کار شکست بر لشکر  
 تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته  
 توقف نمود - این وقفه بیجا با وجود تردد نمایان در پیشگاه  
 خلافت درجه استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید -  
 و شاهزاده بمحمد ابراهیم سرلشکر پیغام داد <sup>(۱)</sup> که بهسبب  
 اغماض ( که با شما بعمل آمد ) در معرض عتاب آمده ایم -  
 اگر برگشته کوهیر و سرم <sup>(۲)</sup> ( که سرحد صوبه بدر است ) واگذارید  
 دستاریزه بوائے امتشفاع ابوالحسن ما را بهم می رسد -  
 مشار الیه ( گوش شنوا داشت ) بقبول اصغا نمود - و رستم  
 را و دیگر جهالت منشان گفتند که این برگزانت بر سر نوک

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار و صف آرایی  
مکرر بمیان آمد - روزی شوخی و استیلا بجائے رسانیدند که  
رای بذر ابن دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته  
بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر  
لب خود را بار رسانیده از دست مخالف را رها نید - و دران  
روز زن غیرت خان بخشی پادشاهزاده در حوضه فیل بضرب  
بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز  
دیگر دکنیها بغرور یگانگی پیغام کردند که از روی انصاف<sup>(۲)</sup>  
باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر  
تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هر چند درین امر  
صرفه فائز است که نیزه بازی و شمشیر بازی را استعمال  
کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل  
اندازید - تا در انجام کار رو بفرار ( که نزد ما عار و شما آنرا  
از هنرها پندارید ) نپذیرید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ  
نمی کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگریز نمی نمائیم -  
آخر الامر نفاق ( که از قدیم الایام میان غریب و غویب زاده  
و دکنیها می باشد ) پدید آمد - فوج ابو الحسن بادیه  
آوارگی پیموده رو بحیدر آباد گذاشت - پادشاهزاده درین  
مرتبه ره نور تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

به نارسائی متهم ساخته هریمت را سبب او را نمودند - مادنا  
( که قاطبه با مغل دوست نبود ) خاطرونشان ابوالحسن  
(۲)

صاغت که او اراده نوکری پادشاهی دارد - بزدان باید نشاند -

نچار خان مذکور در حوالی حیدرآباد سال بیست و نهم

بملازمت پادشاهزاده پیوست - و حسب التجویز شاهی بمنصب

شش هزارگی شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سرافتخار

بمهر دوار رسانید - و در همین سال در شولاپور بآستانبوس

خلافت فرق اعتبار افراخته باذعام پنجاه هزار روپیه و دیگر

عطایا اختصاص گرفت - و در سال سی ام بعد فتح

بیجاپور از انتقال حسن علی خان بهادر عالمکیو شاهی

بصاحب صوبگی برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح

حیدرآباد سال سی و یکم باضافه هزارگی هزار سوار عارچ

معارج بلند نامی گردید - و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب

جبهه دولت برافروخت - و بمکان خدمت (سیده در سال سی

و دوم جان باجل سپرد - کلمه مهابت خان مشعر تاریخ  
(۴)

فوت ارست - بعد از اختیار نوکری پادشاهی پسرزاده او

محمد منصور تازه از ایران (سیده بنامیه سائی آستان خلافت

سرمایه کامیابی اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدگی هزار

سوار و خطاب مکرمات خان امتیاز یافت \*

(۲) نسخه [ ج ] پادشاه (۳) نسخه [ ب ] برافروخت - (۴) یعنی سنده

## \* موسوي خان ميوزا معز \*

صبیه زاده سيد السادات مير محمد زمان مشهدي است  
 که سرآمد علمای آن مکان فیض نشان بود - مشارالیه  
 در ربیعان شباب از والد بزرگوار خود ميرزا فخر ( که از  
 سادات موسوي قم است ) برهم زده به دار السلطنة اصفهان  
 ( که مجمع اهل فضل و کمال بود ) در آمد - و در خدمت<sup>(۲)</sup>  
 علامي آقا حسين خوانساري استفادۀ علوم نموده بدستيابی  
 طبع ( سا و ذهن عالي در علوم عقلیه یگانۀ روزگار گردید -  
 و در سنۀ ( ۱۰۸۲ ) هزار و هشتاد و دو هجري به همدوستان  
 بار غربت گشاد \*

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف  
 عالمگیری گردیده بمناسب مناسبت<sup>(۳)</sup> سر عزت بر افراخت -  
 و با صبیۀ شاه نواز خان صفوي خالۀ شاهزاده محمد اعظم  
 بن شاه شرف ازدواج یافت - گویند در مقامات حسن ابدال  
 ( ۱۴ ) در میرزا را با شیخ عبد العزیز عزت مباحثۀ علمی و  
 مذاکرۀ حکمی در میان آمد - و بطول انجامید - شیخ گفت  
 که این را شما از که سند دارید - گفت از شیخ بهاء الدین  
 محمد - گفت من بر شیخ بیست و دو جا حرف کرده ام -

( ۲ ) در نسخۀ [ ب ] حرف [ واد ] نیست - ( ۳ ) نسخۀ [ ج ] بمناسب  
 مناسب - ( ۴ ) نسخۀ [ ب ] غریب مباحثۀ علمی الخ \*

میر گفت مخدوم آن حروف تهجی خواهد بود - آخر کار بجائے کشید که شیخ بهم برآمده گفت شیعه های شما میمنت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میں خندہ زدہ گفت این مسئلہ را در لاهور بہترہای کنجی از من پرسیدہ بودند - یا امروز شما پرسیدید - بالجملہ در ابتدای حال بدیوانی صوبہ پتنہ و بہار سرافراز گشتہ صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگریںدہ بوجہم زدگیہا درمیان آمد - خان مزمور بر علو خاندان و بنوت امیر الامرا شایستہ خان می تفید و در دیگرے ہنگاہ کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاہ از علاوہ فضل و کمال خویش انکاشتہ بر خود می بالید - و از غیرے فروتنی نمی کشید - شکوہ یکدیگر بہ پادشاہ نوشتند - میرزا معز طلب حضور شد - و در سال سی و دوم بخطاب موسوی خان و دیوانی تن از تغیر معتمد خان سرمایہ افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت ہزہی از منصبداران نوملازم مچلکا گرفت - کہ بعد طیارچی یاد داشت تا یافتن جاگیر طلب ایام ما بین نہ نمایند - و اگر جاگیر یافتہ تغیر شود تا تذخواہ محال دیگر ایام میانہ محسوب محاسبہ است - و چون این بدنامی بظام او شہرت گرفت



دو تلافی آن قرار یافت - تا تذخوای جاگیر نوملازم را  
 تعینات جائے نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان  
 سابقه گویند در محاسبه جاگیر داری اکثر طلب سرکار نیز  
 ذمه منصب داران بر می آمد - لهذا برای رجوع سزادلان  
 تعیین می شدند - و آنها مبلغ داده لیت و اعل بکار  
 می بردند - در یساق دکن از قلمت پایبانی و کم حاصلی ملک  
 و بسیاری ارباب طلب ( خصوص نو نوکران دکنی ) کار  
 بجائے رسید که با وصف <sup>(۲)</sup> مچالگی معموله موسوی خان مبلغ  
 از طلب منصب دار در سرکار بر می آمد - لهذا هر چند <sup>(۳)</sup>  
 منصبداران بمحاسبه رجوع می نمودند مستوفیان ناشنیده  
 انگاشته تن نمیدادند - درین ایام همگی این ضوابط نسبیاً منسیاً  
 گشته - الحاصل در حال سی و سیوم موسوی خان از تغیر  
 حاجی شفیع خان بدیوانی دکن کامیابی اندوخت - و در  
 سال سی و چهارم سنه ( ۱۱۰۱ ) یک هزار و یک صد و یکم  
 هجری برحمت حق پیوست - کجا شد موسوی خان  
 تاریخ فوت و افضل اولاد <sup>(۴)</sup> زمانه تاریخ ولادت اوست - در  
 خوش خیالی و نازک تلاشی بے انباز و به انشا پردازی و  
 دقت آفرینی ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

(۲) نسخه [ ج ] مچالکهای - (۳) نسخه [ ج ] ابتدا هر چند الخ - (۴)

می کرد . آخر موسوی دل نشین او افتاد - از دست \* شعر \*

\* سد راه معصیت ها شد پریشانی مرا \*

\* داشت عریانی نگه ز آلوده دامانی مرا \*

### • محمد بدیم سلطان •

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم

جاوس صاحب قران ثانی همراه پدر به هندوستان آمده -

سال بیستم به پیشگاه سلطنت رسیده چنین ارادت را نور آگین

ساخت و بعنایت خلعت و جیغۀ مرصع و اسب با زین مطلا

بلند پایگی اندوخت - سال بیست و هفتم بتقرر دوازده هزار

درپیه سالیانه لبریز نشاط گشت - و پستر از اصل و اضافه

بمنصب هزار و پانصدی لوای هر بلندی برافراخت - سال

بیست و هشتم باضافۀ پانصدی اختصاص گرفت - سال

سی ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی سید سوار

کام دل بر گرفت - و پس ازان ( که رتق و فتق سلطنت

بخلد مکان تعلق پذیرفت ) همراه پدر و عم خود در فزای

اکبر آباد دولت ملازمت دریافت - و در جنگ شجاع و

دومین پیگار داراشکوه ملتزم رکاب پادشاهی بود - و همراه

سر بلند خان میر بخشی و بعد انداز خان میر آتش بکارها

تعمین شده - پستر بوجه معائب شده از منصب برطرف

گردید - سال سی و ششم مشمول عنایت گشته بمنصب

سه هزاری هفت صد سوار رنگ بریده بر روی آمد - مانی  
حالش بکجا انجامید معلوم نیست \*

### \* مصطفی خان کاشی \*

که شیعه ایست از الوس افغانه - پدرش آن قدر بی بضاعت  
بود که چون فوت نمود اسباب تکفین و تدفین از بصورت  
مدرت گرفت - خان مژبور در چهارده سالگی از مادر  
وخصمت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکری  
محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت از کوک گشت -  
و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گردید - چون  
در سوار پادشاهزاده بنابر افزونی خرج سپاه همیشه نالش  
بود خان مذکور بحقیقت را رسیده قرار داد - که زیاده  
از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بهسبب سفارش و رجوع  
مردم عمده یا ضرورت مهمی نگاهداشته شود تا منجمله  
جمعیت مقرری عوض از فوتی و فراری بهم نرسد تنخواه  
او جاری نگردد - و بهمن جز رسمی او کار سوار پادشاهزاده  
نمی گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پیشه برخاست -  
و فوج هم ده درازده هزار سوار مدام موجود می بود -  
آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانید که هیچ کار  
بی مشورت او تمشیت نمی توان یافت - و هرچه از شاهزاده  
خلاف مزاج خلد مکان بظهور می رسید بادشاه از پخته کاری

خان مذکور می دانست - و چون افغانه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاء بد مظنکی گردید - لهذا درین باب مراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریب مغضوب و بی منصب ساخت و گرز بردارے شدید تعیین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به متصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانه بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبه معظمه ( زَاوَاهَا اَللّٰهُ تَشْرِیْفًا ) معارفت نموده بصورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما ( چون از فحشای آن بوی دفع جرایم بمقام خرد نمی رسید ) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بمزاج پادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع برخواند -

\* ع \*

\* بهر صورت که آئی می شناسم \*

گویند هرچند محمد اعظم شاه خواست ( که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد ) صورت نه بست - خان مذکور ( که بحلیه فضل و کمال آراسته بود ) نسخه موسوم به امارات الکلم برای تمهیل استخراج آیات قرآنی تألیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگویید

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگر به بدین فکر نیفتاده - لهذا تصفیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بدادرغۀ کتابخانه ارشاد نمود - رسالۀ ( که درین ماده سابق کسے نوشته ) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیۀ عمر در خانه نشینی بسر آورد - خانۀ عالی ( که در محله سلطان گنج بلده اورنگ آباد ساخته ) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند سال سی و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم اراده باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - پادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را ( که متصل بنکاپور بود ) برای رفتن به واکفیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهی در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف می رسید - پادشاهزاده بعد وصول بنزدیکی لشکر پادشاهی معرض داشت - که اگرچه ارزوی حصول نعمت ملازمت زیاده بر او است ( که بعضی رساند ) لیکن چون بر مهم ماموره باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهی پس از رسیدن به لشکر در جوامدن تکامل درزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نمایند -

تر جواب مادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزندی  
 بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست  
 جریده بارادۀ شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار  
 باتفاق هر دو پسر بیایید - که همان وقت رخصت خواهند  
 شد - و حکم شد که خیمۀ مختصری در زمین پهنی بغامله  
 از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفی  
 به بخشیان و داروغۀ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص  
 چوکی ارشاد صدر یافت - که مردم بسیار کم انتخابی مسلح  
 همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم  
 باره و میرتوزکان برای منع ازدحام و بند و بست هر چهار  
 طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسی بی حکم نتواند در شد -  
 و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که  
 جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیایند -  
 پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیلہ حکم رسانید -  
 میدیکه بر سر تیر آردۀ اہم خواهد خورد - و میدان جلوخانه  
 ہم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارند - چون  
 شاهزادہ با دو پسر والاجاہ و عالی تبار در جلوخانہ رسید  
 بسبب اہتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت  
 شاهزادہ رنگ رو باخته خون را در دام بلا دید - مختار خان  
 حکم رسانید کہ ہر سہ یراق را نمودہ بیایند - بعد ملازمت

و تقدیم آداب پادشاه از (وی شفقت در بغل گرفته بندوق  
بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صید نمود - پشتر  
به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار  
احوال کرد - بذابر شهرت آن ( که شاهزاده زور با جامه زره  
پوشیده ) پیاله ارگجه طلب داشته بعد را کردن بند جامه  
بدست خود مالید - و شمشیر خامه ( که پیش پادشاه بود )  
از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان  
گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشیر مذکور از  
روی عنایت مرحمت شد - و چند کلمه وعظ و نصیحت  
مشمتمل بر اشاره آن ( که شما را گرفته خلاص نمودیم ) بر زبان  
آورده مرخص ساخت \*

### • مخلص خان •

پسر صف شکن خان نبیرگ قوام الدین خان صدر ایران  
برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت زا بود - در ایام محاصره  
قلعه گلکنده داروغگی توپخانه پادشاهی را بنیابت پدر  
سرانجام می داد - بعد از افتتاح آن حصار استوار باضافه دو  
صد سوار بمنصب هزاری سیصد سوار و اصالة بدان خدمت  
مقرر گردید - و در سال سی و سیوم بدست عرض مکرر  
سرمایه مبالغات اندوخت - پس ازان قور بیگی شد - و  
بمنصب دو هزاره هفت صد سوار تحصیل کامیابی نمود -

و در سال سي و ششم بافروزي پانصدي و از تغير بهره مزد  
 خان بخدمت بخشىگري دوم چهره امتياز برافروخت - و  
 بستر پانصدي ديگر يافته بمنزلت سه هزارى عروج نمود -  
 و در آخر سال چهل و چهارم الولاية ظفر پرچم عالمگيري  
 از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باعزاز آمد - و دوم شعبان  
 قصبه مرتضى آباد مرج مضاف بيجاپور بمسافت سي و شش  
 كروه مضرب خيام پاشاهي گرديد - خان مذكور ( كه بامراض  
 شديده مبتلا شده بود ) چهارم شهر مذكور سنه ( ١١١٢ )

يك هزار و يكصد و درازده هجري برحمت حق پيوست -  
 و در روضه زبدة العرفاء سيد شمس الدين ( كه يكم از مشايخ  
 آن ديار است ) واقع قصبه مذكور مدفون گرديد - نجابت  
 ذاتي با كمالات كسبي جمع داشت - مجموعه بود از محاسن  
 اخلاق - ابواب فيض بر روي آشنا و بيگانه مفتوح داشته - و  
 در اجراي كار خلائق بسيار كوشيده - و در مثل گذرانيدن  
 منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله  
 خان ادي جري و حريص بود - با آن ( كه شوم طمعي ها  
 نداشته - بلكه استغذا و آزادي جبلي و فطري طبعش بود )  
 طرفه جا در مزاج پادشاه كرده بود - مكرر در حق او بر زبان



خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت  
 الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط  
 خاص [ که در حق پسرش بعزایت الله خان نوشته اند که  
 بشاهزاده بیدار بخش ( که در آن وقت باقامت اورنگ آباد  
 مامور بود ) بنویسد - و آن در رساله کلمات طیبات داخل  
 است ] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم  
 است و جوهرت دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته  
 پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان  
 و گروگان افتاده - دایه شیرده او والده حقیقی ملتفت خان  
 است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هر دو  
 کمال عداوت بود - و قایما ( که با پسر بود ) دیوان حیدرآباد  
 شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه  
 شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت  
 خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر  
 قایما تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن  
 مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور  
 همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنه ( ۱۱۰۸ ) یک  
 هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم  
 محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب  
 شمس الدین خان مخاطب گشته - سال چند پیش از تحریر

در دار الخلافه شاه جهان آباد رخت هستي بر بستم -  
 بالجملة مخلص خان با فضيلت و ملائي طبع موزون داشت  
 و اشعار رنگين مي گفت - از رست - \* شعر \*

\* خممار ما و در تـوبه و دل سـاني \*

\* بیک تبسم مينا شکست و بستم و گشاد \*

و غريب تر آنکه با مغليت و فضيلت مذاق تصوف داشت -  
 خالي از درد نبود \*

### \* مرتضی خان سيد مبارک خان \*

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مكان نشو و نما  
 پذيرفته چندے بحفاظت قلعه رام کيسر و فصله بحر است  
 آسير و ايامی بفوجداری سلطان پور نذر بار پرداخت - پس  
 ازان از تغير سيد محمد خان دولت آباد بدر مفوض شد -  
 و سال بيست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب  
 سه هزارى رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسيار داشت -  
 چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سيد محمود و سيد  
 جهانگیر بخاطر بادشاه رسيد خانجهان عرض کرد که سيد  
 محمود مي گوید در خاندان ما کسی محمود خان و فيروز  
 خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنيد . گفت  
 سيد محمود را مبارک خان و سيد جهانگیر را مجتبی خان -  
 پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بنده ملتوی سم - به ازین  
کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل  
و پنجم مطابق سنه ( ۱۱۱۲ ) هزار و یک صد و درازده هجری  
انتقال نمود - قاعدار بهشت باسقاط های وقفی لفظ  
قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید  
محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعه مذکور مقرر شده  
در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزار کامیاب گشت -  
بعد از پسرش سید مراد علی مبارک خان ( که دو هزار  
و پانصدی منصب داشت ) و از انتقال پسر او سید شیو  
علی مبارک خان بتعلقه مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش  
سید جهانگیر مجتبی خان بخبردارای اندرکوت تعیین شد -  
و پس از آن سید علی رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد  
فردوس آرامگاه بمنصب سه هزار و خطاب جد و تقرر تعلقه  
مذکور شادمانی اندوخت - و بعد فوت او سید علی ابر  
مخاطب به مجتبی خان بجای پدر و جد قرار یافت -  
پس از آن قلعه مزبور بتصرف ملائمت جنگ در آمد - تا  
آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین  
علی خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش  
سر فرود نمی آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کاوش  
پیموده تیرل قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه در لک

روپيه سال نقدي از حضور بزام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود -  
 يك بار اصفجاه بوجه از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانيده  
 فوج بمكاهمره آن تعيين نمود - چون اين خبر بحضور رسيد  
 فرمان صدر يافت كه در تمام دكن يك قلعه تعلق بما  
 دارد شما انرا هم نمي خواهيد - آصف جاه بهاس حكم پادشاه  
 صالح بميان آورده فوج خود را طلب داشت \*

### \* محتشم خان مير ابراهيم \*

۲۰۰۰ پسر شيخ مير خوافي ست كه سر آمد مهربان ايام  
 شاهزاده عالمكير پادشاه بود - اگر اجلاس ميگذاشت در سلطنت  
 هم ركن (كين فرمان رائي و سرخيل نوپندان پادشاهي ميشد -  
 در مبادي جلوس مصدر امر عظيم گرديده حقي بر ذمه  
 خانواده سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانس را ( كه  
 در حداثت سن بودند ) منظور نظر تربيت ساخته بمناصب  
 مناسب مورد مراع فرمود - و هر چند آنها از بي طالعي  
 موافق مزاج پادشاهي برنيامدند ( و الا بمنتهای مراتب  
 امارت مي رسيدند ) . مع هذا ازان طرف حقوق آن مرحوم  
 مرعي بود - هيچگاه التفات از پيرامون احوال شان برنگرفته  
 شد - مير ابراهيم بمنصب هزارى چهار صد سوار نوازش  
 يافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه هاي منصب  
 كام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتم بسفر حجاز مجاز

گشت . و در سال هیجدهم بعد سعادت ازدوزخی خج  
 بجهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی  
 سر بلند گردید . و بخطاب محتشم خان چهره کامیابی افروخته  
 از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت ( که بیست گروهی  
 پیشاور است ) و عطای علم معزز شد . و بعد مراجعت از  
 حسن ابدال بفوجداری سارنگپور (خصمت یافت . و در سال بیستم  
 بفوجداری میوات رخس عزیزمت راند . و چون شاهزاده محمد  
 اکبر سر بغي و طغیان برافراشت و از امرای کومکي برخه  
 بطوع و جوقه باکراه یکتائی گزیدند خان مذکور با معدودے  
 از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگی انکراف فوززیده  
 زبانرا هم بفرومانبرداری شاهزاده آشنا ساخت . چندے محبوس  
 زندان سخن ناشنوي بود . از آراگی شاهزاده بزمین بوس  
 عقبه سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید . و پس  
 ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباحات افراخت . و در  
 سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی  
 آله آباد کام دل اندوخت . و پس ازان از منصب برطرف  
 شده مدتھا بگوشه انزوا گذرانید . و در سال چهل و دوم  
 بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت . و پس از چندے  
 هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بکراست خجسته بنیاد هم  
 مامور شد . اما در چه وقت بنظر نیامده . در سال چهل و

هفتم بقلعه دارمی نادرک شتافت . و بهتقریب باز به منصب شده  
 بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهی  
 مصروف گشایش واکفیر<sup>(۲)</sup> گردید بعد زد و خورد طرفین  
 پیریا نایک دژ نشین از در احتیال در آمده توطئه صلح  
 انگیزد - به عهد الغنی کشمیری دست فروش اردو ( که بمکر  
 و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود ) آن  
 زنهار جو بعضی ملتزمات خود نوشته بار داد - او بواسطه  
 هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجه پذیرائی  
 یافت - پس ازان محکشم خان را ( که به منصب نشسته  
 و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیری بود ) بتجویز  
 نایک ببحالی منصب و تفویض قاعه دارمی سرافراز فرموده  
 رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس  
 در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقاره فتح بلند آوازه  
 گردانیده آداب تهذیب بتقدیم رسانید - تا آنکه کشمیری از  
 زبان مادرش پیام آرد که پیریا بدر دیوانگی زده بدر رفت -  
 سوم سنگمه برادرش ( که برای مصالحه بحضور آمده بود )  
 رخصت یافت که قلعه خالی نماید - این هم بعمل آمد - و  
 می دانست که بسقیفه سازی و شعبده بازی او کوچ  
 پادشاهی خواهد شد - چون متمنای خیالی او صورت

( ۲ ) نسخه [ چ ] واکن کیره - و در [ بعضی نسخه ] واکفیر .

نیمت بار دیگر نایره جدال مشتعل ساخت - و بیچاره  
محتشم خان را محبوس گردانید - ( رزے ) که بصعی  
بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد ( آن بد نهاد خان  
مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانه زده گریخت -  
اگر ساعت مردم پادشاهی دیرتر می رسیدند خان مذکور  
سوخته آتش بیداد آن مقهور می گردید - گویند خان مذکور  
از فلوات چیزی خورده بود - در عین زمستان عرق از  
بدنش می چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاری  
نحوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهوت زانی و خواب  
و خور دیگر شغای نداشت - و بسبب برطرفی متواتر و  
بے چاکری احوالش پوریشانی کشید - هنگام مراجعت از  
کھیلنه ( که انواع معویبت و تعب ها باحوال عمدها راه  
یافت - و هر ناله از غایت شدت باران دریای عمانی بود -  
در هر قدم جسرے قائم می شد - نامی از مرکوب و بارکش  
نمانده - چهارده کروه راه در یک ماه و هفده روز سپری  
گشت ) خان مذکور ( که بے نسا نمی توانست ) خود پیاده  
با اکثر زنان عصا در دست دامن کوه گرفته افتان و خیزان  
قدمی چند می پیمود - آردان بسیار داشت - از پسرانش

هیچ کدام ترقی نکرد<sup>(۲)</sup> - مگر میر محمد خان ( که خطاب پدر یافته دستگاه بهم رسانید ) - احوالش جدا رقم پذیرفته \*

### • مطلب خان میرزا مطلب •

نواسه مختار خان سبزواری ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حباله عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود<sup>(۳)</sup> - خان مذکور بیادری طالع و ذریعه سفارش والده خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصه پیش آمد (وزکار گردیده بتدریج به بخشیکری اهدیان ادج پیمای عزت گشت - و در سال بیستم و نهم بنیابت بهره مند خان ( که به تهران انذی رخصت یافته بود ) به تمشیت امور بخشیکری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میرتوکی امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خانی ناموری اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت - و ( چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار را نموده بود ) اکثر بهزادای افواج ماموره بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزه سوانجام آن بافروزی منصب کامیابی می اندوخت - و پس ازان ( که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیکری



بخان نصرت جنگ تفويض يافت ( ازانجا ) كه خان  
مذكور بيشتر بگشت ملكي و تعاقب تيره بختان مرهته ساير  
و دايير مي بود ( در حضور مهمات بخشيگري را بنديابست او  
مطلب خان من حيث الاستقلال بعد فتح واكن كيره متمشي  
مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعيت سرع افراشت -  
و باضافه سواران منصب و عطاي نقاره بلند آوازه گرديد -  
و در آخر زمان عالمگيري يكي از امراي دربار و  
متصديان صاحب مدار ( كه چند كس بيش نبودند ) او  
بوده - و به تنبيه و تعريف غنيم لثيم حواله اورد و نيز مامور  
مي شد - پس از ارتحال خلد مكان ازين جهان گذران  
بدستور ساير اعيان حضور ملتزم ركاب شاهزاده محمد اعظم  
شاه گرديد - و بشمول رافت شاهي گل رز بهي از شاخسار  
روزگار چيد - و بخطاب مرتضى خان اختصاص يافت -  
مرد بے حيثيت دل ناچسپ بود - نعمت خان ميرزا  
محمد حاجي ( كه هيچ يكي از زبانش نرسته ) دران وقت  
اين بيت گفت -

\* راستي را مي-گذارم در كنجي خواهم شدن \*

\* مرتضى گراين بود من خارجي خواهم شدن \*

بهمراهي شاهزاده المذكور در جنگ بهادر شاه زخمهاي كاري  
برداشت - خانخانان منعم خان او را از رزمگاه عقب فيلبان

خود نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد  
 نفوذمند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - ( چون  
 ظهور سریور پدر بصحت نسب رهنما ست ) اولاد والا نژاد  
 آن مرحوم نیز از شمع آن شیمه خالی نیستند - در پسر  
 داشت - در عهد خلد منزل اولین ( که داماد جانشین  
 خان بهادر دل بود ) خطاب پدر یافته - و دومین ( که خویش  
 تربیت خان میر آتش بود ) به ابو طالب خان مخاطب  
 گردید - و در عهد فرخ میر کلانی فوجدار کهری (۲)  
 بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه ( که همشیره زاده  
 از صبیغه کامیاب خان مرحوم بازواج امیر الامرا حسین  
 علی خان در آمده ) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در  
 اردنگ آباد محل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری  
 کودره و تهاوره مضاف صوبه گجرات سر افرازی یافت - و  
 صاحب نقش و جمعیت بود - پستو امیر الامرا بفوجداری  
 بکلانه منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم  
 علی خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان  
 امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد  
 بعزم ملاقات فتح جنگ دارد شده بود - صبیغه مطلب خان را

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کهری - ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] کودره - ( ۴ ) نسخه

[ ج ] بفوجداری کودره و بکلانه منصوب گردانید .

برای خواجه اسد خان پسر خود خواستگاری نمود - گویند بظاہر  
سقم احوال زرے هم برای سرانجام شادی قرار یافته بود -  
مطلب خان زیاده طلبی می کرد - و او ابا می نمود -  
خان مذکور تند شده بوسایط ( که درین پیغام بودند )  
گفت - که آخر انصاف کنید دختر بزی مختار است - یکم  
از آنها ( که شوخی در مزاج داشت ) جواب داد که ایشان  
هم فاعل مختار اند بجهت خویشی مذکور - ابو طالب خان  
( که آفت رسیده بود ) همراه خان مذکور بحیدر آباد شتافته  
بقاعه دارمی شاه پور مضاف کولپاک و انواع مراعات آسودگی  
یافت - در جنگ نواب آصف جاه ( که با مبارز خان  
اتفاق افتاده ) زخمی شد - در خجسته بنیاد هر دو برادر  
بوقت موعود خویش حیات مستعار سپردند .

### • میرزا صفوی خان علی نقی •

نسبت بخاندان سلاطین صفویه دارد - سال چهل و هفتم  
جلوس خلد مکان وارد هندوستان گردیده احرار سعادت  
ملازمت نمود - و بمنصب سه هزارمی هزار سوار و خطاب  
میرزا صفوی خان نامور شده به بخشیکری سیوم چهره عزت  
برافروخت - سال چهل و نهم ( که وصلت او با صبیحه  
معظم خان قرار یافت ) خلعت با سرپیچ و درازده هزار  
روپیه نقد مرحمت گردید - پس از ارتحال آن پادشاه در

( وفات محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت -  
 و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - ) چون اکثر  
 مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند ( و نیز  
 مقتول شد \* )

### \* منور خان شیخ میوان \*

بهر درم خان زمان شیخ نظام است . سال بیست و  
 نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسی پیوسته -  
 سال سی ام ( چون پدرش در گرفتن سنبها به ونصله تردد  
 نمایان بتقدیم (سانید) او باضافه منصب و خطاب منور  
 خان اختصاص گرفت - و سال سی و نهم از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار هزار و پانصد سوار چهار بلند پایگی  
 بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیذاتی محمد اعظم شاه  
 ( که جانب مالوه مرخص گردید ) قرار گرفت - پس از  
 ارتحال خلد مکان بهمراهی شاهزاده مذکور برگزیده روانه  
 هندوستان شد - و در جنگی ( که فیما بین شاهزاده مذکور  
 و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست ) نامبرده با برادر  
 کلان خود خان عالم در هراولی بود . بمقابله عظیم الشان  
 فیل رانده ( چون به برادر او زخم تیر رسید ) جهان در  
 چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگول از زنبورک کار او

تمام شد - پسرش منور خان قطبي ست ( که مرتضى پدر  
 موبه برار در تبول داشت ) - ابتدای عمل نظام الملک  
 امفجاء در دکن فوجی زیاده بر مقدور فراهم آورده بود - آن  
 امیر بے نظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت -  
 تا آنکه باجل طبیعی در گذشت - پسرانش اختصاص خان  
 ( که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته ) و اعزاز خان  
 و دیگران هم بودند - هر یک بقدر قسمت از محال ارثی  
 جاگیر یافت - چندی پیش ازین همه از سر رشته  
 حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او ( که  
 فقیر محمد نام دارد ) باقی ست - بنوکری این و آن (رزگار  
 پسر می برد \*

### ● مختار خان قمرالدین ●

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیستم  
 و یکم عالمگیری بخطاب خانی سرافرازی یافت - پسر  
 بخدمت قوال بیگی ممتاز گردید - و ( چون پدرش بنظم  
 موبه احمد آباد کجرات لوای کامروانی افراخت ) او به تعیناتی  
 پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبهه سعادت  
 باستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان  
 چهره ناموری بر افروخت - و بداد و غمی امطلبل اسب شاد کامی  
 (اند - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهانة

( باب المیم ) [ ۶۵۶ ] ( مآثر الامراء )

هولندي ( که از محالات بیجاپور است ) مرخص گردید -  
و از آنجا تعیین محامره بیجاپور گشت - و ( چون سال  
سی ام بعد از فتح بیجاپور الیه ظفر طراز پادشاهی سایه  
معاودت بظاهر شولاپور افکند ) پانزدهم محرم سنه ( ۱۰۹۸ )

هزار و نود و هشت هجری جشن ازدواج شاهزاده محمد  
بیدار بخت نخستین خلف شاه عالی جاه محمد اعظم  
شاه با دختر فیک اختر خان مذکور حسن انعقاد یافت -  
و آن عفت سرشت به پوتی بیگم مخاطب گردید - و در  
سال سی و سیوم خان مشارالیه بخدمت میر آتشی خلعت  
امتیاز پوشید - و پس ازان به تعریک و سرزنش خیره سوان  
کنک گیری<sup>(۲)</sup> و راه باغ تعیین شد - و در سال سی  
و هفتم باز بمیر آتشی اختر طالع برافروخت - و در  
سال سی و هشتم از تغیر فدائی خان کوکه بصوبه داری  
اکبر آباد درجه پیمای اعتبار گشت - و در آخر سال چهل  
و یکم از حکومت آگه معزول گشته به بند و بستم صوبه مالوه  
پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگی  
اکبر آباد سرمایه افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب  
سه هزاره رسیده بوقوع تقصیر کمی بانصدي معائب  
شده باز به بحالی کمی پایه افزای امتیاز گشت - و در

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کنگری - و در [ دیگر ] هوکری .

سال چهل و نهم در مبارزه فتح سنه‌ی تملقه راجا  
رام جات مفسد ( که دوم رجب سال مذکور سنه ( ۱۱۱۷ )  
هزار و یک صد و هفده مرتبه ثانی منتزع شده ) باضافه  
پانصدی بیایه سه هزار و پانصدی بر آمد \*

( هرگاه کارکنان قضا و قدر در پی توطیه دولت بختیاره  
عرق ریزان سعی باشند ) تمهیدات خانه بر انداز بد اندیش  
چه طرفی تواند بست - بل آنچه او کار شکنی اندیشد  
به تقریب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بیانش  
آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت  
بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه وقع نمی نهان - ( چون  
محمد عظیم درمین پسر شاه عالم بصوبه بنگاله و بهار رفته  
استقلال فرد برده صاحب خزانه و جمعیت شد ) در فکر بیجا  
ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [ چون محمد  
اعظم شاه از احمد آباد به احمد نگر ( که معمر پادشاهی  
بود ) شتافت ] چندان کلمات وقعی از جانب محمد عظیم  
بهادر شاه رسانید که فرمان طلب و گرز بردار تعیین شد - و  
ندانست که آمدن محمد عظیم بلای عظیم بجان او خواهد  
بود - چنانچه محمد عظیم نزدیک به شاهزاد پور رسیده بود  
(۲)  
که بر واقعه ناگزیر خلد مکان اطلاع یافته به فراهم آوردن سپاه

و استمالمت فرجداران اطراف و ثمن داران آن نواح پرداخته  
با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبر آباد  
رسانید . و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش  
بضبط در آورد - و این سرعت و وصل بمستقر الخلافه ( که وسط  
مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی  
معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته ) اولین  
پایه سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همیت آنطرف  
از یکم بمصد افزود - \* مصرع \*

\* عدد شود سبب خیر چون خدا خواهد \*

( ۲ ) چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پهنه میبود  
باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه  
بعد از واقعه بدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت  
( که از مالوه بکجرات شتافته بود ) بنویسد - که با انواج  
مالوه و کجرات به یلغار متوجه اگر شده باتفاق مختار خان  
( که خسر او می شد ) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد  
جنگ و پیکار همیت بر گمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار  
نورسیده کجرات ( که خود را اعظم شاهي می گرفت )  
انتظار می کشید - که اگر بمرافقت بیدار بخت حکم رسد  
فرجه آراسته گرد آورده روانه شود . ( چون والا جاه دومین



يسر اعظم شاه بر اراده پدر آگهي يافت ( بعد از همدستي  
 ) كه مبادا برادر گلان صاحب جمعيت و دست گاه شود (   
 به باريابان و مشيران پدر در ساخته بعرض رسانيد كه  
 پيش فرستادن شاهزاده مقتضاي حزم و احتياط نيست  
 كه دولت دنيا غرور افزا و مرد رباست - اگر بر خزاين  
 آگري دست تصرف يافته باعانت در صوبه دار چنين لوائى  
 خود سوي بر افرازد قباخته عظيم دارد - چه دشمن خانه  
 بدتر از بيگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [ كه نصيبه  
 سلطنت نداشت - و ادبار و تيره بخشي ظاهر حالش را  
 فرو گرفته بود ( هرچه را سود و بهبود خود مي انديشيد  
 آبستن مد تباهي بود ) فوراً بشاهزاده نوشت كه تا رسيدن  
 اين جانب بمالوه ( كه سر راه دكن است ) اقامت نمايد \*  
 القصة ( چون سربر فرماندهي هندوستان از شكوه اقبال  
 بهادر شاهي آسمان پايه گرديد ) از انجا ( كه عموم رافت  
 و مكرهات آن شاه كرم كستر چون آفتاب يكسان پرتو افكن  
 سنگ و گهر بود - و دوام مرصعت و فيض بخشى او چون  
 سحاب يكدفعه سيلاب ساز خشك و تر ) مختار خان باضافه  
 نمايان و منصوب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي  
 سر بلندي يافته به بحالي صوبه دارى اكبر آباد با خدمت  
 والى خانه ساماني بلند رتبه گرديد - و باستردان اموالش از

مامت و فاطق ( که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده )  
 کامیاب نوازش گشت . گویند پیش ازان ( که حکم استرداد  
 جنس او شود ) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار  
 حاضر شده . شاه عالم با آن همه حوصله بلند و گذشت  
 رسا چین ابور شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق  
 بطرف مختار خان است . از سلطنت ما او را چه دلخوشی  
 خواهد بود . خانخانان بمشار الیه گفت . که این لباس بروز  
 جشن چه مناسبت داشت . خان مذكور ظاهر کرد که از  
 بی استعدادیهاست . خانخانان از جانب خود مبالغه را  
 از نقد و جنس فرستاد . مختار خان به بعضی چیزها متهم  
 بود . نعمتی خان حاجی درین شعر اشاره بدان نموده .

\* شعر \*

\* هیچ کس در خانه مختار خان بیکار نیست . \*

\* هر کس را دیدیم آنجا فاعل مختار بود . \*

\* وَاللّٰهُ اَعْلَمُ \*

\* میرزا یار علی بیگ \*

مردی بود راست و درست . به پاره گیری مطلقا  
 مزاجش آشفته نداشت . ازین جهت منظور نظر حضرت  
 خلد مکان گردیده سرمایه اعتبار اندوخت . در آغاز پیشدست

روح الله خان بهشتی بود - و بدقت و سخت گیری زبازد -  
 پستر بدادرونگی ذاک و داروگگی کچه‌ری سرافراز شده در اجرای  
 کار خلق الله می کوشید - سال سی ام پدایه چهار صدی چهل  
 سوار و سال سی و یکم باضافه پانزده سوار رسیده - هر چند  
 پادشاه می خواست که منصبش بیفزاید قبول نکرد - در عرض  
 خیل گستاخ بود - گویند ساده روئی را برای منصب استاده  
 کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا یافتن  
 جاکو نیم تر خواهد بود - و نیم تر بزبان اهل هند عبارت  
 است از کسی که مدارج سن انحطاط پیموده باشد - و نیز  
 نقل کنند که (وزیر الرش بار عزیمت شد - و وقت باریابی  
 از خاطرش رفت - پادشاه بتقریب استفسار مژه بپادشاه داد -  
 متنبه شده چهار تسلیم عزیمت الرش و چهار تسلیم دیگر  
 ( که این سجده سهو است ) بتقدیم رسانید - و نیز بیان  
 کنند که (وزیر بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه  
 شرعی عرض کرد که تورانی است - شهادت او چه اعتبار  
 دارد - و حفظ این نکرد که پادشاه هم تورانی است - در  
 محاصره گولکذذه قحط و غلا بسیار شد - پادشاه نظر بدیانم  
 او خواست که بدادرونگی رسد مامور سازد - او بخوف  
 بدنامی ابا نمود - ( چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود )

بعرض رسانید که پاجئ را چه یارا که از حکم ولی نعمت سر  
به پیچود - ( چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گرانی نمود )  
فرمود که یار عالی بیگ را گردنی زده از دیوانخانه بر آورند -  
بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده  
به مکّه معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از  
بیست الیه معارفت نموده بملازمت پیوست - همان سال  
مطابق سنه ( ۱۱۲۱ ) هزار و یک صد و بیست و یک  
هجری در گذشت \*

### • مهر احمد خان •

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوتات اسم - مرد راست  
درست سپاهی وضع بود - در زمان عالمگیری به بخشگیری  
و واقعه نویسی فوج شاه عالی جاء محمد اعظم شاه ( که  
در آن ایام بنظم صوبه کجرات می پرداخت ) سرافراز یافته  
[ با آنکه بدرشتی و سخت گیری ( که لازم راستی و درستی  
است ) شهرت داشت ] درین کار پادشاهزاده را ( که اکثر از  
ارباب تحریر سرگران و برآشفته می بود ) با خود راضی  
و سرالذات نگه داشت - و پس از آن بدیوانی فوج محمد  
بیدار بخت به پایه عزت برآمد - و در سال چهل و هشتم  
از دیوانی به نیابت شاهزاده بصوبه دارمی خاندیس امتیاز  
اندرخت - در آن هنگام [ که شاه عالم از جنگ کام بخش

را پرداخته لوای مراجعت بر افراختند ( چون صاحب بلده  
 برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید ) میخواستند چند گاه  
 بهیر و شکار رمنه کراره ( که سیر جائی اسمی دلگشا و  
 نخلپیر گاه ست مسرت افزا ) عشوت اندرزند . و آن  
 دیبه ست سه کورهی برهانپور و رودخانه دارند بمقام  
 آب بے همتا . در ازمنه سابقه بران رود برادر کراره بنده  
 بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع در گز ( که از ان آبشار  
 میریزد ) . بفرمان صاحب قران ثانی ( که در ایام  
 پادشاهزادگی به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه  
 شده ) پیش بند سابق بند دیگر بمقامه هشتاد گز بر بسته  
 میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بر دی گار  
 آمده . آبشار دیگر از روی این بند می افتد . و در سوی  
 آن در سمت عمارت بر افراخته اند . و باغچه متصل  
 آن ترتیب یافته . اما چون شورش راجپوتیه و فساد مکه  
 بمجامع جلال رسید بے احوال و احوال ارایل شعبان سال

---

سیوم سنه ( ۱۱۲۱ ) هزار و یکصد و بیست و یکم هجری  
 کوچ فرموده خان مذکور را بحراسم آن بلده مطرح انتظار  
 عاطفت نمود . اتفاقاً در سال چهارم قلسی بائی نام زن  
 یکی از سرداران مرهته با فوج بهار تاخت آورده بعد از

( باب المیم ) [ ۶۶۴ ] ( مآثر الامراء )

نهب و غارت قصبه (۲) رادیر ( که هفت گروهی برهانپور اسم ) قلعه دار را ( که تاب مقاومت و مقابله در میدان نداشته محصور شده بود ) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازاری شهادت نپسندید - و از مقابله زن حربیه خود را بدزدید - (۳)

\* مصرع \*

\* چه مردی بود کز زنی کم بود \*

بے اختیار عنان تماسک از دست داده بے آن ( که بگردن آردن لشکر و یراق کرد فر معید شود ) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یسارلان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم ( که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند ) پاسداری آبرو را بر خود داری ترجیح داده باکراه و اجبار ( که اکثری از آنها پیاده و گردون سوار بودند ) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر ( که از هفت صد سوار متجاوز نبود ) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلافی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند فبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیاری را برمی سهام و ضرب مصاصم بر خاک انداختند -

اما اشقیا بطعن رماح مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و قتل گردانیده کار بجائے رسانیدند که بساق سردار دو زخم تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار جامود ( که سرکردگی فوج طرح داشت ) کومک بجای نموده شعله غلبه کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فضای قلعه را در دایره فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تیر و تفنگ در میان بود - ( چون اشقیا دریافته که بذای ثبات مبارزان تزلزل پذیر نیست ) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند - اگرچه قاضی باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تگ با بکار برد - لیکن حوالی آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و باآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه را در حرکت کرد - هر چند برخی آزمود کاران بآئین خیرخواهی گفتند ( که شب روی مصلحت نیست ) گوش نکرد - <sup>(۲)</sup> چون بنزدیکی شهر رسید ضلالت پیشگان آگهی یافته سد راه گشتند - و نیران پیگار بر افروختند - (زم جوان طرفین داد مردانگی و دلادری دادند - میر احمد خان با بیشتره از اولاد و اقربا و دو ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند خان در سبک پائی از باد گرد برده دران حالت ) که

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت ) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر (سانید ) - تکه لخته مجروح و بوخه ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقی مانده - یکے میر سید محمد ( که بعنوان دریشی می گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود ) - و دومین میر محمد ( که بخطاب پدر مخاطب گشته ) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته \*

### \* محمد اسلم خان \*

پسر میر زاهد هروی ست ( که احوالش جداگانه بونیز خامه و قایع نگار شده - مومنی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمیز بمنصب درخور و خطاب خانی امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبه کابل سرفرازی داشت - و پستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم (۳) ازان کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقه مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور می پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم ( چون ملازمت پادشاه نمودند ) برعایت نام پادشاهزادها تغیر نام فرموده به



محمد اکرم و محمد امیر موسوم ساختند . اولین خطاب خانی  
یافته در هندوستان اوقات زندگی را به پایان رسانید -  
و دومین خطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگام نادر شاه  
همراه نظام الملک آصف جاہ بدکن آمد - و چندی  
بدیوانی صوبجات آنجا و پستر بتعلقه میرآتشی سرمایه  
اعتبار برگرفت - و در عمل ملاکت جنگ به تفویض  
بخشیکرمی دکن خاعت امتیاز پوشید - پس ازان خطاب  
هشمت جنگ بهادر مرتقی<sup>(۲)</sup> گشته بحراست برهانپور نامزد  
شد : و در عمل نظام الدوله آصف جاہ لفظ ضیاء الدوله  
ضمیمه خطابش گشت - سال چند پیش از حالت تحریر  
بآخروت سرا شتافت - بمنصب شش هزارمی شش هزار سوار  
رسیده بود - اخلاف ازو باقی مانده اند \*

### \* منعم خان خانان بهادر شاهي \*

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصب جزو  
کوئوالی اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقه کار پادشاهی  
رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته  
در لشکر پادشاهی بجوهر رشادت و کاردانی با روح الله خان  
میر بخشی متوسل گشت - بخشی الملک منصبه برای  
او گرفته - مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یارری

و بخت یاری ترقی نموده بدولت در شناسی خلد مکان  
( ۲ )

رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردد - سال سی و چهارم  
بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکرم ملتفت  
خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی  
فیلخانه اختصاص گرفت - ( چون در ۳۴ مهیلا بکمک  
محمد امین خان بهادر نرسید - و تهرانی سرزد ) بکمی  
منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بدیوانی  
مهمین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلام خان  
مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن  
اخلاص و نیکوخدمتی مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -  
و در سال چهل و نهم صوبه داری پنجاب بوکلای شاهي  
نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشارالیه  
با فوجداری جمون اصاله تفویض یافت - و بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار مرقی گشت - و با رای صایبه  
و نیروی مردانگی متمردان و سرتابان آن صوبه را مطیع  
و ایل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - ( چون  
مرد مدبر کهنه رزگار و دولتخواهی شاهزاده بخون تصمیم  
داده بود ) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار  
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده می کوشید - از نیرونگی

تقدیر بیست و پنجم ذی الحجه سنه ( ۱۰۱۸ ) هزار و هیجده  
 خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده  
 از پیشاور ( که قشلاق کابل است ) بعمره دلگشای دار السلطنة  
 لاهور ( که دوم صفر اتفاق افتاد ) بمنعم خان قریب پنج  
 هزار سوار و توپخانه سنگین فراهم آورده با ساز و سامان  
 سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و  
 تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاره در هزار سوار و خطاب  
 خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموزی اندوخت - و تا وصول  
 نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعی و نیکو خدمتی او  
 پنجاه هزار سوار موجودی سواى نگاهداشتن شاهزاده ( ۲ ) که  
 مساری همین عدد بود ) در ظل رایت پادشاهی مجتمع  
 گشت - بمکرمات منصب پنجهازاری پنج هزار سوار و افزایش  
 خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد  
 اعظم شاه در تردد و جانفشانی شریک غالب بود - اجمالش  
 آنکه ( چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زیذت النساء <sup>(۳)</sup> بیگم  
 همشیره اعیانی خود و جمله الملك اسد خان در گوالیار  
 گذاشته عزیمت پیش نمود ) خلد منزل ( که کمال حلم  
 و خدا ترسی داشت ) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم  
 شناخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر ( که پیشتر

( باب المیم ) [ ۶۷۰ ] ( مآثر الامرا )

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزانی داشته و هندوستان بما )  
اگر باقتضای صورت لنگانه را ضمیمه بیکاپور به کام بخش  
( که برادر خود بجای فرزند می باشد ) را گذراند ( ما  
از مقسوم و مورث خود بحدّه شما می افزائیم ) بهترین  
شقوق است . و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم  
که بغرض نفسانی بر سر ملک فانی جنگ کنیم و عالم  
بتلف جان و مال گرفتار شود . ما و شما تنها بمیدان  
در آئیم - \* ع \*

\* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد \*

و درین صورت صرفه با شما سمت که در مقابل شمشیر خود  
دیگرے را بنظر نمی آرید \*

و بعضی ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع  
نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانی بار نوشته که بر  
لغافه اش بخط خاص مرقوم بود السّلام عَلَیْکَ یا دَالِیَ الْهِنْدِ -  
همین متمسک شد . بهر تقدیر ( چون این پیغام بمحمد اعظم  
شاه رسید ) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم  
دیگر ( که بعید از تعادل و تکافو بود ) \* بیت \*

\* از فرش خانه تا بلب بام از آن من \*

\* از بام خانه تا بئریا از آن تو \*

درمیان آورد - و پس ازان برآشفته بایلچلی گفت این پیر

خوف مگر گانستان شیخ سعدی هم نخوانده که دو پادشاه

در اقلیم نگذشتند <sup>بسیار</sup>   
 \* بیت \*

\* فردا بر آید بلند آفتاب \*

(۲)

\* من و گرز و میدان افراسیاب \*

(۳)

هزدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کردهی اکبر آباد تلاقی

فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجی جبار باتفاق شاهزادهای

دیگر از چپ و راست رفته رسید که محمد عظیم الشان را

بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزار عظیم و

آویزشهای نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلوله بادلیج در

پهلوی (سمت) زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه

مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست

گرفته برآمد - املا از جنگ پهلوانی نکرده چندان پای ثبات

افشرد که محمد اعظم با در پسر بیدار بخت و والا جاه

(۴)

دهکرای فدا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان

با اهل و عیال و مال و مثال اعظم شاه دران عرصه هرج و

مرج گرد آردی نموده قریب نصف شب بحضور رسید -

و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه

بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

(۲) در نسخه [ج] حرف [و] نیست - (۳) نسخه [ج] چاهر -

(۴) یعنی سنه هزاره

وزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر  
افتخار افراخت - و یک کردر (روپیه نقد و یک کردر را  
جنس ) که از ابتدای سلطنت تیموریه هیم امیرے باین  
عطیة عظمی کامیاب نگشته ) از پیشگاه خدای و جهانبدانی  
مرحمت شد . و دهم ربیع الآخر ظل سبحانی در باغ  
دهر آرای بعیادت او ( که ازان زخم ذی فراش بود ) سایه  
گسترده بانواع نوازش و دلدهی ( که این فتح بنیروی شمشیر  
و امامت رایی آن صاحب سیف و قلم رو نمود ) فرق  
مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جمله پیشکش او ( که  
بدۀ اک (روپیه میرسید ) بقدر یک اک (روپیه پذیرائی یافت -  
و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه داری اکبر آباد  
بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهار  
تفوق و بوثری افروخت - و در سال چهارم ( که خلد منزل  
بقصد استیصال کردی بد مال در شاه دهورا رسیده اقامت  
نمود ) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان  
بر سر او تعیین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب  
موسوم به لوه کده رفته محصور گردید - افواج پادشاهی  
دست از تعاقب بر نداشته بمحاصره آن قلعه پرداختند -  
پیمروان و گرویدگان آن و خیم العاقبة ( که جان فشانی را )

از درنق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت  
 ازین جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته  
 او باز بضبط مالوه مامور شد - و در مال بيست و ششم  
 بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار در اسبه سه اسبه و نظم  
 صوبه اوده و جاگيرداري گورکهور و بهرائج معزز و مفتخر<sup>(۲)</sup>  
 گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلى حضرت شاهزاده محمد  
 اوزنگ زيب بهادر بمهم بيجهپور متوجه گرديد شاهنواز خان  
 و امراي ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهاي  
 ماموره بانصرام نگواييده بود که گربز فکريهاي دارا شکوه  
 غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو درانگيخت - محمد  
 اوزنگ زيب بهادر باقتضاي صلاح انديشي با همام شايان  
 روانه هندوستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش  
 در برهانپور مکث نموده از همواهي مر باز زد - شاهزاده او را  
 از حويلي برآورده در قلعه ارک نظر بخند نگاهداشت - تا آنکه  
 بعد از جنگ داراشکوه و وزير آرائي هندوستان بارسال فرمان  
 صوبهداري گجرات و باضافه هزاري هزار سوار بمنصب شش هزاري  
 شش هزار سوار پايه عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولایت  
 جاگرم نکرده بود که دارا شکوه بذبح تعاقب افواج عالمگيري  
 از ملتان بتمه رفته از انجا بدان ناحيه سرے کشيد - چون

بحوالی احمد آباد رسید شاهنواز خان بذایر ذخیره خاطر  
 ( که از سلوک برهانپور داشت ) یا بعدم سامان مقارعت با آنکه  
 می توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانایی  
 سرزشته همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و ادرا  
 بشهر در آورده در عمارات دولتخانه پادشاهی ( که دارا شکوه  
 میخواست بر عایت پدر بزرگوار پائین برنشیند ) خان مزبور  
 مبالغه از حد برده ادرا در چهارک پادشاهی نشاند - اگرچه  
 مرکوز خاطر آن سرگشته بادی ناکامی آن بود ( که از راه سلطانپور  
 و ندر بار بدکن شتافته دران ملک لوی اقتدار برافرازد )  
 اخبار ناملازم جنگ شاه شجاع متضمن اسرار هر همت عالمگیری  
 شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگه و استخلاص  
 اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را  
 رفیق و مشیر خود گردانیده با اجتماع سپاه اشاره نمود - قریب  
 بقیامت هزار سوار فراهم آورد \*

درین اثنا متواتر نوشتنهای راجه جهونت سنگه رسید - که  
 نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحه دل مرتسم است - زودتر  
 بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجپوتیه در ملازمت  
 بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دارا شکوه فسخ عزمیت آگه  
 نموده شاهنواز خان را با همه یحسان و خویشان همراه برداشته



باجمير شتافت - چون آن بيحفاظ بدنام كندد مهارجي  
 ودر نه پيوسمت ناگزير دارا شكوه از قلعه كدهه پتهلي قا كوچه  
 مدار ديوار بست كشيده مورچال بقاعده پيكار ترتيب داده  
 در مقابل عالمگير پادشاه برنشست - و پس از زد و خورد  
 بيست و نهم جمادی الاخری سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت  
 و نه هجري دلير خان و شيخ مير محاذی دره متصل كوكلاپهاري  
 ( كه در ضبط شاهنواز خان بود ) دليرانه قدم گذاشته بشپه  
 مهمام جگوردوز مردم اورا از پيش رو برداشتند - درين هنگام  
 شاهنواز خان نژد دلرا شكوه بود - ازين خبر گرم و گيرا خود را  
 رسانيده بمدافعه دشت و بازو بر كشاد - و در عين جنگ ( كه  
 بربلغدي مورچال قيام داشته بآريزش و پيكار تعريض مي نمود )  
 قيرے بر نافش رسیده كار او تمام ساخت - دارا شكوه از كشته شدنش  
 همت بای داده راه فرار سپرد - خلد مكان بر سابقه نصبت ( كه  
 بآن رالا دودمان بود ) نعلش اورا با احترام برداشته در صحن روضه  
 معينيه ( قدس سره ) دفن فرمود - از بدایت حال در توزك و تزئين  
 و خوش معاشي مي كوشيد - و بگرم اختلاطي و حسن درخورد  
 مي جوشيد - در امور دنيادي و تدابير ملكي هم رسائی تمام  
 داشت - و خود بجزدي و كلي مي پرداخت - و بصيار شيفته  
 ميد و شكار بود - و هم دل داده راگ و نغمه - خواننده و سازنده  
 ( كه نزد او فراهم آمده بودند ) در هيچ سرگاري درانوقت نبود

معصوم خان بهین پورش بعد رافعة پدرش بمنصب دوهزارى  
 و مير معظم مخاطب بسيادت خان پسر دوش بمنصب  
 هزار و پانصدي چهره کاميابي برافروختند . و در سال بيست  
 و ششم سنه ( ۱۰۹۴ ) يک هزار و نود و چهار هجري در بلاد  
 اردنگ آباد بآزرم بانو صبيه سيادت خان ازدواج پادشاهزاده  
 محمد کامبخش زيب انعقاد يافت . و در سال بيست و هفتم  
 سيادت خان بخطاب معظم خان سرفرازي يافته از تغير مغل خان  
 قرش بيگي گرديد . خالي از شرش مزاج نبود \*

### \* شمس الدين خان خوشکي \*

پسر کلان نظر بهادر است . سال بيستم جلوس فردوس آشياني  
 در حيات پدر بفوجداری دامن کوه کانگره از تغير مرشد قلي  
 امتياز يافت . سال بيست و پنجم چون پدرش فوت نمود  
 پادشاه اردرا از امل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار  
 و پانصد سوار برنواخت . و همراه محمد اردنگ زيب بهادر  
 ( که نوبت دوم بهم قندهار نامزد شده ) تعيين گرديد . سال  
 بيست و هفتم از تغير محمد صالح پسر ميرزا عيسي ترخان  
 بفوجداری جوانگده و تيولداري برخه محال آن دستوري يافت  
 سال سيم چون اردرا با برادر خود قطب الدين بر سر تيولداري  
 جوانگده منازعت بهم رسيد . بقطب الدين فوجداري و تيولداري  
 پلن موبه کجرات قرار يافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

محمد ادرنگ زیب بهادر برود - که درخور حال او شاهزاده مذکور تجویز خدمت خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال سی و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقديم رسانیدن بعد از چندے ( که فلک توطیة دیگر برانگیخت - و شاهزاده مذکور عزیمت هندوستان نمود ) از اصل و اضافه بمذنب سه هزاره در هزار سوار سرمایة افتخار اندوخت - و در کومکیان دکن انسلاک یافته در فتح قلعة چاکند با امیرالامرا شایسته خان مصدر ترددات شایسته گردید - و روزیورش خود دریده قلعه را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش هیچکس نشده نکرده - نبسه زاده او متهور<sup>(۲)</sup> خان بهادر است که احوالش درین نامه ثبت شده \*

### • شمشیرخان حیات قرین •

بهرعلی خان است که از بندهای رشداس فردوس آشیانی بود - و در جنگ تتهه جان نثار گشته - پس ازان ( که سلطنت بقبضه اقتدار آن پادشاه درآمد ) نام برده سال اول بمطای خلعت و منصب هزاره پانصد سوار و انعام هفت هزار درپیه نقد کردن عزت برافراخت - سال سیوم در ازان ( که دکن معسکر پادشاهی بود ) همراه شایسته خان بتخریب نظام الماک دکنی تعیین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

قندهار راهي شده در تسخير قلعه بصمت مصدر تردد گرديد  
 سال پانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم باافزوني  
 دو صد سوار قابيذانش با ذات مهاري گرديدند - پستر همراه  
 سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت  
 يافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله  
 بچنگ نذر محمد خان والي بلخ پرداخت سال بيستم  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهره  
 امتياز افروخت \*

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه اصرار ورزيده  
 روانه حضور شد و سعدالله خان بنابر بند و بصمت آنجا رسيد  
 و تهانه داري خان آباد باو مفوض نمود حسب تجويز خان  
 مزبور بافزايش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستر  
 ب خطاب شمشير خان ناموري اندوخت - و پس از رسيدن سلطان  
 اورنگ زيب بهادر دران نواح بکراسه شهر بلخ معين شد  
 سال بيست و دوم بعطای علم رايت بلند رتبي برافراشت  
 و برکاب شاهزاده مذکور بصوب قندهار کمر عزيمت بسته پس از  
 رسيدن بقلات باشاره شاهزاده بکراسه آنجا مقرر گشت - سال  
 بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي  
 دو هزار و دريشت سوار و خدمت تهانه داري غزني از تغير  
 معادت خان از همگان تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط

هزاره و افغانه آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار  
درجه اعتلا پیمود - و چون رتق و فتق مهمات سلطنت بکف  
اقتدار خلد مکان در آمد او سال اول جلوس پس ازان ( که سعادت  
خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید )  
او بحراست صوبه مزبور مباحی شد - سال چهارم از انتقال راجه  
راجرودپ باز به تهمانه داری غزنین سرعزت برافراخت - و سال  
دهم محاسب الحکم به تنبیه افغانه رده تعیین شده در کشتن  
و بستن مقامیر تردد نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزار و پانصد سوار دو هزار سوار  
دوا سیه سه سیه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین  
خان بخشی دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ  
مخدوران مزبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهی بتهانه داری اوهند  
تعیین یافت \*

### • شجاعت خان رعد انداز بیگ •

از امرای عهد عالمگیری ست - ابتدا بمنصب در خور  
و خطاب خانی مباحات اندوخته سال اول جلوس ( که پادشاه  
متوجه مقابله سلطان شجاع بود ) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر  
نور الفقار خان سرفرازی یافت - و بعد چندی از آنجا معزول  
گشته در جنگ دوم داراشکوه بفرج قرادلی تعیین شده پستر

ببخشيدگري اهديان مي پرداخت - سال سيوم از تعلقه مذکور  
 عزل پذيرفته همراه كنور (ام سنگه بتخریب قلعه زمينداري  
 هري نگر شقافت - سال چهارم بفوجداري ميان دو آب از تغير  
 عاقل خان كام دل برگرفت - سال ششم بفوجداري نواحي  
 اكبرآباد بجاي همت خان مامور گرديد - سال هفتم از انتقال  
 اعتبار خان بقلعه داري مستقر الخلافه و از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزار و پانصد سوار لواي اعتبار برافراخت  
 سال نهم بتفويض خدمت آخته بيگي و مير توزكي از تغير  
 ملتفت خان سر تفاخر بلند كرد - سال دهم بخدمت داروغگي  
 توپخانه از تغير فدائي خان سر بلند گشته كله گوشه افتخار  
 كم نهاد - سال دوازدهم باستيصال مفسدان نواحي دارالخلافه  
 مامور گرديده اسب با ساز طلايافت - و سال سيزدهم همراه  
 فدائي خان (كه باقامت گواليار رخصت گرديده بود) دستوري  
 پذيرفت - سال پانزدهم (كه خروج همت ناميان در ناحيه  
 ميوات بعرضه ظهور آمده) نامبرده با فوج شايسته و سامان  
 درمست به تنبيه آن مردم تعيين گرديد \*

سمت ناميان عبارت است از مردم كه گرد آمده بودند  
 از اراذل و اجلاف و اصناف محترفه - در سال مذکور دران  
 مرزمين در نواحي نازنول پاي طغيان دراز كرده دست  
 بغارت نصبات و پرگذاشت كشادند - گویند خود را زنده جاويد

انستند - بعد رسيدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ آمدند - و بعد زد و خورد جمعی جان بکشتن دادند راه فرار گزیده بیشتر در تعاقب بدار البوار پیوستند پس از رسيدن بحضور مورد تحسین و مخاطب من خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و نيم دو هزار سوار سرمایه شادکامی حاصل نمود - سال م از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار صد سوار و عنایت خلعت و جیغۀ پر خانۀ سنگ یشم و اسب عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افغانه سرشت راه کابل رایت عزیمت برافراخت - سال لم چون از گذر آب گذشته باران عبور از کتل کهریبه لشکر ت افغانه که در کمین بودند در تنگی کوه راه برو تنگ ند - هرچند آریزش سخت در داد و کوشش بسیار بیم (سانید اما در اثنای زد و خورد مطابق سنه ۱۰۸۱) هزار و هشتاد و چهار هجری نقد جان در کار نعمت در باخت \*

### • شهرامت خان مید فاسم بارهه •

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد داشته بحکومت آنصوبه می پرداخت - در ایامی که شکوه هزیمت یافته راه پنجاب پیش گرفت ( خلد مکان

خاندوران سيد محمود را بدان صوبه كسيل نمود - كه  
 مذکور را بفهمایش يا باستيلا ازو بتصرف آرد - (دين ف  
 ) كه محمد شجاع حسب قرار داد خلدمكان آمده صوبه بها  
 قابض شد ) چون پادشاه بتعاقب دارا شكوه بالكه پنج  
 متوجه بود مقرر خلافت را خالي ديده گام طمع پيش نه  
 و چون قلعه داران رهتاس و چناده ( كه از جانب دارا ش  
 مقرر بودند ) قلاع المذكوره را حبيب ايمای او ( كه بعد فر  
 نوشته بود ) سپرد محمد شجاع نمودند سيد قاسم نيز بر  
 اراده ادرا مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آب  
 برآمده ملاقي گرديد - و در جنگ با او شريك بوده پس  
 مغرور شدن پيش از دي خود را باله آباد ( كه محمد شجا  
 برو بحال داشته بود ) رسانيد - و بعد (سيدن محمد شجا  
 از بخته كاري قاعه مزبور باو نهدرد - و چون خبر آمد آمد  
 پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان ( كه بتعاقب شجا  
 نامزد شده بودند ) شنيد توسل بخاندوران چسته دادن قلعه ر  
 وسيله استشفاع گردانيد - بر طبق حكم خمرداني سال اول  
 جلوس به پيشگاه ساطنت رسیده كمپ سعادت آستان بوس  
 نمود - و بعنايت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار  
 و خطاب شها مت خان چهره اعتبار برافروخت - و سال دوم  
 جلوس بتهانه داري غزني از تغير شمشير خان ترين مقرر گشت



و سال چهارم از آنجا معزول شده در سلک کومدیان دارالملک کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور مأمور شده بین الاقران تفرق جست - و مدتها دران سرزمین گذرانید - گاه بحراست سر بلند میشد - و گاه در زمرد تعیناتیان آنصوبه منتظم می گردید - تا سال بیست و چهارم حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زاده او در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبی نامه برآورد - اما هیچ عاملی بر نداشت \*

( ۲ )

### \* شمشیر خان قرین \*

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر دلیر خان داؤد زئي<sup>(۳)</sup> بوده پستتر برفافت داؤد خان قریشي پیوست - دران هنگام ( که صوبه داری برهانپور بخان مشار الیه نامزد گردید ) او را بررائی مهمات آنجا تعیین کردند - صاحب ساز و سامان گشت - چون پیمانۀ حیات خان مذکور لبریز شد بذوگری شاهزاده محمد اعظم شاه ( که دران وقت صاحب صوبۀ ملتان بود ) اختصاص یافت - و پس ازان بفوجداری جمو محال قبول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق بر مشاق بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه خلافت بخطاب شمشیر خان جبۀ ناموری برافروخته از پایۀ

جماعداري بدرجۀ امارت مرقعي شد - و در خدمت پادشاهزاده اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي در گذشت پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربيت يافته التفات شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برائتي و جهالت سپاه<sup>(۲)</sup> پيشگي تقديم بعضی از استادهاي حضور بر طبع آنها خورده بر شورانيد - ناخوشي بيجا نموده بوطن ( که سه کردهی هرهند مشهور بآبادی ملک حيدر است ) شتافتند - روزی چند به بيکاري و عطالت گذرانیده عزيمت بازگاه پادشاهي ( که دران هنگام احمدنگر مضرب خيام سلطاني بود ) نمودند بر سر چوگي ( که در حوالی ادري معلی میباشد - و بدون پوزانگي محبي و ذهاب متعذر است ) مدتی ماندند - بپاس خاطر شاهزاده ( که بتازگي از گجرات (سيده بود ) کسي بعرض نمي(سانيد - از پريشاني کار بيچارها بجان و کار دستخوان رسيد - قضارا فوج غنيم بنواحي معسكر اداره گشت - و جمعی از امرای پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جوانان گردن بشمشير خارنده سبکدستي نمودند - و بتک تک پا اشقيا را بفرار آردند - و چون از هرکارها بعرض پادشاهي رسيد پرتو عاطفت بر احوال اينان تافته بملازمين استبعاد يافتند - اما چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کينه آما بود صرفه خود

در بودن (کاب ندیده بهمراهی شاهزاده ) که بجانب خجسته بنیاد  
و برهانپور (خصمت یافته بود ) برآمدند . با وصف این هم  
پادشاهزاده بر سر توجه نیامد . در سه منزل قطع نشده بود که  
خبر ارتحال خلد مکان رسید . بمرحمت و خصوصیت برنواخته  
بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد  
جانبشانی نموده دوش همت را از بار نمکخوارگی سبک  
گردانید . پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز  
پیش خود نگهداشت . در آغاز عهد محمد فرخ سیر  
بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته بفوجداری<sup>(۲)</sup>  
سنگمذیر محال خالصه مقرری صوبه خجسته بنیاد شتافته  
بمواخذه و کارش حیدر قلی خان دیوان دکن دل نهاد اقامت  
نگشته درانه حضور گردید . و از پیشگاه خلافت بفوجداری  
کالا باغ ( که از اقطاع مفصده خیز صوبه مالوه است ) سرفرازی  
یافته بسیاری از فتنه پوردهان را پذیرای اطاعت گردانید  
و لخته را ( که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده  
طریق خطا و سرتابی می پیمودند ) بگو عدم افکند<sup>(۳)</sup> . در زمان  
خاقان آفاق یعزلی محمد شاه پادشاه بقلعه داری و فوجداری  
دهار مامور شد . و چون در گذشت تعلقه بهسرانش مقرر

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] نظام الملک بدکن رفته ( ۳ ) نسخه [ ا ب ] بکوی  
عدم افکند .

گشمت - از اینجا ( که صوبه مالوه در بستان بتصرف مرهته درآمد )  
 نمی خواستند که احدی از منتسبان سلطنت دران ولایت تمکن  
 داشته باشد - ملهار هولکر بانتزاع حصار دهار ( که از آثار راجه  
 بهوج مشهور است ) که مرهمت چست بستان - و بمحاصره دوز  
 چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسر  
 دست و پای ممانعت و مقارمت بحرکت آوردند - چون  
 کرمک بیرون مدفوع دیدند ناچار باشقیا قلعه سپرده بر راجه  
 جیمینگه سوانی پیوستند - آخر محبتها برار نیامد - برخاسته  
 بحضور رفتند - کسی باحوال آنها نپرداخت \*

### \* شیخ عبدالعزیز خان \*

از متوسلان شیخ عبداللطیف برهانپوری بود - چون  
 محمد اردنگ زیب بهادر را با شیخ مذکور ( که بکمال صلاح  
 و تقوی اتصاف داشت ) ربط بسیار بل نوعی از اعتقاد متحقق  
 بود شیخ سفارش نامه برده نمود - ازین جهت در زمره نوکران  
 منسلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه جوهر  
 کار طلبی را بر روی روز افکنده بیست و یک زخم برداشت  
 و بعد از خلعت و اسپ چهره عزت بر افروخت - و در ایام  
 ( که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبر آباد سمت شاهجهان آباد  
 توجه فرمود ) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد  
 پانصد سوار و خطاب خانی و تقویض قلعه داری (ایمین

مضاف مالوه گردن اعتبار بر افراخت - سال هفتم حسب الحكم بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از انتقال مير باقر خان بفوجداری چکاء سهرزند نامزد گردید پستتر بقلعه داری آسير مضاف صوبه خجسته بنياد قرار يافته سال بيستم ( که سيوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه گذرانيد ) از خبردار شده هر آمدها را بقتل رسانيد - و مدتها باستقلال درانجا ماند - سال بيست و نهم مطابق سنه ( ۱۰۹۶ ) هزار و نود و شش هجري از تنگناي هستي برآمد - پس ازو خلفش ابو الخير خان به تعلقه مزبور سرفراز گردید - سال سي و سيوم بحراست قلعه<sup>(۲)</sup> راج گنده امتياز اندوخت - چون فوج مرهته رفته پيغام خالي نمودن قلعه فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عيال و اسباب ضروري برآمد - مرهته قول و قرار پس پشت افکنده هرچه يافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون اين ماجرا بعرض رسيد از منصب بر طرف شده سزاول شديد تعين گردید که روانه مکه سازد - هرچند مادرش سعي بسيار نمود و حکم باز داشتن از عزيمت مزبور حاصل نموده روانه ساخت ليکن تا رسيدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود - و پس از معارفت از مکه مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

( ۲ ) نسخه [ ج ] بحفاظت و در [ بعضی نسخه ] بحضانت

پدر و تولیت مقبره شاه عبد اللطیف ( که در دولت میدان  
بلده برهانپور واقع است ) کمر خدمت بست - پسرش  
محمد ناصر خان عهف میان مستی ست - که بنوکری دیگران  
می گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت \*

### \* شریف الملک هیدرآبادی \*

یزنه ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده  
بهادر شاه عالم با خانجهان و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن<sup>(۲)</sup>  
( که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود )  
تعیین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر  
جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابوالحسن اتفاق  
افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او  
روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بکوالی معموره  
پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزی ملحق  
گردید ابوالحسن خود را باخته ازل شب از چار محل ( که  
در همان ایام بدستداری معمار همت بلندش در کمال رفعت  
و زینت تاسیس یافته بود ) با مردم محل از جواهر و اشرفی  
و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعه گلکنده کشید  
رستخیز عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند  
گرفته یا پیاپی سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدیدن صبح

غازتگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - کرد در کرد  
نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تاجار و اسباب  
امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس و ضیع و شریف  
یک قام پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام  
شاهزاده پیوسته بزدگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - دران  
هنگام و بقول در مبادی این سانه شریف الملک نیز  
بملازمت شاهی استمعان یافت - و در سواد شولاپور با هر دو  
پسر هدایت الله و عنایت الله نامیه سالی عتبه خلافت گشته  
حسب التجویز شاهزاده بمذنب سه هزار و انعام ده هزار  
روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام  
محاصره گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان  
سنه ( ۱۰۹۸ ) یکم هزار و نود و هشت هجری سفر واپسین  
گزید - پسرانش بعنایت خلع ماتمی تسلی پذیرفتند - و در  
همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او ( که همشیره زاده  
ابوالحسن بود ) باستلام سده سلطنت مفتخر گشته بمذنب  
سه هزار و سوار سرفرازی یافت - هدایت الله ( که  
به هدایت خان مخاطب گشته ) خالی از کمال و فراست نبود  
طبع موزون داشت - بخاندسامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه  
اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجی ( ۲ ) که

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حاجی - بمعنی هجو کننده .

اکثر امرا و نوئیذان زخمی تیغ زبان او و تشنه خونش بودند  
و از دست از کذایه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان  
گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده \*  
\* بیت \*

\* بنشسته چنان قوی که برداشتش \*

\* کار دگر نیست خدا بر دارد \*

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای \* ع \*

\* کلوخ انداز را پاداش سنگ است \*

رباعی گفت - که بیت دوم اینست \*

\* بیت \*

\* فرزندان زن و قبیلۀ آن کس کش \*

\* بر خوان جماعت نعمت الوان است \*

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید \*

### \* شایسته خان امیر الامرا \*

(۳) خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش

میرزا ابوطالب - در ایام تسلط و تغلب مهابت خان از نیز

با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را

از حضور اداره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روز چندان نگه داشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ ج ] هدایت الله خان (۳) در [ بعضی نسخه ] نامش

ابوطالب \*



و او بزمين بوس سده سلطنت رنگ رفته بر (رى آرد)  
 در همين سال بيست و يكم جهانگيري بخطاب شايسه خانى  
 ناموري اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثاني همراه  
 پدر از لاهور باستان خلافت ناصيه سعادت افروخته از اصل  
 و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار بلند پايجي يافت  
 آنچه زبان زد مردم است ( كه شايسه خان روز تولد بمنصب  
 پنجهزاري سرفراز شده ) اصله شايسه ندارد - و جائے بنظر  
 هم رسيد - كه برعايت پدر و جدش ادا در اوان صبا و طفلي  
 اول رهله پانصدي منصب عذابت فرمودند - و بهمان ذريعه  
 اضافهای متواتر يافته در حدائث سن بمنصب عمده اختصاص  
 گرفت - و در عهد اعلى حضرت بسرداري و سرکردگي تعين گشت  
 در سال سيوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگين باستيصال  
 خانجهان و مالش نظام شاهيه متعين گرديد سردارى يک  
 بنام رى نامزد شد - ازان ( كه مهمات كل عساکر باعظم خان  
 صوبه دار دکن مفوض بود ) صحبت خان مذکور با رى در نگرفت  
 طلب حضور گرديد \*

چون سال نهم ناحيه قلعه دولت آباد مهبط رايات  
 فردوس آشياني شد مشار اليه با آلهردي خان و غيره  
 امرا جهت استخلاص ولايت سنگمير و ديگر قلاع متعلقه آن  
 ( كه در دست ساهو بهونسله بود ) دستوري يافت : خان مذکور

بسنکمنذر (سیده) پرگذاشت آن را از تصرف پسرش سیوا  
و دیگر مفسدان برآورده مقاعیر را آرداد دشت فرار ساخت  
و بهر قلعه فوجی تعیین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره  
و فراغ از بند و بستم آن آلهه بجانب جنیر گام سرعت  
بوداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام  
داده باسانی تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محاللات  
متعلقه آن بضبط در آورده معاودت نمود - و در کم مایه فرصتی  
در سرکار عمده بجمع در کرد و شصت لک دام مشتمل بر  
هفده محال ضمیمه ممالک محروسه گردانید - در سال دهم  
خان زمان ( که به نیابت شاهزاده محمد اردنگ زبب بهادر  
بنظم بالاکهاک دکن می پرداخت ) ودیعت حیات سپرد  
ازانجا [ که تعیین یکم از اعظم امرا بجای خان زمان ( که در  
حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد  
بکار و خدمت قیام داشته باشد ) ناگزیر مصالح ملکی بود ]  
لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده  
( که بجهت طری کتخدائی بحضور (سیده) رخصت یافت  
که تا آمدن ایشان نیابة بنظم امور آندیار پردازد - و در سال  
دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه  
سر برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار  
(۴) پلاؤن ( که از عمده بومیان آندیار بود ) فوج کشیده پایمال

مجز و انكسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبه آله آباد از تغیر او در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم فرمان طلب از احمد آباد گجرات بغام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان صدور یافت نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته خان ( که بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار در اسب سه اسب مباحی بود - و سوی آن مبالغ پنج لک درپیه هر سال بجهت علوفه سه هزار سوار سبندی از خزانه عامره آنصوبه نقد باو تذخوه میشد ) تنبیه و تادیب متهمان آن سر زمین چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکرر این معنی از عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبه احمد آباد به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهم هر چهار صوبه دکن امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن شایسته مراحم نامیه سای عتبه خلافت گشته سال بیست و هشتم بتازگی بصوبه داری مالوه دستوری یافت - چون سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبه

دکن حسب التماس مير جملة جهت استخلاص پسر و متعلقانش  
 و مالش قطب شاه بسيج حيدرآباد وجهه همت ساخت  
 شايسته خان با تعييناتيان صوبه مالوه بر وفق حکم پادشاهي  
 بکومک رفته در عين محاصره بخود همت شاهزاده سعادت بار  
 اندرخت - و پس از انصرام آن مهم سال سيم رخصت شده  
 بتعلقه رسيد - و بالتماس پادشاهزاده در صله حسن خدمت  
 بمذنب رالای شش هزار ي شش هزار سوار در اسپه سه اسپه  
 و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران  
 گشت - و چون در همين سال محمد اورنگ زيب بهادر  
 با عساکر دکن به تنبيه عادلشاهيه مامور گرديد بخانجهان  
 اشاره رفت - که خود را بر سبيل استعجال بدولت آباد  
 رسانيده تا معارفت جذاب شاهي اقامت نمايد - و چون در  
 سال سي و یکم سنه ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت هجري  
 عارضه حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت  
 امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد  
 دارا شکوه باز گرديد - ار از تبه رائی و بد سگالي امرای  
 کومکي دکن را ( که هنوز مقدمه بيجاپور بهين انجامه  
 نگرفته بود ) طلب حضور نمود - شايسته خان نیز بمالوه  
 برگشت - چون آن ألكه در جوار دکن رافع است درين  
 هنگام ( که مرکوز خاطر دارا شکوه کڑهای ديگر بود ) بودن

خانجهان ( که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زیب  
 شهرت داشت ) بمابین صلاح وقت دانسته حضور طالب ساخته  
 مهاراجه را بصوبه داری ارجین منصوب کرد - و پس از هزیمت  
 مهاراجه از مقابلۀ عالمگیری چون هزیمت آن شاهزاده  
 فتح نصیب بسمت دارالخلافه مسموع اعلیٰ حضرت گردید  
 رای (زین پادشاهی بران بود که خود برای مقابلہ برآیند  
 اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر  
 نوکران پادشاهی اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی  
 ولی نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه ( که از سهل انگاری  
 میخواست به تنهایی خود مباشر امر قتال شود ) اصرار  
 و استبداد ورزیده مجوز برآمدن آنحضرت نمی شد - درین  
 باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - از نیز بداس خاطر  
 دارا شکوه یا بنابر اخلاص ( که با محمد اردنگ زیب بهادر  
 داشت - و نقش بهبود از صفحهٔ احوالش می خواند ) مانع<sup>(۲)</sup>  
 آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصاح همان  
 بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلیٰ حضرت  
 از روی غضب مرعصا بسینۀ خانجهان رسانیده بجهت  
 خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشته دارا شکوه  
 و اغوای جمع از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از در روز

از قيد رهايدند - و باز ضايعديد حال را كه از استفسار كردن او باز همان ممانعت را اعاده كرد - و ظاهر است كه درين وقت حركت چه فائده مي كرد - مميذا اعلى حضرت پيشخانه برآوردند - اما چون كار از دست رفته بود اگر خود هم برمي آمدند سودمند نمي افتاد \*

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلذيم عتبه عالمگيري  
 چهره افروز طالع گرويد - بعد از تكرار پيغام بوساطت  
 فافل خان خانسامان از جانب اعلى حضرت پيادشاهزاده  
 ظفر نصيب محمد اورنگ زيب و آمدن بيگم صاحبه نزد برادر  
 عزيز القدر و گزارش پيغام پدر بزرگوار [ كه ولايت پنجاب  
 با مملكتي ( كه بدان ضلع واقع شده ) دارا شكوه و گجرات  
 بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي يابد - و دكن بسلطان  
 محمد نخستين خلف شما تعلق گيرد - و بمنصب والاي  
 ولايت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختيار كل ممالك محروسه  
 داراي ولايت مقصومه مذكوره بشما ارزاني گردد - بايد كه احراز  
 سعادت ملازمت نموده در استرضاي خاطر اقدس كوشيد ]  
 جذاب عالمگيري از اقبال اين معني پهلوي تهيه کرده  
 گفت - تا انقراغ از مقدمه دارا شكوه رسيدن حضور متعذر  
 بيگم صاحبه قرين هزن و اندوه مراجعت نموده باظهار مروت  
 حاجرا برمالات و سامت خاطر اعلى حضرت افزود - تا آنكه

درز سيوم بعد گفت ر شنود بسيار عزم ملازمت پدر بزرگوار  
از خاطر عالمگيري سر برزد - و بدین نيت شگرف از باغ  
دهره سوار شد - ازانجا ( که مشيت ازلي بخلاف آن متعلق  
شده بود ) خانجهان ر شيخ مير از پس رسیده معروض  
داشتند - که تصميم اين اراده از تجويز عقل مصلحت بين  
بعيد است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده  
و اعلى حضرت را کل سر رشته از اختيار رفته بے باعث ضرري  
در جائيكه مظانۀ خطر باشد رفتن چه ضرور \*

درين ائذا ( که خلد مکان گوش برسرخان دولت سگالان  
داشته مترون بود ) باهر دل چياه ( سيد - ر فرمانی که  
اعلى حضرت بخط خود بداراشکوه نوشته از روی اعتماد  
پدر حواله نموده بود ) که خود بعدوان سبکروی بشاهجهان آباد  
نزد دارا شکوه رسانیده جواب بيارد ) آورده گذرانيد - مضمون  
آنکه او لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزد - ما  
درينجا مهم را فيصل مي فرمائيم - لهذا رای خانجهان  
جائزۀ استعسان یافته عزيمت ملازمت سمت انقلاب پذيرفت  
و باقتضای مصلحت الويۀ عالمگيري بتعاقب دارا شکوه از  
آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متورا خانجهان را  
( که بسبب عتاب مذکور از منصب ر جاکير معزول شده بود )

( ۲ ) نسخۀ [ ج ] شيخ کبير ( ۳ ) نسخۀ [ ۱ ] نهر دل \*

بمنصب هفت هزار و هفت هزار دو اسبه سه اسبه  
 نوازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدند  
 و محال ( که دو کرد دامن جمع آن بود ) بوسم انعام مرحمت  
 شد - و چون سليماني شکوه نخستين پور دارا شکوه از ديار شرقيه  
 برگشته باستماع شکست پدر ازان (وی آب گنگ بسمت  
 هردار شتافته ميخواست از راه سهارن پور بپنجاب رفته  
 بيدر ملحق گردد اميرالامرا تعيين شد - که بکفايت مهم او  
 پردازد - آن حادثه زده روزگار از صولت لشکر منصوره سر  
 آدارگي بکوهستان سري نگر کشيده بزميندار آنجا پناه برد  
 اميرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر الخلافه  
 اکبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان  
 بنظم مهمات آن موبه قيام ورزید - و چون سلطان محمد  
 بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لوی نهضت برافراخت تنظيم  
 امور آن مرکز خلافت باميرالامرا باز گردید - چون در جنگ  
 شجاع (اجه جسونت از بد سگاي و تيره باطني باراد برهمزني  
 و کارشکني آخر شده ) که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق  
 افتاد ) با ساير (اچپوتيه از رکاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره  
 پيش گرفت اين آشوب طوفان زای یک محشر تفرقه  
 بر مردم ريخت - که پای ثبات کهنه سپاهيها ( که بارها



در معارك هيجاه شمشيرهاي نمايان زده بودند ) از جاى  
رفت - و بسيارى راه بيوفائي و هزيمت سپردند - و باطراف  
و جوانب اين خبر رحمت افزا چنين شيوع يافت كه شاه  
شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اكبرآباد است  
و بمرتبه تواتر گرفت كه اين اراجيف و اكاذيب را اميرالامرا  
بر راستي حمل كرده مضطرب گرديد - و دست و پا گم كرده  
بدان فكر افتاد كه بجانب دكن بدر زند - و از آسيمة سري  
بفاضل خان خانانامان ( كه هنوز بخدمت گذاري اعلى حضرت  
قيام داشت ) حقوق آصفجايي را بيداش داده ملتجي گشت  
كه از جناب اعلى حضرت استشفاع جرائم از نمايد - آن خردمزن  
كارشناس بتسلي و تسكين كوشيده گفت - كه تا صبح صبر  
و سكوت بايد ورزيد - كه شايد ازان طرف خبرى ( كه اعتماد را  
شايد ) برسد - و پس ازان ظاهر گشت كه عالمگير شاه كوه تحمل  
شبرتهور با معدود شجاع را رهگرای هزيمت ساخته علم  
فيروزي افراخت - و پس ازين فتح خدا داد ( كه الويه  
عالمگيري بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمير بعزم  
محاربه داراشكوه باهتزاز آمد ) اميرالامرا را ملتزم ركاب ساختند  
و بعد جاوس ثاني سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجري  
سال دوم عالمگيري بوالا امتياز نواختن نوبت در حضور ( كه  
اين نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگيري مخصوص

پدر و جد او بود ( بلند آوازه گردانیدند - و در همین ایام  
 از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص  
 یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم  
 جمادی الاول این سال سنه ( ۱۰۷۰ ) هزار و هفتاد هجری  
 بدفع سیوای مزور محال و انتزاع حصون ولایتش ( که بسبب  
 انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهیه  
 اکثر بنادر و قلاع متصرف شده بر روی دریا سنگ راه مترددین  
 بیت الاله گشته - و در تاخت و تاراج ممالک پادشاهی دقیقه  
 فرود نمی گذاشت ) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ  
 پیش می آمدند سزای واجبی داده جابجا محالات متعلقه اش را  
 تهانه نشین می ساخت - و این ابتدای مهم مرهقه است  
 و چون برشکال رسیده بود چند روزی در قصبه پونا گذرانیده  
 تسخیر قلعه چاکنه را ( که از قلاع متبینه کوکن نظام شاهیه بود  
 و بنابر اختلال احوال عادل شاهیه سیوا بران دست تملک  
 یافته ) ازان در که متصل بولایت پادشاهی واقع شده انتزاعش  
 از مقدمات ضروریه آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت \*  
 و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحی را بظور  
 احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائی ( که  
 مناسب بساختن دمدمه و حفر نقب بود ) همت برگماشت  
 و پنجاه و شش روز با دفع دوام بارش ابرهای طوفان بار

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گرم بود - آخر الامر نقيه را ( که ببرز مقابل مورچال ايرالامرا رسیده بود ) بدارت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا ارج گرفت - عساکر فيروزيه ( که آماده يورش بودند ) سپر حفظ آلهي برسر کشیده یکدفعه بر قلعه دریدند - و چون دران آريزش و ستيز روز باخر رسيد مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بسر بردند - و بدمیدن صبح يورش ديگر نموده بشهر بند درآمده بقر و موات هيزدم ذي الحجه سال سيوم مسخر ساختند - بقیة السيف بکصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حيز قدرت خویش بيرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید \*

پس از آنکه ولايت سيوا پی سپر عساکر منصوره گردید و آن نهرنگ ساز حيله گر بدزهای دشوار گذار خزید اميرالامرا بقصبة پونا طرح اقامت ريخته در حويلی ساخته سيوا فرود آمد - درين ايام آن پرفن سراپا مکيدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقيد بود ( که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگي کسی را نمی گذاشتند که درآید ) و همچنين قدش بود

که مرهته را بر اسپ نگاه نمي داشتند قضا را در سر آغاز سال ششم جمعی از پيادهای اين طایفه بتقریب کتخدائی يکے از کوتوال دستک دو صد نفر مرهته گرفته وقت شب بعنوان شادي دف زنان بشهر درآمدند - و روز ديگر جوفه را بشهرت مردم غنيم ( که از تهانه دستگير کرده ايم ) دستها بسته سيلی زنان آوردند - شب ديگر آن خلالت کيشان بوقت دو پهر شب عقب محل سرا که باورچيخانه بود خود را رسانيده هرکرا بيدار يافتند بتيغ تيز در گذرانيده دريچه ( که بگل و خشت مسدود بود ) وا کردند - برخي خواصان محل از آواز بيل و کالنگ آگاه شده باميرالامرا خبر رسانيدند - او گفت که چون ايام صيام است عمله و فعله باورچيخانه برای طعام شب خور برخاسته باشند - و چون اين خبر سمت تکرار يافت اميرالامرا سراسيمه تير و کمان و برچهي در دست گرفته برخاست يکے ازان شوریده سران شمشيرے حواله کرد - بدست اميرالامرا ( سيد - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان پسر نوجوانش دران زن و خورد دستبردے کرده کشته گرديد اهل محل اميرالامرا را کشيده يکسو بردند - و از شور و غوغا مردم بيرون ديده کار آن ناتمامان را با تمام رسانيدند - و چون اين معني ناشي از غفلت آن عمدة الملک و محمول بر بے خبری او بود و در عالم عملداري در نظرها سبک و در

دلها بيوتع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه دارى دکن  
 به پادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت . و از به بندوبست  
 ولايت بنگاله ( که در همان ايام مير جماله ناظم آنجا  
 در گذشته بود ) مامور گرديد . و چون ضلالت منشان ولايت  
 رخنگ ( که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند ) از بدگوهرى  
 هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنه بعضى مواضع  
 سر راه را عرضه انتهاب مي ساختند امير الامرا کشايش قلعه  
 چاتگام را ( که سرحد آن ولايت است ) موجب سد طريق  
 دست اندازى آن گروه شقاوت پزوه دانسته کمر همت  
 بتمشيت اين مهم بر بست . و بزرگ اميد خان خلف  
 خويش را با فوجى رخصت نمود . و او پس از تلاش  
 و کوشش نمايان در آخر سال <sup>(۲)</sup> هشتم آن حصن متين را بدست  
 آورده باسلام آباد موسوم گردانيد \*

امير الامرا مدت مديد بضبط و ربط ممالک فسيحه  
 بنگاله پرداخته در سال بيستم ( که نظم آنصوبه باعظم خان  
 کوکه مفوض گرديد ) آن عمده الملک احرام ملازمت بسته  
 در سال بيست و يکم ادراک شرف ملازمت نموده پيشکش  
 سي لک روپيه نقد و چهار لک روپيه جواهر با ديگر اجناس  
 از نظر گذرانيد . از جمله تکائف آن آئينه بوده که ترتر

مقابل آن مي گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب از  
 مي چکيد - و صندوقچه بوده که از یک طرف آن فيل و یکطرف  
 بز بسته بودند - فيل نتوانست کشيد - بز آن صندوق را  
 با فيل کشيده مي برد - اميرالامرا بعطای عصای خامه  
 سنگ يشم ( که در دست پادشاهي بود ) با ديگر عذايات  
 خمرواني نوازش يافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئينان  
 و الامرتبت تا در غسلخانه پالکي سواره مي آمده باشد  
 و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بفرزند - و در همين  
 سال بصوبه دارى اکبرآباد دستوري يافت - و در آخر سال  
 بيستم و دوم از تغير شاهزاده محمد اعظم ( که حسب الحکم  
 بوسم ايلغار روانه حضور شده ) بصوبه دارى بنگاله سرفراز گرديد  
 و پس از چند سال ديگر بصاحب صوبگی مستقر الخلافه  
 آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حيات مستعار به نيك نامي  
 بهر برده در سر آغاز سي و هشتم سنه ( ۱۱۰۵ )  
 يکهزار و يكصد و پنجم هجري بدار بقا ارتحال نمود \*

امير بدين محاسن اخلاق و محامد شمل در نوئينان  
 قريب العهد ديگر نگذشته - با اين همه مواد مجد و بزرگي  
 ( که در ذات او فراهم آمده و اگر عشرين ازان در ديگر  
 سر ميزد کله گوشه نخوت بر فاک برين مي سود ) او  
 در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضع

و شريف بكار مي برد - و گلبانگ جود و احسانش آفاق را  
محيط گشته - آثار خير از قبيل رباط و مسجد و جسر ( که  
لکها بصرف آن رفته ) در چار دانگ هندوستان بسيار يادگار  
پيوسته ب نوایان و عجزه دور دست از بذل و نوال او  
بهره مند بودند - مع هذا امواله ( که پس از فوتش داخل  
سرکار پادشاهي شد ) از حيطه قياس بيرون است - با آنکه  
مکرر جنس اعلى ازان ( از طلا آلات و نقره ) به صرف  
حوادث پادشاهي درآمده هنوز در قلعه آگره حجرها مقفل  
افتاده است \*

( ۳ )  
از کثرت اسباب و عروض کارخانه های او غريب حکايات  
مجموع شده - از معتبره اجتماع افتاده که هنگامه در شکار  
عالمگيري موم مطالب شد - عمال خالصه و پرگانات نواح ( که  
فرمايش بنام آنها رفته بود ) بعد از موسم برشکال یک قلم ذياب  
بقلم آوردن - خانسامان بعرض رسانيد - موم هيچ جا  
بهم نمي رسد - مگر در کارخانه امير الامرا ( که در دهلي ست )  
ذخيرت موم شنیده ميشود - حکم شد که بقدر ضرورت  
عاريت بگيرند - چون بمقتضى امير الامرا ابلاغ فرمان شد  
استيدان آقا که در بنگاه بود بدير مي کشيد - و ايستادگي  
مقدور نبود - ناچار دو صد من موم از جانب خود و هزار

(۲) یا در هزار اشیای موم ( که هر یک در منی و سه منی بوده ) پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانه آقا ست - زیاده برین جرأت نمی تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیره این موم چاهها کنده نگاهداشته اند - و در تابستان آب سر می دهند که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیغه شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراری و غیره بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او بحراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر ابوالفتح خان - که در شبخون سیوا بهونسله بکار آمد - و هرکه نامی تحصیل نمود درین جراند مرقوم است - از دخترهایش یکی بازدواج روح الله خان اول درآمده - و دیگری با ذوالفقار خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت \*

### \* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان \*

در جرگه منصبداران کوه کمی صوبه گجرات انسلک داشت با سلطان مراد بخش در ایامی ( که بنظم صوبه مذکور مامور بود ) ساز موافقت کوفته پدایه (وشناسی شاهزاده افتخار اندرخت - و چون شاهزاده مذکور حسب اشاره برادر



سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبه مذکور نهضت نموده بصوبه مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگسازى چرخ دراز محبوس گشت نامبرده بصوبه تعیناتى خون شتافت - سال دوم جلوس خلد مکان ( که دارا شکوه بکجرات رسیده جمعیت فراهم آورد ) او را خطاب قزلباش خان داده همراه گرفت - او پس از فرار گزیدن دارا شکوه بملازمین خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبه احمدآباد بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب کار طلب خان و تفویض متصدی گری بندر سورت اعتبار برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بموجوداری احمدآباد سرمایۀ امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبه داری احمدآباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری چهار هزار سوار درجه اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه ( ۱۱۱۲ ) هزار و یکصد و دوازده هجری بعالم باقی خرامید - باکثر اخلاق کریمه متصف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم پایگی بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستی و درستی و سپاهیگری و عملداری او در خاطر پادشاهی

قسم درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسنداشت  
 دهقان زاده را بفرزندی برگرفته - بخاطر داشت او بمنصب  
 عمده و خطاب نظر عای خان نامه بر آورد - و پس از  
 فوت او با قوم مرهتہ جنگ بے تدبیرانه کرده مغزوم گردیده  
 سرمایه در باخت - مبیئہ شجاعت خان بدست معصوم بیگ  
 پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه داری حیدر قلی خان  
 فیاض احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر  
 دوم او دستم عای خان - متصدی بذر سورت شده - و برادر  
 سیومین ابراهیم قلی خان خطاب داشت - هر سه در وقت  
 نظامت معزالدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند \*

### \* شجاعت خان بهادر \*

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقی سمت - نسبش  
 بشیخ فرید الدین شکر گنج منتهی می شود - وطنش جونپور  
 صوبه آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد  
 فردوس آشیانی بمنصب و خطاب خانی سرفراز شده بفوجداری  
 حاجی پور مضاف بهار می پرداخت - و در جنگ شجاع  
 برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم  
 خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متھرا و پس ازان بفوجداری  
 گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانکپور صوبه آله آباد  
 گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

در ايام ( كه پادشاه بر كالماء دكن مقامات داشت ) بمنصب  
 چهار صدي و بخشىگري و داروغگى عدالت بندر سورت به تيرل  
 دران حدود افتخار اندوخت - و گاهى بفوجدارى نياپوره  
 دهاتيا سركار سورت و لغت بتعلقه دارى بيرم گانو و چندى  
 بفوجدارى سركار سورت كجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه  
 بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذيرفت  
 و در وقت جهاندار شاه بجهت آنكه نزد محمد فرخ سیر  
 شتافته بود از منصب و جاگير افتاد - سال اول جاموس محمد  
 فرخ سیر ببحالى منصب معزز شده بفوجدارى مندرسور  
 مالوه معين گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملك  
 آصف جاه از مالوه اراده دكن تصميم نمود بدلدهى او  
 پرداخته با شيخ نور الله برادر خردش در رفاقت خود  
 برگرفت - او بداروغگى توپ خانه سركار آن نوئين بلند قدر  
 و برادرش بداروغگى احشام سرمايه اعتبار اندوختند - و در  
 جنگ سيد دلدار علي خان و عالم علي خان مصدر توددات  
 شاين گرديد - در مصاف اخير چون كار بر اينها تنگ شد  
 بوسم بهادران جانفشان پياده پا گشته دقيقه از زد و خورد  
 مهمل نگذاشتند - شيخ نور الله دران نبرد مرد آزما بكار آمد  
 و شيخ محمد شاه مجروح گشته از كار باز ماند - پس ازين  
 نامبرده بمنصب سه هزارى در هزار سوار و عطاى علم

و نقاره بلند آرازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامی  
اندوخت - و بتقرر برگزیده بیر و برخی دیهات فتح آباد دهارور  
صوبه خجسته بنیاد و حویلی پاتھری صوبه برار و سرکار بیجاگده  
کهرکون صوبه خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان ( که  
بیر و غیره محالات بجاگیر ( راجه سلطان جی قرار یافت ) او<sup>(۲)</sup>  
جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب  
پنج هزاری و خطاب بهادری چهره عزت برافروخت - بعد  
فوت عضد الدوله در سنه ( ۱۱۴۳ ) هزار و یکصد و چهل و سه  
هجری به نیابت صوبه داری برار لوائی ترقی برافروخت - ضبط  
و ربط عملداری خوب داشت - مکاسداران مرهقه سر حساب بودند  
و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر  
بمذازمت برخاستند - رگهوجی بهونسله فوج فراهم آورده بر  
سر ایلچپور آمد \*

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره روبروی  
خود داشته - و برای امور عظیمه بطریق تفاؤل کتاب مزبور را  
میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد \* ع \*

\* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد \*

قرار داد که خود از شهر بر آمده بر سر مقهوران باید رفت  
تا حاصل مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کوهی بلده<sup>(۳)</sup>

شتافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بهیان آمده نامبرده  
 زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق  
 سنه ( ۱۱۵۰ ) هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلشن بقا  
 خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خامه خود  
 خوانهای مقرری نوبت بذوبت بجماعه داران می فرستاد  
 سواى آن بدو صد کس از مردم رطن او ( که در رفاعت بودند )  
 خوراک در وقت بضايطه اهل پورب ( که عبارت از دیار شرقی  
 شاهجهان آباد است ) مقرر بود - پسرانش غلام محي الدين  
 شجاعت خان - که بسرور جنگ مخاطب است - و اشرف خان  
 و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از برگنه بیر محال  
 ارث یافته بذوکري می پردازند \*

### \* شهداد خان خريشگي \*

عبد الرحيم نام - یزنه شمس خان است - که در فوجداری  
 ( ۲ )  
 درآبه گتته با سگهان ( که دران هنگام هرکه از سران و سرداران  
 در چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت ) بکرات  
 و مرات عرصه نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد  
 و آخر سر در سر آن کرد - مشارالیه مرد بے مایه و کم روزگار  
 بود - نام و نشانی نداشت - در عهد خلد منزل منصب  
 پانصدي و خطاب شهداد خاني یافته بهمراهی قطب الدين

خان عم شمس خان در فوجداری جمو مصدر کار بود  
 چون خان مذکور بدست کروی مقهور کشته شد او تا رسیدن  
 حاکم دیگر دست و پای بحرکت آزرده طرفه بر دست - و سرمایه  
 اندوخت - و دران وقت ( که عبد الصمد خان دلیر جنگ  
 بصاحب صوبگی لاهور تعیین گردید ) بکم جمعیتی از عیسی  
 خان منجم ( که در عرض راه سر خود سری هی افراشت )  
 توهمی داشت - از خود را از قصبه قصور باشاره ملهم غیبی  
 و تیسیر بخت بیدار با جوق نمایان بروقت رسانید - و بموافقت  
 و همری لوازم خدمت و یکجهتی بتقدیم آورد - پس ازان  
 بفوجداری لکھی جنگل پدایه شهرت و ناموری برآمد \*

و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منجم ( که در مابین  
 رودبار ستلج و آب پداه بانا و لاغیری می گذرانید - و اطراف  
 و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود ) دل پری  
 داشت بعد از مهم کروی مخدول او را بفوجداری دوآبه  
 و مالش آن بیدادگر کسپیل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن  
 سدهای تیزدستی بکار برده چون سیاهی فالیز بهم آمد از بجزری  
 و کم مایگی ( که مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد )  
 گرم و گیرا شتافته متصل تهاره عرصه کارزار برآراست - و چون  
 آن بومی بمیدان نبرد درآمد ( می سهام و ضرب مصمام را  
 رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوگرد آمده شهداد خان

بپای فرار راه هزیمت سر کردند - میسی خان از شتاب زدگی  
 بد جای کرد - و تیز راند - هر دو سردار بیکدیگر در افتادند  
 اگرچه از شمشیر آن بومی (که شهیدان خان بدست گرفت)  
 انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در  
 حواشی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت کیش نقد جان  
 در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهیدان  
 خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائی  
 ندمود پس از هفته برکوت او (که موطن و مسکن این قوم  
 بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف  
 (که هم ازان طایفه اند) برانندوختهای او ریخته نقد را بردند  
 جنس بدست مشارالیه افتاد - یارۀ بلامور فرستاد - و قتمه  
 بوطن روانه کرد - دلیر جنگ برآشفته جریده طلبداشت  
 و پدرس و جوی اموال مقتول درآورد - او بهانه تاراج  
 از خود پی سپر می کرد - کار بتعین محافظان کشید - او هم  
 در مضافات حویلی دارا شکوه فردکش کرد - از فاقه کشی  
 و بی چیزمی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بدان میرفت  
 هرچند دلیر جنگ گاو تازیها نمود و زهرچشم نگارش کرد اصلا<sup>(۲)</sup>  
 بازوی همت او بسستی نگرائید - و پای ثباتش از جای  
 درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعی را از وطن

بر خوانده نقاره نواخته راه قصور گرفت - نخست دليرجنگ

مالش او برسگایید - و پستور بيدانجامی آن پي برده خود را

باز داشت - و پيچ و تايے خورده بعرفان بدر برد \*

اتفاقا مير جمله ( که پدای عتاب محمد فرخ سير پادشاه

در آمده بلاهور اخراج یافته بود ) بعد چذدے طلب حضور

گشت - چون بر جرأت و جهارت خان مزبور مطلع شده بود

بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آردن - و وقت

ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر آنچه بایست در باره او گفت

اما درین مرتبه محبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز

نیافت - فتح البابی بخان مذکور هم روی نیاردن - و پس

ازان قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب

معتبر برنواخته بآوردن خزانه بنگاله تعیین کرد - همان ایام

حمیدین خان خویشکمي کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو

التفات و رعایت بر حالش ندافت - کارش بفقر و فاقه کشید

دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیرالامرا کشته شد

بار دیگر قطب الملک بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال

ساخت - و بعد ازان ( که معامله او فزونبي شد ) از خاندوران ( که

رکن رکین سلطنت گردیده ) بنابر قتل عیسی خان منج ( که

بتوسل او اشتها داشت ) خائف بود - از شگرفی تأیید و رسائی



اقبال خاندوران بدستگيري برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بازگاه جهانباني باضافه نمايان و فوجداری هانسي حصار ( که از قدیم الايام مفسده زار زير طلب است - و بانقلابات سلطنت غير عملی محض شده بود ) کامروا گردانيد - خان شهابت نشان در خستن و بستن متمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعي چست بر بست - مشهور است که او تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بهياری از خویشان همقوم او در جنگ گدهي و زن و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسمی نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سواف ايام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولایت را پرداخت بحضور رسیده بيمن اعانت آن نوئين جوانمرد بمذنب شش هزاري و پالکی چهاردار مرتقی والا پایله اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه بر فانت آن نام آذر ناموس پوست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمذنب عمده و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند \*

### \* شجاع الدیلة بهادر \*

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین خیدر است - پس از فوت پدر ببحالی نظم صوبه اوده و آل آباد امتیاز اندوخته بندوبست آنجا چنانچه باید نمود - و در سنه ( ۱۱۷۰ ) هزار و یکصد و هفتاد و هجری عمان الملک

من تفصیله ( که در احوالش نگارش یافته ) فوج بر سر تعلقه او  
 برد - و نامه برده از لکهنو برآمده تا میدان ساندی و نالی  
 ( که سرحد صوبه اوده است ) پیش آمد - و جنگ سهله  
 بمیان آمده بواسطه سعد الله خان پسر علی محمد خان  
 روهله بر پنج لک روپیه قدری نقد و تکه بوعده انفصال یافت  
 و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری حسب  
 استدعای نجیب خان روهله و دیگر افغانه ( که برگزات صوبه  
 دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر  
 اشکال عبور گنگا گذر نمی توانست نمود - و در سنه ( ۱۱۷۱ ) هزار  
 و یکصد و هفتاد و یک هجری دتا سذر هیه بندر بست فواید  
 دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را  
 در سکر تال <sup>(۳)</sup> محصور نمود - و بعد انقضای برسات گویند پندت  
 را با بیست هزار سوار از گهاکر دواره که متصل کوه است  
 از گنگا گذرانیده برای تالان تعیین کرد ( رفته پندت مزبور  
 را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندی خان و  
 حافظ رحمت خان ) که بذابر (ع) فوج مرهته بکوه کامیون  
 پناه برده بودند ( آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از  
 صعوبت محاصره نجات اندوخت - از انجا ( که جمعیت مرهته  
 افزود بود ) از مال اندیشی حرف مصالحت بمیان آورد \*

درين ضمن ( که آمد آمد شاه دراني زبان زد شد - و دتا  
 سندهيه روبروی او کشته گرديد - و شاه دراني در سکنده  
 چهارني کرد ) نامبرده باستصواب نجيب خان بعد استحکام  
 عهد و پيمان با ده هزار سوار رفته شاه راديد - و در جنگ  
 ( ۲ )  
 با سدا سيو بهار ترددات شايسته بتقديم رسا فیده مورد تحسین  
 گشت - و شاه وقت مراجعت برطن سلطنت هذروستان  
 بنام سلطان عالي گهر ( که درين ايام مسند جهانباني بوجود  
 فائض الجود او رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسنة  
 که روم مشتهر ) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده  
 بصوبه اوده رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت  
 به پیشگاه شاه عالم بهادر ( که بعد فوت پدر عالي قدر عزيز الدين  
 پادشاه عالمگیر ثاني در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و سه هجري مابين صوبه بهار و بنگاله ديهم خلافت را  
 بجلوس خود آراسته بود ) ارسال داشت - و خود تا دریای  
 کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون  
 موکب خسرواني اواخر سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و چهار هجري در سوان جاجميو رسیده چهارني نمود  
 محالات انتر بيد ( که عبارت از اماکن واقعه مابين دریای گنگا  
 و جمناست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود )

عمل نشین پادشاهی گردید - و سال ( ۱۱۷۵ ) هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری الوبه ظفر طراز از دریای چمن گذشته نواح کالمپی و قلعه جهانسی از کسان مرهته برآمد - درین سال نامبرده بعزایمت خلعت وزارت و مالای مرزاید و قلمدان مرصع علم بلند (تبگی برافراشت - پستور همراه پادشاه عزیمت صوبه بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ ( که دران نواح دست تسلط یافته بودند ) شکست یافت - و پادشاه با کلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله باله آباد رفته با اجتماع جمعیت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بکسر بمقابله اهل فرنگ پرداخت - و این بار هم شکست فاحش یافته اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد از انواع خفت بحالش رسانید - و نظر بمال باقی مانده داشت - آخر تا دریای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار بر سر احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تپی کرد - نوبت سیوم باتفاق عماد الملک بهادر و ملهار راز هولکر کمر عزیمت بجدال آنها چست بست - آنها فوج قلیله در برد فرستادند جنگ سهله بمیان آمد - هولکر جانب کالمپی و عماد الملک در تعلقه جات شتافتند - اهذا با کلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت قانع بود - و سالی چند بامداد اهل فرنگ به بندر بست صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدنی

آن صوبه شریک ساخت - سال ( ۱۱۸۸ ) یک هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بمعاونت آنها بر سر حافظ رحمت خان روهله ( که از رفقای علی محمد خان روهله بود - و پس از فوت او پاره از محالات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداری می افراخت ) رفته ته تیغ درآورد و همان سال بذابر عروض بیماریهای گوناگون از تماشاگاه هستی دیده در پوشید - پسر او ( که در اوان تحریر بجای او در صوبه اوده است ) میرزا اماني نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شریک غالب اند \*

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه درانی بزبان قلم گذشت تحریر پاره از احوال او ناگزیر خامه حقائق نویس گردید - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک یساولان او منسلک - آخرها منک باشی هم گشته - پس از شفقار شدن نادرشاه در تذهار و کابل عام اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول ۱۷۶۸-۶۹

اواخر سده ( ۱۱۵۱ ) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری همراه نادرشاه - دوم سده ( ۱۱۶۱ ) هزار و یکصد و شصت و یک هجری - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت و دران فیرد قمرالدین خان بگواهی اجل نقد هستی درباخت

و شاه دراني راه کابل و تندهار گرفت - <sup>۱۷۲۹</sup> سیوم سنه ( ۱۱۶۲ )

هزار و یکصد و شصت و دو هجري - و <sup>۱۷۳۰</sup> چهارم سنه ( ۱۱۶۵ )

هزار و یکصد و شصت و پنجم هجري - هر دو بار با معین الملک

جنگ واقع شده - نوبت اخير معین الملک ملاقات کرده به نیابت

شاه در لاهور ماند - <sup>۱۷۳۱</sup> پنجم سنه ( ۱۱۷۰ ) هزار و یکصد و هفتاد

هجري - بشاه جهان آباد رسیده با عالمگیر ثاني ملاقات نمود

و دختر عزالدین برادر عالمگیر ثاني بعقد تیمور شاه پسر خود

در آورد - و به تذبیه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث

وبا گام مراجعت برداشت - دران <sup>۱۷۳۲</sup> هنگام دختر فردوس آرامگاه

را با خود در سلک نکاح کشید - <sup>۱۷۳۳</sup> ششم در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار

و یکصد و هشتاد و سه هجري - دران نوبت دقا سذر هیه را قتل

ساخت - و در سکندره چهارونی کرد - و در سال دیگر سدا سیورار

عرف بهار را با فوج بسیار که تیغ آورد - و بقندهار برگشت

هفتم در سنه ( ۱۱۷۵ ) هزار و یکصد و هفتاد و پنجم هجري

دران بار قوم سککه را تذبیه بواقعی رسانید - و نورالدین خان

دراني را ( که از بنی اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است )

بر سر سکجیون موبه دار کشمیر تعیین کرد \*

سکجیون از قوم کتھري باشند کابل است - در ابتدا

متصدی اشرف الوزرا شاه ولي خان وزیر شاه دراني بود

یک مرتبه شاه دراني او را برای وصول زر از کابل نزد معین الملک

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ايشک آقاسي را از کابل برای تسخير کشمير روانه کرد و او کشمير را از صوبه دار جانب عالمگير ثاني انتزاع نموده عبد الله خان عرف خواجه کيچک<sup>(۲)</sup> را با فوج از افغانه نائب گذاشت ديواني را بسکچيون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از چنده سکچيون سردار افغانه را کشت - و خواجه کيچک را اول قيد کرد - سپس از کشمير بر آورد - و از عالمگير ثاني بوساطت عماد الملک وزير قدرے زر فرستاده فرمان صوبه داري بغام خود طلبيد - و خطبه و سکه بنام عالمگير ثاني کرد - و تمام صوبه را چه خالصه و چه جاگيرات منصبداران ضبط نمود مشار اليه خوش روي متصف باوصاف شايسته قريب الاسلام بود جميع مزارات بزرگان و باغات کشمير را ترميم نمود - و هر روز بعد فراغ از ديوان دو صد کس مسلمين را زيروي خود الوان اطعمه مي خوراند - و در هر ماه دوازدهم و يازدهم طعام نياز پخته ب مردم تقسيم مي نمود - و دارن و صادر را چه درویش و چه غير آن درخور حال هرکس مراعاتي مي کرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود - جميع شعراي کشمير حاضر ميشدند - در آخر مجلس شيلانے مي کشيد \*

(۲) در [اکثر نسخه] کچک \*

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سکچینون فوجی را  
 فوستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند  
 درانیان بعد از حرب و ضرب بهیار غالب آمدند - و کشامره را  
 از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلالت  
 ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکچینون  
 باجمعی که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست  
 و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند  
 و سکچینون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد  
 فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت \*

### \* شجاع الملک امیر الامرا \*

(۳) پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او  
 میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب  
 بسالت جنگ بهادر مبهی گردید - و در عمل صلابت جنگ  
 بصوبه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چند پیش برادر  
 خود صلابت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات  
 خانگی او گشت - و چون سال ( ۱۱۷۲ ) هزار و یکصد و هفتاد  
 و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بنابر علاقه ولیعهدی  
 ( که از سابق بقام او مقرر بود ) از برادر اراده ملاقات

( ۲ ) نسخه [ ب ] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ ( ۳ ) نسخه [ ب ج ]  
 اصلی او محمد شیف \*



صلايت جنگ نموده نزديک (سيد) ار بودن خود را پيش  
صلايت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلوتري کرده کمر  
عزيمت بهمت صوبه متعلقه خود بر بهمت - و هذگامه ( که  
آصف جاه مذکور بملاحظه حرکات غير مربوط صلايت جنگ  
ازر جدائي گزيده بنابر اخذ پيشکشات جانب راج بندري  
مضاف حيدر آباد نهضت نمود ) باز خود را نزد صلايت جنگ  
رسانیده بدستور سابق محيط مقدمات گشت - ( از انجا ) که  
آمدنی محالات بکمي گرائيد - و طلب سپاه پيش از پيش  
( افزون ) ( رفقای غرض آلود ) ( که هريک بذفع خود نظر مي درخت )  
بند بهمت متعذر دانسته کذاره گرفتند - و پس ازان ( که صوبه دارى  
دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت ) چنده سر رشته ظاهر داري  
از کف رها کرده اندیشه های چند در چند بخاطر راه دان - چون  
کار پيش نرفت و اکثر محالات صوبه بيجاپور بتصرف  
مرهته و حيدر علي خان نامي ( که احوالش جداگانه بزبان  
قلم گذشته ) در آمد در حالت تحرير بر بعضی محالات سرکار  
امتياز گده عرف ادوني و فيروز گده رايچور قناعت دارن  
و بکچ دار و مريزمي گذرانند \*

## \* حرف الصاد \*

## \* صادق محمد خان هروي \*

پسر محمد باقر هروي سم - وزير قرا خان تركمان حاكم خراسان بود - كه با شاه طهماسب بغی در زیده - در بدایت حال ( كه وارد هند گشت ) نوكر بیرام خان شده خدمت ( كابداری یافت - و از رشادت كه داشت در مدت كه بمنصب پادشاهی افتخار اندوخت - پس از فوت بیرام خان ترقی کرده بپایه امارت بر آمد - هنگامی كه بعد فتح پتته عرش آشیانی كشتی سواره علم معارفت بجنونپور افراخت ) صادق خان مامور شد كه اردو را از راه خشکی بگذرهای مناسب عبور داده بآهستگی ببارد - اتفاقا لال خان نام فیل خاصه در گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد كه صادق خان احتیاط در گذراندن بجا نیاردن - جاگیرش ضبط و از مجرا مأمور بولایت <sup>(۲)</sup> پتته بر آوردند - تا گزین فیل ( كه بدل آن فیل تواند شد ) نیارد بگورنش سرافراز نگردد - فی الحقیقت تعلیم خدمت شناسی بود - كه در كار پادشاهان خود را از بزرگ

جدا نساخته بهمگی همت فرمان پذیر گردن - ار چندن نشیب  
و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهی (و آورد - و صد  
فیل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنایت شد - و بدخواست  
ولایت گداه از تغیر رای سرچن اختصاص گرفت \*

در سال بیست و دوم صادق محمد خان با امرای دیگر  
به تذبیه راجه مدهکر ( که ثروت صوری و مکنت ظاهری  
و مستحکمی جا و افزائی گروه تهور گزین را سرمایه نخوت  
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون می گذاشت ) تعیین شد  
چون از حدود نرور گذشت داستان اندرز درمیان نهاد  
آن شوریده سر بسر انجام جنگل بری پرداخته متصل اوندچیه  
(۲)  
با فوج گران بکارزار پیوست - جنگ عظیم بمیان آمد - هورل راو  
پسرش بعدم شتافته خود زخمی بدرزد - صادق محمد خان از  
دفور کاردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزیر  
بعجز گرانیده سال بیست و سیوم باتفاق خان مذکور بملازمت  
عرش آشیانی رسید - پس ازان اقطاع صادق محمد خان  
بولایت شرقی قرار گرفت \*

چون مظفر خان را روزگار بدست اهل خلاف سپری گشت  
و بیشتر بنگاله و بهار را شورش پژوهان برگرفتند صادق محمد  
خان با فزونمی اخلاص و نیروی همت درست آویزشها نموده

برخی امکانۀ عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشت  
و در سال بیست و هفتم با خبیثه ( که از گم نامان الوس  
مغول در سپاه بدخشیان بمیر می برد - و به همراهی معصوم خان  
کابل در شورش و فتنه افزائی کارهای نمایان کرده نامۀ بمردانگی  
بر آورد - و از بنگاله بهار آمده بر عیبت آزاری دسمت بر کشاد )  
صادق محمد خان در بختۀ جنگ کرده غالب آمد - و سرش  
بریده بحضور فرستاد - و چون وزیر خان در مقابل قتلوی کرزانی  
( که بر اردیسه چیرگی یافته ) در هدود بردوان برنشست  
و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم  
صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند معامله دانید<sup>(۲)</sup> گردید  
قتلو را پای شکیب از جا شده باوردیسه کام برگرفت - و امرا  
تکامشی نمودند - و او با سیمه سری در آمده پیغام مصالحه  
نمود - و برادرزاده خود را با فیلان گزیده روانۀ حضور ساخت  
امرا اردیسه بار باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع  
خود بختۀ باز گردید - و چون شهباز خان بگامی از ملک  
بهائی برگشت - و قیولداران بهار بکومک تعیین بنگاله شدند  
میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - از انجا ( که یک کار  
بدو سردار مخالف منتج برهمی ست ) خواجه سلیمان  
نامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

---

( ۲ ) با معامله رانی باشد \*

بعهد خود گدود دیگرے بهار برگردن - در سال سیوم  
صادق محمد خان بر ذمه خود گرفت - و در همین سال بے طلب  
برسم ایغار بحضور رسید - و بار نیافت - و چون شهباز خان بحکم  
والا از بهار به بنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده  
حکومت ملتان یافت - چون روشانیان تیراه را ( که کوهستانے ست  
غربی پشاور سی و دو کروزه طول و درازده عرض بنگاه افریدی  
و اورک ژئی ) پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد  
خان در سال سی و سیوم بمالش آنها تعیین گشت - و به نیروی  
شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرز نشین را نوعی ایل ساخت  
که متعهد روانی راه خیبر شده ملا ابراهیم را ( که جلاہ او را  
بجای پدر می شمرد ) بدست آوردند - جلاہ را اعتماد بر آنها  
نمانده اداره توران دیار گردید - چون زین خان کوکه ( که سواد  
و بجور را لخته انتظام داده ) بحضور شتافت صادق  
محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان پذیر ساختن باقی  
سرکشان آن نواحی مامور گردید - و در سال سی و هشتم ( که  
شاهزاده سلطان مراد از مالوه بایالت گجرات نامزد گشت )  
چون از اسمعیل قلی خان امر وکالت شاهزاده بشایستگی  
سوانجام نمی گرفت صادق محمد خان باتالیقی رخصت  
یافت - و در سال چہلم ( که شاهزاده بتسخیر دکن مامور  
شد - و شاهرخ میرزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت )

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها (و داد و از دیرین کینه بنکوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان از کم آذوقی و بے اتفاقی نیروی تحصن نداشتند اما از دوئی و بے پروائی امرا چاند بی بی باستحکام کوشید - و آخر کار بسست پیمانها آشتی نموده برخاستند - شاهزاده با امرا راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسبانی سرحد بر خود گرفته در مہر بنگاہ ساخت \*

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب پنجہزاری سر برافراخت و در همین سال بر سر اوز خان ( کہ شورش افزائی داشت ) فوجی فرستاده بر شکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون خداوند خان دکنی جمعے از امرای دکن با خود متفق ساخته نخوت می فروخت صادق محمد خان بآہنگ پیکار برآمده چپقلشهای مردانہ نمود - و از تاب نیاورده بسیاری را بکشتن دادہ ہزیمت ورزید - و چون شاهزادہ از یتاق داری برار لختے را پرداختہ شش کردہی بالاپور سنہ ( ۱۰۰۴ ) هزار و چہار ہجری سال چہل و یکم طرح معمورہ انداختہ بشاہپور موسوم گردانید و خانخانان و میوزا شاہرخ طالب حضور شدند سپاہ آرائی و ملک آبادی بے شرکت غیرے بصادق محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چہل و دوم سنہ

( ۱۰۰۵ ) هزار و پنج هجری در شاهپور باسهای مسافر ملک بقا گشت - دهل پور بیست گروهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت و مقبره عالی بنا نهاده دیهات گرد و نواحی آن آباد ساخت پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبری بمقام مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاهجهان که از اینها نماند - لیکن صادق محمد خان بائیچی مدتها در دهل پور می بود - در گذشت \*

### • صادق خان میر بخشی •

پسر آقا طاهر وصلي تخلص بن محمد شریف هردی و برادر زاده و خویش اعتماد الدوله طهرانی سم - چند سال همراه پدر بفرجداري نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیری بمذنب درخور سر بلندی یافت - سال هشتم جلوس بخطاب خانی مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقه بخشیکری و از امل و اضافه بمذنب هزاری پانصد سوار لوی ناموری افراشت و سال دهم باضافه دصد سوار امتیاز اندوخت - و باضافهای متواتره بمذنب عمده مرتقی گشت - سال هیزدهم حکومت صوبه پنجاب نیز بنام او قرار گرفته بضبط کوهستان شمالی دستوری پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح با کومکیان خود بملازمت پادشاهی پیوست - و جگت سنگه را

( که چندے غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود ) بهوظف  
سلطانی امیدوار ساخته بحضور آورد - و باستشفاع نور جهان  
بیگم صفح جرائم آر صورت بست - و چون در اران مراجعت  
از کشمیر واقعہ ناگزیر جنت مکانی رو داد و یمین الدوله  
بمقتضای وقت دادر بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت  
صادق خان ( که نسبت بشاهجهان نفاق می ورزید ) از مآل کار  
خود خائف شده التجا یمین الدوله آورد - او هر سه شاهزاده را  
از نور جهان بیگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت  
اینها وسیله رستگاری خود اندیشد - و سال اول جلوس  
فردرس آشیانی همراه شاهزادهها آمده دولت بار یافت - و ببعالی  
منصب سابق ( که چهار هزار و چهار هزار سوار و علم و نقاره  
بود ) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشگیری ارادت خان  
مقرر شده بود و باز حسبالالتماس یمین الدوله ارادت خان  
بتعلقه وزارت سر بلند شد صادق خان ببعالی تعلقه بخشگیری  
و عطای قلمدان مرمع آب رفته بجو آورد - و سال ششم نهم  
( بیع الاول سنه ۱۰۴۳ ) هزار و چهل و سه هجری برحمت  
ایزدی پیوست - پادشاه از راه قدر شناسی شاهزاده محمد  
اورنگ زیب را برای تسلی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت  
ارشد آنها جعفر خان است - درمین ( روشن ضمیر ملائمت خان  
) که احوال هردو علیحدہ ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الرحمن



که بعد وفات پدر باضافهٔ مناصب کام دل اندرخت . و پس  
ازان ببخشیکری احدیان مباحی شد . سال هشتم ازان معزول  
گردید . سال دوازدهم بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار  
رایت اعتبار انراخت . و پستتر بخطاب مرحمت خان چهاره  
افتخار افروخت . سال نوزدهم برای مهمانداری خسرو پور  
نذر محمد خان والی بلخ [ که عزیمت آمدن حضور در آدانه ( که  
کابل معسکر فیروززی بود ) داشت ] تعیین یافت . سال بیستم  
باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار درجهٔ اعتلا پیمود . چهارمین  
بهرام . که احوالش در ترجمهٔ بهرهٔ مزد خان میر بخشی پسرش  
مرقوم گشته . گویند صادق خان خلیق و متواضع بود . و با  
همه کس آئین صلح می سپرد . حتا مهابت خان ( که دشمن  
این سلسله بود ) از مدارا شعاری او را از خود میدانست  
باسپ خوب خیل شوق داشت . و از جنس عراقی بسیار  
فراهم آورده بود . اما غیر حاضری سپاه بهرهٔ پنهان وضع می کرد  
ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود \*

( ۲ )

### \* مهابت خان روشن ضمیر \*

پسر دوم صادق خان میر بخشی سمت . سال پنجم جلوس  
فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاري دريستم سوار

( ۲ ) نسخه [ ب ] مهابت خان پسر دوم ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] پنجم

و خدمت قوریگی از تغیر سردار خان سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بعالم بقا خرامید شاهزاده محمد ارننگ زیب بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطانی آورد - او بعد از خلعت و اضافه منصب نوازش یافت - سال هشتم باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و هشتصد سوار افتخار اندرخت - و پستتر بخطابه ملاکت خان بلند آدازه گردید سال یازدهم پانصدی دو صد سوار بر پایه او افزوده دو هزار و پانصدی هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم از خدمت قوریگی معزول گردیده بتعلقه بخشیکوی دوم از تغیر تربیت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عام و نقاره سرفرازی یافته رایت بلند رتبی برافراخت \*

و در همین سال سلخ جمادی الاول مطابق سنه ( ۱۰۵۴ )

هزار و پنجاه و چهار هجری بزخم جوده راد امر سنگه پسر راجه گجسنگه جهان فانی را پدرود نمود - مجمل حقیقتش اینکه راد مزبور چند روز بذا بر بیماری از باریابی اعلی حضرت معزوم بود - پس از افاقه چون بدر بار آمد صلابت خان در خلوتخانه منزل سلطان داراشکوه ( که پادشاه درانجا تشریف داشت )

بشرف آستان بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود  
 رفته ایستاد - و صلابت خان جانب دست راست - چون پس  
 از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکی از نوئیان بدست خود  
 می نوشت صلابت خان برای کارے از ایوان فرود آمده  
 با کسی گرم سخن بود - او چمدنر کشیده در دیده در حالت  
 غفلت تحت سینه او فرود بود - ازانجا که جانب دل بود  
 بمجرد آن کارش با تمام گرائید - چون شایسته برنائه بود  
 و بیمن تربیت خاقان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ  
 پادشاه برحسن خدمت و صدق ازادت و حدائق سن او تاسف  
 بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب  
 پانصدی صد سوار سر بلندی یافت - و تا سال سیوم پدایه هزاره  
 صد سوار رسیده سال دوم عالمگیری بخطاب التفات خان سرفراز  
 گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدی صد و پنجاه سوار  
 و سال نهم باضافه یکصد سوار لواء ترقی برافراخت \*

(۲)

### \* صفدر خان خواجه قائم \*

سید اتائی ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین  
 عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام  
 شاهزادگی برکاب شاهجهانی پیوسته در مدت فترات بدوام  
 خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزانگ نشینی

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو یست سوار  
و عطای خلعت و خنجر مرمع و اسپ با زین نقره و فیل  
و انعام سی هزار روپیه چهره امتیاز برآراست - پستتر بخطاب  
هفدر خان ( که در زمان جنت مکانی میرزا لشکری پسر سید  
یوسف خان رضوی داشت - و درینولا بصف شکن خان مخاطب  
گردید ) ناموری اندوخت - و بغرجداری و تیولداری سرورنج  
اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول ججهار  
هنگاه بهمرامی خانجهان لودی بهمم مزبور تعیین شد - و پس  
ازان بعذایم علم رایم مبادات بر افراشت - و سال دوم همراه  
خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب خانجهان لودی نامزد گشت  
و سال سیوم باضافه پانصد سوار و مرمعت نقاره بلند آوازه  
گردیده باتفاق او رتن هادا ( که با چند منصبداران دیگر  
جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم مضاف بالاگهات  
صوبه برار ملک تلنگانه مامور بود ) کمر همت بست - و پستتر  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار لوی  
کامرانی عام ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه  
و صیانت قاعه آن دامن (سوخ) بر کمر عقیدت زد - سال  
پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهرونج ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] بتوقف پرگنه باسم ( ۴ )

نسخه [ ا ] مضاف صوبه برار

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت بار  
اندوخته بمقارن ایران دیار قاصت امتیاز پیرواست - و وقت  
رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار (روپیه بطریق مدد خرج  
و خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل  
تفوق جسته با ارمغان بقیامت چهار لک (روپیه) که از انجمله  
یک لک (روپیه) مرصع آلات و سه لک (روپیه) اقمشه نفیسه  
هندوستان بود ) گام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از  
وصول بدان نواحی چون والی ایران شاه صفی بمهمات ایران  
سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید  
و بعد ملاقات شاه صفی از آداب دانسی او خیلی محظوظ  
شده بخانه او آمد - و تا رخصت رعایت موثر نمود - و او  
پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم  
معاودت نمود - سال درازدهم بعد حصول ملازمت پانصد  
اسپ عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آردن  
چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد  
عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و سه هزار  
سوار عرصه بلند رتبه پیمود - در همین سال ( که پادشاه  
از اکبر آباد متوجه لاہور شد ) از اثنای راه او بتفویض صوبه داری  
مستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره  
و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم از آنجا معزول

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار  
پنجاهزار سوار و مرحمت خلعت و اسب با زین مطلا و فیل  
و تقرر صوبه دارى قندهار از تغیر قلیچ خان لوى عزت  
برافراشت . و سال هفدهم از انجا عزل پذیرفته بحضور آمد  
چون در قندهار بیماری بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت  
نتوانست کامیاب گردید . سال هیزدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۴ )  
هزار و پنجاه و چهار هجری رخت سفر از دارفای بر بست  
پسرانش بمنصب در خود مشمول عفايت شدفد . ارشد  
آنها خواجه عبد الهادی ست - که احوالش جداگانه زیفت .  
تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم  
بمنصب هشتصدی شش صد سوار کام دل می اندوخت \*

### • صف شکن خان میرزا لشکری \*

پسر سید یوسف خان رضوی ست - که احوالش درین نامه  
علیهده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیانی  
به تھانه دارى بیر مضاف دکن می پرداخت - و اوائل عصر  
جنت مکانی مخاطب بصقدر خان گشته از جاگیر داران صوبه  
بهار گردید . سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هفتصد سوار افتخار اندوخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور  
قاسم خان میر بحر بصوبه دارى کشمیر امتیاز پذیرفت - سال  
هشتم از انجا معزل گردیده سال بیست و یکم چون مهابت خان

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مسموع شد خزانه او  
 ( که از بنگاله می آوردند ) بنواهی دهلی رسیده بفابریان  
 او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت . و پس  
 از رسیدن بر سر آن چون مردم او بمراغه متحصن شده  
 بژد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازه سرا بدر رفتند  
 زرها بدست آمد . پس ازان ( که تخت سلطنت بجلاوس  
 فردوس آشیانی رونق گرفت ) ببحالی منصب دو هزار و یانصدي  
 دو هزار سوار ( که تا آخر عهد جنت مگانی داشت )  
 کام دل یافت . چون خطاب مقدر خان بخواجه قاسم سیده  
 اثنائی مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهارم عزت  
 برافروخت . و در آن زمان ( که بیر از دست کسان نظام الملک  
 دکئی برآمد ) بدستور قدیم تهانه داری آنجا بدر تفویض  
 پذیرفت . مدتها در آنجا بسر برد . بتقریب پدایه عتاب<sup>(۴)</sup>  
 آمده از جاگیر و منصب افتاد . و دروازه هزار روپیه سالیانه  
 مقرر شده در لاهور می بود . سال نوزدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۵ )

هزار و پنجاه و پنج هجری بساط زندگی در نوردید \*

گویند مرد منقلب الحال بپروا مزاج دهن دریده بود  
 هرچه بخاطرش می آمد میگفت . چون معمر و از قدیمان  
 این دولت بود صوبه داران مکن مراعات او می کردند - در ایام

( ۲ ) نسخه [ ج ] یافت ( ۳ ) نسخه [ ب ] لفظ ( گویند ) نیست .

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایالهی شده نزد  
 راجه<sup>(۲)</sup> کشنوار رفت - مردم آنجا او را شذاخته مقید ساختند  
 بسفارش مادر راجه رهائی یافت - و چندی تعینات کابل بود  
 منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد  
 همه کس داد - چون این معنی بعرض جنت مکانی رسید  
 طلب حضور نموده از استفسار این امر فرمودند - گفت  
 شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک  
 مکروه طبعی است - لهذا چندی از نظر افکنده معاتب ساختند  
 خانجهان باعانت مبلغی و سپردن تهانه داری بیرون دران وقت  
 سایه ترحم گسترد - اما شیوه قبیلہ پروری داشت \*

### \* صف شکن خان محمد طاهر<sup>(۳)</sup> \*

در اواخر عهد فردوس آشیانی بدادریگی توپخانه دکن  
 کامیاب گردید - پس ازان ( که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را  
 وجهه همت ساخته از دکن روانه هندوستان شد ) بعد وصول  
 بنبرده او بخطاب صف شکن خان سرمایه ناموری اندرخت  
 و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه مصدر ترددات گشت - و سال  
 اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوافی برای سد راه سلیمان شکوه  
 بکنار دریای جون و ثانیاً بمحقق گردیدن با خلیل الله خان  
 ( که بتعاقب دارا شکوه بهمت پنجاب می شتافت ) باتفاق



میرزا راجه جیسنگه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان خود نامبرده با فوج بتکامشی او تعیین یافته . و تا گتته از قطره و پویه نیاسوده - پس ازان ( که دارا شکوه داخل سرحد گجرات گشت - و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن بار رسید ) معارفت نموده در ایامی ( که خلد مکان بارادۀ جنگ <sup>(۲)</sup> ثانی داراشکوه عزیمت جانب اجمیر داشت ) آمده دولت بار یافت سال چهارم بتقصیرے از منصب معزول گردیده بعد چندے قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزار ی یکہزار سوار گشت سال پنجم باضافہ دو صد سوار سر برافراخته سال ششم ( که پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده ) او مامور گشت کہ در پای کتل بہنہر متوقف شدہ بحفاظت دہنہ آن کوهستان پردازد - آخر همین سال از اصل و اضافہ بمنصب سه هزار ی ہزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوج بدکن نزد سلطان معظم دستوری پذیرفت - و سال نہم بحضور رسید - و سال دہم باز همراه شاہزادہ مذکور ( کہ بنابر بندوبست دکن مرخص گردیده ) معین شد - سال یازدہم بحضور آمدہ احرار سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متہرا لوای رشادت بر افراشت - سال ہفدہم بانتقال شجاعت خان رعد انداز خان بداروغگی توپخانہ بر فراز اعتبار بر آمد - سال ہیزدہم

مطابق سنه ( ۱۰۸۵ ) هزار و هشتاد و پنج هجری پیمانه  
مات در کشید \*

### • صفی خان •

پسر دوم اسلام خان مشهدی مت - سال نوزدهم جلوس  
فردرس آشیانی ( که پدرش بنظم مویجات دکن مامور گردید )  
از باضافه در خور مهابی گشته همراه پدر مرخص شد - سال  
بیستم با پیشکش پدر بحضور رسیده در امت بار اندوخت  
سال بیست و یکم چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار ترقی پذیرفت - سال  
بیست و دوم همراه سلطان اردنگ زیب بهم قندهار دامن همت  
برگمرزد - و سال بیست و سیوم بهجانبت بهجایوز نزد عادل  
خان دستوری یافت - سال بیست و پنجم با پیشکش خان مذکور  
( که جمله از نقد و جنس چهل لک ( رپیه قیمت داشت )  
آمده فیض اندرز آستان بوس گردید - پس ازان در رکاب سلطان  
اردنگ زیب بیساق قندهار شتافت - سال بیست و ششم بعد  
معادرت ازانجا بتقرر خدمت بخشیکری و واقعه نویسی هر چهار  
مویه دکن کام دل برگرفت - سال بیست و هفتم بخطاب  
خانی سرمایه ناموری اندوخت - سال سییم بغابر تقصیر  
پای عتاب در آمده بکمی منصب پانصدی صد سوار ازان  
خدمت معول و طلب حضور گردید - سال سی و یکم باضافه

در صد سوار و تقرر قلعه داری کانگره مشمول عاطفت گشمت  
 پس ازان ( که تخت سلطنت بجلوس عالمگیری و رونق تازه  
 یافت ) سال اول جاوس در ایام ( که پادشاه باراد جنگ  
 دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت ) نامبرده بحضور رسیده  
 بتفویض قلعه داری دارالخلافة ( این خوشدلی افراخت - سال دوم  
 بتعلقه بخشیدگرمی والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل  
 و اضافه بمنصب سه هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال  
 ششم بقلعه داری و نظم مهمات دارالخلافة از تغیر هوشدار خان  
 به بلندرتبگی گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم  
 بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان  
 بصوبه داری اودیسه نامور شد - و پستربنظم اکبر آباد مقرر  
 گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال  
 بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر ( که بنظامت ملتان  
 دستوری پذیرفت ) تعینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا  
 برگردیده بتفویض صوبه داری اکبر آباد چهره عزت برافروخت  
 سال بیست و هفتم بحراست اوزنگ آباد مانده سال بیست  
 و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوائی عزیمت افراشت - پسرش  
 میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیری بمنصب هزار و پانصد  
 سوار و خطاب بر خوردار خان و داروغگی توپخانه سلطان معظم  
 سرفرازی داشت - چون شاهزاده مذکور بر تخت سلطنت

نشست بـخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب  
پانـهـزاري و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزگی اول  
فایز شد - و در سلطنت محمد فرخ سیر چندے میرتوزک  
و چندے بخشعی درم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب  
هفت هزاري درجۀ اعتلا پیمود - گویند متین و موثر بود  
و بخوشخوري مشهور - قبولی اسلام خاني ( که وضع کرده خود  
ارست ) در سوکار او خوب تیار میشد \*

(۲)

### \* صلابت خان \*

خواجه میر خوافي - خودش هندوستان راست - آبادی او  
ازان مکان فراست بنیان بدین دیار (سیده - چون اکثر امزجۀ  
اهل خواف به نیکوئی و یکرئی مغفور و مجبول است خان  
مشار الیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی  
خداوند چابک و چست بود - از یادریهای نیک اختري منظور  
نظر تربیت عالمگیری شده بقرب و اعتبار خسرواني درجۀ  
اعزاز پیمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از  
تغیر بهره هند خان بداروغگی فیل خانہ سرفرازي یافته باعتبار  
مهابت و صلابت ظاهري ( که مرد قوي هیکل بلند بالا بود )  
بخطاب صلابت خان ناموزي یافت - و در سال بیست و سیوم  
از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبہ روزگار افروخت

و پس ازان بذابر مدور زلته از نوکری بر طرف شده در سال  
 بیست و پنجم باز ببحالی منصب و خدمت میرآنشی  
 عز امتیاز یافت - پس ازان بالکۀ اودهه تعیین شد - چون  
 ازانجا آمده بآستان بوس خلافت مستمع گردید بداروغگی  
 بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم  
 از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمتصدیگری بندر سورت شتافته  
 در سال سی و سیوم حسب التماس خودش طلب حضور گشته  
 بمیرتوزکی اول کامیابی اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی  
 خاص مطرح نوازش شده از امل و اضافه بمنصب دو هزار  
 و پانصدی هزار و دو صد سوار رتبه برتری بدست آورد \*

گویند روزی در مقامات گوریگانوں سردیوان بر سر اهتمام  
 چوب سه دستی سهراب خان میرتوزک دوم بر سربکه از سران  
 عملۀ توپخانه رسید - چندی از معتبران آن جماعه که حاضر  
 بودند بحماییت او بسهراب خان در افتادند - ملائک خان  
 باعتبار میرتوزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد  
 قضیه منعکس گردید - و بخفت میراهتمامان انجامید - و دفعۀ  
 غلوی عملۀ آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان  
 برخاست - و امرای ذی شان بغرونشانیدن آن شورش تعیین  
 شدند - و ملائک خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند  
 قارز دیگر آشوب برپا بود - روح الهی خان اول خود سوار شده

بتهدید و ترهیب آن فتنه جویان پرداخت - و ملابت خان را  
از خانه بدر بار آورد - و چندی از منک باشیان و یوز باشیان  
در شناس معاتب و مغضوب شدند \*

خان مذکور در سال سی و ششم آخر سنه ( ۱۱۰۳ ) هزار  
و یکصد و سه از مقامات کلکله بسبب اشتداد بیماری و ازمان آن  
هر خصمت دار الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید  
مرحله چند قطع کرده بود که اجل موعود قطره زنان در رسید  
درین مدت اکثر می خواند \*

\* خود رفته ایم و کنج مزارع گرفته ایم \*

\* تا بار دوش کس نشود استخوان ما \*

مطابق اخبار پرتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتش  
یافته - و در سال بیست و هشتم متصدی بذر سورت گردیده  
در سال سی و سیوم باستدعای خودش در حضور رسید - حالانکه  
تذاتص دارد با آنکه در ایام محاصره قلعه گولکنده سال بیست  
و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزی  
و کینه توزی با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود  
ملابت خان بجای او خلعت میرآتش یافت - پس ازان  
( که او هم - فتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت )  
مستعفی شد - و سید عزت خان بجای او کمر همت بر بست  
تا آنکه نیم شب از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنیم

بر دمدمه ریخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چيله و جماعه را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر ملابت خان بخدمت میرآتشی منصوب شد - چنانچه نعمت خان حاجي ( که در طور خود یکتاسمت ) در وقائع حیدرآباد ( که هزل آمیز نوشته و داد استادی داده ) بر تفویض میرآتشی مرتبه ثانی بخان مذکور و سر باززدن او ازان مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازی پهن تر ساخته - درین صورت ظاهر میشود که خان مشارایه دو مرتبه بمتصدیگری بندر سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیری نیارده \*

بالجمله ملابت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب سپاهی نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده بخطابه تهور خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاری و پردلی آرد و جان نثار خان خواجه ابوالمکارم نوعی دژ پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان بهادر نام آنها بر زبان پادشاهی می گذشت - و بتحسین بهادری و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر می افزودند - چون هر دو به تذبیه اشقیا مامور میشدند در سال سی و هفتم در نزدیکی سرحد کرناٹک با سذتای مشهور سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه بغارت داده زخمی بتکتک پا جان بدربردند - در سال چهارم

بفوجداری سهارنپور تعیین گشته ازانجا چون تغیر شده بحضور آمد داروغگی قورخانه یافت - و در سال چهل و نهم بخطاب فدائی خان امتیاز حاصل کرد \*

### \* صف شکن خان میز صدرالدین \*

پسر قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان وزیر ایران است سال هفدهم جلوس عالمگیری همراه پدر وارد هندوستان گشته ملازمت پادشاهی در یافت - و بعزایت خلعت و شمشیر با ساز طلا و منصب هفتصدی یکصد سوار چهره عزت برافروخت چون پدرش سال بیست و سیوم فوت نمود بخلعت ماتمی معزز شده بعد چندی بخطاب شجاعت خان و پستار بتفویض خدمت میرآتشی برقرار تقریب برآمد - سال بیست و پنجم بخطاب صف شکن خان و عزایت خلعت و جیغه مرصع و علم و توغ اعتبار پذیرفته سمت سری رنگ پتن مرخص گشت - سال بیست و نهم بتلثیم بساط سلطنت پرداخته معاخنجر و فیل یافته رخصت معاودت به بیجاپور ( که محمد اعظم شاه بمحاصره آن اشتغال داشت ) پذیرفت پس از تسخیر آن سال سیم بعطای نقاره بلند آوازه گردیده همراه فیروز جنگ جهت تسخیر قلعه ابراهیم گده مضاف هیدرآباد شتافت - و در محاصره قلعه گلکندة اگرچه



دمدمه بلند ساخته بکنگره قلعه رسانید و نون توپ بران  
بر آوردن اما بذابر نفاق وززي با فیروز جنگ دست از کار کشیده  
استعفا نمود - بذابران بیدرطرفی منصب معاتب گشته زاویه نشین  
زندان ادب شد - و پس از چند روز مچلکا نوشته داد - که  
در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگره قلعه  
برساند - بدین تقریب از حبس رهائی یافته آنچه گفته بود  
از قوت بفعل آورد - سال سی و نهم باتفاق خانه زان خان  
بتادیب بسونت کهوریره مجاز گردید - و بمقتضای گردش  
فلک کج رفتار بتفصیل ( که در احوال قاسم خان کرمانی  
ثبت شده ) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائی  
از پیشگاه سلطنت بغوجدارمی دهامونی تعیین یافت  
پسرش مخلص خان است - که ترجمه اش علیحده زینت  
تسطیر پذیرفته \*

## \* حرف الضاد \*

### ( ۲ ) \* ضیاء الدوله محمد حفیظ \*

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم  
سلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوریبگی و عرض مکرر  
سرفرازی داشت - تا آنکه شاهزاده مذکور در جنگ با برادران  
کشته شد - پسر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف جاه گزیده  
خانسمانی سرکار آن نوین بلند مقدار سرانجام میداد - و در  
جنگ سید دلاور علی خان شریک ترددات بود - و پس از  
جنگ عالم علی خان بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب  
بهادری و عطای نقاره خرسند گردید - و پس ازان ( که سلطنت  
قرودوس آراگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت )  
از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت  
پادشاهی پیوسته اول بداروغگی عرض مکرر و ثانیاً بخدمت  
بیوتاتی چهره عزت برافروخت - و آخرها میرآتشی نیز

ضمیمه گشت - چون در گذشت پیش بخطاب پدر و تعلقه  
 ارثی و خانسامانی سرمایه ناموزی اندوخت - و رفته رفته  
 بمنصب عمده و خطاب ضیاءالدوله تصاعد نمود - گویند  
 بعد برهم خوردگی مقدمه سلطنت در شاهجهان آباد نشست  
 مدار اخراجات برجاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگهه جات  
 همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد  
 و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود \*

## \* حرف الطاء \*

### \* طیب خواجه جویباری \*

پسر حسن خواجه مهین برادر عبد الرحیم خواجه بن کلان خواجه است - که عمه نذر محمد خان خواهر دین محمد خان حلیله او بود - عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنیت مکانی برسم رسالت از جانب امام قلی خان بهندوستان آمده عظمت او بعد رسید که در مجلس جنیت مکانی می نشست سال اول جلوس فردوس آشیانی جهان را پدرود نمود - افضل خان بموجب حکم پیش صدیق خواجه ولد خواجه مذکور رفته بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش در ربائے ( که پیش از تسخیر بلخ در آنجا ( و داده بود ) در گذشت - و یوسف خواجه عم دوم او جانشین نیان بود طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه در خانه داشت - سال بیستم شاهجهانی بعد از فتح بلخ (رانه حضور شد - چون نزدیک رسید قاضی محمد اسلام و خواجه ابو الخیر میر عدل باستقبال شتافته بملازمت پادشاهی رسانیدند - و در تقوز اسب و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانید - و بعطای خلعت

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پستتر بعنايت خنجر مرصع  
 امتیاز یافت - سپس بانعام پانصد دهن ( که صد و پنجاه اشرفی  
 باشد ) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک  
 طلائی - که در وقت عرش آشیانی مخترع گردیده - سال  
 بیست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپیه مفتخر گشت  
 چون درین سال پادشاه از کابل به هندوستان معادلت فرمود  
 او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش ( که از بلخ طلب داشته بود )  
 در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی  
 و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحیم خواجه آمده احرار  
 سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعطای اسپ  
 با زین مطلا و در اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس  
 از چند سال معه پسران بانعام پنجاه هزار روپیه سرفرازی یافت  
 سال بیست و ششم یک هزار اشرفی از زر وزن بار مرحمت  
 گشت - پستتر چون یوسف خواجه برادر کلان او ( که جانشین  
 بزرگان بود ) فوت نمود و غیر ازو که کسی قیام بآن نماید نماند  
 در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم  
 پادشاه نامه مستفاد می شود که منصب چهار هزاری ذات  
 چهار صد سوار داشت \*

### \* طاهر خان \*

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فردوس آشیانی

از بلخ آمده بتقبیل سده سلطنت پرداخت - و بعنايت خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپيه نقد و پستر بعطای شمشیر با یراق طلائی میذاکار و منصب هشتصدی چهار صد سوار مباحی گردید - و پس ازان بمرحمت جیغه مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزارى پانصد سوار و خطاب خانى و اسپ با زین نقره سرعزت برافراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر ببلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافه پانصدی صد سوار ممتاز گردید - و پس از معاودت ازانجا به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را بر آستانه عقیدت گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب در هزارى هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعیین یافت و پس از وصول بدانجا همراه قلیچ خان بصوب بست رفت و بر قلعه خنسی<sup>(۲)</sup> (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان غنائم آرد - و در جنگ قزلباش تردد نمایان بتقدیم رسانید سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار سوار گردن مباحات افراشت - پستر بحضور رسیده بکار پردازان بیوتاتی حکم شد - که تا یک سال پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزاده مذکور بمهم قندهار  
 كمر عزيمت بست - سال بيست و ششم همراه پادشاهزاده  
 دارا شكوه بمهم مسطور دامن همت بر كمر زن - و همراه  
 رستم خان پيش از شاهزاده بقندهار رسيد - و از انجا باتفاق  
 خان مزبور جانب بست رفت - سال بيست و هشتم باضافه  
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائي جملة الملوكي سعد الله  
 خان بر سر قلعه چيتور شتابيد - و در جنگ متصل سموگده  
 همراه دارا شكوه بود - پس از فرار از چون موکب عالمگيري  
 در نواح مستقر الخلافه رسيد موصی اليه احرار ملازمت نموده  
 بعنايت خلعت مباحات پذيرفت - پستر همراه خليل الله خان  
 بتعاقب دارا شكوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شكوه  
 بعنايت تركش مشمول عاطفت شده با جمعی بقرادلي گام  
 جلالت برداشت - ظاهرا پس از آن بصوبه دارى ملتان سرفرازي  
 يافته - كه مولف مآثر عالمگيري معارفت اُر بعد عزل از ملتان  
 سال يازدهم بزبان قلم داده - سال بيست و دوم ( كه پس از  
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط و طذش قرار يافت ) او  
 بفوجداری جودهپور معين شد - و چون نوكران (اجه مذکور  
 با پسرانش از مضافات كابل كوچ کرده بدار الخلافه رسيدند  
 و از فرموده پادشاه سر پيچيده آغاز شورشنجي نمودند و با  
 فوجی ( كه بر سر آنها تعيين شده بود ) بزرگ و خورد پرداخته

دخست فرار بجانب وطنش بودند از اینجا ( که طاهر خان  
 بممانعت گریختها پا قائم نکرد ) در همان سال از معزولیه  
 خدمت و برطرفی خطاب خانی معائب گشت - و بوقت موعود  
 در گذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمه اش  
 جداگانه نوکرین خامه اخبار طراز گشته \*



## \* حرف الظاء \*

## \* ظفر خان \*

(۲) پسر زین خان کوکه اسمت - غالباً نام او شکر الله اسمت  
 تا سال چهارم اکبري منصب دوفندي داشت - و پس از  
 فوت پدر هفتصدي گردیده - ظاهراً اواخر عهد عرش آشیانی  
 خطاب ظفرخانی یافت - و پس از سریر آرائی جنین مکانی  
 چون دختر زین خان کوکه در خانه پادشاه بود بیش از بیش  
 مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت  
 از دار السلطنه لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهررئی  
 قریب قلعه اتک منزلگاه شد و فریاد سکند (۴) آنجا از قوم کهتر  
 ( که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریق و هزنی  
 می نمودند ) بعرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجایگیر  
 نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل در آنجا  
 بوده آنها را کوچانیده بلاهور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

(۲) نسخه [ ج ] بود (۳) نسخه [ ج ] آهروهی (۴) در [ بعضی نسخه ]  
 سکند آنجا که از قوم کهتر دله زاک بودند - و در [ بعضی ] کهتر دله زاک  
 بودند - والله اعلم \*

و هرچه از کسی بظلم گرفته باشند مستود سازد - مشار الیه  
 کاربند خدمت ماسوره گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست  
 و مورد تحسین شد - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار  
 ذات هزار سوار سرمایه ناموری اندوخت . و پستتر در  
 همین سال بعزایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب  
 گشت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار  
 دو هزار سوار مرتقی گردیده بصاحب صوبگی بهار لوی کامرانی  
 بر افراشت - سال دهم از آنجا معزول شده بحضور رسیده  
 باضافه پانصدی ذات پانصد سوار نوازش یافته بمهم بنگش  
 دستوری پذیرفت - ثمة احوالش بنظر نویسنده - پسرش سعادت  
 خان است - که ترجمه اش علیحده بزبان خاصه در آمده \*

( ۲ )

### \* ظفر خان خواجه احسن الله \*

پسر خواجه ابوالحسن تربتی ست - سال نوزدهم جاوس  
 بجنّت مکانی چون صوبه داری کابل از تغیر مهابت خان  
 بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بحراست آنجا تعیین شده  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار  
 و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل  
 جبهه امتیاز بر افروخت - و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب  
 دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار فائز گشت - سال اول

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [ که او عبد القادر  
 پسر احد داد را در دره خرما به <sup>(۲)</sup> از مضافات تیراه در قبل  
 داشت - پس ازان ( که خبر فوت جنت مکانی شذفت ) جمع را  
 بکابل فرستاده خود بپشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا  
 برسم معمول ( که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند - و ایلاق  
 در کابل ) عازم کابل گردید - و در (ه نوردی مراتب احتیاط  
 از دست داد - و گروه ادراک زئی و افریدی ( که از شعب افغانه  
 کوهستان خیبر اند ) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمی  
 پرداخته که او عذای همت از دست داده بچاره آن نتوانست  
 قیام نمود ] بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور  
 آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب جبهه سنگه  
بغذیله مامور گردیده سال سیوم هنگامی ( که ملک دکن مقرر  
هوکب سلطانی بود ) همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک  
و تربیگ و سنگمیر دستوری یافت - و سال پنجم چون  
صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور پدرش مفوض  
گشت او به نیابت خاعت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص  
گردید - و سال ششم ( که پدرش بدار باقی شذفت ) پادشاه  
صوبه داری کشمیر اصالة بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب  
سه هزاری در هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

سال هفتم ( که پادشاه عزیمت کشمیر نمود ) او تا بهنگبهو آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم بمملکت تبت ( که از کشمیر در راه دارد - یکے معممی بکرج است و درمین بلار - ازین اگرچه چهار منزل از درمین افزون است اما درمین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن در کتل متعمر العصور واقع شده ) براه اول شتافت - و بحسن تدبیر ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته بسوخت براه اخیر برگردید - عجالت از درین باب پادشاه مستحسن نیفتاد \*

ملک تبت همگی بیست و یک پرگنه و هی و هفت قاعه دارد - از فزونگی کوه و تنگی میدان بسیار کم زراعت است و از حبوبات بیشتر جو و گندم در آنجا میروید - محصول سال کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح جوی آبی ست که بریکطرف آن قراضهای طلا کم عیار ( که توله زیاده بر هفت روپیه نیرزد ) بهم میرسد - قریب دو هزار توله ساله اجاره آنست - میوههای سردسیری چون زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یکموسمه می شود - سیب دارد که درون و بیرونش سرخ است \*

( ۲ ) سال یازدهم حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

بمحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از صوبه  
 کشمیر معزول شده باتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه  
 هزارجات کمر عزیمت بر بسمت - و سال سیزدهم همراه  
 پادشاهزاده محمد مراد بخش ( که بتوقف در بهیره مامور  
 گردیده بود ) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجه  
 معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال  
 چهاردهم ببحالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد  
 و سال پانزدهم چون بعرض رسید [ که تربیت خان صوبه دار  
 کشمیر باوصف مدبر تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین  
 آنجا ( که دران سال قحط و داده بود ) چنانچه باید نمی پردازد ]  
 مرتبه ثانی خان مزبور بصوبه دارجی کشمیر دستوری یافت  
 چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بگلگشت  
 پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزی [ که باغ ظفر آباد ( که  
 احداث کرده است ) بقدم پادشاهی رونق پذیرفت ] در جائز  
 حسن سلوک ( که رعایا و سکنه آنجا را از خود راضی داشته )  
 باضافه هزار سوار سرفراز گردید - و پس ازان باز بوقوع  
 امری از دولت بزدگی چندی محروم گردیده در سال  
 بیست و پنجم ببحالی منصب سه هزار و پانصد سوار  
 اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سردار خان

به حکومت تتهه باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار  
 سوار پايه برتر افراخت - و چون سال بيست و نهم حکومت  
 آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور  
 در سال سيم از تتهه بدرگاه معلى آمده شرف اندوز ملازمت  
 گشت - و در ارلين محاربه دارا شکوه با پنج هزار سوار دلاور  
 جانباز بسرداري ميسره قول او انتظام داشت - از آنجا ( که  
 خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت ) لهذا  
 در عهد اعلى حضرت ( که زمان قدر شغلي و خانه زاد پروري  
 بود ) در مرتبه عزلت نشين گرديد - چون نوبت سلطنت  
 بخلد مکان (سيد محنت طايبي و قلعه چي گري را (۲) روز بازار شد  
 ناز برداري و گرم خوئي را خيرباد گفتند - در مبادي جلوس  
 بهاليانته چهل هزار روپيه موظف گشت - و سال ششم سغه  
 ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بمط هستي  
 در نوردين - در مقبره پدر مدفون شد \*

گویند ظاهرش بسيار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است  
 که روزه در حضور اعلى حضرت مذکور شد - که خواجه  
 ابوالحسن دو تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي  
 حاضر بود - مرض کرد که قد قصير ظفر خان ازین سبب

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] قلعه چي گري را ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ]

تغتم زده بے آبی ست - اما در رسائی دانش و درستی  
 تدبیر یکتائی داشت - در برهمزنی تسلط مهابت خان در  
 کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بینه اندیشی او  
 کار پیش رفت - و خالی از کمال نبود - در عهد جهانگیری  
 زبان زد مردم بود که در امرا زاده چهار کس رشید تر از پندرانده  
 جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف  
 سعید خان چغتای - و ظفر خان وند زین خان - چهارم این ظفر خان  
 پسر خواجه ابوالحسن - با آنکه خواجه سنی بود اما ظفر خان  
 در تشیع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ایران میداد  
 خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود - سخندوان  
 صاحب استعداد دل از اوطان برداشته روی امید بدرگاهش  
 می گذاشتند - و بمنتهای ممتنا میرسیدند - اوصح امداخین  
 میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشی  
 و دریا بخششی او دل بسته صحبتش گردیده مدتها بهمراهی  
 خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گوید \* بیت \*

\* خانخانان را بجزم و زرم صایب دیده ام \*

\* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست \*

و او انتخاب اشعار شعرائی ( که باری رابطۀ اخلاص داشتند )

بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

مصور ساختم - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - از دست \* بیست \*

\* بتیغ بی نیازی تا توانی قطع هستی کن \*

\* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستی کن \*

بزرگ خانم بنام مکله بانو همشیره کلان ممتاز محل زوجة  
هیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا  
محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلیٰ حضرت بمذنب  
هزار و پانصدی سر بر افراخته بخطاب عزایت خان امتیاز  
یافت - و بداروغیهای حضور ( که جز بخانه زادن معتبر نهند )  
مامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغی کتابخانه  
فایز گشته - گویند اعلیٰ حضرت جهت ملاحظه اوضاع و اطوار  
هرمرد مجذوب ( که عربان می بود ) فرستاد - او آمده این  
بیت خواند

\* بیست \*

\* بر سر آمد برهنه کرامات تهمت است \*

\* کشفی که ظاهر است از کشف عورت است \*

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائی نداشت در خطه  
کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار  
روپیه سالیانه او معین شد - در سنه ( ۱۰۸۱ ) هزار و هشتاد  
و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بنهانخانه  
عدم کشید - احوال سی ساله اعلیٰ حضرت را از پادشاه نامه تلخیص



نموده بملخص موهوم ساخته - در معنی بندي و سخن سنجي

استاد است - و صاحب مثنوي و ديوان - ازوست \* بيت \*

\* در سبکباري ست آسایش \*

\* سایه خوابیده قطع راه کند \*

## \* حرف العین \*

### \* ملی قلی خان اندرابی \*

از پیش آوردهای جنت آشیانی ست - سال ( که آن پادشاه  
سخنان غیر واقع از مردم نسبت به بیروم خان شفیده از کابل  
عازم قندهار گردید ) حکومت کابل بوسی مفوض نموده در انجا<sup>(۲)</sup>  
گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطانی بممکنیت هزد آمد  
در ابتدای عهد عرش آشیانی باتفاق علی قلی خان زمان  
بمهم هیمو بقال و پستو همراهه خواجه خضر خان بدفع اسکندر  
سور تعین شده آخر سال پنجم همراهه شمس الدین محمد  
خان اتکه بمقابله بیروم خان شتافت - پس ازان احوالش  
بفطر نیامد \*

### \* عبد الله خان اوزبک \*

از امرای جنت آشیانی ست - در سلک جان سپاران  
بزرگ منش انصلاک داشت - در عهد عرش آشیانی بعد  
فتح هیمو بخطاب شجاعت خانی اختصاص یافته به تیولدارى  
سرکار کاپی مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکى

ادهم خان بود و بطور آن ملک آشنا گشته در سال هفتم ( که  
 پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نروده فرود رفت  
 و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت )  
 عرش آشیانی عبد الله خان را بدیایه والای پنج هزاره بر آورده  
 بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود  
 و جمیع امور سیاست و دارد گیر آنجا من حیث الاستقلال  
 برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته  
 روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر تاب مقاومت  
 از حوصله خود بیرون یافته بگریزگاه عاقبت شتافت - و آن  
 ولایت بتازگی در قبضه تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر  
 مندو ( که پای تخت سلاطین مالوه بود ) بر وساده حکومت  
 متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه  
 و حالت بامرا تقسیم نمود \*

و چون نشئه پرورد ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود  
 ببد مهتی و بیراهه روی می آرد در افدک زمانه عبد الله  
 خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد  
 عرش آشیانی در سال نهم سنه ( ۹۷۱ ) نهصد و هفتاد و یک  
 ( ۲ ) در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نورد و سپهری  
 ( که دران هنگام بیشه های فیل داشته ) نهضت فرمود - و پس

ازان ( که خاطر از شوق شکار و پرداخت ) جریده بصوب مئذو  
 ( که مقر آن خود سر بود ) مترجه شد - چون از امتداد  
 برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل دلای لزج و کثرت  
 گور مغاک ( که در زمین مالوه می باشد ) کار بر هردان  
 دشوار شده اسپان چون اسپان آبی شنا کرده می آمدند و شتران  
 چون جهازهای عمان طوفان نوردی می کردند و در طی  
 این راه از کثرت رحل و خلاب جانوران را پای تا سینه  
 فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو برجا ماند از گاکردن  
 ایلغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک  
 آن بود که عبد الله خان ( که در چنین وقت گمان نداشته  
 که لشکر بمالوه که متعصر العبور است در آید ) بغتة  
 بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر  
 فرستاد - که تا ادر از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است  
 نوید عنایت پادشاهی داده بملازمیت آورند - و نگذارند  
 که اداره صحرای بیدولتی شود - و خود عرش آشیانی بیست  
 و پنج کرده مالوه ( که از چهل کرده معمول دهلی زیاده  
 مصافت دارد ) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده  
 بهدون سارنگپور رسید - و چون بقصبه دهار ( دون نموده از  
 فرستادهها بظهور پیوست که هرچند اینها گرم نفسی کردند  
 بباطن و سوسه ناک او در نگرفت - بعضی ملتزمات واهی

گفته اینها را از سر خود را کرد - و خود با بنه و بار در بره  
 گریز آوردن - عرش آشیانی عذاب توجه از صوب مندر مصروف  
 نموده جمعی از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم  
 شتافته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابنده تر گشت  
 و چون فوج منقلا بدر پیروست عبدالله خان بگمان آنکه در چنین  
 وقتی ( که از راه در ایلغار کرده اند ) مردم کم رسیده باشند  
 برگشته بجنگ در آمد - و چون نایره پیکار اشتعال پذیرفت و کار  
 بجائی رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت  
 بالهام غیبی اشارت نمود که نقره فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم  
 خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم  
 باید تاخمت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای  
 یکه تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم  
 عرش آشیانی خشم آلود در مقام تاخمت شد - اعتماد خان  
 از فرط اخلاص جاو گرفت - پادشاه در اعتراضی شده پیشتر  
 توجه فرمود - چون تأیید الهی قرین حال و الا همتان می باشد  
 غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته  
 با آنکه عبدالله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیانی  
 از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده  
 از معرکه رو بر تافت - و برای آبی موهان گجرات سر روانه

گشت - عرش آشیانی جمع را بصوکودگی قاسم خان  
 نیشابوری بتعاقب تعیین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی  
 دولتخواهی نیز ضمیمه لشکر گشته نزدیک گریوه چانپانیو  
 بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را  
 بصکرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفته  
 امرا تمامی بنه و بار خصوصا حرما و فیلان ازا گرد آورده  
 دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سرزمین  
 در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود  
 عبد الله خان ( که نیم جان ازان مهلکه بیرون برده ) خود را  
 بصرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان ( که درانولا در گجرات  
 سر ببرزگی برداشته بود ) پیوست - عرش آشیانی حکیم  
 عین الملک را نزد چنگیز خان کسایل نمود - تا آن مدبر  
 منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک اداره سازد - او عرض  
 داشت که از فرمان پذیری گزیر ندارم - اگر درین مرتبه  
 گناه ادا بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم  
 و اگر این التماس پاینده قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر  
 خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان  
 او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر  
 بشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان ( که پیشتر ازان  
 بهرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود )

در سال یازدهم لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر اردو رفت  
 نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلف  
 و مشقت خود را بعلي قلی خان خان زمان و سکندر خان اوزبک  
 رسانید - و در آنجا باجل طبعی در گذشت \*

### \* مجد المطلب خان \*

پسر شاه بداخ خان - از امرای دو هزار و پانصد تن  
 اکبری سمت - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر  
 میراثه تعیین گردیده مصدر تردد شد - پست از ملتزمان راکب  
 فیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش  
 سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیبانی دستوری یافت - چون  
 فوج پادشاهی هزیمت یافته پراکنده شد او نیز راه خویش  
 گرفت - پس ازان با اتفاق محمد قلی خان برلاس بر سر سکندر  
 خان ( که در آورده مصدر حرکات ناشایسته بود ) رخصت  
 پذیرفته - بعد آن مدتی در قبول خود که در صوبه مالوه داشت  
 گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکرمک خان اعظم کوکه  
 نامرد شدند او نیز بهکرات شتافته در جنگ محمد حسین  
 میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم (سانیده چهارم ناموری افروخت  
 و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامی ( که پادشاه محاصر  
 قلعه سورت داشت ) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته  
 برخصت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم ( که

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن  
 به پیشگاه خلافت می بردند ( او بنابر مزید احتیاط با برخه  
 سپاه مالوه چستی بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال  
 بیست و پنجم همراه اسمعیل قلی خان بنابر تنبیه نیابت خان  
 عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشانی علم اعتبار افراشت  
 سال بیست و ششم بتهمت خون ریزی فتح دوهت پور  
 علی دوست باریگی بنایه عتاب در آمده پس از چندے مطرح  
 انظار توجه پادشاهی گردید - در ایغار کابل باشایقی جرانغاز  
 بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم ( که عرش آشیانی  
 توجه بشرتی دیار فرمود ) چون نزدیک کالپی ( که باقطاع  
 عبدالمطلب خان مقرر بود ) مورد لشکر شد باستدعای خان  
 مزبور منزل او را بهایه اقبال آراستگی بخشید - سال سیّم در  
 کومکدان خان اعظم کوکه بدیاز جنوبی کمر خدمت بست  
 و سال سی و دوم با جمعی کثیر بسزا دادن جلاله تاریکی مقرر شده  
 هرمایه مباحثات اندوخت - روزی ( که جلاله تاریکی بر مردم  
 چقدار لی جنگ انداخت ) اگرچه عبدالمطلب خان سوار نشد  
 اما اموی دیگر بیهم شتافته هنگامه مخالف را درهم شکستند  
 هر کرده آن گروه شقاوت پزده بهیاری را بکشتن داده راه  
 ادبار سپرد - عبدالمطلب خان از وفور فکر و کثرت اوهام  
 هودائی شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود



به نیستی سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری  
بمذنب پانصدی دویست سوار سرافرازی داشت \*

### \* عرب بهادر \*

در عهد عرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم  
مراسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی بر آورد - برگذنه سپهسواران  
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت  
بغی بر افراشتند او نیز خاک بحقیقتی بر فرق خود  
پیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم ( که مظفر  
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلی را روانه بارگاه  
خلافت نمود - و بسیاری از بازارگان و سپاهی همراه آن  
بودند ) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان  
نامی را با فرجه از همراهیان خود بذابرم حزم اندوزی  
بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فراخ  
پرزب - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیل چند که عقب  
مانده بود بدست آورد - پستور بوسر رای پرکه و تم دیوان  
صوبه مذکور ( که در حوالی خطه بکسر باجتماع سپاه آنولایت  
تکاپو داشت - و روزی بر ساحل دریای گنگ پیرشتش  
معهوره می پرداخت ) ناگهانی ریخت - او گرم پیکار شده  
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود  
محب علی خان ازین آگهی بآن بدسروشست رسیده هنگامی

نبرد آراسم - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد  
 و پس ازان ( که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار  
 مرخص گردید - و در تعلقه دایمیت اجینیه رسیده بعد تادیمپ او  
 سعادت علی خان را در قلعه کنت<sup>(۲)</sup> از مضافات رهتاس  
 جهت پاسبانی گذاشت ) عرب باتفاق دایمیت قابو یافته بر قلعه  
 مذکور دوید - و شگرف آریزش (ر داد - سعادت علی خان  
 بشایستگی کشته شد - عرب از بد نهادی قدری خون از بیاشامید  
 و لخته بر پیشانی مالید - پستر همراهی معصوم خان فرنخودی  
 گزید - و در دو جنگ ( که با شهباز خان صورت گرفت ) شریک او  
 بود - پس از شکست یافتن او جدائی اختیار کرده در حدود  
 سنبل گرد فتنه بلند کرد - ازانجا ( که جاگیرداران آن نواح یکجا  
 شده هنگامه نبرد آراستند ) او عرصه پیمای وادی هزیمت  
 گردید - پستر بهار (ریه شتافته با فوجی ( که خان اعظم کوکه  
 روانه نموده بود ) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب  
 جونپور گام شتاب برداشت - چون گوردهن پور راجه تودرمل  
 فرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده  
 در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایم بنگاه ساخته  
 قلعه بنیان کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت  
 دوز بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومی پور خود

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگشته مانع  
 نشدند - مردم زمیندار اندوختها برگرفتند - و در باز گشت  
 او در کمینگاه بود - (سیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای  
 ( که عقب مانده بود ) ملحق شده او را بر شکم - عرب  
 با دو کس بجانب افتاده بود - بومی در پی او رفته کار آن  
 بد سرشت را با تمام (مانید - این مقدمه در سال سی و یکم  
 مطابق سنه ( ۹۹۴ ) نهصد و نود و چهار هجری ( رد داده  
 شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پیش ازین سه روز  
 عرب نامی میر شکار در آب بهت فرورفت - پادشاه ( که  
 رنق افزای درآبه<sup>(۲)</sup> چهنم بود ) بر زبان آورد - که بدل  
 پرتو می افکند - روزگار عرب با آخر رسیده باشد \*

### \* ملی مردان بهادر \*

از امرای عهد عرش آشیانی ست - تا سال چهارم منصب  
 صد و پنجاهی داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم  
 بهم تهم تعین گردیده مصدر ترددات شد - سال سی و هشتم  
 باتفاق نوین مذکور ببارگاه سلطنت رسیده بحصول ملازمت  
 شادمانی اندوخت - پس ازان بهم دکن تعین شده در جنگ  
 ( که سال چهل و یکم سرداری میرزا شاهرخ و خانخانان  
 با سران دکن ( و داد ) او در التمش جا داشت - پستر سرداری

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم از کار طلبی  
 بیادری شیر خواجه نزدیک پاتھری (سید - دین ضمن  
 شکست بهادر خان گیلانی ( که او را با اندک مردم در تلنگانه  
 گذاشته بود ) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف  
 در چار شده هر چند بیشتر از همراهان پهلوی تھی کردند  
 از پای ثبات افشوده داد مردانگی داد - و بدست مخالفان  
 گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابو الفضل باقتضای  
 مصاحبت ملکی با سران دکن در آشتی زد از باین تقریب  
 رهایی یافته به سرداران پادشاهی ملحق گشت - سال چهل  
 و هفتم در جنگی ( که به سرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک  
 منبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید )  
 سرداری جرانغار بار تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری  
 همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم صدور  
 یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن  
 در آیند - و از فوج دوم ( که به سرداری خانجهان لودی  
 تعیین شده ) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهی بذل  
 جهد نمایند - چون عبدالله خان بخابر خود سری بملک غنیم  
 در آمد و پس از آنکه اثری از فوج دیگر ندید گجرات رویه  
 برگشت از قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم ( که دنبال  
 گرفته می آمد ) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

برگیان عذیر برداشته بردند - هرچند جراح برای معالجه  
برگماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست  
و یک هجری چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف از  
زبان زن است - شخصه بتقریبی گفت که فتح آسمانی ست  
بهادر جواب داد - الحق فتح آسمانی ست - اما میدان  
از ما ست - کرم الله پسرش در عهد فردوس آشیانی بمنصب  
هزاری هزار سوار رسیده چندے قلعدار اردگیر مضاف دکن  
بود - سال بیست و یکم در گذشت \*

### \* عزت خان خواجه بابا \*

ظاهر از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در  
عهد جهانگیری بمنصب هزاری هفتصد سوار رسیده - و پس  
از سریر آرائی فردوس آشیانی همراه یمین الدوله از لاهور آمده  
بملازمهت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت  
و سال سیوم بپایه هزار و پانصدی هزار سوار مرقی گشته  
همراه عبد الله خان بهادر ( که بتعاقب خانجهان لودی  
بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعین گردیده ) دستوری  
پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری  
هزار سوار و خطاب عزت خان و نهایت علم و فیل و تفویض  
توجداری بهکر سرمایة شادکامی اندوخت - و سال ششم مطابق

سنه ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو هجری در بهار بر حداثت  
حق پیوست \*

### • عرض بخل قافشال •

عوض بیگ نام - از تعیناتیان موبه کابل بود - چون سال  
درم جلوس فردوس آشیانی تهانه ضحاک مضاف کابل از  
دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاری شش صد  
سوار و تهانه داری آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافه  
دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهاره مباحات برافروخت  
و سال دهم باضافه دویست سوار و سال یازدهم بفرزنی سه صد  
سوار کامیاب گشت - و در هنگامه ( که علی مردان خان سپردن  
قلعه قندهار باولیدای دولت قرار داد ) او ( که از سابق  
در غزنین منتظر بود ) بشاره سعید خان ناظم کابل با یک هزار  
سوار روانه آنصوب شده بقلعه مزبور درآمد - و در جنگی  
( که سعید خان را با سیاوش و فوج قزلباش دست داد )  
مصدر تردد شده بعزایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای  
نقاره و اسب و فیل فرق عزت با آسمان رسانید - و همراه راجه  
جگمت سنگهه بتسخیر قاعه زمین داور شتافته در گرفتن قلعه  
ساربان و محاصره زمین داور نیکو خدمتیا بتقدیم ( رسانید

و چندے بحر اسمت قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر  
 خانه زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بغابر عروض مرض  
 چون ضعف و ناتوانی او درز بروز می افروز معزول شد  
 و سال چهاردهم مطابق سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری  
 با بعالم عقبی کشید \*

### • همد الله خان فیروز جنگ •

خواجه عبدالله نام - از ارلان خواجه عبید الله ناصر الدین  
 احرار است ( قدس سره ) و خواهر زاده خواجه حسن  
 نقشبندی - آراخو عهد عرش آشیانی از ولایت بهندوستان  
 آمده در نزد چند با شیر خواجه در دکن بهربرد - و هرجا  
 کار و تودد پیش آمد جوهر شمشیر زنی و راد مردی  
 نمایان ساخته یستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور  
 شاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل اهدیا گردیده بحسن  
 خدمات ترقی کرد - در ایام ( که شاهزاده در آله آباد  
 (۲) از خود سری و خود رانی شروع بتقیم مناصب و خطاب  
 و تنخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود ) او بمنصب هزار  
 و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف  
 خان ( که مختار سرکار شاهزاده بود ) نقش او خوب نشست سال  
 چهل و هشتم بعینه خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

همالت و شجاعت از سیمای<sup>(۲)</sup> حال او دریافته بمنصب هزاری  
و خطاب صفدر خانی برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار  
و خواجه برخوردار بمناسبت مناسب فرق عزت برافراختند  
و پس از سرپر آرائی صاحب طبل و علم گشت \*  
چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشی نشد  
او در سال چهارم بهوداری آن عساکر نامزد گردید - دران مهم  
بتحصیل نام آوری علم شهرت افراخت - مهرپور را ( که  
پناه جای رانا امر سنگه بود ) تاخته فیل عالم گمان ( که  
مثالش دیگر نشان نمی دادند ) بدست آورد - و در  
کونپامیر<sup>(۳)</sup> تهانه نشانده بیرم دیو سولنگهی را ( که از راجپوتان  
عمده بود ) بنهب و غارت داد - سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار  
و بیست هجری بصوبه دارهی گجرات اختصاص گرفت - و فوج  
کومکی از حضور نیز بار تعین شد - بقرار آنکه با لشکر  
گجرات از راه ناسک و تربنگ بدکن درآید - و خانجهان  
با راجه مانسنگه و امیرالامرا و میرزا ( ستم ) از راه بوار  
و هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را در میان گیرند  
غالبه استیصال واقعی مقاهیر صورت پذیرد \*

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسب آراسته

( ۲ ) نسخه [ ج ] از ناصیه حال او ( ۳ ) در [ بعضی جا ] کونهلیر - و در

[ بعضی نسخه ] کبرنامه [ کونهلیر ]



از غایت غرور و نخوت ( بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد )  
 بملک غنیم درآمد - ملک عذیر ( که از توهم عظیم داشت )  
 مردم چیده خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر دور  
 لشکرش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند  
 هر چند بدولت آباد نزدیک تر میشد انبوهی مخالف بیشتر  
 می گشت - چون بحوالی دولت آباد رسید اثری از فوج دوم  
 ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمدآباد  
 برگشت - ( بین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آویزشه  
 می نمود - علی مردان بهادر<sup>(۲)</sup> عاز فرار بر خود نپسندیده مردانه  
 فیرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد ( که مالک عذیر  
 بخانخانان در ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل  
 متوقف کرد ) اصلی ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن  
 بحضور رسیده بود - خانجهان در برابر این خبر موحش شنیده  
 عود کرده در عادل آباد بخدمت شاهزاده پرویز پیوست \*

گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرای  
 همراهی از کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست  
 گرفته چیزی می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت  
 که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمی رسد  
 باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

لایق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب شد است - و چون در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخشی را ( که واقعه نگار احمد آباد بود ) بنابر تکریر واقعی پیداده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت خان از حضور تعیین شده که عبد الله خان را پادیده بحضور بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع شاهزاده سلطان خرم صفح<sup>(۲)</sup> جرائم گردید - و چون مرتبه<sup>(۳)</sup> ثانی شاهزاده ولی عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله خان به همراهی موکب شاهي مامور گشته بے رخصت از دکن به تیل خود شتافت - ازین جهت بغزل جاگیر معائب ساخته اعتماد رای بمزاولی تعیین شد - که او را بخدومت شاهزاده رساند - و چون شاهزاده بجبهی مهم قندهار از دکن طامب حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماند و اقامت گوید و مزاج پادشاهی بغابر درائی برانگیخته اهل عناد<sup>(۴)</sup> از چنین پهرت منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهی نمود - و چون شاهزاده از مقابل پدر و الا قدر کفاره گزیده فوجی بسرکردگی راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهی گذاشت ( که اگر جمعی بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت ) چنانچه

(۲) نسخه [ پ ج ] صفح جرائم خرد کرد (۳) نسخه [ ج ] اهل فساد و

بتحریریک از باب نفاق خواجه ابوالحسن بهرادللی عبد الله خان  
 تعیین شد ) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلمشکر  
 شاهزاده پیوست - قضا را در آن وقت تیر تفنگ از شست  
 غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از ترک افتاده  
 بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات بر راجه  
 تعلق داشت در پی هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرمود  
 او وفا نام خواجه سرانی را با معدوم به نیابت آنجا تعیین  
 کرد - میرزا صفی سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم  
 ساخته باتفاق متعین آنصوبه آن خواجه سرا را دستگیر نموده  
 شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماند از شاهزاده  
 رخصت گرفته و ملتفت کرمک نگشته گرم و گدرا بدان طرف  
 شتافت - چون فیما بین عزم مبارزت آراسته گشت شکست  
 بر عبد الله خان افتاد - ناچار ببردن آمده به بندر سورت  
 رفت - و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید  
 پس ازان در ایام هرچ و مرج همه جا هراول شاهی بود \*  
 چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معادلت بدکن نمود  
 و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه  
 گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه  
 بران بلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل  
 مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفاتی

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنایت چشم پوشیده  
مفارقت درزید - و بملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش  
نپوداخت بوسیله خانجهان در سلک بندهای پادشاهی انتظام  
گرفت - گویند چون ببهرانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد  
استقبال کرده باعزاز و احترام آورد - او بلبه و چاپلوسی  
زده فرجی پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بناف رسیده  
به سلاح یک گهری شب مانده در دیوان خانه خانجهان آمده  
می نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهی شد  
همراهی گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت برسر  
خانجهان میریزی قابوسست - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان  
بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعه آسیر زندانی  
گشت - اکرام خان فتحپوری قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود  
و بتحریک مهابت خان در ایام استیلاى او مکرر احکام رسید که  
ادرا کور نمایند - خانجهان مجبور نشد - در جواب نوشت که  
بقول من آمده - بحضور می آرم \*

چون سریر خلافت بجلوس صاحبقران ثانی مزین گردید  
بالتماس سلاله سلسله نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف  
خواجه کلان خواجه جویداری ست [ که بسی واسطه بهید علی  
عریض بن امام همام جعفر صادق ( علیه السلام ) میرسد  
و از اجله سادات و اعز اکابر تواران بود - اخلاص و اعتقاد

خوانین ارزبکیه باین خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنت مکانی از قبل امام قلی خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت - و بعنايت نشستن پهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدر جلوس اعلی حضرت از لاهور بآگره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت [ چون عبد الله خان را بسلسله نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والای پنجهازاری پنجهازار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار قنوج به تیول او مرحمت شد \* ]

چون در همین سال اول چهارسنگه بندیل از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچھه شذافت فوجی بمسکونگی مهابت (۲) خان از حضور تعیین گشت - خانجهان لودی از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلالت برکشودند <sup>چون</sup> کار بران نابکار به تنگی گرائند بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان یا بهادر خان و جمعی دیگر امرا ( که نه هزار سوار بود ) بقلعه ایرج شازده کردهی اوندچھه ( که مشرق رویه آن ملک و در تصرف

چهار سنگه بود ( رسیده بچستی و چیره دستی مفتوح  
 ساخت - و چون اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان لودی  
 ببرهانپور طرح اتاعت انداخت عبد الله خان از کالپی محال  
 تیول خود بدکن رفته بپرداری فوج ( که بصری شایسته خان  
 تعیین شده بود ) دستوری یافت - و بنابر درم ( که بر شکم  
 بهم رسانیده بود ) پس از بهی بحضور رسیده بگوشمال دریاخان  
 رهله ( که در نواح چالیس گانو شورش افزا بود ) نامزد گردید  
 و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف ( که خانجهان  
 و دریاخان از دولت آباد راهی شوند ) بلا احوال و توقف  
 بتعاقب پردازد \*

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریاخان از دولت آباد  
 براه خاندیس اداره مالیه گشت اُر پاشنه کوب شتافته هیچ جا  
 مجال درنگ ندان - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات  
 افشوده کشته گردید . در جلدی این کار سترگ بمنصب ششزاری  
 شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مفتخر و میاهی گشت  
 در سال پنجم بصوبه داری بهار مامور گردید . عبد الله خان  
 تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین  
 در آمد - بابو لچه می زمیندار آنجا خایف شده بوساطت راجه  
 امر سنگه مرزبان باندهو زینهار می گشته سال هشتم با پیشکش  
 همراه خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهی اندوخت

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه درانه گشت چهار  
 بندیله باز بغی ورزید - برطبق حکم از راه برگشته بمالش  
 او پرداخت - خاندوران از مالوه و سید خانجهان بارهه نیز  
 پیوسته چون یک گروهی اوندچهمه معسکر ساختند آن تیره بخت  
 اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لخته از سرخ و سفید  
 از حصار برآمده بصوب قلعه دهامونی ( که پدر او بکمال  
 استحکام بنا نموده ) ره نوردن فرار گشت - عساکر پادشاهی پس از  
 برکشادن اوندچهمه بتعاقب او سه گروهی دهامونی رسیده  
 آگهی یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعه چوراگدهه  
 شتافته انتظار نوشته زمیندار دیوگدهه دارد - اگر بملک خود  
 راه دهد بدکن بدر زند - افواج پادشاهی دهامونی برگرفته  
 سید خانجهان بجهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گردید  
 و عبدالله خان بهراولگی خاندوران بهادر بدان سمت راهی گردید  
 چهار از راه لانچی ( که داخل ملک زمیندار دیوگدهه است )  
 گریخت - عبدالله خان هرروز ده کروه گوندی و گاه  
 بیست کروه ( که قریب مضاعف کروه رسمی ست ) می پیمود  
 در سرحد چاندا بار رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر  
 راه گلکنده گرفت - پس از ده نوردی بسیار باو پیوست  
 آن پدر و پسر از خوف جان بجنکله در شده بدست طایفه

گوند آن ناحیه جان بسپردند - فیروز جنگ سر هردر بریده  
روانۀ حضور ساخت \*

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [ که بمتصب هزار  
و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته بحکومت سرزمین خود  
( که از دیر باز آرزوی او بود ) دستوری گرفته ] از فتنه سرشتی  
سراز انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب  
فرمان از بهار بمالش آن بد کردار (و آرد) - نخست حصار  
بهوجپور را ( که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن  
بود ) محاصره نمود - از بعد زن و خورد بی دریغ هراسان  
شده بعجز گرائید - و انگي بر بسته دست زن خود گرفته  
بوساطت یکی از خواجه سرايان فیروز جنگ حاضر شد - خان  
ادرا با زفش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن  
مخدول را بیاسا رسانیده زن ادرا با اموالش خود متصرف شود  
فیروز جنگ لخته از غنائم بگنداوران وا گذاشته زنش را مسلمان  
ساخت - و بفلاح نبیره خود در آرد - و در سال سیزدهم بمالش  
پرتھیراج پسر چهار سنگه و جنپت هنديله ( که در نواح  
اوندچه سر بشورش برداشته بودند ) تعیین شد - اگرچه بسعی  
باقی خان ( که عبد الله خان ادرا فرستاده بود ) پرتھیراج اسیر  
گردید لیکن جنپت ( که محرک سلسله فساد بود ) بتکتک پا جان<sup>(۲)</sup>



یدر بود - و این حرکت محمول بر تماهل و فراغت دوستی  
 قهروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عذاب گشت - و در  
 سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی آله آباد  
 مقرر گردید - و پس از چند سال اعلیٰ حضرت او را از منصب  
 باز داشته لک روپیه بطریق مساعدت قرار یافت - و در همان ایام  
 مجددا بر سر عذایت شده بمنصب سابق مباهی فرمود  
 عمرش قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم

سنه ( ۱۰۵۴ ) یکهزار و پنجاه و چهار در گذشت \*

باسخاکی و ظلم که داشت مردم دعوی مشاهده خوارق از  
 می کردند - و نذر و فتوح می گذرانیدند - پنجاه سال در امارت  
 گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت  
 دیده میشد - نوکری او ایمانی داشت - در حیات او اکثر  
 ملازمانش پنجهزاری و چهار هزاری شدند - گویند سپاه  
 بیش قرار نگاه می داشت - اما در سال جز دو سه ماه  
 طلب نمی یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه  
 طایب یکساله بود - و که قدرت نداشت که خود عرض احوال  
 خود نماید - بدیوان و بخشی بگویند - اگر آنها در عرض توقف  
 میکردند صفای ریش می بخشید - و ضابطه او در یورش و سواری  
 چنان بود که در یکروز شصت هفتاد گروه می نورید - چند ارباب

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب می ماند سرش بریده می آورد  
 پنجاه مغول ( که یساول میر توزک بودند ) بلباس و سلاح و طره  
 و عصاهای مرصع اهتمام می کردند - گویند در مهم رانا سه صد  
 سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتگار و جلودار  
 و چوبدار بهمین وضع با او می بودند - و بچهره زخمی (سیده  
 بسیار خوش نما بود - و مهابته تمام داشت - در آخر ایام  
 یکپاس شب مانده دیوان می کرد - از سفاکی هم دست  
 کشیده بود \*

شیخ فرید بهکری در ذخیره الخوانین آورده - هنگامی ( که  
 عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود ) ده هزار درپیه  
 جهمت خرج او مصحوب من فرستاد - بعدد الله خان عرض کردم  
 که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران  
 بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگه تا پتنه  
 در ریه مزار کله آنها ست <sup>(۲)</sup> - گفتم البته دین مردم مسلمانی  
 بے گناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد  
 اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها  
 تا قیامت کرده میشود - پیغمبر خدا بخانه نداف میرفت  
 و معجزات می نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم  
 مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

بر می آید - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازین مرد  
که با افعال نکوهیده فخر می کزد - و ندامت ندارد - ارلادش  
شدی نکرد - میرزا عبد الرسول تعینات دکن بود \*

### عزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان پور حسین خان تکریم  
است - که احوال هر دو بزبان خامه و قانع طراز گذشته - نامبرده  
از تعیناتیان صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکانی  
بمنصب دو هزار سوار فایز گردید - پس از مهلت نشینگی  
فردوس آشیانی ببهالی منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم  
بخطاب عزت خان و عطای عام رایت ناموری برافراخت - سال  
یازدهم از اصل و اضافه بدایه دو هزار سوار و پانصد سوار  
تفوق جست - و در همین سال چون بهمراهی سعید خان بهادر  
بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزیمت  
یافت باضافه پانصد سوار سرشته اعتبار بدست آورد  
و از نواحی قندهار با پول خان جهت تسخیر قلعه بست  
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعد از نفاذ بلذ آرازه گشته  
بکراست قلعه بست و گرشک ( که مفتوح شده بود ) مامور گردید  
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار  
سوار و خطاب عزیز الله خان درجه اعتلا پیمود - سال

هفدهم مطابق سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و چهار هجری

یدار آخرت خراید \*

## عاقل خان عنایت الله

برادر زاده و متبنای افضل خان . ملا شکر الله است  
 غلام پدرش عبد الحق - که در عهد فردوس آشیانی بمنصب  
 هزاری دریست سوار رسیده - و بامانتخانی ممتاز گردیده  
 خط نسخ بسیار خوب <sup>(۲)</sup> می نوشت - سال پانزدهم در جایزه  
 کتابه ( که در گنبد ممتاز الزمانی نگاشته ) بعیای فیل  
 هوافرازی یافت - سال شانزدهم رخت از دنیا بر بهشت - خان  
 مذکور سال دوازدهم بتفویض خدمت عرض مکرر مباحثات اندوخت  
 بهتر بخطاب عاقل خان و تقرر دیوانی بیوات از تغیر  
 ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب دو هزاری پانصد سوار و خدمت میر سامانی  
 سر بلند شده پایة عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوی  
 خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع صوبجات و رساله  
 انعام ( که یار متعلق بود ) نیز بنامبرده مفوض شد - سال  
 هیزدهم باضافه دریست سوار رایت افتخار بر افراخت  
 و عرض وقائع صوبجات از تغیر او بملا علاء الماک مقرر گردید  
 سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی

هشتم سوار قامت قابلیت آراست - و پستر چون خانسامانی  
از عزل او بملا علاءالمک توفی مقرر شد او باضافه دویست سوار  
و خدمت بخشگیری دوم و عرض وقائع مویجات فرق عزت  
برافراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیستم  
و پنج لک روپیه بغوری نزد شاه بیگ خان تهنه دار آنجا  
دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمذنب  
سه هزار سوار و مرحمت علم لوی کامرانی بر افراخت  
و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه  
و نه هجری در ایامی ( که بلده کابل مطرح الویه ظفر طراز  
بود ) بمرگ مفاجات بساط زندگی در نوردید - از نظم  
و سیاق بهره در بود - صبیحه پرورش کرده سنی خانم ( که  
رائق و فائق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود ) در حباله  
نکاح داشت \*

خانم مذکوره از ارلاد اهالی مازندران است - و خواهر  
طالب آملی - که در عهد جنت مکانی بخطابه ملک الشعرائی  
سوفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم  
رکذای کاشی بامداد طالع بخدمتگاری ممتاز الزمانی امتیاز  
اندوخت - از آنجا ( که بشیوا زبانی و ادب شناسی متعلی بود  
و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر ) از سایر خدمتگاران  
قدیم گذرانیده بپایه مهر داری رسید - و چون از علم قرائت

و سواد فارسی نامها آگهی داشت بتعلیم بیگم صاحب مقور  
 شده سر بادج کیوان رسانید - پس از فوت ممتاز الزماني  
 پادشاه از راه قدر دانی مدارت محل بار تفویض فرمود  
 از انرو که فرزندی نداشت پس از فوت طالبا دو دختر ادرا  
 بفرزندی برگرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را  
 بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب بروحمت خان پسر حکیم قطبا  
 برادر حکیم رکنا در آورده بود - سال بیستم در ایامی ( که بلده  
 لاہور مقرر سلطنت بود ) کوچک ( که با وی خانم را آنست  
 بسیار بود ) بعارضه وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز  
 بهوگواری او بخانه خود رفته نشست - پس از ان پادشاه او را  
 در مکانی ( که میان محل پادشاهی داشت ) از خانه طلب  
 داشته خود بتسلی او متوجه شده دران مکان تشویف فرمود  
 و بدوامت خانه همراه آورد - او بعد از فراغ کارهای حضور  
 بمنزل معهود رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار روپيه  
 برای تجهیز و تکفین او از سرکار داده حکم نمود - که جائی  
 بامانت بسپارند - پس از یک سال و کمره باکپر آبان برده  
 در مقبره ( که غربی روضه مهد علیا متصل بهچوک جلوخانه  
 بمباغ سي هزار روپيه از سرکار پادشاهی ترتیب یافته ) مدفون  
 گردید - و ده هزار ( که حاصلش سي هزار روپيه است ) جهت  
 اخراجات آنجا مرحمت شد \*

## \* عبد الرحیم بیگ اوزبک \*

برادر عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان پسر  
 تندر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس  
 خردوس آشیانی از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز  
 حاصل نمود - پادشاه ادرا بغایت خلعت و خنجر مرصع  
 و شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هزاري شش صد  
 سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرمود  
 و پستر اضافه پانصدی دو صد سوار و تیول در صوبه بهار یافته  
 بدان صوبه مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر  
 هزشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او  
 و خان مذکور ناسازگاری رو داد او این معنی را باعث ضرر  
 خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر  
 ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست  
 حتا که زنان او آگهی نیافتند - چون این مقدمه بهمع  
 پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال  
 سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگی بعرضه  
 بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال  
 پادشاه بکشمیر متوجه شد ادرا از اصل و اضافه بمنصب  
 در هزاري هزار برنواخته بتوقف دار الحلقه مامور فرمود  
 سال بیست و دوم همراه سلطان ادرنگ زیب بهادر بصوب

قندهار نامزد شد - و از انجا همراه قلیچ خان جانب بیست  
شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتی گردید  
لهذا سال بیست و سیوم بدایه دو هزار و پانصدی هزار  
سوار تفوق بر همگان جست - سال بیست و چهارم همراه  
جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال  
بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر  
عزیمت بست - و از انجا با رستم خان - بتسخیر بست کام  
جلالت برداشت \*

### • عرب خان •

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیانی منصب یافته  
سال سیوم [ که بلده برهانپور معمر فیروزی بود - و سه فوج  
بسرکردگی سه عمده جهت تنبیه خانجهان لودی و تخریب  
تعلقه نظام الملک دکنی ( که او را در پناه خود داشته بود ) تعیین  
گردید ] او بهمراهی اعظم خان نامزد شد - و پس از آن بتعییناتی  
دکن مخصوص گشته سال هفتم ( که پادشاهزاده محمد شجاع  
بتسخیر پریندا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی  
بطریق منقلا پیشتر روانه ساخت ) چون بنابر احتیاط راه  
در تصبات سر راه تهاجمات قرار یافت او را با پانصد سوار  
در ظفرنگر گذاشت - از آخر سال مذکور بخطاب عرب خان  
هر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد



سوار کامیابی اندوخت - سال نهم ( که ملک دکن دوم بار  
 مطرح الویه ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال  
 هاختن ملک عادل خان ( روانه شد ) او بهمراهی خاندوران  
 اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کردن واقعی نمود  
 سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد  
 سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلذ شده  
 بقلعه داری فتح آباد دهارد از اقران تفوق جسته - و بهتر  
 باضافه پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم  
 بعزایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس ازان ( که هفده سال  
 و کسری زیاده در حراست فتح آباد دهارد بعزت و آبرو  
 بسر برد ) سال بیست و هفتم مطابق سنه ( ۱۰۶۳ ) هزار  
 و شصت و سه هجری روح بر فتوحش بروضة رضوان پرداز نمود  
 پهرش قلعه دار خان است - که احوالش علیحدده درین نامه  
 بگذارش آمده \*<sup>(۲)</sup>

### \* علی مردان خان امیرالامرا \*

پدرش گنج علی خان زیگ - که از عشائر اکراد است  
 ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در ادان طفولیت شاه  
 و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاری قیام داشت - در زمان  
 فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای ( که در فتور

از بکیه خراسان و محاربات آن گروه مدور یافت ( بمراتب  
 علیای خانی و لقب ارجمند بابا ترقی نموده قریب سی سال  
 من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت  
 و رعیت پروری بظهور می آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی  
 قلعه قندهار را بمحاصره چهل و پنج روز از عبد العزیز خان  
 نقشبندی برگرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شیه  
 در سنه ( ۱۰۳۴ ) هزار و سی و چهار بالای ایوان ارک  
 قندهار بر سر برے ( که بمحجر ایوان تکیه داشت ) خوابیده بود  
 محجر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد  
 و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانه برخه خدمتگاران آگهی  
 یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان  
 بیگ را بخطاب خانی و ریاست قندهار سرفراز کرده بپادشاهی  
 مانی ملقب فرمود \*

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفی  
 پسرزاده او رسید بمظنهای بی اصل و احتیاطهای دور از کار  
 اکثر عمدهای دولت عباس شاهی را از پا در آورد - علی  
 مردان خان اندیشه ناک شده سلامتی خود منحصراً در توسل  
 بدرگاه فردوس آشیانی دانسته نوشتم و خواند به سعید خان  
 صوبه دار کابل در میان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته  
 قلعه بالای کوه لکه ( که بر حصار قندهار مشرف است )

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار  
 بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طامپ داشت  
 علی مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما  
 بعد ازان بهرکه گمان دورنگی داشت بقتل آورده برده  
 از روی کار برداشت - شاه سیاهش قللر آتاسی را ( که بمشهد  
 مقدس فرستاده بود ) بر سر او تعیین کرد - علی مردان خان  
 بآلی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده  
 یکی از عمدها تعیین شود که قلعه باو سپرده روانه نرگا شود \*

در سال یازدهم سنه ( ۱۰۴۷ ) هزار و چهل و هفت  
 سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم  
 غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانه قندهار گشتند - چون  
 سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که  
 تا سیارش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت  
 نخواهند کرد - با اتفاق علی مردان خان ( که همگی هشت هزار  
 سوار بود ) بیک فرسخی قاعه با سیاهش ( که پنج شش هزار  
 سوار داشت ) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد  
 قزلباشیه (۲) رو بفرار آورده تا معسکر خود ( که آنروی آب اندراب  
 بود ) عذاب باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه  
 آن سمت گشت - آنها احوال و ائقال بر جا گذاشته بدر زدند

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان ( که بحکومت قندهار مقرر شده بود ) علی مردان خان روانه حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجزاری ذات و سوار و عالم و نقاره اختصاص یافته بود درین روز شش هزاری ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتماد الدوا ( که بسرکار والا متعلق بود ) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمده او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علی مردان خان را ( که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هذدوستان نداشت ) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتهای الویه پادشاهی بکابل خان مزبور دستوری تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بلند رتبه گشته بارصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و فشلاق قابستان و زمستان را بآسودگی و فراغت بهربرد - و در سال

چهاردهم سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم  
صوبه کابل مورد مرهم گشت - و سال شانزدهم ( که دار الخلافه  
اکبر آباد بفرزول پادشاهی رونق گرفت ) علی مردان خان  
برطبق طامب بملازمت رسیده بخطاب عمده امیرالامرا و انعام  
یک کرور دام و غذایم حویلی اعتقاد خان که بهترین منازل است  
( که امرای نیشان در آگرة بر کنار جون اعاس گذاشته اند - و خان  
مذکور بخواهش پادشاهی پیشکش کرده بود ) مطرح انتظار  
عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبه کابل یافت \*

و در سال هیزدهم تردی علی قطغان اتالیق سبحان قلی  
خان پسر نذر محمد خان ( که بضبط کهمرد و مضافات آن  
از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعیین شده بود )  
از ناعاقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین دارد  
قاخده برخی الوس هزاره را ( که بر کنار دریای هیرمند  
اقامت دارند ) غارت نمود - و بیست گروهی بامیان توقف گزید  
تاقابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون  
و قرها را ( که از غلامان معتبر او بودند ) با فوجی بر سراد  
فرستاد - اینها باستعجال شتافته بمخیم اوزبکیه ریختند - قطغان  
دست و پای زده و بفرار گذاشت - زرجه او با چندی از اقاربش  
با تمام اسباب و اشیاء بدست درآمد - و در همین سال

امیر الامرا بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان  
 ( که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده ) دستوری  
 یافت - امالت خان میر بخشی بهمراهی مامور گشت  
 ( ۲ )  
 علی مردان خان در سال نوزدهم فوجی از کابل بروکهمرد  
 فرستاد - چون مردم کمی در حصار بودند بے استعمال سیف  
 و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازین خبر امیر الامرا  
 با فوج کابل درانه گشت - چون در راه ظاهر شد ( که محافظان  
 قلعه کهمرد از بیجگری و آمدن فوج ارزبک قلعه را سپرده  
 غارت زده الوسات و اریماقات سر راه گشتند - و درین طریق از  
 نایابی آذوقه و گاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است ) تسخیر  
 ( ۳ )  
 آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته بکشایش بدخشان در آرد - چون  
 بکهار رسید نهانه دار پنجشیر ( که از حقیقت راه واقف بود )  
 آگهی داد - که گذشتن چنین لشکری از کتله و تنگنای این راه  
 صعب المرور دشوار - مع هذا یازده جا از آب پنجشیر ( که بے پل  
 نمی توان گذشت ) عبور باید نمود - بنابراین امیر الامرا امالت  
 خان را بتاخت خفجان کسپیل نمود - که در شازده روز رفت  
 و در پی کرده برگشت - و باتفاق عازم کابل گردید - و این  
 رفتن و آمدن در چنین هنگامی ( که در توران هرچ و مرج  
 واقع شده ) ملائم طبع اعلی حضرت نیفتاد \*

و در همین سال مبادی سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و تنبیه اوزبک و المان شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعیین فرمود - و چون درین ایام جان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهنیت جاسوس شاه عباس ثانی به سفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار به بطلب پسر کلان امیرالامرا ( که برسم یرغمال نزد شاه بود ) رقم پذیرفت - شاه از فرط مروت سلسله دیرین موالات نگسیخته درازا روانه فرمود - و امیرالامرا به همراهی شاهزاده مراد بخش براه کتل طول (اهی گشت - چون بحوالی سراب رسید سلطان خسرو پسر دوم نذر محمد خان ( که حکومت قندز داشت ) از چیرگی المانان نتوانست ثبات ورزید - بشاهزاده پیوست و پس ازان ( که شاهزاده بحوالی خلم سه منزلی بلخ رسید ) نذر محمد خان را با ارسال فرمان پادشاهی متضمن تسلیه و دلدهی و رسیدن خود بطریق کوهک مستظهر گردانید - از در جواب گفت که همه ملک تعلق بهرکار والا دارد - من ادراک ملازمت نموده روانه حجاز میشوم - اما از شوخی و خیره سری اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده بآستانه امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیله و خدعه

دفع الوقت می گذد - در کوهی بلخ رفته دایره گردید - شامگاه  
 بهرام سلطان و صاحبان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر  
 آن بلده به ملازمین رسیده رخصتی معارفت یافتند - صبح بعزم  
 ملاقات او ببانگ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان بتهیه  
 ضیافت در شده ببانگ مراد رفت - و لختی جواهر و اشرفی گرفته  
 فرار نمود - و در شرغان بفکر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر  
 خان رهله و امالت خان تعاقب نموده بجنگ پیوستند - خان  
 از مشاهده استیلاي آنها جلو گردانیده باندخود شتافته روانه  
 ایران دیار گشت - در سو آغاز بیستم سال سنه مزبور در بانگ خطبه  
 و سکه صاحب قران ثانی پیرایه ظهور گرفته همگی دوازده لک  
 روپیه از مومع آلات و غیره با دو هزار و پانصد اسب و سه صد  
 شتر بضبط درآمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد  
 که از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - قدری عبد العزیز  
 خان متصرف گشت - و بسیاری از بکان بغارت بردند - و قلیله  
 خود همراه برد - سوای خسرو ( که سابق روانه حضور گشته بود )  
 بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل  
 کمایاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این  
 فتح است \*

\* بیت \*

\* شده ز بانگ و بدخشان نذر محمد خان \*

\* زر و قبيله و املاک را گذاشت دران \*



چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان ( که ولایات تازه گرفته  
از قرار واقع مضبوط کردن ) اراده مراجعت نمود و باوصف  
منع حضور مذکور نشده معاملات رو براه آوردن آندوار محدود  
هرم خورده هرج و مرج تازه پدید آمد اعلی حضرت شاهزاده را  
بعزل جایگزین و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست  
آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیر الامرا حکم شده  
که متمردان قندز را مالشی بسزا داده بعد از رسیدن حاکم  
بدخشان بصوبه داری کابل ( که بدر متعلق است ) باز گردان  
و در همین سال سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده  
محمد اردنگ زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص  
یافته مرخص گردید - امیر الامرا نیز با شاهزاده همراه گشتند  
چون بنواهی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسر کلان  
نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کفار جیحون شده  
بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او را  
آب آمویه گذشته در حوای آنچه مجتمع گشته - و قتل محمد  
سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار پیوسته - شاهزاده  
بلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و در تیمور آباد  
هنگام نبرد آراستگی یافت - امیر الامرا حرف خود را برداشته  
تا منزل قتل محمد سلطان ( که از دایره اوغلی بدر بود )  
رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و درامت او را همراهیش

تاراج کرده سالم و غنم بو گردید - ( روز دیگر بیگ ارغلی با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آوردن - او پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده بکومک رسید - جمعی از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلی<sup>(۲)</sup> سلطان برادرش ( که بخان خرد موسوم بود ) با اوزبک بتضیاع پیوسته بتفریق اسپان بزبون و خوش اسبه پرداختند - و هرکه<sup>(۳)</sup> اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکریمه<sup>(۴)</sup> با فوجی از یکه تازان بر امیرالامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهده آن تیغ از غلاف کشیده مهمیز بر اسپ زد - دیگران با او در آریخته نایره جدال ملتهم ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر در خورد و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان امیرالامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید \*

بالجملة هفت روز جنگ قیامت آشوب درمیان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کفان بباح رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده<sup>(۵)</sup>

---

( ۲ ) نسخه [ ج ] سبحان قلی برادرش ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] اسپان بزبون و خوش اسبه ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] مکربت ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] جریده بهتاقب آنها \*

به محاربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده  
 در یکرور از جیحون گذشت - و بهیاره را غریق گردان  
 اجل ساخت - و پس ازان ( که بلغ و بدخشان بنذر محمد  
 خان را گذاشتند ) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا  
 می پرداخت - در سال بیست و سوم از کابل بحضور رسیده  
 به تیولدار می صوبه لاهور مامور گردید - پس از چندی برخصت  
 کشمیر ( که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود )  
 خوش دلی اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار  
 تعیین گشت اگرچه صوبه داری کابل بصلیمان شکوه مهین پهرش  
 مقرر بود امیر الامرا بکراست آن ملک دستوری یافت - و باز  
 بصوبه داری کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلیعی  
 بملازمت رسیده اسهال بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سی  
 و یکم سنه ( ۱۰۶۷ ) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر  
 گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرایی عقبی گردید - نعلش او را  
 بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - متروکات او  
 از نقد و جنس یک کرور روپیه بضبط در آمد - هرچند  
 در ایران خلاف طریقه ملازمان خاندان مغویه درزیده بکور نمکی  
 و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسن اخلاص  
 و شگرفی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی پایه اعتبار از  
 جمیع امرا برتر افراخته بمرتبه در مزاج پادشاهی جاگرد گه

اعلیٰ حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود \*

از کارهای پا برجای او ( که بمروز دهور و اعوام بر صفحه ایام خواهد بود ) آوردن آب نهر است در بلده دارالسلطنه لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه

( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که

از مردم او شخصی ( که در کندن نهر مهارت دارد ) تعهد میکند

که نهری بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات

مرحمت شد - آن شخص از مذبح دریای رادی ( که بکوہستان

شمالی ست بمسافت پنجاه کوه جریبی از لاهور و بر زمین

هموار جریان دارد ) شروع بحفر نموده در عرض یک سال

و کسری انجام گرفت - سال چهاردهم بگذار آن نهر در حوالی

شهر مذکور در مکانی ( که بلندی و پستی داشت ) باغی ( که مشهور

بشاله مار است ) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه

بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم

باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین

کیفیت و خصوصیت باغی در هندوستان نیست \* بیت \*

\* اگر فردوس بر روی زمین است \*

\* همین است و همین است و همین است \*

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیه دیگر حواله

کار گزاران شد - اتفاقاً مدیرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه

بتومیم آن بیجا خرج نمودند - آخر بتجویز جمعی ( که در ترازوی آب شناسا بودند ) پنج گروہ را از نہر سابق بحال داشته سی و دو گروہ نو کردند - آب را فرے فتور بدافع (سید) \*

علی مردان خان در صوبہ داری لاہور فقرای تارک ملوہ و صوم را ( کہ خود را بے قید نامزد - و مرتکب اقسام فسق و فجور می شوند ) مقید نموده بکابل فرستاد - دولت و مہمت و ساز و سرانجام او در ہندوستان شہرت تمام دارد - گویند در ضیافت پادشاہی صد لنگری طلا مع سرپوش و سہ صد لنگری نقرہ در مجلس کشید - از پسرانش احوال ابراہیم خان ( کہ ترقی نمایان کردہ ) و عبداللہ بیگ ( کہ در عہد عالمگیری بخطاب گنج علی خان مخاطب گردیدہ ) علیحدہ ارتسام پذیرفتہ - و دو پسر دیگر اسحق بیگ و اسمعیل بیگ ( کہ بعد فوٹاش ہریکے بمنصب ہزار و پانصدی ہشتصد سوار امتیاز انداختہ ) ہر دو در جنگ سموگدھہ ہمراہ داراشکوہ بودند - ہکار پادشاہی در آمدند \*

### • عبد اللہ خان سعید خان •

چہارمین پسر سعید خان بہادر ظفر جنگ است - چون بمردن بخت و حسن خدمت کار پدرش ہمراہ در ترقی بود او بمنصب در خور سرفراز شدہ سال سیزدہم جلوس فردوس آشیانی

بحفظ هنگش هائین<sup>(۲)</sup> نوازش نمود گردید - و سال هفدهم از اصل  
و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته  
بقندهار نرد پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال  
بیست و پنجم ( در زگار سپري شد از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزاري هزار و پانصد سوار لوی افتخار برافراخت - و آخر  
همین سال بخطاب خاني و عطای اسپ با زین نقره ناموري  
پذیرفته با سلطان محمد ادرنگ زیب بهادر ( که بار دوم بیساق  
قندهار مامور شده بود ) مرخص گشت - پستور مدتها بعد است  
شهر کابل همین بود - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب  
دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و پستور باضافه  
پانصدی طبل شادکامی نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه  
( که بر سر سلطان شجاع تعین یافته بود ) دامن عزیمت بر کمر  
همت زد - پس ازان ( که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه  
بعد از جنگ سموگدهه پدای فرار ب لاهور شتافت ) از  
شاهزاده مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت  
و بعطای خلعت و خطاب سعید خاني و از اصل و اضافه  
بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید  
تتمه احوالش بنظر نرسیده \*

## \* عسکر خان نجم ثانی \*

نامش عبد الله بیگ است . در عهد فردوس آشیانی سال  
 دوازدهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داری کالنجر چهارم  
 عزت بر افروخته پستو توسل با محمد داراشکوه جمعه  
 میر بخشی سرکار شاهزاده مزبور گردید . سال سیم ب خطاب  
 عسکر خان نامور گشت . و چون پس از انهزام مهاراجه جسونت  
 سنگه آمد آمد محمد اورنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد  
 شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله  
 خان جهت بهتن معبر دهوایور و رز جنگ در مثل هراولی  
 تعیین یافت . و در مصاف دوم در مورچال متصل گده پته<sup>(۲)</sup> ای  
 بود . چون داراشکوه اسامیها و اسباب ضروری همراه گرفته  
 بهخبر گجرات رویه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه  
 مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبیده نزد او آمد  
 و بحصول ملازمت و عنایت خلعت و بحالی نوکری کامیابی  
 آندوخت . پستو در کوهکیان خانخانان معظم خان قرار یافته  
 حصه<sup>(۳)</sup> بنگاله رفت . سال هشتم جلوس عالمگیری باتفاق بزرگ امید  
 خان جهت تمخیر چاتگام کمر همت بهمت . بعد از ان احوالش  
 بگوش نرسیده \*

## \* عبد الرحمن سلطان \*

شمین پور نذر محمد خان است . سال نوزدهم جلوس

(۲) در [ بعضی نسخه ] پتلی (۳) نسخه [ ج ] بصوب بنگاله .

فردوس آشیانی چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج  
 کثیر رفته پس ازان ( که نذر محمد خان با سبهان قلی  
 و قتل محمد دو پسر خود راه فرار گزید ) باخ را بتصرف  
 در آرد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو  
 نبیرگ خان مذکور را طلب داشته حواله لهراسپ خان نمود  
 سال بیستم سعد الله خان ( که بعد استعفاى شاهزاده  
 به بذربست آنجا تعیین شده بود ) حسب الحکم هر سه کس  
 مذکور را با سایر متعلقات همراه راجه بیتهداس و غیره روانه  
 حضور ساخت - بعد رسیدن اینها بعقبه خلافت صدر الصدور  
 سید جلال تا خیابان پذیرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را  
 بعطای خلعت با چارقب زر دوزی و جیغه و خنجر مرصع  
 با پهل کتاره و منصب پنجهزاری هزار سوار و دو اسپ  
 با زین طلا و طلا و ده تقوز پارچه و یک لک شاهي ( که  
 بیست و پنجهزار روپیه باشد ) و عبد الرحمن را بمرحمت  
 خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز  
 پارچه و رستم را بخلعت و اسپ بر نواخت - و عبد الرحمن را  
 ( که خرد ترین برادران بود ) صد روپیه روزانه مقرر کرده  
 پیادشاهزاده داراشکوه سپردند - و مستورات خان مذکور را  
 بیگم صاحب اندرون طلبیده باقسام دلجوئی تسلی خاطر



بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد  
مشمول عواطف بود - بعد ازان ( که بلغ بنذر محمد خان  
مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه اوزبک  
و المان <sup>(۲)</sup> و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب  
درانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک  
شد ) ازانجا ( که خمر و پیش از تسخیر بلغ و بدخشان از پدر  
آزاده شده به پیشگاه خهروی آمده بود ) نه پدر طلب نمود  
و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا  
برنگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن  
بعنايت خلعت و جیغۀ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق  
مرصع و در اسپ با زین طلا و مطلا و سی هزار روبیه نقد  
کامیاب گشته همراه یادگار جولا ق سفیر نذر محمد خان پیش  
خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان او را  
ولایت غوری داد - سپهان قلی پسر چهارمین خان ازین امر  
آزاده شده با هزار سوار بوسر بلغ آمده خان را تنگ ساخت  
ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته  
خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان  
( که با سپهان قلی موافقت داشتند ) همراه گرفتند - و دستگیر  
ساخته پیش سپهان قلی بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

با نگاهبازان ساخته سال بیست و چهارم بعد از سلطنت رسید  
و بعضای خلعت و جیفه مرموع با پهل کتاره و منصب چهارهزاری  
پانصد سوار و اسب با زین مظلا و فیل و بیست هزار (دوبه  
نقد فرق عزت برافراخت. سال بیست و پنجم چون خبر فوت  
نذر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن  
پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخاع گردیدند. سال  
بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده ازو ظاهر گشت پادشاه  
بیدماغ شده او را تعینات بنگاله فرمود. پس ازان ( که عالمگیر  
پادشاه بر تخت سلطنت نشست ) در جنگی که با شجاع و داد  
او در فوج قول بود. بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه  
پیوست. تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستوفاد می شود  
گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسب و فیل  
سر بلندی می انداخت \*

### \* عبد الرحیم خان \*

پنجمین پور اسلام خان مشهیدی ست. بعد فوت پدر  
بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس آشیافی  
بداد رنگی خواصان مامور شد. و سال دوم جلوس خلد مکان  
( ۲ )  
بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشی  
بداد رنگی غسلخانه چهره عزت برافراخت. سال بیست و سیوم

از تغییر بهره مند خان بخدومت آخته بیگی کامیابی اندوخت  
 سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیکری  
 میوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایه عزت بر افزود سال  
 بیست و پنجم مطابق سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار ونود و دو  
 هجری رخت زندگانی بر بست \*

### \* عنایت خان \*

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهی  
 نیست - نه از اسلاف او خبری و نه از اخلاقیات اترے در میان  
 غیر ازینکه گویند خوانی بود - در آخر سال دهم عالمگیری  
 بدیوانی خالصه سرافرازی یافت - مشارالیه در سال سیزدهم  
 افزونی مدد خرج از عهد اعلیٰ حضرت چهارده لک روپیه  
 بردخل معروض داشت - حکم شد چهار کور روپیه خالصه  
 مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه  
 فرموده اکثر ابواب خرج از سرکار پادشاهی و پادشاه زاده  
 و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکے بعظمت و پهنائی سلطنت  
 هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان  
 پی توان برد - که موسوم الصلطنت سلاطین دیگر بیانست نوکری  
 امرای اینجا نمی رسد - ماحصل اماء قلی خان و نذر محمد  
 خان ( که سراسر ولایت ماورا انهر و ترکستان بلکه تا بلخ

و بدخشان در تصرف داشتند ) از مال و مائث نقدی<sup>(۲)</sup>  
و غله و ارتفاع و زکات بیک کرد و بیست لک خانی  
( که سی لک روپیّه باشد ) می رسید - که تنخواه هر هفت هزار  
هفت هزار سوار در اسپه سه اسپه و یک کرد دام  
انعام است - فکیف یمین الدوله آصف خان که هر سال پنجاه لک  
روپیّه حاصل تیول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها  
بمنصب شصت هزار و چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه  
و انعام هشتاد و سه کرد دام رسیده بقوار درازده ماهه  
در کرد و هفت لک و پنجاه هزار روپیّه تنخواه یافت \*  
بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیانی  
( که بانی مبنای خلافت و جهانبانی و موسس قواعد  
جهان ستانی ست ) بمسابقه استمرار و پیشین معمول اخراجات  
آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیه بر ناحیه و مملکت  
بر مملکت می افزود و وسعت و وسعت در ملک پذیرد آمد  
هر چند بقدر ضرورتی آن خرج افزایش گرفت اما مداخل  
از یکم بصد کشید - و اندوختهها فراهم آمد - در نوبت  
سلطنت جنت مکانی ( که آن پادشاه لا ابالی اصلاً بمهمات  
ملکی و مالی گیرا نبود - و مزاج محبول بی پروائی و عالیجاهی  
داشت ) متصدیان خیانت آلود آذر از زر اندوزی و ( شوت ستانی

در کارسازی و معامله پردازی بود هر کار و کار هر مرد مرعی  
 نداشتند - ویرانی ملک و کمی مداخل بجائی رسانیدند که  
 محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپیه عاید گردید  
 و مخارج بیک کرد و پنجاه لک روپیه رسید - و زرهای گرانمزد  
 از خزانه عامه بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهد  
 اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض  
 بار یابان پادشاهی گردید آن خاقان هوشیار دقیقه رس محالات  
 یک کرد و پنجاه لک روپیه ( که از قرار دوازده ماهه  
 پانزدهم حصه ممالک محروسه است ) در خالصه ضبط فرموده  
 کرد روپیه را اخراجات مقرری بحال داشته تنمه را برای خرج  
 وداد نگاهداشت - رفته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن  
 پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توفیر  
 یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرد  
 دام ممالک یکصد و بیست کرد دام خالصه مقرر کرد  
 که موافق دوازده ماهه سه کرد روپیه می شود - و آخرها  
 قریب به چهار انجمید - چنانکه گذشت \*

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات  
 و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول  
 جلوس یک کرد و هشتاد لک روپیه نقد و جنس و چهار لک

بیگمه زمین و یکصد و بیست موضع در <sup>(۲)</sup>بست به بیگمان  
 و شاهزاده‌ها و نوئیزان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ <sup>(۳)</sup>  
 و تا آخر سال بیستم نه کرد و شصت لک روپیه در وجه  
 انعام محسوب شد - و بر یساق بلخ و بدخشان سوای دو کرد  
 روپیه وجه علاوه و موجب دو کرد روپیه نقد بر سرانجام  
 ضروریات صرف شده - و دو کرد و پنجاه لک روپیه بر ابنیه  
 والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک روپیه بر روضه  
 ممتاز محل - و پنجاه و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آگره  
 و پنجاه لک روپیه بر قلعه شاهجهان آباد - و ده بر مسجد جامع  
 آنجا - و پنجاه لک روپیه بر حدائق و عمارات لاهور - و دوازده  
 بر کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار  
 و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما - <sup>(۲)</sup>معینا  
 گنجینهائی ( که در سلطنت پنجاه و یکساله اکبری دم پری  
 میزد - و صفت لاخلا و لاملا بهم رسانیده بود ) نعره هل من مزید  
 کشید - خلد مکان که حزم و احتیاطی داشت مدتی در تسویه  
 دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها  
 را بگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از  
 هندوستان بارشده بدکن آمده بتنخواه در آمد - و ویرانی

( ۲ ) نسخه [ پ ج ] درو بست ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] شاهزاده ( ۴ ) نسخه

و کم حاصلی ملک سرباری گشت - مع هذا تا اختتام ایام  
 هیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کرور روپیه تخمیفه  
 موجود بود - قدرت در زمان خلد مقل ( که دخلها مفقود  
 شده همه خرج بود ) تلف گردید - و پستر محمد معزالدین<sup>(۲)</sup>  
 بر باد داد - آنچه ماند در هنگامه نیکو سیر سادات باره  
 گرفتند - درینوقت ( که مداخل سلطنتی مفحص بر موبه  
 بنگاله بود ) مرهقه از دو سه سال خلل انداز آندیار شد  
 لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن  
 کجا بود بکجا رسید \*

بالجملة عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه  
 ( که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود )  
 تغیر گشته بفوجداری چکله بریای تعیین گردید - و در سال  
 هیزدهم بفوجداری خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابی  
 اندوخت - و پس ازان ( که امانت خان مرحوم از دیوانی  
 خالصه استعفا نمود ) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر  
 خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض  
 پیشدستی خالصه بمنصب هزاری صد سوار فرق عزت  
 برافراخت - در سال بیست و چهارم در خطه اجمیر بعد  
 ازان [ که خویش او تهور خان مخاطب پادشاه قلی خان

( ۲ ) نسخه [ ب چ ] و پستر معزالدین \*

( که به بیدراهروری رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده ) خواه  
 باراد فاسد و آهنج غدر و خواه بذوشت خمر خود باز گشت  
 به بندگی و عقیدت نموده بدر دولتخانه پادشاهی حاضر شد  
 و روزگار سزای کور نمکی در کنارش گذاشت [ او از دیوانی خالصه  
 تغیر شده به بیوتاتی سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید  
 و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری  
 اجمیر در مالش راجپوته دستبردهای سترگ نموده التماس  
 فوجداری مذکور و ادعای صرف مساعی در تنبیه راتهوران  
 مقهور کرده پذیرائی خواهش اسب شادکامی دواند - در سال  
 بیست و ششم سنه ( ۱۰۹۳ ) هزار و نود و سه هجری  
 باجل طبعی در گذشت \*

### \* عبدالرزاق خان لاری \*

( ۲ )

ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود - و  
 مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست  
 و نهم جلوس رفته قلعه گولکنده را ( که ابوالحسن در آنجا  
 متحصن شده بود ) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن  
 بمقتضای وقت رجوع بدرگاه سلطانی آردند بمناصب شایان  
 و خطابهایی عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک  
 منظور داشته همواره از قلعه برآمده بر مورچالها میریخت



و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی  
متضمن امیدوارها ( که بنابر تالیف او مدور یافت ) از  
وفا کیشی دست زد بران زده باقیم وجوه یاره ساخت  
شبه ( که امرای پادشاهی بساخت بعضی اهل حصن درون  
قلعه در آمدند - و صدا بلند شد ) او فرصت کمر بستن نیافته  
باشمشیر و سپر بر اسپ چار جامه باتفاق ده درازده کس  
از رفقا جانب دروازه دوید - از آنجا ( که مردم پادشاهی  
بندوبست دروازه شهر پناه نموده چون سیل بلا راه قلعه<sup>(۲)</sup> ارک  
پیش گرفته بودند ) نامبرده دوچار شده بهر که میرسید  
شمشیر می انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتها می برداشت  
دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانی  
چشمها را پوشید - و مرکب او را برده متصل ارک زیر درخته  
رسانید - کسی شذاخته مردمی کرده بخانه اش برد - چون ماجرا  
بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه  
رسوخ او با ولی نعمتش پسندیده بمقتضای قدردانی جراح  
برای معالجه او تعیین فرمود \*

گویند چون امید روز بهی از بعرض رسید پادشاه پیغام  
کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستند - که از  
جانب او هم تسلیمات منصب نمایند - او بعد ادای شکو

قدر شناسی گفت - که هر چند این جان سخت تا حال  
بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد  
بدست و پای مجروح تقدیم مراسم فوکری متعذر - و اگر  
فوکری هم توانم که ( که گوشت و پوست او بنمک ابو الحسن  
پرویش یافته باشد ) فوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود  
آزین جواب بر چهره پادشاه اثر لال ظاهر گردید - اما از  
انصاف بزرگی حکم شد که بعد صحت تمام احوال او بعرض  
رسانند - و پس از صحت شدن او بصوبه دار حیدر آباد حکم  
رفت - که باستمالیات او پرداخته در آن حضور سازد - چون باز  
زبان بابا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستد - خان  
فیردز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود  
داشته هموار کرد - سال سی و ششم بمنصب چهار هزار  
سه هزار سوار در زمره ملازمان انصلاک یافت - و بخطاب خانی  
برنام و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری  
نواحی راهبری سر بلندی اندوخت - و سال چهارم بتعلقه فوجداری  
کوکن عادل شاهیه ( که کنار دریای شور متصل کوده بندر  
واقع است ) بلند آوازه گشت - و پستو بابرار رخصت بیعت الله  
گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزوی  
شد - پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش را

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت  
درین ضمن خبر رسید - که از حسب الطلب والی ایران  
از وطن راهی شده در عرض راه مقیم ملک جاویدانی گردید  
در پسرش یک رزاق قلی خان و دومین محمد خلیل در  
اورنگ آباد بودند - و بجاگیر می گذرانیدند - در گذشته  
دومین با محور ادراک شناسا بود \*

### • عاقل خان میر عسکری •

خوافی الاصل است - و از والا شاهیان عالمگیری - در عهد  
شاهزادگی ببخشیکری دزم مامور بود - در ارانی ( که  
پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر از دکن  
عزیمت هندوستان نمود ) او را بکراسمت شهر در اورنگ آباد  
گذاشت - و پس از جلوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده  
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداری میان درآب  
سر بلندی اندوخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزول شده بغابو  
عوارض جسمانی گوشه انزوا گزیده بتقور سالیانه ده هزار روپیه  
رخصت لاهور یافت - سال ششم در ارانی ( که مراجعت  
پادشاهی از کشمیر بلاهور واقع شد ) فرغ التفات سلطانی  
بحال او تافته از لباس گوشه گزینی بیرون آورد - و بعدایت  
خلعت و منصب در هزاروی هفتصد سوار دیگر باره کامیاب  
گشت - پستتر بدارنگی غمناخانه چهره عزت بر افروخت

سال نهم باضافه پانصدی ذات لوی بلذ مرتبگی بر افراشت  
 سال دوازدهم باز عزمت اختیار کرده بمالیانه دوازده هزار  
 درپیه ممتاز گشت - و باز مودن عاطفت خسروانی شده سال  
 بیست و دوم ببخشیکری تن از تغیر صفی خان <sup>(۲)</sup> بارج اعتبار  
 گزائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم صوبه دارالخلافه بر  
 چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال  
 چهارم مطابق سنه ( ۱۱۰۷ ) هزار و یکصد و هفت هجری  
 زایده نشین عدم سرا گردید - با فقر و آزادی استقامت مزاج  
 جمع داشت - نوکری به تیختر می کرد - و با هم چشمان  
 تکبر می درزید \*

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور  
 مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولخانه استدعای  
 پروانگی نمود - و عرض او پذیرائی یافته فرمان بنام خان  
 مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را  
 بسبب بعضی موانع نخواهم طلبید - اول حیدر آبادی قابل  
 آن نیست که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا بیفتد  
 دیگر ابواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکان  
 غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش  
 باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک ( که از من متوقع

باشد ) بتوقع نخواهد آمد - بار ندادن او بجمیع وجوه ( جهان داران - و بعد رسیدنش بدارالخلافة و پیام نمودن بحرف و صوت از سر واکرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدبیر و اخلاص از خودرائی و خود آرائی او اغماض می فرمود - و تمشیت تعلقات عمده بار می سپرد - خالی از کمال ظاهر نبود - چون بخدومت شاه برهان الدین راز آهی ( رحمة الله علیه ) اعتقاد بسیار داشت رازی تخاص می کرد - دیوان و مثنوی از مشهور است در حل تدقیقات مثنوی مولانای (رم خود را یگانه میدانست (۲) مخیر موفق و کریم الصفات بود - این بیت ازوست - که در سوارسی روز فوت زین آبادی پیش شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر خوانده بود \*

\* بیت \*

\* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود \*

\* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت \*

پادشاهزاده یک دو بار حکم اعاده فرمود - و پرسید که این بیت از کیست - گفت از کسیست که نمی خواهد بخدومت خداوند نعمت خود را بشاعری موسوم سازد \*

\* عزیز الله خان \*

پسر سیوم خلیل الله خان یزدی است - پس از فوت پدر بمنصب در خور و خطاب خانی سربلند گردیده سال بیست

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدومت میر توزکی  
چهارم عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش ( روح الله )  
خان بنظم صوبه بیجاپور مامور گردید او بقلعه داری آنجا  
اختصاص گرفت - سال سی و ششم بعد فوت ( روح الله ) خان  
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه  
 اعتبار اندوخت - پستر بخدومت قوریگی نامزد شده سال چهل  
 و ششم از تغیر سردار خان بقلعه داری قندهار و از اصل و اضافه  
 بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گردید - باقی کیفیت  
حالش دریافت نشده \*

### • علی مردان خان حیدر آبادی •

میر حسینی نام داشت - از نوکران عمده ابو الحسن والی  
حیدر آباد بود - سال سیم جلوس عالمگیری بعد فتح گلکنده  
 ملازم پادشاهی گشته بمنصب شش هزار و خطاب علیمردان  
خان بلند آرازه گردید - و بتعلقه داری کنجی مضاف کرناٹک  
حیدر آباد سرفرازی یافت - سال سی و پنجم ( که سنتاجی  
که در پره بکرمک چنجی ) که در مهامره فوج پادشاهی  
بود ( رسید نامبرده بدفع او کمر بسته برآمد - و بعد مقابله  
 و زدن و خوردن دستگیر شد - و افیاں و غیره اسباب  
بغارت مقاهیر درآمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده  
مخلصی حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار

رنگ رفته بر رو آرد - یستر چندے صوبہ داری برار بنام آد  
قرار گرفت - و بروے ایام به نیابت محمد بیدار بخت در

برهانپور ماند - سال چهل و نهم <sup>(۲)</sup> درگذشت - محمد رضا

یسرش از انتقال او بقلعه داری رام گدھے و از اصل و اضافه

بمنصب هزاره چار صد سوار قامت قابلیت آراست \*

(۳)

### \* هیسلی خان مبین \*

و منبم نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنکھیر که

مخود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکله سوهند و درآبه

پتھے <sup>(۴)</sup> بپرمی گری و زمینداری بسر برند - رهنی و قطاع الطریقی

را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاگان مشار الیه سرزبانی

معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده نامے

پیدا کرد - اما <sup>(۵)</sup> چون او بعرضه آورد و تلاش خرامید دزدی

و دست اندازی آغاز نهاده سرمایه مردم آزاری بهم رسانید

و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیتے فراهم آرد و هرجا

دستش میرسید بغارت و تاراج می پرداخت - و رفته رفته

از اطراف و جوانب زمینداری و اوطان مردم بتعدی گرفته

صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی

محمد معز الدین آورد نمایان نموده نامے <sup>(۶)</sup> بمودانگی و بهادری

(۲) نسخہ [ ب ج ] ششم (۳) نسخہ [ ب ج ] مبین (۴) در [ اکثر نسخہ ]

تلمه (۵) نسخہ [ ج ] چون لو (۶) نسخہ [ ج ] آورد نموده \*

برآورد - و بمنصب پادشاهی فرق افتخار بر افراخت - و در  
قتال و جدال ( که شاهزاده‌ها را در لاهور واقع شد ) با فوج  
شایسته جرار ملتزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج  
و مرج از یارری طالع غنیمت سترگ ( که همگی عربهای  
خزانه بود ) بدستش در آمد - و هیچ کس بداز پرس نیفتاد  
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاری و  
فوجداری درآبه پنه و لکھی جنگل علم اعتبار افراشت<sup>(۲)</sup>  
و از حسیض زمینداری به بلند پایه امارت و ایالت مرتقی  
گشته کله گوشه پندار بارج فلک رسانید - و چون قابو طلبی  
و راتعه پژوهی تمغای زمینداری ست خصوص متمردان ( که  
سر زیاده سری بذاخن فتنه و فساد می‌خارند ) همین که  
انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندار شاه از سریر فرمانروایی  
غاطید یکبار سر از ربقة اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب  
بنواحی و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفه معهوده  
بر قوافل دهلی و لاهور می‌تاخت - و مکرر با فوجداران قرب  
و جوار ساخت جنگ و پیگار پیموده چهره غرور و نخوت  
افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام توشگی اندوخت -  
از راه حیل و رزی و بهانه سازی بوسیله ارسال رسل و اهدای<sup>(۳)</sup>  
تحف با ضمضام الدوله خاندوران ربطی و توسل بهم رسانید

(۲) نسخه [ ب ] لکھ و آکھی جنگل (۳) نسخه [ ا ] حیل و ری •



و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از پیش  
بتمرد و سرکشی افزود - و دامی از مال واجبه بجاگیرد (از)  
آن ناحیه باید نمی نمود - و از کنار رودبار بیا ( که قلعه  
موسوم بادریسا اساس گذاشته بود ) تا قصبه تهره مضاف  
سرهند ( که بر لب دریای ستلج است ) در تصرف داشت  
و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که  
دران حوالی دست از آستین برآورد \*

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور (۳) از سرمنجی  
و بیراهه روی او خار خار غم در دل می شکست پس از مهم  
گرو شهداد خان خویشگی را ( که از ابطال رجال بود ) بفرونداری  
آن ناحیه برگماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود  
اگرچه حسین خان ( که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان  
وقت بود ) راضی ببردداشتن عیسی خان نمیشد - که تا  
او هست که بما نمی پردازد ( واقع درست اندیشیده بود  
چنانچه احوالش برگوید ) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده -  
چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فتنین بهم پیوست  
آن بومی بے باک ( که پشت گرمی او بکثرت موافق بهیاری  
استعداد بود ) متصل قصبه تهره ( که منشا و مولد آن خود سر  
همان نواهی ست ) با سه هزار سوار جرار بزد و خورد مردانه درآمده

(۲) بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت -  
شهادت خان تاب مقاومت نیاورد و به هزیمت گذاشت -  
قضا را درین اثنا تفنگی بپدر آن ستمگر دولت خان نام  
( که بدولت پسر دم آسایش می زد ) رسیده به نیستی مسا  
در شد - آن به مسمیت پندار ( که نشأ باده در بالا داشت )  
بر خود پیچید - و فیل را زند (انده) یکم بر سر شهادت خان  
( که بر ماده فیل کوچک سوار بود ) رسید و دو سه ضربه تیغ  
لحون آشام حواله کرد - درین ضمن تیغ بمقتل او آمده  
بهاداش اعمال خصران مال پیوست - سر بریده او بحکم  
ناظم بدار الخلافه ارسال یافت - و پس ازان زمینداری بر  
بصرش مقرر گشت - براه و (سم معمول زمیندارانه می پردازد -  
هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آور نگردید \*

### • عنایت الله خان •

نصبتش بسید جمال نیشاپوری می‌رسد - حسب اتفاق وارد  
کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکرالله  
نام داشت - مادرش حافظه مریم ( که عقیقه صالحه بود ) در عهد  
خلد مکان بتعلیم زیب النسا بیگم صبیغه پادشاه خواهر حقیقی  
محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهی  
و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشراف  
 جواهرخانه سربلندی اندوخت - و سال سی و یکم از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سی و دوم  
 بخانسامانی سرکار بیگم چهره عزت برافروخت - و سال  
 سی و پنجم ( چون رشید خان بدیع الزمان دفتر دار خالصه برای  
 تشخیص جمع بعضی محالات خالصه موبه حیدرآباد رخصت  
 یافت ) او به فیابست خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب  
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانی امتیاز برگرفت  
 و سال سی و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی  
 تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد  
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار  
 امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت مدارت نیز قاتقور  
 دیگرے متعلق بار شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و سی صد سوار  
 گردن کامیابی برافروخت - و سال چهل و پنجم از انتقال  
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از  
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجه  
 ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعزایت فیل بلندمرتبه گشت  
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سی صد  
 و پنجاه سوار بر فراز بلندرتبگی برآمد - ساز محبت او  
 با پادشاه قسمی کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

که چون اسد خان بسبب پیری و عیاش مزاجی در دستخط  
کواغذ وزارت تهران می کرد حکم میشد - که عنایت الله خان  
نیایه دستخط می نموده باشد - و از غرائب عنایات بادشاهی  
نسبت بهال او ( که صاحب مآثر عالمگیری نوشته ) از ذیل  
احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت \*

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته -  
( چون محکلات کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد )  
او نیز با اتفاق اسد خان در آنجا ماند - و در عهد خلد منزل  
ببهالی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان  
بدار الخلافه مرخص گردید - و پسرش هدایت الله خان نیایه  
در حضور خدمات ماموره را سرانجام میداد - پس از وصول  
بدکن چون مختار خان ( که بتعلقه خانسانانی مقرر شده  
بود ) در گذشت - تعلقه مذکور بنام او قرار یافته حسب الطلب  
بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان  
بنظم صوبه کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد  
فرخ سیر ( که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان  
بقتل رسید ) عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیعت الله  
نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و  
اضافه بمنصب چهار هزاره دو هزار سوار فایز شد - و خدمات  
دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه داری کشمیر بار

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه  
بفرستد - و در عهد فردوس آرامگاه پش از فوت اعتماد الدوله  
محمد امین خان بمنصب هفت هزاره جبین بخصت روشن  
ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و اصاله

میر سامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه ( ۱۱۳۹ )

هزار و یکصد و سی و نه هجری بمطاعت همتی در نوردید \*

گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع متین و متدین بود

و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط

جهانداری و هر رشته دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان

انشا و املائی او را می پسندید - احکامی ( که بواسطه او بقام

پادشاه زاده ها و امرا صدور یافته ) فراهم کرده باحکام عالمگیری

موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده

کلمات طیبات نام گذاشته - هر دو نسخه متداول است - خان مزبور

شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که

احوال او برآسه بزبان قلم گذشته - دوم ضیاء الله خان که احوال

او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش

نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطیم الله

خان (۲) - که بعد پدر مخاطب بعنایت الله خان و حاکم

کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عهد الله خان

که در دار الخلافه بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله  
سرفرازی دارد \*

### \* مقصد الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ \*

خواجه کمال نام نبضه همشیره میر بهاء الدین سمرقندیست  
پدرش میر عوض نام از سادات هیدری بود - و نامبرده  
خدیجه بیگم صبیغه قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان  
خال حقیقی او ( که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان  
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار  
و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده  
و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر  
بیجاپور رفت او بانظار تحقق خبر چندے تعویق بمیان  
آورد - بستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعه برخاسته  
نزد اعظم شاه شتافت ) سید نیاز خان دوم پسر او بود ( که  
صبیغه اعتماد الدوله قمرالدین خان (زوجه او میشد ) در  
هنگامه نادر شاه بنابر مددور گستاخی ازو شکمش را چاک  
کردند - نامبرده در عهد عالمگیری از توران بهندوستان رسیده  
ب توسط خان فیروز جنگ خطاب عوض خان یافته همراه خان  
مزیور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانه او  
بود - پس از فوتش بدربار پادشاهی رفته ابتدا بواسطه  
میر جمله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

گردیده - پستر به نیابت امیر الامرا حسین علی خان بنظم  
 صوبه مزبور می پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش  
 دلیری و دلوری او دران صوبه درست نشست - سال دوم  
 جلوس فردوس آرامگاه ( که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه  
 راه دکن پیش گرفت ) او از مضمون نوشتها بما فی الضمیر  
 پی برده فوج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور  
 در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلور علی  
 خان ( که حرب معب بر افتاد و مردم بصیار از همراهیانش  
 بکار آمدند ) هر چند فیل او قدری بر گشته بود اما سر رشته  
 همت از دست نداده در جانفشانی کوتاهی نمود - و در  
 جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد  
 فتح ( که وصول بخجسته بنیاد صورت بست ) او از اصل و  
 اضافه بمنصب پنجزاری پنجهزار سوار و خطاب عضدالدوله  
 بهادر قصوره جنگ چهره اعتبار بر افروخت - و امالة بصوبه داری  
 هزار تعیین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاره هفت  
 هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم ( که آصف جاه عزیمت  
 بندوبست صوبه بیجاپور نمود ) او بنیابت در خجسته بنیاد  
 ماند - و پستر ( که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه  
 راه دارالخلافه پیش گرفت ) دواتر دیوانی و بخشگیری پیش  
 او گذاشته او را نائب مسئول ساخت - و پس از رفتن

بمظهور چون به لقبه سید در قلی خان ناصر جنگ ( که در صوبه  
احمد آباد در شورش داشت ) ماضور گشت عفت الدوله  
حسب الطلب و مع جمعیت ( سیده ) چند مع همراه بودن  
و از منزل جهابو<sup>(۲)</sup> مضاف مالتو بتعلقه خود رخصت  
یافتند . و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکو خدمتی  
<sup>(۳)</sup>  
بمظهور رسانید . پستو در سال ( ۱۱۳۳ ) هزار و یک صد و چهل و سه  
هجری بمرض در گذشت . و در درگاه شیخ برهان الدین  
غریب رحمه الله مدفون گشت . از علم بهره داشت و در  
عمل می کوشید . با علما خیل بتعظیم پوش می آمد و  
با فقرا و ملحا طریق خوش خلقی می پیمود . در بر انداختن  
زبردستان و گدویت زیرستان سعی بلیغ می نمود . و در  
حفظ قانون عدالت و اجرای سیاست سریع الغضب بود .  
مسجد شاه گنج واقع بلده خجسته بنیان ساخته اوست  
که خجسته بنیان تاریخ است . حوض پیش روی مسجد  
مربور اگرچه حسین علی خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر  
گردانیده . و حویلی و باره دری از واقع بلده مربور مشهور  
عالم است . طعام خوب و وافر داشت . پسرانش کلان توین  
آنها سیده جمال خان است ( که در حین حیات پدر بریعیان شهاب  
صدیده تر معروفها نام بهشمارت و تلاوتی بر آورده ) پس از



جنگ و دوازده خان بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار ممتاز گردیده  
 به نیابت پدر بصوبه داری برار می پرداخت . بعد فوت  
 پدر معزول شد . و در ایامی ( که آصف جاه بدلا خلافت لازم  
 شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت . و در اینجا  
 هنگام مرگه بیش از بیش بمیان آمد ) او بصوبه داری  
 برار تعیین پذیرفته بخطاب قسوره جنگ مامور گشت . و  
 پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضه شاه  
 بهران الدین غریب رفته نشست . و در جنگ ناصر جنگ با  
 پدر شریک بود . آصف جاه بصفق تقصیراتش پرداخته طلب  
 داشت و ببحالی جاگیر نوازش نمود . در سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یک  
 صد و پنجاه و نه هجری سفر عقبی گزید . بهران بسیار گذاشت .  
 درمین خواجه مومن خان است . که در عهد آصف جاه به نیابت  
 صوبه داری حیدر آباد و متصدی گری آنجا نامزد شده . و بتقدیمه  
 علی خان قراول ( که نوکر رگه و به و نهاده بود ) مورد استعجاب  
 گشت . و لغت بنظم بهرانپور مامور شده در عمل ملاکت جنگ  
 بخطاب عضد الدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیور  
 سر بلند گردید . آخرها بجاگیر داری برگشته پاتور شیخ بابو مضاف  
 برار قانع بود . ساله چند قیل ازین منزل دار باقی اختیار

( ۱ ) نسخه [ ۱ ب ] هزار و پنجاه و نه ( ۳ ) نسخه [ ج ] مادیر ( ۴ ) نسخه

[ ب ] ناپور شین مالو .

نرد - کثیر الاخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادی خان است  
که مدتی بقلعه داری مامور می پرداخت - ابتدای عمل  
صلابت جنگ تغییر شده باز بحالی اندرخت - و بخطاب  
ظہیرالدوله قسورہ جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال  
بدار بقا خرامید - از هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل  
بود و با محرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه  
عبدالرشید خان بہادر ہمت جنگ - و پنجمین خواجه  
عبد الشہید خان بہادر ہیبت جنگ - هر در درکارے در سرکار  
نظام الدولہ آصف جاہ دارند \*

### • عبد العزیز خان بہادر \*

(۲) شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر قدس  
سره است - موطن نیاکانش موضع اسی متصل قصبہ بلگرام -  
جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الہدیہ معروف بود -  
گویند سید ابوالقاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود  
بہتہ راستہ پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از  
بطن زوجہ کہ از اہل قرابت بود - و از زنی دیگر سید  
بذرا الدین ( کہ در موضع اسی کتخدائی نمود - چون فرزندی بوجود  
نیامد منکوحہ او پسر برادر یا خواہر خود را مسمی بشیخ الہدیہ

(۲) نسخہ [ ب ] شکر گنج (۳) نسخہ [ ج ] اسی (۴) نسخہ [ ج ] جان

محمد (۵) نسخہ [ ب ] تہذہ .

بفرزندى بر گرفت ) - در ایامى ( که سید فاضل ولد سید عبدالحکیم در دولت آباد دکن بدیوانى یکى از امرا مى پرداخت ) شیخ مذکور همراه او بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او خوانده بوکالت خود بآردى معلى فرستاد - از آنجا که شیخ الهدیه در امور معاش سابقه درست داشت رفته رفته جمعیت معقول بهم رسانید - او را سه پسر بود - سیومین عبدالرسول خان که پدر صاحب ترجمه اسم \*

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلد مکان بملازمت بادشاهی و پایه دانشی رسانید - پستر بمصوب در خور و خطاب خانى سرفرازی یافته رفته رفته بخدمت طلب خان مخاطب گردید - و بقاعداری نادرک صوبه بیجاپور و ارسا صوبه محمد آباد بیدر مى پرداخت - پس از و نامبرده ( شد ) بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفجاه بقاعه داری جنیر کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای آن نوین باند مرتبه بود - در ایامى ( که نظام الملک آصفجاه ناصر جنگ شهید را بدکن گذاشته خود پیش فردوس آرامگاه نهضت نمود - و باجی را سردار مرهته سر بفساد برداشته بحاط مغایرت پهن گسترد ) ناصر جنگ بفکر تالیف مردم افتاده نامبرده را ( که بجرأت متصف بود و برریه مرهته آشنا ) از جنیر طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

جنگ مرهته به نیابت صوبه داری خجسته بنیاد فرق افتخار  
برافراخت. و چون بعد معارفت نظام الماک آصف جاه از هندوستان  
میان پدر و پسر ببرهمنی صحبت انجامید و ناصر جنگ در  
خلد آباد روضه ( که دو کردهی قلعه دولمت آباد است ) رفته  
انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش  
نظام الماک آصف جاه رفت . و بملاحظه کمی عنایمت بتقریر  
در اوزنگ آباد آمده بغامه و پیام مزاج ناصر جنگ را بزور  
بر آمدن از روضه آوردن - تا آنکه از روضه بملمهیر شتافته جمعیت و  
سامان فراهم کرده بیرون اوزنگ آباد بروی پدر آمد - و شد آنچه  
شد . چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنهیر رسانید  
پس از آن وسائل برانگیخته ( که عمده آن گذشت و بصورت دبیری  
آصف جاه بود ) ضمیمه جرائم حاصل نمود . و خفیه نوشت  
و خواند بدربار فردرس آرامگاه نموده سند صوبه گجرات ( که  
بتصرف مرهته رفته بود ) بتمام خون طلب داشت . و در ایام  
( که آصف جاه متصل ترچناپلی چهارنی داشت ) مردم  
بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد . مرهته در اثنای راه  
سد گردیده نویسنده بجنگ رسید . و حسب تقدیر نامبرده  
سال ( ۱۱۵۶ ) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بدرجه  
شهادت پیوست . صاحب جرائم بود . بکار کرد عملداری غنا :  
( ۲ )

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پرداخته شد.  
 از پسرانش یکی محمود عالم خان است <sup>(۲)</sup> - که پس از پدر  
 بقعه داری جنیر معین گشته مدتها بدان می پرداخته -  
 چون مرده به بیار غالب شد و امین کرمک نماند محاله از  
 مرده گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالتی تحریر بقید حیات  
 است - درم خدمت طالب خان که آخرها بقاعداری نلدرك  
 ممتاز گشته درگذشت \*

### • عمدة الملك امیر خان میراصحق •

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا وزیر الله خان  
 خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بهنگ جهاندار شاه  
 مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قوربگي  
 و داروغگی قوشخانه مترقی گردید <sup>(۳)</sup> - و سال دوم فردوس آرامگاه  
 چون حسین علی خان بهمرافی پادشاه عازم دکن گشت او  
 با اتفاق قطب الملك راه شاه جهان<sup>(۴)</sup> پیش گرفت - و بستر  
 ( که قطب الملك سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطانی  
 بمقابله پیوست ) خان مزبور در هاولی جا داشت - و بعد  
 گرفتاری قطب الملك بهناه باغ نهستی - درین ضمن باستماع  
 این ( که سلطان ابراهیم بهحالتی تباہ مرگزان این وادی  
 است ) تاضیرده را بباغ آورده بپادشاه عرضی نوشت - و سلطان

(۲) نفعه [ ب ج ] محمود ملی خان (۳) نفعه [ ب ] نواله \*

مردود را همراه برده مورد مزاحم بیکران گردید - در عهد مردود مدتی بخشیدگرمی سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعه رنگینی بود خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسم ساز صحت او کوک گردیده که همه وقت از باره بان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمده الملک تصاعد نموده محمود همگان گشت - از آنجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بنظم اله آباد مامور گردید - سال ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری بانست - و سنه ( ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از بیش مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او مقدر جنگ ناظم او دهه ( که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود ) طلب حضور شده بدادروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردوس آرامگاه را بر سر علی محمد خان رهیله ( که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته ) بردند - اما بهسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفتی نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت بار میشود - بیست و سیوم

ذی حجه سنه ( ۱۱۵۹ ) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری  
 حسب الطلب بدربار می رفت - چون بدروازه دیوان خاص  
 رسید یکم از نوکران نوملازمش او را بزخم جمدهر کشت -  
 او بحاضر جوابی و مطایبه گوئی متصف بود - و از پس  
 مصاحبت پادشاه بهیچ یک سرفرو نمی آورد - در فنون بسیار  
 مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود -  
 ازوست \*

\* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم \*

\* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالینه \*

( ۲ )

\* علی محمد خان روهیلہ \*

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی با یکم ازین قوم  
 بسربرد و او مالدار و لارات فوت نمود در حین حیات نامبرده  
 را قابض گردانید - مومی الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله  
 وبنگر ( که از پرگنات شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع  
 شده ) سکونت ورزید - چندی بنوکری زمینداران و فوجداران  
 آن نواحی ساخت - پستر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و  
 مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمرالدین خان را ویران نمود -  
 بذا بران اعتماد الدوله هیزند نامی متصدی را جهنم بندوبست  
 محالات خود تعیین نمود - او بچذک پیش آمده متصدی مزبور را

( ۲ ) نسخه [ ج ] علی محمد خان ( ۳ ) نسخه [ پ - ج ] کمایون \*

شکست فاحش داده غنائم بسیار و توبیخانه عظیم بدست آوردند .  
 و از اعتماد الدوله تدارک بظهور نه پیوست . بعد ازین شیوه  
 بغی اختیار کرده مردم بسیار از روه که دطن افغانه اسمت طلب  
 داشته پاره از ملک پادشاهی و پاره از حدود راجه کمانوں  
 متصرف شد . و خیمها را بداب سلاطین هندوستان بزرگ  
 سرخ تیار کرد . لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه ارگشته . لچهای  
 لشکر فیروزی بیشتر شتافته آتش بانوله دادند . آخر بواسطت  
 وزیر ( که باوصف غارت نمودن هیروند متصدی او بر رغم  
 عمده الملک و مقدر جنگ مصروف طرفداری او بود ) بذای  
 ملح گذاشته آمده ملازمت نمود . در عوض اماکن این  
 ضلع فوجداری سرکار سهرند یافت . در آمد آمد شاه درانی  
 سنه ( ۱۱۶۱ ) هزار و یکصد و شصت و یک هجری از سهرند  
 برآمده بانوله و بنکر محالات قدیم خود شتافته همان سال  
 بدار باقی شتافت . پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان  
 و فیض الله خان . اولین بمرض در گذشت . دومین همراه  
 حافظ رحمت خان مقتول گردید . و سیومین در رام گدهه تا  
 حالت تحریر زنده است . و از همراهیاناش حافظ رحمت  
 خان و درودی خان<sup>(۲)</sup> که باهم بنی عم بودند . و اولین  
 قریب با افغانی ( که خواند علی محمد خان بود )



داشت [ بتصرف ملک متعلقه او پرداخته نامی بحری  
برآوردند - در همین بمرض درگذشت - و نخستین مدتی  
در قید حیات بود - تا آنکه شجاع الدوله پسر مفدر جنگ ابوالمنصور  
خان در سنه ( ۱۱۸۸ ) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری  
فوجی برو کشیده - بعد جنگ ته تیغ در آمد - ازان بعد  
ازین قوم کسی شهرت ننموده \*

( ۲ )

### • علی وردی خان میرزا بندی •

گویند او و حاجی احمد برادرش هر دو پسران حاجی محمد  
اند ( که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه متعلقه بکارلی مامور<sup>(۳)</sup>  
بود ) خان مزبور در عالم کم روزگارها با شجاع الدوله ناظم بنگاله  
آشنائی داشت - در عهد فوردوس آرامگاه ایام حکومت او باتفاق  
حاجی احمد بدان صوبه شتافته پاتابه غربت کشاد - شجاع الدوله  
بگرمی پیش آمده مدد خرج برای هر دو مقرر ساخت - و  
جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بی مشورت اینها نمیکرد -  
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب علی وردی  
خانی برای خان مزبور طلب داشت - و چون صوبه پکنه  
ضمیمه بنگاله بنام او تقرر یافت علی وردی خان را به نیابت  
آنجا تعیین کرد - او در زندگی شجاع الدوله در پکنه بدر  
خودسری زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه دارایی

بنگاله اصاله گرفت - شجاع الدوله صوبه داري را طوعاً و کرهاً باو  
 گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله ( چون صوبه داري بنگاله  
 بهسر او علاء الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبعیت  
 که منافعی ریاست اسمت اکثر سپاه را برطرف کرد ) علي دردي  
 خان سنه ( ۱۱۵۳ )<sup>۱۷۳۹</sup> هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری هوای  
 گرفتن بنگاله در سرخود جا داد - و با فرج سنگین بتقریب حصول  
 ملاقات سرفراز عازم مرشد آباد شد - و بپدر او خود حاجي احمد  
 ( که در کارهای سرفراز خان دخیل بود ) از مافی الضمیر خود  
 اطلاع داد - حاجي مزبور در محد فریب بود - مهتاب جنگ  
 چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از  
 مرشد آباد برآمد - و حرکت مذبوهي کرده سنه ( ۱۱۵۳ ) هزار  
 و یکصد و پنجاه و سه هجری بقتل رسید - مرشد قلی خان  
 مخمور تخاص داماد شجاع الدوله در انوقت ناظم ادریس بود -  
 فوجی فراهم آورده بمحاربه علي دردي خان شتافت - و مکرر  
 شکست یافته خود را بدکن پیش آفجاء رسانید - میر حبیب  
 اردستانی ( که بخشی مرشد قلی خان بود ) نزد رگهو بهونسله  
 مکسدار صوبه برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگهو  
 فوجی سنگین بهمداری بهاسکر پنڈت دیوان خود و علي قراول  
 که ( سردار عمده از رفقای او بود ) همراه میر حبیب کرده  
 برسر علي دردي خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

و قتال طول کشید - علی وردی خان سلسله صلح جنبانهد - و بهاسکر پندت و علی قرارل را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمه خود طلبیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت - فوج بغات النعش شده رو بفرار نهاد - (گهو و میر حبیب خائب و خاسر بر گشتند<sup>(۲)</sup> - اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علی وردی خان هر سال زرے برای رگهو مقرر کرده در عوض آن صوبه ادریسه حواله نمود - و ملک را از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوتش نبیره اش ( که بخطاب سراج الدوله مخاطب بوده ) ده ماه حکومت کرد - در انمیان بذور کلکته را غارت نمود - و پستر از فوج کلاه پوشان فرنگ بزمیت یافته کشتی سواره (ه سپر دادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکم از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میر جعفر بخشی او ( که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت ) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میر جعفر بخطاب شمس الدوله جعفر علی خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری ( که موبک سلطان عالی گوهر متصل پتله (سیده محامره نمود ) صادقعلی خان عرف میرن پوراو

مکرر بکومک پتله عازم گردید . و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمی گشت . و چون شاهزاده عنان رخس عزیزمت را جانب مرشد آباد گردانید از زود رفته با پدر ملحق شد . و پستو جانب پورنیه ( که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت می زد ) شتافته بعد وصول در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری قضا را شله برق برو افتاده خرمین هستیش بصوخت \*

\* بناکه برق افتاده بمیرن \*

تاریخ این ساندکه اسمک - پس از وقوع این حادثه قاسم علی خان نام داماد جعفر علی خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد . لهذا جعفر علی خان بملکته رفت - آخر صحبت قاسم علی خان با نصاری در نگرفت . و جعفر علی خان بار دوم بر حکومت دسمت یافت - قاسم علی خان از آنجا برآمد - و پادشاه وقت و شجاع الدوله وزیر را بران موبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتی مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندی به بیرونجات گذرانید - مال حالش معلوم نیست - اما جعفر علی خان در سنه ( ۱۱۷۸ ) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری فوت نمود - پس ازو پسرش نجم الدوله بر مهند حکم رانی نشست - و در سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری عالم را پدرود کرد - بعد ازو سالی چند سیف الدوله نامی و ماهی چند

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه ( ۱۱۸۵ )  
هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری موبه بنگاله و بهار بالکلیه  
بتصرف کلاه پوشان درآمد \*

صفحہ ۳۶۱ \* عماد الملک \*

پسر امیر الامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آصف جاہ  
اسم - و دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدین خان - نام اصلی  
او میر شہاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شدہ  
بدان حدود شتافت او را بہ نیابت میر بخشگیری در حضور  
احمد شاہ گذاشتہ بصقدر جنگ وزیر بسپرد - سپس ( ۲ ) کہ  
خبر فوتش از دکن ( سید ) او پاس وقت از دست نداده  
با صفدر جنگ آنقدر جوشید کہ بکار بزدی مررت میر بخشگیری  
بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان  
( کہ در مزاج پادشاہ درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکرار  
یافتہ ) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شامجہان آباد  
درآمدہ موسوی خان را ( کہ بہ نیابت صفدر جنگ با چہار  
صد کس بکار میر آتشی می پرداخت ) از قلعه بیرون کرد -  
و تعلقہ مزبور بہ پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ  
مردای آن پیش پادشاہ رفتہ مبالغہ در بحالی میر آتشی  
تمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید کہ تعلقہ دیگر

بخواهید - او میر بخش یگری از تغیر عمادالملک به سادات خان  
 ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگرانی  
 در داد عمادالملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند -  
 شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار را و  
 هولکر را از مالوه و جی ایا را از ناگور بکرمک خون طلبید -  
 اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه در میان  
 آمد - عمادالملک و هولکر و جی ایا مرهته با اتفاق بر سر سوزجمل  
 جات رفتند - بهرت پور و کمهنیر و دیک<sup>(۲)</sup> را ( که هر سه  
 از قلاع حصینه ملک جات است ) محاصره نمودند - و چون عمده  
 اسباب قلعه گیری اضراب توپ است عمادالملک بالتماس سرداران  
 غنیم عریضه بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ  
 مصحوب عاقبت محمود خان کشمیری ( که مدارالمهام او بود )  
 ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین  
 خان مرحوم بضد عمادالملک پادشاه را از فرستادن اضراب  
 توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثری از منصب داران  
 پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این ( که اگر دور عمادالملک  
 شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید )  
 با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و  
 روزی قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب  
 دامنه نهان<sup>(۲)</sup> - و از در قطاع الطریقی درآمده بتاخمت و تاراج  
 محالات خالصه پادشاهی و جاگیر منصبداران ( که در نواحی  
 دار الخلافه بود ) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سورجمل  
 جات ( که از دست اهل محاصره بحالت قباہ رسیده بود )  
 از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار  
 و نظم و نسق افتربید و در باطن برای کومک جات از دهلی  
 برآمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود  
 خان را ( که دران نواحی هنگامه پرداز بود ) استمالی نموده  
 بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده  
 ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت \*

از مقدرات الهی اینکه هولگر بخاطر آورد که احمد شاه در  
 دادن اضراب توپ لغافل کرد - الحال که بیرون برآمده اسمی<sup>(۳)</sup>  
 رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهی بزد باید کرد - و قافیه  
 را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این<sup>(۴)</sup>  
 کار را بے سهیم و شریک بر کوهی نشاند - عماد الملک و  
 جےاپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متھرا عبور دریایی  
 جوں کرده شبی ( که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

( ۲ ) نسخه [ ب ] داخه ( ۴ ) نسخه [ ۱ - ب ] برون ( ۳ ) نسخه [ ب ] قافیه  
 تنگ نموده \*

بخورجه برگشت ) هولکر قریب معسکر احمد شاه (سیده اول شب  
چند بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان  
از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر  
سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نذاشتند -  
(۲) و الا خرابیهها پیش نمی آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر  
آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعداد  
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او  
و مصمص الدوله میر آتش بهر امیر الامر خاندوران ناموس  
و احمال و اطفال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه  
برگرفتند - و از ناتجربگی چشم زخم عظیم رسید - هولکر  
آمده بی مذاصمت تمام اثاثه سلطنت را غارت کرد - و ملکه  
زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه ( که زوجه فردوس آرامگاه  
بود ) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهی با سر (۳) در آمدند -  
هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت - عماد الملک این خبر شنیده  
محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - چه اپا چون دید  
که این هر دو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره  
نمی توان شد او هم دست از محاصره برداشته بناربول رفت -  
و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره برآمد - و عماد الملک  
بزرور هولکر و سازش امرای حضور خصوص مصمص الدوله میر آتش



وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائی  
 بمصمم الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت  
 پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین  
 خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان (روز یکشنبه سنه  
 ۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت  
 سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد  
 یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش ( که  
 تمام فتنها از زائیده بود ) مکحول گشت - بعد ایامی برای  
 انتظام صوبه پنجاب ( که پس از فوت معین الملک از جانب  
 شاه درانی بتصرف اهلیه معین الملک بود ) قصد لاهور کرد -  
 عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گهر را بتوزکی  
 برداشته از راه هانسی و حصار درانه<sup>(۲)</sup> لاهور گردید - و قریب دریای<sup>(۳)</sup>  
 ستلج رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوج را بهر کردگی  
 سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیری  
 مدارالمهام خود را ( که بمنصب شش هزار و خطاب بهادرالدوله  
 سرافراز بود ) شبشب لاهور (خصم کرد - و اینها باستعمال  
 تمام خود را لاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم  
 فرستاده مسماة مذکوره را ( که در کمال غفلت خوابیده بود )

(۲) نسخه [ ب ] چکار و [ ج ] ربه لاهور کرد - (۳) نسخه [ ب ج ] چون

قریب دریای ستلج رسید \*

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت بر آورده در خیمه جا دادند  
 مهمّاء مسطوره زن تغائی عماد الملک است - و نیز دختر ار  
 بعماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور بآدینه  
 بیگ خان در بدل پیشکش سی<sup>(۲)</sup> لک روپیه مقرر کرده بدھلی معاودت  
 نمود - و چون این اخبار بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق  
 آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه  
 بیگ خان از لاهور بصحرای هانسی و حصار فرار نمود - شاه  
 درانی برجناح استعجال بیست کرده می دھلی علم افراز شد -  
 عماد الملک که سروسامانی نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت  
 شاه نمود - اول معائب شد - آخر بسفارش مهمّاء مذکوره  
 و سعی اشرف الوزرا شاه ولی خان محفوظ ماند - و وزارت  
 هم بقرار پیشکش بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خان  
 را به تسخیر قلعات سورجمل جات تعیین کرد عماد الملک  
 همراه جهان خان تودات نمایان بعرضه ظهور آرد - و مورد  
 آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت  
 درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که نور<sup>(۳)</sup> از نسل  
 تیموریه و فوج از درانیدان همراه من شود - که از اقتربیدن  
 ( و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و  
 چون )<sup>(۴)</sup> زر خطیر بمعرض وصول درآورده داخل سرکار سازم -

( ۲ ) نسخه [ ب ] سه لک - ( ۳ ) نسخه [ ب ] نوبارو ( ۴ ) نسخه [ ب ] زرے •

شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم میرزا بابر خویش عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلی طلبیده با جانباز خان ( که یکی از سرداران رکاب شاه بود ) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با هر دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بے سرانجامی عبور چون نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اخیال و اسبان و غیره پیشکش شاهزاده ها و عماد الملک نمود - از آنجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته در بصوبه اوده آرد - شجاع الدوله ناظم اوده با استعداد جنگ از لکهنؤ برآمده خود را در میدان ساندی و پالی ( که سرحد صوبه اوده است ) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیلہ بر پنج لک روپیہ قدرے نقد و باقی بوعده صاحب قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده ها سنہ ( ۱۱۷۰ ) هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه درانی ( که بذاتر حدوث و باد در لشکر او ) از حوالی اکبر آباد بعزم ولایت کام سرعت برگرفت - روزیکہ مکانی دار الخلافه رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر قلاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -

لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیرالادرائی هندوستان داده  
روانۀ لاهور گردید - عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد  
عازم دهلی گشت - و رکنا<sup>(۲)</sup> راد برادر اعیانی بالاجی راد  
و هواکر را بمبالغۀ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلی را  
محاصره نمود - عالمگیر ثانی و نجیب الدوله محصور شدند -  
چهل و پنج روز جنگ توپ و رگله در میان ماند - آخر هواکر  
رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بذای صلح<sup>(۳)</sup> گذاشت - و  
نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه برآوردۀ متصل  
خیمۀ خود جا داد - و بتعلقۀ او آن طرف آب جون ( که  
عبارت از سہارنپور بوریہ و چاندپور و تمام قصبات بارہہ باشد )  
رخصت نمود - عماد الملک بتقویت غنیم رتق و فتق مهمات  
سلطنت بتمامہا بدست آورد - و چون دتا سردار غنیم<sup>(۴)</sup>  
نجیب الدوله را در شکر تال محاصره کرد - و عماد الملک  
را از دهلی بکومک خون طلبید و عماد الملک با خانخانان<sup>(۵)</sup>  
انتظام الدوله خال خون ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی  
هم مفاہداشت - و می دانست ( کہ اینہا با شاه درانی  
مخفی سلسلہ رسل و رسائل دارند - و نیز غلبہ نجیب الدوله  
بر دتا میخواستند ) بنا بران خانخانان ( کہ از سابق محبوس

( ۲ ) نسخہ [ ب - ج ] رکنا<sup>(۲)</sup> راد - ( ۳ ) نسخہ [ ب ج ] بنا بر صلح -

( ۴ ) نسخہ ( ب ) دتا - ( ۵ ) نسخہ [ ا ب ] عماد الملک کہ

بود ) مقتول گردید - و همان روز هشتم (ربیع الآخر روز پنجاهم سنه ( ۱۱۷۳ ) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری عالمگیر ثانی هم بدرجه شهادت پیوست - و در تاریخ مذکور معی الملة پسر معی السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ثانی مقلب ساخت - و بعد فوت عالمگیر ثانی و خانخانان بر طبق طلب دتا بکومک او شتافت - در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند دنا از نواحی شکرताल برخاسته باراد مقابله با شاه درانی جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابله دنا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابراین پادشاه تازة را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتی نشستم - و پستتر ( که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشتم و نجیب الدوله سلطان جوان بخمت پور عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را بتوزکي بر گرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد ) او بفرخ آباد نزد احمد خان بنگش رفت - و همواره شجاع الدوله بچنگ اهل فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقه جات پناه جست -

و سنه ( ۱۱۸۷ ) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدکن آمده - مرهقه محاله چند برای اخراجات او در صوبه مالوه

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر نداشتند چندی واد  
 بندر سورت گردیده با کلاه پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد -  
 درینولا سوار جهاز شده عازم بیت الله گردیده - با حفظ کلام الهی  
 و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و  
 شجاعت را بهم برآمیخته - شعر می گوید - ازوست \* \* بیت \*  
 مرا بصنگ فلاخن کجاست همسنگی  
 که دورم افکنی و گرد سر نگردانی  
 کثیرالاولاد اسم - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه  
 آمده برعایت قرابت بمنصب پنجهزاری و خطاب حمیدالدوله  
 و صدن خرج نقدی سرفراز گردیده \*



## \* حرف الغین \*

( ۲ )

### \* فازی خان بدخشی \*

قاضی نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام قلمذ نمود - و در دانش عقلی و نقلی یکتای روزگار گردید - و نسبت مریدی بشیخ حسین خوارزمی پیدا کرد - و بطریقه صوفیه صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا و فکر بلند فطری از بود بفرط کاردانی و رشادت ناموری اندر خنده به پایگاه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی بدخشان قرب و صاحبیت بهم رسانید - و در زمره عمدهای او منتظم گشت - و بخطاب قاضی خان اختصاص گرفت - و در سال ( که همایون پادشاه لوای سفر آخرت برافراخت - و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود ) منعم خان ( که سردارے کار دیده بود ) حصاری گشت - و باستدعای کومک مصرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره بامتداد کشید میرزا قاضی خان را نزد منعم خان فرستاده

سخنان فریب آمیز پیغام کرد - خان قاضی را چند روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار ( که بوقت سعه و آسودگی در حوصلة بدخشیان نگنجد ) در مجلس می کشید - قاضی را یقین شد که فتح قلعه از مقوله منتفعات است - بپردن آمده بمیرزا سلیمانی گفت که سعی در تسخیر قلعه آهن سرد کوفتن است - نا گزیر میرزا در آشتی زده بددخشان برگشت - و پس از آنکه قاضی از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم با احترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانه هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الیه پادشاهی از جونپور شرف ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب پروانچی گری <sup>(۲)</sup> چهره کامیابی برافراخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیبه فرادان داشت در کمتر فرصت محفوف عواطف پادشاهی گشته اعتبار تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاری سر برافراخت - و پس از قوت در معارک و مغازی ( که مکرر بهری و سرداری لوای چیرگی افراشت ) مخاطب بغازی خان گردید - و در سال بیست و یکم بهمراهی راجه مانسنگه در جنگ رانا سردار فوج جرانقار بود - چون مبارزان غنیمت بنیروی کند آردی این فوج



را برداشتند بهیاری از بهادران را پای ثبات لغزید - غازی خان  
از کار طلبی برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار  
نمود - و پس ازان در تیوداری اوده در مالش امرای  
سرتاب صوبه بهار ( که از تباہ خردی و کوتاه اندیشی غبار  
فساد دران دیار برانگیخته بودند ) بهمراهی عساکر حضور  
جوهر مردانگی او فرار دیگر بخشید - و بگامگونی اخلاص و  
یکجہتی چہرہ حالش آراستہ تر گردید - و سال بیست و نہم  
سنہ ( ۹۹۰ ) نہصد و نود ہجری در سن ۷۶۶ سالگی بقصبہ  
اودہ سفر راپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبرہ است -  
( ۲ )  
شیخ علامی در احوال او نوشتہ کہ کفدآدرے چہرہ افروز دانائی  
داشت - و شمشیر را پایہ افزای قلم گردانیدہ با فرورفتگی  
در علم زار رسمی با صوفیان مافی نیایش گری نمودے - و با  
بابستگی صوری وارستگی اندوختے - و ہموارہ چشم گریان  
و دل تفسیدہ داشتے - گویند اول کسیکہ اختراع سجدہ پیش  
عرش آشیانی کردہ او بود - طرفہ اینکہ ملا عالم کابلہ ( کہ  
از فضای وقت بون ) ہموارہ بحضرت میگفت - کہ دریغا من  
مخترع این امر نشدم \*

بر متصفیان صفات اخبار ظاہر است کہ در مثل سابقہ  
و امم سالفہ برای برگزیدگان دین و پیشوایان راہ یقین

بطریق تحکیم و فررتنی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین  
می گذاشتند - سجده ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف  
را ازین قبیل بود - و این تحکیم در زمان پیشین بمثابه  
سلام (واج داشت - چون بفروغ خورشید اسلام چراغ ادیان  
خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت -  
(۲)  
عرش آشیانی ( که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر  
قواعد و (سوم است) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه بر ساخت -  
(دی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا  
کورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول  
بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده  
میسازد - و (دی دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگی بردارند  
و راست ایستاده (دی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم  
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر  
و عنایت خلعت و فیل و اسب سه تسلیم قرار یافت - و  
در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکه اکتفا  
فرمود - و پس از آنکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو آئین سجده  
در میان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و  
آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در  
خاوت بنشینتن امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

و در عهد جامت مکانی از بے تاملی و ناپروا ئی این طریقه  
 نکرهیده همه وقت معمول گردید - چون سریر فرمان روائی  
 بجلوس فرودس آشیانی ( ۲ ) ( شکر الله سعیه ) مزین گشت اول  
 حکم ( که از قهرمان خلعت پیرایه صدر یافت ) منع سجده  
 بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست  
 مهابت خان سپه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسی  
 آن است که تحیه پادشاهی مغائر تحیات مشترکه میان سائر  
 بندگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هراینه  
 سرشته خادم و مخدوم و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -  
 لهذا تقرر یافت که هر در دست بر زمین گذاشته پشت  
 دست را استلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده  
 داشت آن را نیز پادشاه حق آئین در سال دهم جلوس  
 برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر  
 عفا یم ( که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت پرتو ظهور  
 دهد ) تسلیمات چهارگانه بجا آرند - و برای سادات و  
 علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام وداع فاتحه  
 متعین گشت \*

خلف ارشد اغر غازی خان میر حسام الدین - مشهور  
 است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبری بمذنب

هزاری رسیده تعیین دکن گردید - درانجا با خانخانان ساز  
 محبتش کوک شد - که ناگاه در عین ریعان شباب محبت  
 الهی دلوله برانگیخت - و جذبۀ ازان طرف در رسید -  
 بهانخانان گفت ترک (وزگار سرپای خاطر فر گرفته -  
 بدرخواست نه خواهند گذاشت - بدر جنون میزنم - شما  
 بحضور نوشته روانۀ دهلی نمائید - که بقیۀ عمر بر مزار  
 سلطان المشایخ بیداسایم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود  
 ( که ازین فرزانی دیوانگی نما بگذرد ) ممنوع نشد - روز  
 دیگر عریان گشته گل و لای ببدن مالید - و در کوچه و  
 بازار میگشت - چون بعرض پادشاهی رسید - رخصت انزوای  
 دهلی حاصل شد - مدت سی سال در کمال تورع و تشوع  
 بسر برد - با آنکه از علم بهره تمام داشت همه را بآب  
 فراموشی شسته - بتلاوت قرآن شریف و باشغال صوفیۀ صافیه  
 قیام می نمود - و از خواجه باقی بالله سمرقندی الاصل  
 کابلی المولد ( که در دهلی آسوده است ) اجازت ارشاد  
 سالکان داشت - در سنه ( ۱۰۴۳ ) یک هزار و چهل و سه هجری  
 رحلت نمود - زوجۀ او همشیره علامی شیخ ابوالفضل بود - بفرمود  
 شوهر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان داده دامن از لوٹ  
 علائق برچید - گویند هر سال دوزده هزار (دوییه جهمت خرج  
 خانقاه شاه مسام الدین می فرستاد \*

## \* غیوت خان \*

خواجه کامگار برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ  
اسمت - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمنصب  
هزار و چارصد سوار سرفرازی یافت - و چون ( سال چهارم  
خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افزائی سر  
بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو  
از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که بگذاشت  
از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهراولی سید مظفر  
خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هر جا می رفت  
خود را بار می رسانید - ناچار هنگام کارزار گرم کرده برخیز  
از خویشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار می سپرد )  
خواجه کامگار بهمراهی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت -  
چون خانجهان از حوالی کالنجر سرچنگ خورده بیست کرده دیگر  
شناخته برگزار سپیده فرود آمد - از آنجا ( که امید رستگاری  
منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود ) همانجا غره  
رجب سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل هجری در مقابل هراول  
لشکر فیروزی از اسب فرود آمده با معدودے ( که برافتن  
او پای کتلت افشوده بودند ) بزد و خورد درآمد - پیش  
از آنکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوق از پرتلان  
لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رفیقانش پاره پاره ساختند -

پستتر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام  
 پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهی  
 فرستاد - مشارالیه و هشتم ماه مذکور در اثنای آن ( که صاحب قرائن  
 ثانی در آب تپتی کشتی سوار عشرت اندرز مید مرغابی  
 بود ) با سرهای آن نگونساران رسید - اعلی حضرت ( زبان بشکر  
 افضال الهی گشاده حکم بنواختن کوس شادمانی فرمود -  
 خواجه کامگار بعزایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی دو  
 صد سوار و خطاب غیرت خانی سربرافراخت - و چون مشارالیه  
 خالی از فهمید و کاردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد  
 نوازش گشته بافروزی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در  
 سال دهم باضافه هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار  
 و پانصدی ذات دو هزار سوار و خدمت نظام صوبه دارالملک  
 دهلی از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در  
 سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مفوض  
 گشته - بهرکاری و صاحب اعتباری مشارالیه پنجم ذی الحجه  
 سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل و هشت هجری موافق طرح  
 ( که قرار یافته بود ) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه  
 ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری اساس نوآیین گذاشتند -  
 تا چار ماه دیگر بصرف جد کاری خان مذکور برخی مصالح  
 موعود شده لغتم جا اساس برآمده بود ( که بتفویض

صوبه دارى تهته چهره بختوري افروخته عازم آن سمت گردید -  
 و در سال چهاردهم سنه ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاه هجری همانجا  
 پیمانۀ زندگیش پرشد - جهانگیر نامه ( غیر از اقبالنامه تالیف  
 معتمد خان ) از مولفات اوست - و مشارالیه نسبت به معتمد  
 خان ( که بمزاح کوئی ناچار و گرفتار است ) اکثر مقدمات را به  
 کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنّت مکانی که  
 بتفصیل مرقوم ساخته \*

### ( ۲ ) \* غالب خان بیجاپوری \*

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعه دارى حصن  
 پریزدا مضاف صوبۀ خجسته بنیان ( که دران ایام تعلق بوالی  
 مذکور داشت ) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان  
 از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا صوبه دار  
 دکن ملتجی گشته قلعه مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در  
 جلدوی آن بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار و خطاب خانى سر  
 بوافراخته در زمرۀ تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال ۲۴۴  
 همراه میرزا راجه جے سنگه بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در  
 تسخیر کدهی موضع دهونکی از اعمال بیجاپور و نلاکه مصدر<sup>( ۳ )</sup>  
 قردادات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده \*

( ۲ ) در نسخه [ ج ] ذکر این امیر نیست - ( ۳ ) نسخه [ ب ] نیلنگه .

## ● غصنفور خان ●

پسر آلوردی خان اسم - از دیر باز از خدمت پدر جدائی  
 گزیده در حضور اعلیٰ حضرت شرف‌اندوز پرستاری بود - و  
 منصب بسائر اخوان ( غیر از مهین برادر میرزا جعفر ) بمزید  
 و شناسی و اعتبار و عزت امتیاز داشت - و از کار طلبیها  
 در تقدیم خدمات پادشاهی چشم و چالاک بود - اولا از  
 پیشگاه خلافت بخدمت ترک سرفرازی یافت - و در سال  
 شانزدهم بداروغی توپخانه و کوتوالی لشکر سربلند گردید - و  
 در یساق بلغ شاهزاده مراد بخش خلیل الله خان را ( که  
 بهرداری طرح دست چپ معین شده بود ) <sup>(۲)</sup> از چاری کار  
 بانفتاح حصار کمورو و غوری دستوری داد - خان مذکور غصنفور خان  
 را با جمعی بطریق منقلا بر سر قلعه غوری فرستاد - مشار الیه  
 با قباد خان میر آخور باشی ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده  
 او را بقاعه در آورد - و از ناموس جوئی و نام طایبی از اسبان  
 پیاده شده دست و بازو بقعه ستانی برگشاد - درین اثنا  
 فوج عقب نیز رسید قلعه دار را غیر از تسلیم چاره نماند - و در  
 سال بیست و دوم بداروغی فیلخانه و منصب هزارچی پانصد  
 سوار تارک افتخار افرامد - و بخطاب خانی نیز مفتخر  
 گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش



تغیر شد . در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاری  
 هشتصد سوار و خدمت فوجداری میان دو آب سربلند گردید .  
 ناگاه فیله کلان دندان دار از کوه دامان شمالی پورگنه چوراسی  
 مضاف سرکار سهارنپور آمد . خان مذکور بحضور اخبار نمود .  
 قوادان بافیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعیین گشتند .  
 خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید . و بخاص شکار موسوم  
 گردید . و در سال بیست و هفتم خدمت مذکور و اهتمام  
 عمارت مخلص پور از تغیرش بهسین بیگ خان تفویض یافت .  
 اتفاقاً در سال سیام محمده ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن  
 عمارت مخلص پور مامور شده برگشت . و بعرض رسانید که  
 کار عمارت باین سابق جاری نیست . لهذا مجدداً خان مذکور  
 را بفوجداری میان دو آب و اضافه در صد سوار هر نواخته .  
 بر سبیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه  
 دلخواه باتمام رساند \*

مخفی نماند که کنار جون متصل دامان کوه شمالی که بکوه  
 سرمور نزدیک است چهل و هفت کوه دهلی موضعه ست معروف  
 بمخلص پور از مضافات سهارنپور . بخوش هوایی و چندین صفات  
 شگرف موصوف . از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان  
 آمد . در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع اصدار  
 یافته بود . در سال سیام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید .

و بقدم پادشاهی مورد سعادت گردیده بقیض آباد موسوم گشت -  
و مواضع برگذات نواح بجمع سی لک دام جدا ساخته بدو متعلق  
نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برادرش بود -  
پس ازان ( که الویه عالمگیری بفتح و فیروزی ارتفاع آسمانی  
گرفت و زمام سلطنت بقبضه افتدارش درآمد ) اکثر پسران  
آله دردی خان باندازه رشادت و کار طلبی یا بعلمت تالیف پدر آنها  
( که همراه شجاع بود ) مورد عاطفت خسروانی گشتند - مشار الیه  
در آغاز جلوس نیز بفوجداری میان دو آب اختصاص گرفت -  
و در آخر سال دوم از تغیر مکرم خان صفوی بفوجداری چونپور  
عزت اندرخت - و در سال هفتم بصوبه داری تهنه (۲) از تغیر  
فبدان خان منصوب شد - و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب  
سه هزاری سه هزار سوار ( از انجمله هزار سوار دو اسبه سه  
اسبه ) مباحی گشت - در سال دهم آخر سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار  
و هفتاد و هفت هجری در تهنه باجل طبیعی بساط زندگی  
در نوشت - حسن علی خان برادرش ( که فوجدار مرادآباد  
بود ) و اسلام خان برادر خردش ( که فوجداری سیوستان  
داشت ) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بار سال خلعت  
مورد عاطفت گشتند \*

( ۲ )

## \* غیرت خان محمد ابراهیم \*

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایه  
 ( رشتاسی داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرتقی  
 گشته در ایامی ( که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت  
 رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزاده  
 مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست ) او باضافهای  
 متواتره از اصل و اضافه <sup>( ۳ )</sup> بدایه دو هزار و سوار و خطاب  
 شجاعت خان سر بلندی اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه  
 جهونمت سنگه و محاربه اول دارا شکوه از اصل و اضافه  
 بمنصب پنج هزار و پنج سوار و خطاب خان عالم سرفراز  
 گشته بر چار بالاش بلندرتبگی تکیه زد - و چون [ پادشاه  
 بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معارفت فرمود - و نظم  
 صوبه مذکور بذا لشکر خان ( که در کشمیر بود ) قرار یافت ] تا  
 رسیدن او بذایر خبر داری بلده مذکور در آنجا ماند - پستو  
 از آنجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراہ رکاب پادشاهی  
 بود - پس از آن بوجه از منصب معزول شده اواخر سال دوم  
 جلوس بمنصب سه هزار و سوار مشمول عاطفت  
 گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب  
 رفته بجو آورد - سال نهم بهمرای سلطان محمد معظم ( که

( ۲ ) هر نسخه [ ج ] ذکر این امیر نیست - ( ۳ ) نسخه [ ب ] بمنصب پایه \*

بذابر شهرت حرکت والی ایران باین طرف بدارالملک کابل  
(خصمت یافته بود ) معین گشته باضافه پانصد سوار سرمایه  
کامرانی اندوخت - سال دهم با شاهزاده مذکور بملازمت  
پیوسته [ چون شاهزاده بمکان موبه داری خود ( که عبارت از  
دکن باشد ) (خصمت یافت ) او نیز بهمرکابی مامور شد -  
پستر بفوجداری جونپور سربلند شده سال بیست و سیوم از  
آنجا معزل گردیده بحضور (سید - و بهمراهی سلطان محمد اکبر  
بر سر قوم سیسودی و راتهور ( که دران سال مصدر فساد شده  
بودند ) نامزد گشت \*

و چون شاهزاده باغواوی (اجپوتان بغی وریزیده بمقابله  
با پدر پیش آمد نامبرده با او درین مقدمه شریک بود -  
پس از فرار نمودن شاهزاده مزبور او خود را نزد شاه عالم  
رسانید - شاه عالم بحضور فرستاد - ازین جهت مغضوب  
گردیده حواله اهتمام خان شد - که در محلات اکبری نظر بند  
دارد - مدتها در آنجا محبوس بود - سال چهل و سیوم  
غائبانه رهائی یافته بمنصب سه هزارگی در هزار سوار و تعلقه  
فوجداری جونپور امتیاز یافت - و یک برادر او محمد قلی  
نام سال بیست و ششم جالوس فردوس آشیانی از اصل  
و اضافه بمنصب هزارگی چهار صد سوار امتیاز گرفته  
با سلطان دارا شکوه بهم قندهار شتافته - در سال بیست و هشتم

بداد و غمی فیل خانه مباهی گردیده - و سال سیام بتعلق  
 میرتوزکی و خطاب معتقد خان سر برافراخته - سال سی و یکم  
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار ( از انجمله  
 هشت صد سوار دو اسبه سه اسبه ) و تعلق فوجداري و  
 تیولداري بهرانج مضاف اوده طبل شادکامی نواخته - و سال  
 دهم جلوس خلد مکان بفوجداري سلطان پور ملهري فرق  
 اعتبار بلند کرده - پستتر بوجه معاتب گشته از منصب برافتان -  
 و سال دوازدهم ببهالی دو هزار و دو هزار سوار و خدمت  
 دار و غمی بندهای جلو مطرح انظار مرحمت گردید - برادر دیگرش  
 محمد اسمعیل خان است که پیش از جلوس خلد مکان بمنصب  
 هزار و پانصد سوار سرفراز شده - و سال دوم بخطاب خانی نامور  
 گشته - و یکی از نبایر نجابت خان بهره ور خان اسم - سال  
 بیست و نهم جلوس خلد مکان از انتقال رای رایان ملوک چند  
 بنیابت محمد اعظم شاه بصوبه مالوه رفته - و پستتر بخطاب نجابت  
 خان سرافراشته ناظم برهانپور و فوجدار بکلانه بود - سال چهل  
 و هفتم بمنصب دو هزار و پانصد سوار رایت اعتبار افراخت -  
 و در ایام اقتدار اعظم شاه صوبداري مالوه بار متعلق گردیده -  
 در عهد محمد فرخ سیر نامبرده را حسین علی خان امیر الامرا  
 بر سردان عمل در قلعه ملهیر ( که بار مقرر بود ) نظر بند

نمود - از دو پسر باقی ماندند - یکم فتح یاب خان ( که مدت ها بقلعه داری مورثی اورنگ گدھے عرف ملهیر می پرداخت - سنه ۱۱۵۶ ) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری با اتفاق عبدالعزیز خان بهادر ( که سذن صوبداری گجرات از حضور فردوس آرامگا باو رسیده بود ) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثنای راه با غنیم جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب پدر مخاطب گشته چندی بآئین جاکیرداری گذرانید - در حالت تکریر بنوکرئی این و آن بسو می برد - دومین فیض یاب خان مرد یارباش بود - در گذشت \*

### • غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ •

میر شهاب الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در سال دوازدهم از توران بملازمیت خلد مکان رسیده بمنصب سیصدی هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند روزی سبحان قلی خان والی آنجا بعیر فالیز رفته بود - میر شهاب الدین بخواجه یعقوب جویداری و رستم پے اتالیق ظاهر کرد که پدرم بهند می طلبد - و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان طلبیده فاتحه خواند - و گفت تو بهندوستان میروی مرد عمده خواهی شد - اتفاقاً بدولت رسید که ثروت و مکنت سلاطین بلغ و بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بیست و سیوم

( که بعزم گوشمال رانا اردیپور مرکز رایات پادشاهی بود ) از  
 حسن عالی خان بهادر عالمگیر شاهی ( که بتعاقب رانا  
 بکوهستان در آمده ) خبر واقعی نمیرسید - خاقان زمان  
 نیم شب میر شهاب الدین را ( که بامر کشک قیام داشت طلبیده  
 بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع  
 بر کیفیت ملک بیگانه و نشیمن و فراز راه و تعدد طرق و بعد  
 مصافقت و خوف راهگیران بے توقف پهای استعجال شتافت -  
 و بعد در روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانید -  
 و این حسن خدمت باعث پیش آمد او شده بخطاب خانی  
 و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس  
 و سونک<sup>(۲)</sup> و دیگر شورش گرایان راتهور با فوج شایسته بطرف  
 سروهی تعیین شد - و چون آن فتنه پورهان بشاهزاده محمد اکبر  
 پیوسته رهبر بیراهه روی و تباهی گشتند شاهزاده میرک خان  
 را ( که از نوکران دشمن پادشاهی بود ) نزد خان فرستاد -  
 و بوعدهای مکرر و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان  
 فدوت نهان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی با میرک  
 خان شصت کرده مصافقت در در روز پیموده در حضور رسید<sup>(۳)</sup>  
 مورد تحسین گشت - و بذاردوگی عرض مکرر اختصاص گرفت -  
<sup>(۴)</sup>

( ۲ ) نسخه [ ج ] سونک ( ۳ ) نسخه [ ب ] صفت کرده ( ۴ ) نسخه [ ب ]

مورد رسیده مورد فراوان تحسین گشت \*

و پس از قدوم پادشاهی بدیاز دکن سال بیستم و ششم  
 بتنبیه متمدان نواح جنیر تعیین گشت - و داروغگی گرز برداران  
 از تغیر مکرم خان غائبانه بنام او تقرر یافته سید اعلان  
 به نیابت دخیل کار گردید - و چون مکرر با ویرشاهی سخت  
 و تاختمای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب ساخت سال  
 بیستم و هفتم ب خطاب غازی الدین خان بهادر بلند نامی  
 یافت - و سال بیست و هشتم بتسخیر قلعه راهیری ( که  
 مامن و مسکن منبها بود ) رخصت یافت - او باره آنرا  
 آتش زد و بسیاری از سرکردهای کفار را بقتل آورده مصدر  
 فتح نمایان شد - و خطاب فیروز جنگ و عطای نقاره  
 سر برافراخت - و چون در محاصره بیجاپور در لشکر شاهزاده  
 محمد اعظم شاه تخط و غلای تمام بهم رسید ( که اقامت  
 متعذر بل متعسر شد ) خان فیروز جنگ بعنایت ماهی  
 امتیاز یافته با رسته فرادان تعیین گشت - ناگاه بوسر شش  
 هزار پیاده جنگی ( که پیدبا نایک زمیندار سکویا رسد  
 و سربازی بکرمک بیجاپور مخفی فرستاده بود ) قاخه همه را  
 علف تیغ سیاست گردانید - و رفاه بلشکر پادشاهزاده  
 در آرد - خلد مکان فتح بیجاپور را ( که سد سکندر گرفت  
 تاریخ است ) بنام او مقور فرمود - و بدستخط خاص فقره  
 بواقع نگار گل نوشته فرستادند که داخل وقائع نماید -



و بدست یاری فرزند بے ریب و رنگ غازی الدین خان بهادر  
 فیروز جنگ مفتوح شد - و بعد از آنکه قلعه ابراهیم گدده عرف  
 ایکو را ( که بغیروز گدده موسوم شده ) جبراً و قهراً گرفت - و  
 در محاصره هیدرآباد مصاعبی جمیل و بهادری نمایان بر  
 روی کار آورده زخمها برداشت بعد فتح بمنصب والی  
 هفت هزار و هفت هزار سوار لوی بلندرتبگی برافراشت - و  
 پس از آن قلعه حصین ادونی ( که موسوم بامتیاز گدده  
 گردید ) به ستیزهای نمایان و آرایشهای متراک از دست  
 میدی مسعود بیجاپوری ( که از عمدهای عادل شاهیه بود )  
 انتزاع نموده در سال سی و دوم با مضافات آن ضمیمه ملک  
 پادشاهی ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال  
 صنبا دستوری یافت - و چون دبا و طاعون شائع گشت  
 و بسیاری را ( که از دست اجل بدرجستند ) ماده دماغی  
 ریخته چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ  
 نیز چشم زخم رسید - و موقوف البصر گردید - اگرچه  
 بنابر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداری و روح  
 کشی تفاوتی رو نداد - و در سال چهل و دوم سنتای شقی  
 ( که فوجهای عمده اسلام دستخوش تاراج ارگشت - و امرای  
 ناهبی و پادشاهی را قتل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

شدن قلعه چنجی فرار نمود ) باراد مغاصمت دیرینه دهنه  
 جادو سمک ستاره رفته شکست فاحش خورد - و بحال تپاه  
 اداره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامی مرهتة بغداد سرش  
 جدا کرد - می خواست نزد دهنه جادو ببرد در راه بدست  
 لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه  
 بابای تورانی ( که در جائزه این مرده بخوشخبر خان  
 مخاطب گردید ) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین  
 انداخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گدشه عرف  
 دیوگدشه تعیین گشته بتصرف در آرد - و پس ازان  
 بمحافظت بنگاه اسلام پوری مامور شد - و در وقت مراجعت  
 روایات ظفرسمات پادشاهی از تسخیر کهیلنا<sup>(۲)</sup> بپهار گدشه  
 مجلای فوج او ( که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بود ) تا  
 چهار کرده جریبی بنظر پادشاهی گذشت \*

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیر در  
 هیچ وقت محلا نداده - و از هر جنس پیشکش فراوان گذرانید  
 پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند  
 و شاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما  
 با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان  
 فیروز جنگ در خانه خود توپ و گجنال و شترنال و کهورنال

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم  
 بتعاقب پاشنه کوب بنما سیندهیا تا مالوه عمان را نکشید  
 و سرچنگی مستوفی (سانید - و بخطاب سپه سالاری مامور  
 گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت  
 خلد مکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت -  
 هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده  
 بنابر غرور ( که فطری و جبلی او بود ) بمراءات بایست  
 وقت کمتر پرداخت - و چنین سردار (ا همراه نگرفت \*  
 گویند وقتی ( که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر  
 روانه شد در الفقار خان در نواح ( خجسته بنیاد ملازمت  
 نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس  
 کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل  
 بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام  
 اند - دو ماهه از خزانه اندرون محل تذخوه باید داد - که  
 اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فروداپور  
 نشود از دیولکھیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ  
 ملحق گردد - پادشاهزاده ( که مسکت نخوت و دیوانه غرور  
 بود ) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی است که مثل  
 دلازا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم  
 خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارک و سلامت کار

تدارند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزد  
در واقع نظربر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوری تدبیر  
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت  
را رفیق نکرد - و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -  
خصوص مغلیه توران که همه بریاست و فرمان برداری او  
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از فریدا گذشت  
بهان فیروز جنگ نوشک - که از براز ببرهانپور آمده  
بنشینید - و پس از سریر آرائی خلد منزل بصوبه داری  
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل  
طبیعی در گذشت - نعش او را بدلهی برده متصل دروازه  
اجمیری در مقبره و خانقاهی ( که ساخته اوست ) مدفون  
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -  
با وقار - فتم نصیب - صاحب نسق - دولتش رونق داشت -  
در عهد ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکر را در حال  
نا بینائی بسری و سرداری فوج کشی و کار فرمائی در عرصه  
داشته باشند - محض امامت رای و حسن تدبیرش بود  
کم پیوسته به تمشیت کارهای عمده پرداخته در سوار  
و دیوان هملن توده و ضابطه مرعی میداشت - و آنچه شهرت  
دارد ( که بادشاه بر بعضی حکامن ارادهای او مطلع شده در  
آشوب چشم ( که عارض شده بود ) باطبا اشارت کردند

که باعدم بصارت او پردازند اصلاً فروغی از راستی ندادند .  
 عالمگیر پادشاه بهیار غضوب و کینه‌ور بود اگر ازین قبیل  
 چیزی در می یافت این آب و رنگ نمیگذاشت - خیر سگلی  
 و نیک اندیشی او نقش پذیر خاطر بادشاهی بود - حقا  
 آخرها ( که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن  
 اغماض و مدافعت کرد ) روزی ازین قسم مقوله از راه عناد کسی  
 پیادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد هاشا که هو  
 خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان  
 کفران نعمت که دو کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر  
 جلیل‌القدر بادشاهی خان فیروز جنگ صبیحۀ علامی سعدالله خان  
 در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عقیقه با دو دختر  
 برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف میان خان مرة بعد  
 اولی کرة بعد اخری تزویج نمود - ازین هر دو اولاد نماند \*

(۲)

### \* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ \*

مشهور بکوسه احمد بیگ نام کوکۀ سلطان معزالدین است  
 موطن نیاگانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود -  
 چون اختیار مالی و ملکی آن سرکار به علی مراد ( که او هم  
 کوکۀ سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر  
 گردیده ) تعلق داشت این معنی بر طبعش خورده از نوکری

دست برداشت - و ملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته  
 بتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر  
 ( که به نیابت پدر در بنگاله بود ) رخصت آنصوب یافت  
 و چون ( پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز  
 کشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیه سلطنت پیش نهاد  
 خاطر شد ) او را بمنصب شایان و خطاب غازی الدین خان  
 برنواخته سرگرم گرد آوری سپاه و دلدهی مردم ساخت -  
 درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علی خان ( که از  
 اهم تدابیر بود ) صورت بهم - بادشاه برای تسلی خاطر  
 آنها نامبرده را از منسب و خطاب و مجرا بازداشت - و پس  
 ازان ( که بر عم خود جهاندار شاه فیروزی مند گشت - و  
 همراهیان بهائیت ملصب و خطاب مورد مرحمت شدند ) او  
 نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و  
 خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشیکری  
 سوم سر بلندی اندوخت و بعد ازان ( که میان پادشاه و  
 سادات باره گرد فتنه بلندی گرفت ) او بطرف داری  
 پادشاه هرزیانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور  
 قطب الملک قدر دانی نموده او را رفیق خود ساخت - و  
 پس از آنکه حسین علی خان عزیمت دکن نمود با فردوس آرامگاه  
 از اکبر آباد روانه گردید - قطب الملک ( که معاودت بدار الخلافة

نمود ) او را همراه بود - و پستر ( که زمانه طرح دیگر ریخت  
و چرخ نیلگون توطیة تازه بر انگیخت - و خبر کشته شدن  
حصین علی خان بقطب الملک ( سید ) تالیف او اهم تدابیر  
دانهته بخانه او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش  
سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان ( که بتوزکی بر داشته  
بود ) آورد و بخطاب امیر الامراء و خدمت میر بخشیکری  
سر بلندی یافت - و رز جنگ در هوارلی اوجا داشت -  
پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافه پیش گرفت -  
و چون موکمب معالی فردرس آرامگاه بدارالخلافه رسید امیر الامراء  
خاندوران را بخانه اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور  
طلب داشته ببحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -  
بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهی نقش  
غیور بود - هندوستان زیاده رضع داشت - با عمدهای رقت  
سلوک مساوی می نمود \*

گویند چون فردرس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب  
او بامیر الامراء خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق  
خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافکن خان بخطاب  
عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب فهم  
که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را مفدر جنگ باید  
کرد - غازی الدین خان ( که همان رز ملازمین کرده بود ) بعضی

رسانید که پیر غلام بحضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب -  
 حکم شود که هر دو بشمشیر باهم بجنگند . هر که غالب  
 آید همان غالب جنگ باشد . پادشاه متبسم شده او را  
 بخطاب غالب جنگ بنواخت . و عزت الدوله را صغیر جنگ  
 مقرر ساخت \*



\* تمام شد \*

\* جلد دوم از مآثر الامرا \*



جلد دوم

از

# مآثر الامرا

تالیف

نواب مصمم الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوزي - دري برج هنر پروري - سخن سنج معني شناس  
نکته رس والا قیاس - درز بین عالی خیال - بلند بینش بے مثال  
خلاق بدائع معانی - سباق فرسان سخن رانی - زیب افزای دبستان  
دانش آموزي - چمن پیرای بوستان فضائل افدوزي  
مورد رحمت خدای کریم

مولوي عبدالرحيم

قدرت بتصحیح

مولوي مرزا اشرف علي

مدرسین مدرسه عالیہ کلکتہ



از طرف ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ

در مطبع اردو گائیڈ

واقع

کلکتہ

در سنہ ۱۸۹۰ ع از طبع بجامہ نو برآمد





THE  
**MAĀSIRU-L-UMARĀ**

BY

**NAWAB SAMSĀMU-D-DAULAH  
SHĀH NAWĀZ KHĀN.**

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

**MAULAVĪ 'ABDUR RAHĪM**

ARABIC PROFESSOR,

AND

**MAULAVĪ MIRZĀ ASHRAF 'ALĪ**

FIRST. PERSIAN TEACHER,

*CALCUTTA MADRASAH.*

---

**CALCUTTA.**

PRINTED BY MAULAVĪ 'ABDUL BĀRĪ AT THE URDU GUIDE PRESS  
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,  
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.







آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔



سبقتی پانچ  
 جامعہ اسلامیہ  
 ۱۔ اگر کسی نے اس کتاب کو لکھا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۲۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۳۔ اگر کسی نے اس کتاب کو سن لیا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۴۔ اگر کسی نے اس کتاب کو سن لیا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۵۔ اگر کسی نے اس کتاب کو سن لیا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۶۔ اگر کسی نے اس کتاب کو سن لیا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۷۔ اگر کسی نے اس کتاب کو سن لیا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۸۔ اگر کسی نے اس کتاب کو سن لیا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۹۔ اگر کسی نے اس کتاب کو سن لیا ہو تو اس کا نام ہے  
 ۱۰۔ اگر کسی نے اس کتاب کو سن لیا ہو تو اس کا نام ہے







